

زن در گستره‌ی تاریخ تکامل

# مادر سالاری

ایولین رید

افشنگ مقصودی

www.fabrizio.info



## این کتاب ترجمه‌ای است از:

Woman's Evolution, Part 1: The Matriarchy

by: **Evelyn Reed**

Pathfinder, New York.

First edition, 1974

Tenth printing, 1997

تیرستان  
www.tabarestan.info

### مادرسالاری

رید، ایولین Reed, Evelyn (۱۹۰۵ - ۱۹۷۹م)

مقصودی، افشنگ، (۱۳۳۵ - ) مترجم.

تهران: گل آذین، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۲۰.

ج ۱: ۹ - ۴۹ - ۷۷۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN:

دوره: ۰ - ۵۵ - ۷۷۰۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸ ISBN:

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

ج ۱. تاریخ تکامل زنان.

کتاب‌نامه، نمایه، واژه‌نامه انگلیسی به فارسی / فارسی به انگلیسی

ص.ع. انگلیسی: Woman's Evolution, part 1: the matriarchy

زنان - تاریخ - مسائل اجتماعی و اخلاقی

رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۹م۲ / HQ۱۱۲۱

رده‌بندی دیویی: ۳۰۵/۴۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۱۲۶۴۱

# مادر سالاری

## زن در گستره‌ی تاریخ تکامل

ایرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

نویسنده:

ایولین رید

مترجم:

افشنگ مقصودی



نشر گل آذین

۱۳۹۰



نشر گل آذین

■ مدارسالاری ■

زن در گستره‌ی تاریخ تکامل

نویسنده: ایولین رید

مترجم: افشنگ مقصودی

چاپ دوم: ۱۳۹۰

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی: کارگاه نشر گل آذین

لیتوگرافی و چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات

ISBN 978 - 964 - 7703 - 49 - 9

E-mail: GOL\_AZIN @ YAHOO.COM

Website: WWW.GOLAZINPUB.COM

© حق چاپ محفوظ و متعلق به نشر گل آذین و انتشارات پت‌فایندر است.

تهران: خ انقلاب - خ لبافی‌نژاد - پ ۱۴۶ - واحد ۴ تلفکس: ۷-۶۶۹۷۰۸۱۶

## فهرست

- سخن ناشر ..... ۷
- درباره نویسنده ..... ۱۱
- پیش‌گفتار ..... ۱۳
- کهن‌ترین تابوی بشری ..... ۲۵
- سستی تئوری خویش پیوندی ..... ۳۱
- غریزه و روان‌شناسی ..... ۳۶
- خویشاوندی ردگانی ..... ۴۱
- شمار فراوان زنانی که آمیزش با آنها ناروا بود ..... ۴۷
- اهمیت مسأله ..... ۵۳
- تابوی ضد آدم‌خواری ..... ۵۹
- نشانه سنگواره‌ای آدم‌خواری ..... ۶۵
- ناآگاهی وحش خوبان از آدم‌خواری ..... ۶۹
- توتم پرستی و تابو ..... ۷۸
- پرهیز خوراکی: بازمانده آدم‌خواری ..... ۸۹
- زیست‌شناسی زنان و تابوی دوگانه ..... ۹۳
- زنان و پرستاری مادری ..... ۹۵
- «مرد فرمانروا» - رخدادی راستین یا افسانه ..... ۱۰۴
- شیوه‌های طبیعت برای نگه‌داشت زنان ..... ۱۲۱
- پیشامد ناگوار در باغ وحش لندن ..... ۱۲۶
- نقش زنان در گذار از میمون به انسان ..... ۱۳۴

- خانندان مادری و جدایی جنسی ..... ۱۴۷
- رشک بردن پدر - پسر و نوسامانی از راه پرهیز از محرم آمیزی .. ۱۵۰
- مرزبندی خوردن و جفت‌گیری ..... ۱۵۷
- جدایی شکارگران از مادران ..... ۱۶۳
- جداسازی همسران در هنگام خورد و خوراک ..... ۱۷۳
- تابوی خون‌ریزی ماهانه و زایمان ..... ۱۸۱
- پیشینه‌ی تولیدی زنان نخستین ..... ۱۹۷
- سرپرستی آذوقه ..... ۱۹۹
- کاربرد آتش در پخت و پز و صنعت ..... ۲۰۶
- زنان درمانگر ..... ۲۰۹
- از ریسمان‌بافی تا پارچه‌بافی ..... ۲۱۲
- چرم‌سازان و پیرایشگران پوست ..... ۲۱۵
- سفالگران و هنرمندان ..... ۲۲۰
- معماران و مهندسان ..... ۲۲۳
- بار بر سر و دوش زنان ..... ۲۲۶
- تولید اجتماعی زنان ..... ۲۲۹
- زنان و مردان در کمون مادرسالارانه ..... ۲۳۷
- دوره پیش از خانواده ..... ۲۴۰
- زنان و آتش ..... ۲۵۷
- برادری در نهاد مادرسالار ..... ۲۷۳
- فهرست واژگان برگزیده‌ی کتاب ..... ۲۹۳
- واژه‌نامه (فارسی به انگلیسی) ..... ۲۹۹
- واژه‌نامه (انگلیسی به فارسی) ..... ۳۰۹

از دیدگاه تاریخی و تکامل‌گرا که نویسنده و شمایری دیگر از دانشمندان سرشناس آن را برگزیده‌اند پیشرفت فرهنگی و اقتصادی بشر به‌طور زنجیره‌ای و پی‌آیند در سه مرحله رخ داده است: روزگار وحش‌خویی و پیش از آن، از زمانی آغاز می‌شود که به گفته داروین انسان‌واره‌هایی از میان میمون‌های بشرسان برخاسته‌اند و تا یک میلیون و اندی سال به درازا می‌کشند در این دوران زندگی بر پایه شکارگری و گردآوری خوراک استوار است. این دوره هم‌زمان با عصر پارینه سنگی است. پس از آن در هشت هزار سال پیش عصر بربریت یا نوسنگی فرامی‌رسد که زندگی از راه کشاورزی و دامپروری می‌گذرد.

سازمان مادرسالار که به باور نویسنده نخستین فرم سازمان اجتماعی بشر است که در خود نهاد برادرسالار را نیز دربردارد، در دوره وحش‌خویی و نیمی از بربریت به‌طور جهان‌گستر حکمفرماست و در نیمه‌های بربریت رفته‌رفته فروپاشی آن آغاز می‌شود و سامانه پدرسالار به‌جای آن می‌نشیند. در این دوره با پایان یافتن عصر بربریت و آغاز شهرگیری (تمدن) نیازهای زندگی از راه ساخت و داد و ستد کالا برآورده می‌شود. سامانه پدرسالار تا به امروز نیز پابرجا مانده است.

کتاب مدارسالاری بخش اول از کتاب ارزشمند تکامل زنان، دستاورد بیست سال پژوهش خانم ایولین رید، ویسنده‌ی مشهور آمریکایی است.

در کتاب مدارسالاری نویسنده کوشیده است سرگذشت پنهان‌مانده زنان را در عصر وحش‌خویی و مرحله آغازین بربریت بازسازی کند و به‌ویژه به سرآمدی و رهبری زنان بپردازد و دستاوردهای آنان را برشمارد و مکتب‌های دیگر مردم‌شناسی را که با دیدگاه تاریخی و تکامل‌گرا سرتیز دارند و مدارسالاری را باور ندارند به باد پرسش بگیرد تا ثابت کند که فرودستی امروزی زنان از سازه‌های زیستی سرچشمه نگرفته و زنان روزگاری سازمان‌دهنده و رهبر زندگی اجتماعی بوده‌اند. سازمان مدارسالار نهادی برابری‌خواه و کمون‌وار بوده که مردان نیز در آن نقشی به‌سزا داشته‌اند، اما پژوهشگران بیشتر به نقش مادران پرداخته‌اند و آن را سازمان مدارسالار نام نهاده‌اند و از برادران یا برادرسالاری کمتر سخن گفته‌اند در حالی که این دو نهاد هم‌زمان با هم پدید آمده و به یاری یکدیگر سازمان اجتماعی بشر را از نخستین روزگاران تا آستانه بربریت به پیش برده‌اند. پس، دو نهاد جدایی‌ناپذیر از یک ساختار اجتماعی‌اند. از این‌رو نویسنده در دنباله مدارسالاری در بخشی جداگانه به برادرسالاری می‌پردازد و در بخش سوم به پدرسالاری که از روزگار پیشین بربریت آغاز می‌شود و دوره شهرگیری (تمدن) باستانی را می‌گذراند تا به روزگار کنونی می‌رسد.

این سه بخش «مدارسالاری»، «برادرسالاری» و «پدرسالاری» زنجیره‌وار به هم پیوسته و درهم تنیده‌اند آن‌چنانکه نهاد مدارسالار و برادرسالار نخستین سازمان اجتماعی بشر را بنیاد نهاده‌اند و از درون آن سامانه پدرسالار سربرآورده است. برای آنکه دانشی گسترده و فراگیر



به دست آوریم و از رخدادها و پدیده‌های بس دیرینه بشری تا به امروز آگاه شویم لازم است هر سه بخش کتاب تکامل زنان را به دنبال هم بخوانیم.

نشر گل آذین بخش مدارسالاری را که بنیادی‌ترین بخش کتاب تکامل زنان است به طور جداگانه به چاپ می‌رساند. بخش نهای «برادرسالاری» و «پدرسالاری» پس از آماده شدن به زودی در دو جلد جداگانه به چاپ خواهد رسید. امید است که کتاب مدارسالاری برای خوانندگان پژوهنده سودمند و کارآیند باشد و انگیزه لازم را برای پیگیری کار به دست دهد.

پروین صدقیان

۸۷/۶/۵

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

ایولین رید (۱۹۷۹ - ۱۹۰۵) درباره ریشه ستم به زنان و پیکار برای رهایی، نوشته‌های فراوانی دارد.

ایولین رید در سال ۱۹۴۰ به جنبش سوسیالیستی پیوست و تا هنگام مرگ یکی از رهبران حزب کارگران سوسیالیست باقی ماند و بیش از چهار دهه در پیکار برای مردم‌سالاری و حقوق اتحادیه‌های کارگری و در همبستگی با پیکارهای انقلابی در سراسر جهان کوشا بود.

این یاور پرکار و کوشنده در جنبش آزادی زنان در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یکی از پایه‌گذاران هم‌پیمانی ملی زنان برای قانون سقط جنین در سال ۱۹۷۱ هم بود. در این سال‌ها او درباره حقوق زنان در شهرهای سراسر آمریکا، کانادا، استرالیا، نیوزیلند، ژاپن، ایرلند، بریتانیا و فرانسه به سخنرانی و گفت‌وگو پرداخت.

کتاب تکامل زنان دستاورد بیش از بیست سال پژوهش او، به زبان‌های فارسی، فرانسه، اسپانیایی، سوئدی و ترکی برگردانده شده است.

### دیگر نوشته‌های ایولین رید که به فارسی برگردانده شده است:

آزادی زنان، (مسائل، تحلیل‌ها و دیدگاه‌ها)، تهران: نشر گل‌آذین، ۱۳۸۰ چاپ اول و ۱۳۸۳ چاپ دوم، ۲۰۰ص، افشنگ مقصودی.

آرایش، مُد و بهره‌کشی از زنان (به همراه جوزف هنسن و ماری آلیس واترز). تهران: نشر گل آذین، ۱۳۸۱ چاپ اول و ۱۳۸۶ چاپ دوم، ۲۴۰ص، افشنگ مقصودی.

آیا زیست‌شناسی سرنوشت زنان است؟ [تهران: انتشارات طلایه پرسو، ۱۳۸۲]

«فمینیسم و مردم‌شناسی»<sup>۱</sup> تهران: نشر گل آذین، ۱۳۸۴، ۳۰۰ص، افشنگ مقصودی.

www.tabarestan.info

---

۱. نام اصلی کتاب Sexims and Science «سکس‌گرایی و علم» می‌باشد. (م)

تاریخ دیرینه نیمی از گونه‌ی بشری یعنی زنان، به طور گسترده‌ای از دیده‌ها پنهان مانده است. روشن ساختن آن نیاز به بررسی و بازنگری دانش مردم‌شناسی دارد، که در آن، نقش و دستاوردهای زنان در جامعه‌ی پیش از تاریخ نهفته است. این نوشته کمکی است برای پرده برداشتن از آن گذشته و پیشینه‌ی برجسته و چشم‌گیر.

خیزش دوباره جنبش آزادی زنان بر برخی از انگاره‌های گمان‌برانگیز و پدیده‌های به باد پرسش گرفته شده‌ی گذشته‌ی زنان نور تازه‌ای افکند. برجسته‌ترین آن پدیده مادرسالاری است. آیا دوره‌ای در تاریخ یافت می‌شده که در آن زنان جایگاهی بس ارجمند و اثرگذار داشته باشند؟ اگر چنین است، چگونه سرآمدی اجتماعی خود را از دست دادند و در جامعه‌ی پدرسالار، گونه‌ی فرودست شدند؟ آیا آن‌چنان که برخی می‌گویند مادرسالاری اسطوره‌ای است که شالوده‌ی تاریخی ندارد؟

مادرسالاری یکی از داغ‌ترین مسئله‌های پرچالش در بگومگوهای صدساله مکتب‌های ناسازگار مردم‌شناسی بوده است. در این کتاب بر این نکته پافشاری می‌شود که سیستم دودمان مادری<sup>1</sup> نخستین فرم سازمان اجتماعی بشری بوده است و چرایی آن را نیز می‌گوید. هم‌چنین در این

1. maternal clan system.

نوشته، روند پیشرفت مدارسالاری و سبب فروپاشی آن را دنبال می‌کنیم. چنین هواداری از مدارسالاری خود به تنهایی این کتاب را مایه گفتگوهای تند و سازش‌ناپذیری می‌سازد. اما در این کتاب نگرش‌های دیرپای دیگری هم به پرسش گرفته شده است.

ناسازگاری در نگرش‌ها در رشته‌ای که چنین گستره‌ی پهناوری از تکامل انسان را دربرمی‌گیرد، از زاده شدن گونه‌ها تا آستانه شهری‌گری، و در جایی که داده‌های در دسترس آن که از زیست‌شناسی، باستان‌شناسی و مردم‌شناسی به دست آمده پراکنده و ناپیوسته<sup>۱</sup> و بدون هماهنگی بوده چشم‌داشتی بجاست.

مردم‌شناسی همچون دانشی جداگانه در میانه سده نوزدهم پایه‌ریزی شد. پدران بنیادگذار آن (زنان زمانی دیرتر به این حرفه پرداختند) بیشتر رویکرد تکامل‌گرایانه<sup>۲</sup> داشتند. مورگان<sup>۳</sup>، تایلور<sup>۴</sup> و پیشگامان دیگر، مردم‌شناسی را همچون رشته‌ای برای بررسی خاستگاه جامعه و نیروهای مادی پیش‌برنده‌ی آن می‌دانستند آنها در روشن ساختن مرحله‌های بنیادین پیشرفت بشر، سرآغاز درخشانی داشتند.

مورگان سه دوره بزرگ تکامل اجتماعی: وحش‌خویی<sup>۵</sup>، بربریت<sup>۶</sup> و شهری‌گری<sup>۷</sup> را بازگفت که هر کدام با پیشرفت‌های سرنوشت‌ساز بر پایه تلاش‌های اقتصادی نشان داده شده بود. دیرینه‌ترین مرحله، وحش‌خویی بر پایه شکارگری و گردآوری خوراک<sup>۸</sup> استوار بود. بربریت با فرآوردن خوراک از رهگذر کشاورزی و دامپروری آغاز می‌گردید. شهری‌گری با آوردن جهان باستان به آستانه ساخت کالا و دادوستد،

1. fragmentary.

2. evolutionary approach.

3. Morgan.

4. Tylor.

5. savagery.

6. barbarism.

7. civilization.

8. food gathering.

پیشرفت آن را به‌اوج رساند و بر تارک آن جای گرفت.

این سه دوره، پایایی بس نابرابری داشتند. دوران وحش‌خویی بیشتر از هر دو جانشین خود به درازا کشید. هرچند وحش‌خویی گاهی در دو مرحله پیشین<sup>۱</sup> و پسین<sup>۲</sup> بازساخته می‌شود، هر دوی آن بر پایه اقتصاد شکارگری و گردآوری خوراک استوار بود. وحش‌خویی یک میلیون و اندی سال به درازا کشید که بیش از ۹۹ درصد از زیست‌بشری را دربرمی‌گیرد. بربریت هشت هزار سال پیش آغاز شد، و شهری‌گری تنها سه هزار سال پیش. نخستین پژوهش‌گران جامعه وحشی یا شگفتی به‌ساختار اجتماعی یکسره ناهمگون با جامعه ما برخوردند آنها سیستمی ایلی و خاندانی (قبیله‌ای)<sup>۳</sup> را یافتند که بر پایه خویشاوندی مادری<sup>۴</sup> استوار بود و در آن زنان نقشی سرآمد و پیشرو را بازی می‌کردند.

این پدیده در دوگانگی آشکار با جامعه امروزی است که ویژگی آن پدر- خانواده<sup>۵</sup> و برتری مردان است. هر چند آنان نتوانستند بگویند که پیشینه سیستم مادری به چه زمانی برمی‌گردد ولی ما بر سر آنیم که نشان دهیم که این دوره به سرآغاز زیست‌گونه‌ی بشری باز می‌گردد.

آنها یافته‌های شگفت‌آور دیگری نیز به دست آورده و پی بردند که جامعه وحش‌خوی، پیوندهای اجتماعی و جنسی برابری خواهی داشته که از فرآوری (تولید) گروهی<sup>۶</sup> و دارندگی همگانی دارایی‌ها<sup>۷</sup> برخاسته است. این ویژگی‌ها نیز با جامعه امروزی که بر پایه دارایی فردی<sup>۸</sup> و بخش‌بندی طبقاتی<sup>۹</sup> نهاده شده هم‌سان نیست. پس سیستم خاندان مادری

1. primeval.

2. primitive.

3. clan and tribal system.

4. maternal kinship.

5. Father - Family.

6. Collective production.

7. Communal possession of property.

8. private property.

9. class divisions.

که جایگامی آبرومند به زنان سپرد، سامانه‌ای همباز و گروهی (اشتراکی) هم برد که در آن هم مردان و هم زنان از برابری برخوردار بودند و از ستمگری و نابرابری رنج نمی‌بردند.

سپس، این یافته‌ها، دودلی‌ها و ایستادگی‌هایی را از سوی مکتب‌های مردم‌شناسی که در سده بیستم فراگیر شدند در پی آورد: شکاف ژرفی میان تکامل‌گرایان<sup>۱</sup> و تکامل‌ستیزان<sup>۲</sup> که بزمان اکنون پلای می‌فشدند رخ داد. با این همه، تنها با رویکرد تکاملی است که گذشته‌ی پنهان‌شده زنان - و مردان - را می‌توان دریافت.

اصل تکامل همگانی پیش از این درباره پدیده‌ی پیدایش انسان هوشمند<sup>۳</sup> با چاپ نوشته‌ای از داروین در سال ۱۸۷۱ به نام تبار انسان<sup>۴</sup> به کار رفته بود. پس از آن که او نشان داد که فروربشرهای<sup>۵</sup> نخستین، انسان‌واره‌ها<sup>۶</sup> از میان میمون‌های بشرسان<sup>۷</sup> برخاسته‌اند این پرسش به میان آمد که چگونه این دگرگونی رخ داد؟ در دهه‌های پس از آن، زیست‌شناسی، باستان‌شناسی، دیرینه‌شناسی و مردم‌شناسی در تلاش‌های پیگیر و راه‌گشایی که برای روشن ساختن پدیده به آن نیاز بود دستیار هم شدند.

نشانه‌ها و برگه‌های سنگ‌واره‌ای که باستان‌شناسان از زیر خاک درآوردند تیزبین‌ترین آنها را رهنمون گردید تا بر کاربرد و ساخت ابزار همچون ویژگی پایه‌ای که بشرسانان نخستین را از نخستنی‌های<sup>۸</sup> دیگر جدا می‌ساخت انگشت گذارند. از آنجا که ابزار، شالوده کارهای کارگری برای فرآوری و ساخت نیازهای زندگی است، این کار، خط

1. evolutionists.

2. anti - evolutionist.

3. homo sapiens.

4. the descent of man.

5. subhumens.

6. hominids.

7. anthropoids.

8. primates.



جداساز میان میمون بی‌دم<sup>۱</sup> و انسان را در جایی می‌نهاد که فرآوری (تولید) آغاز شده بود. چنین بود تز فردریک انگلس در گفتار ناتمامش «نقشی که کار در گذار از میمون به انسان بازی کرد»<sup>۲</sup> که در سال ۱۷۸۶ نوشته شد اما تا سال ۱۸۹۶، یک سال پس از مرگش چاپ نشد. چکیده تئوری او آن است که کارها و کارکردها و برآیند کار همیارانه، سازه‌ی بنیادین را برای پدید آوردن توان جداگانه<sup>۳</sup> و ویژگی‌های گونه‌ی انسان فراهم آورد.

سی سال پس از آن، در سال ۱۹۲۷، نوشته سه جلدی به بادماندنی رابرت بریفولت<sup>۴</sup> به نام مادران<sup>۵</sup> نشان داد که پرستاری دور و دراز مادری در گونه‌های برتر میمون‌های بی‌دم، در پیش راندن مادینه‌ها برای آن که در پیشرفت‌های اجتماعی پیشتاز شوند، کارساز بوده است. مدارسالاری نخستین فرم بایسته سازمان اجتماعی بود زیرا زنان نه تنها زادآوران و زایش‌گران زندگی نوین، بلکه تولیدکنندگان اصلی نیازمندی‌های زندگی هم بودند. تئوری «مادرسالاری» بریفولت با تئوری «کار» انگلس جفت و جور شد. هر دو به این برآیند رسیدند که باید پذیرفت که زنان، گونه‌ی ما را به سوی انسانی شدن و اجتماعی شدن رهبری کرده‌اند.

مردم‌شناسان تکامل‌ستیز، خواه هوادار پخشوده‌انگاران<sup>۵</sup>، کارکردگرایان<sup>۶</sup> یا توصیف‌گرایان آزمونی (تجربی)<sup>۷</sup> باشند یا از دانشمندان ساختارگرا<sup>۸</sup>، مادرسالاری پیش از تاریخ را نمی‌پذیرند. آنها پذیرفته‌اند که خویشاوندی مادرراستا هنوز در برخی از سرزمین‌های نخستین و

1. ape.

2. the part played by labor in the transition from ape to human.

3. Robert Briffault.

4. the mothers.

5. diffusionist.

6. functionists.

7. empirical-descriptive.

8. structural.

واپس مانده جهان فرمانرواست اما روشن نمی سازند که چنین هم - پیوندهای تباریِ مادر - راستایی<sup>۱</sup> اگر از بازمانده‌های دوره مادرسالاری پیشین نیستند پس چگونه پدید آمده‌اند؟

از آغاز سده کنونی، مردم‌شناسی ذخیره فراوانی از داده‌ها درباره‌ی فرهنگ‌های جوراجور در بخش‌های گوناگون جهان گردآوری کرده است. این بررسی‌های وصف‌گرایانه بسیار ارزشمند هستند با این‌همه، این ذخیره‌ی داده‌ها، با گسترش برابری، در بیش‌تر یکی همراه نبوده است. بیشتر مردم‌شناسان دانشگاهی از دیدگاه تکاملی که این دانش را بنیاد نهاده روی برتافته‌اند و همه تلاش‌هایی را که دانش ما را روشمند<sup>۲</sup> می سازد و ما را به این دریافت می‌رساند که جامعه از چه مرحله‌هایی گذر نموده است را رد می‌کنند.

ای. ای. ایوانز پریچارد<sup>۳</sup> می‌نویسد که پس از سخنرانی نشستِ مارت<sup>۴</sup> در آکسفورد در سال ۱۹۵۰ او با روزگار ناخوشی از پیش‌داوری‌های ضدتاریخی روبرو شد. به گفته او این دشمنی با تاریخ، زیر نفوذ رادکلیف براون و مالدینوفسکی در انگلستان فراگیرتر بوده است. در آمریکای شمالی نیز چنین بوده است. پیشوای درگذشته مردم‌شناسی آمریکا، ای. ال. کروبر<sup>۵</sup> می‌گفت: «مردم‌شناسی در بنیاد، گرایش ضدتاریخی داشته است»<sup>۶</sup> و سرانجام مردم‌شناسان امروزی بی‌باک‌تری مانند جولیان ایچ. استیوارد<sup>۷</sup> به پیوندهای تکاملی خردخُرد و ناپیوسته<sup>۸</sup> می‌رسند و

1. matrilineal relations.

2. systemize.

3. E. E. Evans Prichard.

4. Marett.

5. A. L. Kroeber.

۶. گفتارهایی در مردم‌شناسی اجتماعی، Essays in Social Anthropology، ص ۴۶.

7. Julian H. Steward.

8. Piecemeal evolutionary Linkages.

یافته‌های خود را به رخدادهای کوچک با ویژگی‌های همانند محدود می‌سازند.<sup>۱</sup>

امروزه، رخدادهای بنیادین پیش از تاریخ در نمای فراگیر و سراسری خود، با هیچ‌الگوی گسترده و یکپارچه‌ای از تکامل اجتماعی بدان‌گونه که تایلور، مورگان و پیروانشان در راه آن کوشیدند سازگار نیست. این ناکامی در ردیابی راستای تکاملی یکدست و یکپارچه، مردم‌شناسی را در میان دانش‌ها ناهنجار می‌سازد. در حالی که زیست‌شناسان، باستان‌شناسان و دیرینه‌شناسان، پژوهش و رده‌بندی‌های خود را به روش تکاملی پی می‌افکنند، بیشتر مکتب‌های مردم‌شناسی به راهی جداگانه و واپس‌گرایانه روانه می‌شوند.

این بیزاری از پژوهش دربارهٔ ریشه‌ها و خاستگاه‌ها<sup>۲</sup> همیشه به بهانه اینکه روزگار وحش‌خویی، همان دوره‌ای که بیشتر تاریخ بشری را دربرمی‌گیرد، دست‌نیافتنی است، توجیه می‌شود. گمان دارند که این دوره آن‌چنان رازآلود و درنیافتنی است که گواهی جستن از نهادهای اجتماعی آن و نتیجه‌گیری از آن پاک‌گمانی و فرضی است. ای. آدامسون هوپل<sup>۳</sup> سرپرست گروه مردم‌شناسی دانشگاه مینه‌سوتا در نوشته‌اش به نام قانون انسان نخستین<sup>۴</sup> می‌نویسد: «هیچ مردم‌شناس امروزین پای‌بند به دانش، بی‌باکانه و از روی گمان، درباره اینکه چه خرده‌پاره‌هایی از نهاد اجتماعی شاید در فرهنگ‌های پازینه‌سنگی بوده باشد سخن نمی‌گوید و خود را دچار دردسر نمی‌سازد». این بُریدن بخش بیشتری از روزگار

۱. برای بررسی موج تکامل‌ستیزی در غرب، کار تازهٔ دانشمند هلندی دابلیو. اف. ورتایم W. F. Wertheim، تکامل و انقلاب Evolution and Revolution، بخش یکم را

ببینید.

2. origins.

3. E. Adamson Hoebel.

4. The Law of Primitive Man.

وحش خوبی، خودسرانه و دلخواهی، رشته مردم‌شناسی را به ده هزار ساله کنونی و یا کمتر محدود می‌سازد.

جای شگفتی است که همان ناشناسانگاری<sup>۱</sup> در میان باستان‌شناسانی که روزگار «پارینه سنگی» را بررسی می‌کنند فراگیر نیست. چون پارینه‌سنگی نام دیگری برای همان زمان تاریخی است که مردم‌شناسان تکامل‌گرا آن را به نام وحش خور می‌شناسند. در برابر آنها، باستان‌شناسان آن چنان «در بند دانش» نیستند تا آنها را از روشن ساختن سراسر روزگار پیش از تاریخ، از زمانی که میمون‌های دم آدمی نما<sup>۲</sup>، بشرسان<sup>۳</sup> گشتند، بازدارد. آنها داده‌هایی را که از بازمانده‌های کندوکاوشده‌ی استخوان‌ها و ابزارهای سنگواره‌ای به دست آورده بودند از روی زمان‌بندی تاریخی، زنجیره‌وار به دنبال هم چیدند و با این کار رخدادهای کارساز در پیشرفت تاریخی را، از اُسترالوپیتکوسی‌ها<sup>۴</sup> در یک میلیون سال پیش تا انسان‌های هوشمند<sup>۵</sup>، از هم جدا نمودند.

با اینهمه، ابزارها و جُمله‌ها، در کار دشوار بازسازی جامعه نخستین چندان سودمند نیستند. آنها نمی‌توانند ساختار سازمان اجتماعی را آشکار سازند و بر آئین‌ها، رویه‌ها، روش‌ها و خوی‌ها و نگرش‌های دیرینه‌ترین نیاکان ما پرتواندکی بیافکنند. برای یافتن داده‌هایی از این‌گونه، باید به مردم‌شناسی روی آوریم. در حالی که باستان‌شناسان به بازمانده‌های انسان‌های نابودشده می‌پردازند، مردم‌شناسان مردمان بدوی را که هنوز در بخش‌های گوناگون جهان زندگی می‌کنند و ویژگی‌های برجسته روش زندگی وحش خوبی یا پارینه‌سنگی را نگه

1. agnosticism.

2. anthropoids.

3. hominids.

4. Australopithecines.

5. Homosapiens.

داشته‌اند، بررسی می‌کنند. انبوه داده‌هایی که مردم‌شناسان در پژوهش‌های میدانی گرد آورده‌اند با گزارش‌های گردشگران، نوآبادنشینان<sup>۱</sup> و گروه‌های دین‌گستر (مسیونرهای دینی)، در چند سده گذشته و حتی پیش از آن، افزایش یافته است.

در این کتاب از روش تکاملی و ماتریالیستی در بهره‌برداری از این یافته‌ها، پشتیبانی شده است. و هم‌چنین درباره توتم‌باوری<sup>۲</sup> و تابو<sup>۳</sup>، دوگونه از پیچیده‌ترین و رازآلوده‌ترین نهادهای جامعه سرآغازین<sup>۴</sup> [مرحله آغازین وحش‌خویی] و نخستین<sup>۵</sup> [مرحله پسین وحش‌خویی] تئوری تازه‌ای پیشنهاد شده است. مردم‌شناسان از هرکیش و باوری این نگرش را دارند که تابوی باستانی برای آمیزش جنسی با برخی از خویشاوندان، همچون تابوی روزگار ما، از ترسی همگانی درباره محرم‌آمیزی یا همخون‌آمیزی<sup>۶</sup> سرچشمه گرفته است. در این کتاب با این انگارش‌ها به چالش برخاسته‌ایم. بی‌گمان تابوی باستانی در میان بوده - اما در روزگار شکارگری پیش از هر چیز به سوی خطرهای آدم‌خواری نشانه رفته بود تا محرم‌آمیزی و همخون‌آمیزی.

کنار گذاشتن تئوری تابوی همگانی و جهانی همخون‌آمیزی، بزرگترین بازدارنده دریافت نهادهای دیگر وحش‌خویی، مانند سیستم خویشاوندی ردگانی<sup>۷</sup> [سیستمی که گروه بزرگی از مردم را بدون توجه به پیوندهای ژنتیکی (خانوادگی) به هم پیوند می‌داد]، برون همسری<sup>۸</sup>، درون همسری [زنشایی درون‌گروهی]<sup>۹</sup>، جداسازی دو جنس، آئین‌های پرهیز،

1. settlers.

2. totemism.

3. taboo.

4. primeval.

5. primitive.

6. incest.

7. classificatory system of kinship.

8. exogamy.

9. endogamy.

خون خواهی، سیستم داد و ستد هدیه، و سازمان دونیمه ایل<sup>۱</sup> [رابطه دوسویه میان دو گروه برون همسر (نیمه گی ها) برای دادوستد خوراکی ها، جنت یابی و رابطه های اجتماعی دوستانه] را از میان برمی دارد. این کار راه را برای دانستن اینکه چگونه جامعه پدید آمده و چرا به هیچ روشی، پدید نیامده مگر با سیستم خاندان مادری<sup>۲</sup>، می گشاید.

کندوکاو درباره مدارسالاری برای بردن به اینکه آیا خانواده پدری امروزی همیشه در میان بوده یا نه، سرنوشت ساز است. ساختار سیستم خاندان مادری، خود سد راه آن شد. خانواده پدری به جای آنکه یکانی (واحدی) اجتماعی از روزگاران بسیار کهن باشد، آن گونه که بیشتر مردم شناسان باور دارند، دیر رسیده ای در تاریخ است، و تنها در آغاز دوره ی شهری گری پدیدار شده است.

دو بخش نخست این کتاب به روزگار مدارسالاری می پردازد. بخشی از دیدگاه مادران و بخشی دیگر از دیدگاه برادران. بخش سوم، گذار از مدارسالاری و خانواده مادری را به پدرسالاری و خانواده پدری بازمی نماید<sup>۳</sup>.

واژگان مردم «وحشی»<sup>۴</sup> یا مردمان آغازین و نخستین که بیشتر در معنای استعمارگرانه یا نژادپرستانه و خوارکننده به کار می رود، در اینجا تنها به روشی علمی به کار برده شده است. «وحشی» تنها، نامی برای نخستین نیاکان ماست. بدون دستاوردهای بسیار بزرگ آنان در زمان یک

1. dual organization.

2. maternal clan.

۳. بخش هایی را که نویسنده برشمرده و پس از مدارسالاری آمده است در آینده نزدیک به فارسی برگردانده خواهد شد و نشر گل آذین آن را در دو جلد جداگانه به نام «برادرسالاری» و «پدرسالاری» به چاپ خواهد رساند. م

4. savage.

میلیون ساله، آدمی نمی‌توانست فرسنگ‌های واپسین برای رسیدن به شهری‌گری را بپیماید.

برای پیش‌گیری از دیگر دریافت‌های نادرست، خوب است بگوییم که در این کتاب هیچ بازگشتی به «بهشت گم شده» مادرسالاری پیشنهاد نمی‌شود. روزگار کودکی بشر با همه شکوه و کاستی‌های آن در پشت سر ماست. با این همه، این بخش بنیادین از تکامل بشری شایسته زنده شود و جایگاهی ارجمند در تاریخ ما داشته باشد. دریافتی درست از گذشته دیرینه می‌تواند به ما کمک کند تا به پیش بنگریم و با دلگرمی به جلو گام برداریم. و این هنگامی درست است که ما نقش برجسته‌ای که زنان در روزگاران دیرین بازی کرده‌اند را بررسی کنیم. دانستن اینکه فرودستی امروزی زنان از سازه‌های زیستی سرچشمه نگرفته، و اینکه ماندگاره‌ای همیشگی در سراسر تاریخ نبوده و جنس زن روزگاری سامان‌دهنده و رهبر زندگی اجتماعی بوده است بر خویشتن‌باوری زنانی که امروزه در آرزوی آزادی هستند خواهد افزود.

ایولین رید

سی و یکم اکتبر ۱۹۷۴

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



## کهن ترین تابوی بشری

آیا کهن ترین تابوی جنسی بشر تابوی آمیزش با خویشاوندان بسیار نزدیک، یا محرم آمیزی<sup>۱</sup> بوده است؟

جانوران نیازهای جنسی خود را بدون هیچ مرزبندی بر خود - نهاده‌ای برآورده می‌سازند. هر نرینه بزرگسال می‌تواند به هر مادینه‌ی پذیرایی، دسترسی داشته باشد. از جمله‌ی مادینه‌ای که او را زائیده (مادرش) یا با مادینه‌ای که مانند خود او از یک مادر زایش یافته (خواهرش)، چنین آمیزش جنسی آزادانه‌ای در میان آدمیان فراگیر نیست. روت بندیکت<sup>۲</sup> می‌گوید: «تاکنون مردمانی شناخته نشده‌اند که به هر زنی همچون جفتی احتمالی برای خود بنگرند»<sup>۳</sup>. پس مرزهای نهاده شده بر آمیزش جنسی، تنها و تنها اجتماعی و فرهنگی است.

سخت‌گیرانه‌ترین مرزگذاری‌ها در جامعه شهری<sup>۴</sup> بازداشتن آمیزش با خویشاوند بسیار نزدیک است. برای نمونه، هر مردی از آمیزش جنسی یا زناشویی با مادر و خواهران خود بازداشته می‌شود. می‌گویند زناشویی درون گروهی<sup>۵</sup> «خویشاوندان تنی و هم‌خون»<sup>۶</sup>، نه تنها غیراخلاقی بلکه

1. incest taboo.

2. Ruth Benedict.

۳. الگوهای فرهنگ Patterns of Culture ص ۴۲.

4. civilized.

5. intermarriage.

6. blood relatives.

برای گونه بشری، زیان‌آور است؛ فرزندان چنین هم‌آغوشی با کم و کاستی‌های جسمی یا روانی یا هر دو زاده می‌شوند. این تابوی نرین جنسی به چیز دیگری وابسته نیست. و خود به تنهایی در رده‌ای جای می‌گیرد که آشکارا و به‌ویژه «تابوی محرم‌آمیزی» است.

بیشتر کسان گمان می‌کنند که هیچ‌گونه‌ی دیگری از بازداري محض جنسی یافت نشده مگر تابوی زناي با خویشاوندان تنی و نزدیک و این پدیده‌ای است دیرینه که به آغاز تاریخ بشر بازمی‌گردد. با این همه بازنگری آن پرسشی را برمی‌انگیزد: آیا تابوی نخستین نیز زناي با محارم را نشانه رفته بود؟

زمانی که مردم‌شناسان پیشگام سده نوزدهم، پژوهش‌های خود را آغاز نمودند دریافتند که تابوی سکسی نخستین، جایگاهی کانونی را دربرگرفته، پس بیش از اندازه به بررسی آن پرداختند. هر چند آنها با دریافت این واقعیت که تابوی جنسی روزگاران نخستین با تابوی محرم‌آمیزی، همانندی اندکی داشته، یگه خوردند. زیرا بازداري روزگاران نخستین تنها درباره مادر و خواهران مرد به کار نمی‌رفت و زنان بی‌شمار دیگری را در برمی‌گرفت.

در جامعه ما، که مرزهای بازداري زناي با محارم از خانواده فراتر نمی‌رود زنانی را که نباید با آنها در آمیخت، انگشت‌شمارند، و تنها مادر و خواهران مرد را در برمی‌گیرند. اما در جامعه وحش‌خو، که واحد آن به‌جای خانواده، خاندان یا دودمان مادری بود هر مردی «مادران و خواهران» فراوان داشت. همه اینها زنانی بودند که از آن خاندان او و خاندان‌های وابسته بودند. به پیروی از «آئین پرهیز»<sup>۱</sup> که تابو را به کار

1. rule of avoidance.

می‌بست، مردان خویشاوند دودمانی<sup>۱</sup> ناگزیر بودند از زنانی که از آمیزش با آنها بازداشته شده بودند پرهیز کنند.

دریافت آئین پرهیز دشوار نیست زیرا ما هنوز تا اندازه‌ای آن را به کار می‌بندیم. امروزه مردان از دید جنسی باید از مادر و خواهران خود پرهیزند هرچند از جنبه‌های دیگر با آنها پیوند نزدیک و دوستانه‌ای دارند و تا زمانی که به بزرگسالی برسند با آنها در یک خانه زندگی می‌کنند. اما در جامعه نخستین، آئین پرهیز گسترده‌تر بود و جدایی فیزیکی زن و مرد را دربرمی‌گرفت. مردان بزرگسال در جایگاه یا خانه باشگاهی خود جداگانه و به دور از زنان بزرگسال و کودکان که در هنگام بلوغ یا حتی زودتر درخانه‌ی خود باهم زندگی می‌کردند، می‌زیستند. مردان جوان از آشیان مادران و خواهران خود به دور نگه داشته می‌شدند تا از آن زمان به بعد با مردان بزرگسال و خویشاوند خود به سر برند.

به گفته‌ی اتکینسون<sup>۲</sup> در برخی زبان‌ها واژه «خواهر»<sup>۳</sup> از ریشه‌ای به معنای «پرهیز»<sup>۴</sup> گرفته شده است.<sup>۵</sup>

همکارش می‌گوید که واژه «خواهر» با واژه «تابو» یکسان است و مانند تابو به معنای «نباید به او دست زد» است. او بر این نکته پافشاری می‌کند که این دسترس‌ناپذیرها و دست‌نیازیدنی‌ها، گروه بس بزرگتری از خواهران مرد را دربرمی‌گیرند. او می‌نویسد:

در زبان لیفو<sup>۶</sup> واژه خواهر به معنای «دست‌نزدنی» است و این واژه‌ای است

1. clan kinsmen.

2. S. S. Atkinson.

3. sister.

4. avoidance.

۵. «قانون آغازین» در کتاب خاستگاه‌های اجتماعی و قانون آغازین، ص ۲۱۷ نوشته‌ی اندرو لنگ، *Primal Law in Social Origins and Primal Law*, Andrew Lang.

6. Lifu.

که تنها از حقوق عرفی<sup>۱</sup> برخاسته است. مرد نباید به هیچ زن هم نسل خود که تابوی توتمی و آئین برون همسری نیمه‌ای از ایل ...<sup>۲</sup> آن را باز داشته، «دست بزند». همه‌ی چنین زنانی با رده‌بندی ویژه‌ای، خواهران او به شمار می‌روند. گذشته از خواهران راستین وی، زنان بسیاری مانند خواهرانش در رده‌ی از نزدیکی بازداشته شده‌ها قرار می‌گیرند. همگان از نامی برخوردارند که گویا در جایگاه خواهران مرد هستند. هرچند از این نام برخوردار هستند اما این واژه هرگز به معنای «خواهران» آن‌گونه که ما، درمی‌یابیم، نمی‌باشد ... به معنای زنان هم نسلی است که نباید با آنها نزدیکی نمود.<sup>۳</sup>

از نزدیکی بازداشته شده‌ها، تنها زنان هم‌نسل مرد نبودند. حرمت‌دارتر از اینها «خواهران بزرگتر» یا مادران بودند، و فرزندان دختر نارس (نابالغ) یا «خواهران جوان‌تر» نیز. مادران و کودکان، نمود زنان از نزدیکی بازداشته شده با تندترین واژگان آن بودند.

از آنجا که در جامعه نخستین واژه «مادر» واژه‌ای دودمانی کارکردی<sup>۴</sup> بود نه خانوادگی، زنان هر چند سال که داشتند اگر به خاندان مرد وابسته بودند بر او حرام می‌شدند. این ویژگی را دابلیو. آی. توماس<sup>۵</sup> چنین یادآوری می‌کند:

... بومیان چاگا<sup>۶</sup> با همانندسازی خواهر به مادر، تابوی رابطه جنسی میان خواهر و برادر را استوارتر می‌سازند. اصطلاح آنان این است که «خواهر همانا

1. customary Law.

۲. شماری از خاندان‌های بهم‌پیوسته و هم‌سو که در برگیرنده‌ی یک سوی یا یک نیمه از ایل بودند Phratry.

۳. «خاستگاه‌های اجتماعی» در خاستگاه‌های اجتماعی و قانون نخستین، ص ۱۰۰. "Social Origins", in Social Origins and primal Law.

4. functional clan term.

5. W. I. Thomas.

6. Chagga.

مادر است. بومیان بنگالا<sup>۱</sup> نیز خواهر را ماما یا ماما موتی<sup>۲</sup> (مادر کوچولو) می‌نامند.<sup>۳</sup>

قانون پرهیز که سخت‌گیرانه به کار بسته می‌شد به زودی پس از آنکه اروپاییان به سرزمین‌های مردمان بدوی راه یافتند و راه و رسم خود را آوردند سست شد و از میان رفت. به گفته‌ی اتکینسون، «یکی از نخستین رسم‌هایی بود که پس از برخورد با سفیدپوستان، به ویژه میسیونرها، ناپدید شد. چون با اقتصاد خانواده اروپایی بسیار ناسازگار بود.»<sup>۴</sup>

او یادآور می‌شود که در حالی که سی سال پیش‌تر آئین پرهیز در نیوکالدونیا<sup>۵</sup> فراگیر بود، در بسیاری از جاهای دیگر، در میان بومیان جوان‌تر، حتی همچون سنتی دیرین، ناشناخته شده است.

با این همه، در برخی از سرزمین‌ها، بیزاری مردمان نخستین از پذیرفتن رویه‌های شهری‌گری هم چنان ادامه یافت. به گفته‌ی آدامسون هبل<sup>۶</sup> یکی از بومیان ایفوگائو<sup>۷</sup> از او درباره رفتار «ناشایستی» که روا می‌داشت برادران و خواهران در یک خانه زندگی کنند و بخوابند پرسید. هر چند آن آمریکایی در مقام دفاع برآمد و شرح داد که «خانه‌های ما بسیار بزرگ است» بومی ایفوگائو فریاد برآورد:

Nakayang! اگر آنها به بزرگی یک دهکده باشند و اگر برادران و خواهران در

دو سوی آن بخوابند، شاید چندان بد نباشد. اما به روشی که ماهی‌خواران<sup>۸</sup>

1. Bangala.

2. mama moti.

۳. رفتار نخستین (Primitive Behavior)، ص ۱۹۲.

۴. خاستگاه‌های اجتماعی و قانون نخستین صص ۲۱۷ - ۲۱۶.

5. New Caledonia.

6. E. Adamson Hoebel.

7. Ifugao.

8. fish - eaters.

(یا مردمان زمین‌های پست<sup>۱</sup>) انجام می‌دهند شیوه‌ای است بد و ناخوشایند.<sup>۲</sup>

اتکینسون قانون پرهیز را آئینی دیرینه و آغازین می‌دانست که به دوره سازنده و شکل‌دهنده<sup>۳</sup> تکامل بشری برمی‌گشت. او نوشت: «همچون سازه‌ای در بالندگی، این آئین می‌بایست در هنگامی که آدمی هنوز جاننداری میمون‌نما بوده پدید آمده باشد» و افزود: «این آئین در آن سپیده‌دم تاریخ دستور داد سدی میان مادر و پسر برادر و خواهر بکشند و این دستور هنوز، همه گونه‌های بشری را پای‌بند ساخته است.»<sup>۴</sup>

دیرینگی تابوی سکس پرسش‌هایی را برانگیخته که مردم‌شناسان را گیج و سردرگم کرده است. اگر بیانگاریم که تابوی سکسی نخستین تابوی همخون‌آمیزی یا زنا‌ی با محارم بوده، پس آدم‌سانان باستانی، که هنوز به‌طور کامل پرورش نیافته و به شکل آدمیان هوشمند امروزی در نیامده بودند چگونه رخدادهای علمی درباره خویش‌پیوندی<sup>۵</sup> را دریافتند یا به این برداشت رسیدند که برای گونه‌ی آنها زیان‌آور است؟ حتی از این هم دریافت‌ناپذیرتر، چگونه و چرا این تابوی آشکارا «محرّم‌آمیز» به آنجا رسید که درباره شمار بسیاری از زنان به کار بسته شد و بسی فراتر از مادر و خواهرانِ درونِ خانواده را دربرگرفت؟

گذشته از این دشواری‌ها، این تئوری که تابوی سکس آغازین برای بازداری از زنا‌ی با محارم بوده پذیرشی کمابیش همگانی به دست آورد.

1. low - landers.

۲. انسان در جهان آغازین Man in the primitive World، ص ۲۴۱.

3. Formative.

۴. خاستگاه‌های اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲۱۹.

5. Inbreeding.

کسانی که به این تئوری گرایش دارند به دلیل‌های گوناگونی روی آوردند تا پشتیبان نگرش آنها باشد. برای بررسی بیشتر، بگذارید با یکی از آنها که پذیرفتنی‌تر یا باورکردنی‌تر می‌نماید آغاز کنیم - تئوری خویش پیوندی.

### سستی تئوری خویش پیوندی

جهانگردان نخستین، با دیدن هراسی که در میان آنها پدید آمد، اندیشه‌ی زیر پا گذاشتن تابوی خود پدیدار می‌شد، انگاشتند که چنین واکنشی تنها از شناخت اثرهای زیان‌بخش محرم‌آمیزی می‌تواند برخیزد. همنحنانکه رابرت بریفولت می‌نویسد:

تئوری پردازان و جهانگردان پیشین که شیوه‌های زناشویی برون‌گروهی را آن‌چنان همگانی در میان مردمان بدوی دیدند و با هراسی که از روی آن، رابطه‌های محرم‌آمیزانه را رعایت می‌کردند آشنا شدند، در باز نمودن آن شیوه‌ها و باورها هیچ دشواری نداشتند. آنها هم رأی و یک زبان این دیدگاه را بیان کردند که اثرهای ناگواری که از آمیزش مردمان هم‌خون در طول زمان گرد آمد بر وحش‌خویان سربار شد [به شیوه‌ای نادلخواه خود را بر آنان آشکار نمود]. جادوگران و فرزنانگان قوم درباره این موضوع به رایزنی پرداختند و سرانجام رأی دادند که باید در آینده، مردمان را از چنین آمیزش‌هایی، سخت‌گیرانه بازداشت.<sup>۱</sup>

بسیاری از دانشمندان برجسته به این انگاره که خویش پیوندی، زبان‌آور است باور داشته‌اند. جای شگفتی نیست که مورگان و مردم‌شناسان نخستین دیگر این انگاشت را پذیرفته‌اند، با این‌همه در سال‌های پایانی سده پیشین تلاش‌هایی انجام گرفت تا انگاشت زبان‌آور

بودن خویش پیوندی را بازیینی نموده و با داده‌های درست و استوار و چون و چراناپذیر، آن را ثابت کنند. به گفته‌ی بریفولت، که برای ثابت کردن این دیدگاه سندهای فراوانی گردآوری کرده «این تلاش‌ها به شکست کامل انجامید»<sup>۱</sup>

در آغاز سخن خوب است بگوییم که در میان جانوران هیچ ترسی از هم‌خون‌آمیزی دیده نمی‌شود و آنان بدون کمترین پروا از خویش پیوندی و بی هیچ نشانه‌ای از زیان به تیره خود به آمیزش با یکدیگر می‌پردازند.

همه گونه‌های جانوری بی‌پروا از پیوند با خویشاوندان بسیار نزدیک، به زادآوری می‌پردازند و هیچ آماده‌سازی یا پیش‌بینی بایسته، خواه به شکل غریزه و یا ابزارهای دیگر، که با آن از خویش پیوندی به گونه‌ای جلوگیری شود در آنان نهاده نشده است. همانندسازی یا زادآوری، بی‌پروا از خویشاوندی، در گونه‌های جانوری مانند موش‌ها، خرگوش‌ها و جوندگان دیگر که با پُرزایی و سرزندگی خود از آفت‌های جانوری شناخته شده و بد و ناخوشایند گردیده‌اند همیشه رخ می‌دهد. بسیاری از جانوران انگار تنها به آن گونه از زادآوری می‌پردازند که ما آن را آمیزش با نزدیک‌ترین خویشاوند می‌نامیم.<sup>۲</sup>

بریفولت چند نمونه از این آمیزش‌های نزدیک میان جانوران را از گفته‌های دانشمندان سرشناسی مانند برم استراسن<sup>۳</sup>، ستون<sup>۴</sup>، رِنگر<sup>۵</sup>، داروین، هاس<sup>۶</sup> و دیگران می‌آورد.

برآیندهای تجربه‌های آزمایشگاهی برای آزمون این پندار و گمان، و

۲. همان‌جا، ص ۲۰۴.

۱. همان‌جا، صص ۴۰ - ۲۰۴.

3. Brehem Strassen.

4. Seton.

5. Rengger.

6. Huth.



هم چنین روبه‌های رایج در جفت‌گیری جانوران، به همان‌سان برای تئوری زیانمندی خویش پیوندی آسیب‌رسان بود. تا آنجا که سازه‌های دیگر بررسی شده‌اند، خویش‌پیوندی بهترین راه برای پدیداری کیفیتی به طور یکنواخت بالا در جانورانی مانند گاو و بز با نژاد برتر و برنده جایزه، اسپان برنده اسب‌دوانی و سگان نژاده (اصیل) است. بریفولت در این باره می‌نویسد:

ارزشمندترین چهارپایان خانگی، و جانوران ویژه‌ای که بر آنها ارزش بیشتری می‌نهند، برآیند چنین خویش‌پیوندی‌هایی هستند که در تنگ‌ترین حد و مرزها انجام می‌شود. برای نمونه، داروین از گاو نر برتری که از پیوند با خویشاوند نزدیک خود زاده شده یاد می‌کند که با دختر، نوه دختر و دختر او... آمیزش کرده است. برآیند همه اینها فرزندی بود که بالاترین پندار پرورش‌دهنده گاوها درباره گوساله‌ای برتر را برآورده ساخت. اسب برنده اسب‌دوانی انگلیسی یکی از جانوران بازمانده در جهان است که از راه پیوند با خویشاوند بسیار نزدیک زاده شده است. (همان‌جا، ص ۲۰۹)

بریفولت از روی داده‌هایی که در دسترس داشته می‌گوید:

این چیزی نیست مگر یک نتیجه‌گیری بخردانه و سنجیده که در پیشینه‌ی جانوران خانگی یک رویداد هم یافت نمی‌شود، خواه ادعا شده<sup>۱</sup> یا درست انگارده<sup>۲</sup> که اشاره بر آن داشته باشد، چه رسد به برگه و گواه که خویش‌پیوندی، حتی نزدیک‌ترین گونه آن، به خودی خود پدیدآورنده‌ی پیامدهای ناگواری است.<sup>۳</sup>

به همان‌سان، آزمون‌های آزمایشگاهی درباره خویش‌پیوندی هیچ برگه

1. Alleged.

2. verified.

و گواهی از اثرهای ناگوار نشان نداده است. بریفولت از میان دانشمندان سرشناس به بازگویی گفته‌های پاپنو<sup>۱</sup> می‌پردازد:

دوگونه از موش‌های نر و ماده، خویش‌پیوند<sup>۲</sup> شدند، برادران در بیشتر روزها با خواهران آمیخته شدند، و گونه‌های کنترل شده را نگه می‌داشتند و می‌گذاشتند که آنها به طور پیش‌آمدی و بدون برنامه‌ریزی از پیش، به زادآوری بپردازند «این موش‌های آزمایشگاهی که در نیست و دو نسل تا آنجا که شدنی بود با نزدیک‌ترین خویشاوند خود به آمیزش پرداختند، از هر جنبه بر موش‌های انبار که شش سال پیش از خود آنها زاده شده بودند برتری داشتند و از آن زمان تاکنون هم به روش به‌هنگار و یکسان به زادآوری پرداخته‌اند.» موش‌های نرینه‌ای که از پیوند با خویشان زاده شده بودند از موش نرینه انباری پانزده درصد سنگین‌تر بودند و مادینه‌ها سه درصد... باروری موش‌هایی زاده شده از خویش‌پیوندی نزدیک به هشت درصد بیشتر از موش‌های انبار بود. (مادران، جلد یکم، ص ۲۰۸)

پس سخن درباره خطرهای پیوند با خویشان نزدیک، که در سده‌ی نوزدهم پایه تئوری محرم‌آمیزی را فراهم ساخته بود، در سده بیستم اگر نگوییم که سراسر ارزش خود را از دست داد، پایه‌های آن سست و لرزان شد. تازه‌ترین پژوهش‌ها درباره این موضوع نتوانست این تئوری را ثابت کند. ارنست مایر<sup>۳</sup> در نوشته‌اش به نام گونه‌های جانوری و تکامل<sup>۴</sup> که پس از داروین آن را ارزشمندترین کتاب درباره زیست‌شناسی دانسته و به آن آفرین گفته‌اند می‌نویسد: «نابودی دگرگونی ژنتیکی<sup>۵</sup> از رهگذر پیوند با خویشان نزدیک، بسیار کندتر از آنچه پیش‌بینی می‌کنیم رخ می‌دهد» و

1. P. Popenoe.

2. inbred.

3. Ernest Mayr.

4. Animal Species and Evolution.

5. Genetic Variance.

می‌افزاید: «آمیزش برادر - خواهر در برخی از جانداران می‌تواند صدها نسل بدون فروکاستی چشم‌گیر در ماندگاری یا باروری، ادامه یابد...» او نمونه‌های بی‌شماری از گفته‌های هاتن<sup>۱</sup> را می‌آورد که «زمانی پیش گفته است که شمار چشم‌گیر خویش پیوندی در گروه‌های<sup>۲</sup> تازه به ناگزیر زیان‌آور نیست» (ص ۵۳۰)

سازه دیگری که سد راه تئوری خویش پیوندی گردیده نادرانی مردمان باستانی از رابطه‌های زیست‌شناسانه بوده دریافت فرایند زیست‌شناسانه‌ای که زیانمندی پنداشته شده‌ی تئوری خویش پیوندی برپایه آن استوار گردیده به درجه بالایی از دانش علمی نیاز دارد. حتی نخستین مردمان شهرنشین چند هزار سال پیش درباره ژن‌شناسی<sup>۳</sup> که تازه در این زمانه آغاز شده پندارهایشان بسیار خام و ناپخته بود. پس چگونه نیاکان نخستین ما که تازه به مرحله گویایی روشن و رسا<sup>۴</sup> رسیده بودند می‌توانستند چنان مفهومی مانند خویش پیوندی یا محرم‌آمیزی را دریابند؟

حتی اگر بتوان ثابت کرد که پیوند با خویشان نزدیک زیانمند است، تنها دارندگان دانش پیش‌رفته توان شناخت آن را دارند نه مردمان آدم‌سان یا وحش‌خو. داروین دریافت که بشر باستانی توان در اندیشیدن درباره زیانی که در آینده دور دامنگیر زاد و رودش گردد را نداشته است. به راستی نیز آنها هنوز به مرحله خانگی کردن و پرورش جانوران نرسیده بودند چه رسد به ارزیابی برآیندهای آن.

تلاش‌های دیگر برای پشتیبانی از تابوی سکس نخستین، از تئوری

1. Hutton.

2. Colonies.

3. Genetics.

4. Articulate Speech.

خویش پیوندی کامیاب تر نبوده است. در میان اینها دو گفتار را می‌توان یافت. یکی از آنها را می‌توان رویکرد غریزی<sup>۱</sup> و دیگری را رویکرد «روانی»<sup>۲</sup> نام نهاد. هیچ یک در نشان دادن بیزاری همگانی از محرم‌آمیزی کامیاب نبوده است.

### غریزه و روان‌شناسی

ادوارد وسترمارک<sup>۳</sup>، ال. تی هاب هاوس<sup>۴</sup> و هولای ایلس<sup>۵</sup> برجسته‌ترین نماینده این پیشنهاد بودند که بازداری از هم‌خون‌آمیزی از بیزاری درونی از ایده‌ی آمیزش جنسی با همزاد یا گروه درون خانوار برمی‌خیزد. اگر این گونه باشد چنین بیزاری غریزی می‌بایست در ساختار ژنتیکی نه تنها آدمیان بلکه در جانوران نیز نهاده شده باشد. اما واقعیت نشان می‌دهد که چنین بیزاری از نزدیکی با خویشان در جانوران یافت نمی‌شود.

غریزه در جانوران آزاد یا در بند، جفت‌گیری با نزدیکترین جنس رویاروی در دسترس است، بی‌پروا از خویشاوندی نزدیک آنها. کسانی که جانوران خانگی مانند سگ یا گربه دارند می‌دانند که جانوران جفت خود را بیشتر در میان همزادان خود می‌یابند. جانوران نژاده و اصیل را به این کار برمی‌انگیزند یا وامی‌دارند.

پس آیا بشر به‌گونه‌ای از غریزه، دست یافته که در جانوران ناشناخته است؟ خود پدیده تابو وارونه‌ی آن را نشان می‌دهد. چون اگر آدمیان به ابزار غریزی بازدارنده در برابر محرم‌آمیزی آراسته بودند،

1. instinctual.

2. Psychological.

3. Edward Westermarck.

4. L. T. Hobhouse.

5. Havelock Ellis.

چرا می‌بایست چنین قانون سخت‌گیرانه‌ای را برای جلوگیری از آن برپادارند؟ هم چنانکه رالف پدینگتون<sup>۱</sup> به گونه‌ای باوربرانگیز می‌گوید: «چرا توانمندترین نیروهای جامعه بشری در این راه بسیج شده‌اند تا فرد را از پرداختن به کاری که در برابر آن از روی «سرشت» بی‌تفاوت یا حتی بیزار است بازدارند؟»<sup>۲</sup> لسللی. ای وایت<sup>۳</sup> نیز با همان شیوه می‌نویسد:

گفتن این که پرهیز از زنا با محارم «غریزی» است بی‌گمان آگاه کردن همگان از این پدیده است که حس سرشتی، درونی و مادرزادی از بیزاری از آمیزش با خویشان نزدیک، در ما نهاده شده است. اما اگر این گونه بود چرا در همه فرهنگ‌ها قانون‌های سخت‌گیرانه‌ای را برای جلوگیری از آن وضع می‌کنند؟ چرا آنان باید قانون‌هایی را در برابر چیزی بگذارند که هر کسی از پیش از ته دل می‌خواهد که از آن بپرهیزد؟<sup>۴</sup>

نظریه پردازان پیرو رویکرد روانشناسی، در برابر غریزه باوران دیدگاهی سراسر ناهمسان را برمی‌گزینند. آنها به جای بیزاری غریزی<sup>۵</sup> برپایه کشش سرشتی<sup>۶</sup> پیش می‌روند. به باور آنها از آنجا که مردمان هم خانواده سالیان دراز در کنار هم دوستانه بزرگ می‌شوند کمابیش ناگزیرند کششی دوسویه را برای یکدیگر بیورارند، این پدیده، نهادن تابوی خویش پیوندی را ناگزیر می‌سازد.

1. Ralph Piddington.

۲. پیش‌درآمدی بر مردم‌شناسی اجتماعی (An Introduction to Social Anthropology)، ص ۱۳۴.

3. Leslie A. White.

۴. علم فرهنگ، The Science of Culture، ص ۳۰۴ - ۳۰۳.

5. Instinctual aversion.

6. Natural attraction.

پس از آنکه فروید و دیگر روان‌کاوان دهه‌های نخستین سده بیستم از گرایش‌های پنهان آمیزش با خویشان، هم‌چون مینشی گسترده و فراگیر در میان خانواده پرده برداشتند این تز به پرورده‌ترین فرم خود رسید. نیرومندترین آن، گرایش پسر به مادر بود. به یاد آوردن شناخته‌ترین نمونه آن در ادبیات باختری، افسانه یونانی ادیپوس، که در آن مردی مادر خود را به همسری گرفت، این باور را که خواهش‌های خویش پیوندی همگانی و جهانی هستند پذیرفتنی ساخت. «عقده ادیپوس»<sup>۱</sup> از آن زمان تاکنون واژگانی فراگیر برای بازگویی این ویژگی انگار همیشگی سرشت بشری شد.

گذشته از آنکه داستان ادیپوس به هیچ روی با خواهش‌های پنهان آمیزش با خویشان نزدیک پیوندی ندارد - چنان که در بخش‌های آینده آن را باز خواهیم نمود - فروید و دیگران دچار این خطای بزرگ شده بودند که می‌پنداشتند پدیده‌ای که خود را در زندگی اجتماعی سده نوزدهم آن‌چنان آشکارا نمایانده بود در سراسر زندگی انسان از روز نخست تا به امروز وجود داشته است.

در این روزگار، آرزوی پنهان آمیزش با خویشان نزدیک در خانواده، از آمیزه‌ای ویژه، از چند پیشامد برخاسته است. از یک سو، آئین اخلاقی جنسی پاک دینانه<sup>۲</sup> [یا نگرش‌های اخلاقی سخت‌گیرانه] بر سرکوبی جنسی تا زمان زناشویی پافشاری نموده از سوی دیگر، زناشویی بر پایه درنگریستن در دارایی و جایگاه اجتماعی نهاده شده، از این‌رو سال‌ها پس از بزرگسالی و بُرنایی انجام نمی‌گرفته است. این ناسازگاری میان نیازهای زیستی (بیولوژیکی) و سرکوبی اجتماعی، به جایگیر شدن

1. oedipus complex.

2. puritanical

فرزندان در خانواده و روان رنجوری آنان انجامید که به خطا آن را «عقدۀ ادیپوس» نام نهاده‌اند.

این آسیب ویژه‌ی جامعه نوین در جامعه نخستین یافت نمی‌شد. تا آنجا که آئین برون‌همسری خاندانی بررسی شده روان رنجوری جنسی و یا «عقدۀ ادیپوس» در میان بومیان یافت نشده است، لرد رگلان<sup>۱</sup> می‌گوید:

بگذارید اکنون به ویژگی کانونی سراسر سیستم بارگردیم به عقدۀ ادیپوس - که هر پسری ناخودآگاه پیوسته با این آرزو دست به گریبان است که پدرش را بکشد و مادرش را همسر خود سازد. انگار این گمان را باید پذیرفت که عقدۀ ادیپوس میان روان رنجوران اروپایی رخ می‌دهد، و شاید تا اندازه‌ای در میان اروپائیان عادی هم روی دهد اما حتی پیروان فروید نتوانستند آن را در میان بومیان بیابند پس برای توجیه این نبود آشکار و ادوار شدند تا باین‌انگاره‌ی میل واپس زده را در پیش بکشند. با این همه آشکار است که این عقدۀ هر جا که پیدا می‌شود یکی از پیامدهای بی‌شمار سرکوب هم‌زمان انگیزش<sup>۲</sup> و گرایش و کشش<sup>۳</sup> جنسی می‌باشد که یکی از ویژگی‌های سامانه‌ی اجتماعی زمانه ماست ... به هر جا که پسر نگاه می‌کند، خواه در زندگی راستین، در عکس‌ها، در نوشته‌ها یا در صحنه نمایش شور و گرایش جنسی به زور بردیدگان و پندارش سربار می‌شوند؛ با این همه تنها زنی را که می‌تواند ببوسد و در آغوش گیرد مادرش است، از این رو او آماده است تا به مادر دل ببندد و به پدر که پیش‌تر از او حق برخورداری از توجه مادر را دارد رشک برد. از سوی دیگر، در میان وحشیان به یک پسر ... در بیشتر وقت‌ها، اگر نگوییم همیشه،

1. Raglan

2. stimulation

3. impulse

فرصتهایی برای برآوردن نیازهای جنسی در جای دیگر داده می‌شود، پس او دیگر به این فکر نمی‌افتد که دلباخته مادرش شود هم‌چنانکه یک پسر همسردار اروپایی دلباختن به مادر بزرگ را در پندارش هم نمی‌گنجاند.<sup>۱</sup>

پس هیچ‌یک از دلایلها و نشانه‌های شناخته شده خواه زیستمانی، غریزه‌ای یا روان‌شناسانه، توان پشتیبانی از این گزاره را ندارد که تابوی جنسی نخستین، خویش‌پیوندی را نشانه گرفته بود. در فرایند بارآوردن و پروردن جانوران یا در آزمایش‌ها به هیچ روی ثابت نشده که خویش‌پیوندی برای گونه‌های جانوری زیانمند است. به هر روی، چنان شناخت علمی، از گستره دریافت بشر نخستین بسی فراتر بوده است. در میان جانوران بیزاری غریزی برای جفت‌گیری با گونه‌های هم‌زاد دیده نمی‌شود. و اگر چنین بیزاری در زندگی بشر بوده باشد، نیازی برای وضع قانون‌های سخت‌گیرانه برای جلوگیری از خویش‌پیوندی در میان نمی‌بود. سرانجام، انگاره‌های ساخته شده درباره‌ی روان‌رنجوری خانواده نوین بر پایه برداشت نادرست از افسانه ادیپوس هیچ ربطی به موضوع ما [تابوی جنسی نخستین و خویش‌پیوندی] ندارد. با این‌همه، بیشترین ضربه به تئوری خویش‌پیوندی، از داده‌های مردم‌شناسی درباره سازمان خویشاوندی نخستین برمی‌خیزد انگاره‌های مردمان وحش‌خو درباره خویشاوندی آن‌چنان از انگاره‌های ما جدا هستند که دریافتن آن برای ما دشوار است. در جامعه ما، که بر پایه خانواده هسته‌ای نهاده شده، خویشاوندی از پیوند زیستی یا ژنتیکی سرچشمه می‌گیرد. اما در جامعه باستان که بر پایه خانوار [مادرسالارانه‌ی] گروهی<sup>۲</sup> نهاده شده بود،

۱. بزه ژوکاستا، Jocasta's Crime، ص ص ۷۴ - ۷۵.



خویشاوندی گونه‌ای پیوند اجتماعی را نشان می‌داد که همه گروه را در برمی‌گرفت.

تنها یک بازداری جنسی که کسان شناخته شده یک خانواده را از آمیزش باز دارد را می‌توان «تابوی خویش‌پیوندی» خواند اما بازداری جنسی که یک‌یک مردم یک گروه را از آمیزش جنسی باز دارد را نمی‌توان «تابوی محرم‌آمیزی» نامید این چیزی بیش از بازداری جنسی است. هنگامی که سیستم خانوار مادرسالاری خویشاوندی را که «سیستم ردگانی»<sup>۱</sup> نام دارد، بررسی می‌کنیم این جداگانگی را بهتر و روشن‌تر می‌بینیم که در رویارویی آشکار با سیستم خویشاوندی خانوادگی ما می‌ایستد.

### خویشاوندی ردگانی<sup>۲</sup>

لوئیس مورگان<sup>۳</sup> که دریافت، سیستم تیره‌ای / طایفه‌ای مادری<sup>۴</sup> یا خانوار مادری پیش‌تر از خانواده، در تاریخ پدیدار شده است، به سیستم رده‌ای خویشاوندی نیز پی برد، که مردم‌شناسان امروزی بیشتر آن را «خویشاوندی اجتماعی»<sup>۵</sup> می‌نامند. در این سیستم همه مردم گروه، برابر با جنس و سن و سال خود رده‌بندی می‌شدند که نشان‌دهنده‌ی کار و حرفه و کارکرد اجتماعی آنان نیز بود. در حالی که بخش‌بندی جنسی همیشه پابرجا بود، بخش‌بندی سنی هم‌چنان که گروه‌های زنان و مردان به

---

1. classificatory system

۲. سامانه‌ای از خویشاوندی اجتماعی که گروه بزرگی از مردمان را بدون آنکه پیوندهای خانوادگی یا ژنتیکی داشته باشند به هم پیوند می‌دهد.

3. Lewis Morgan

4. maternal gen

5. social kinship

بزرگسالی یا سالمندی می‌رسیدند دگرگون می‌شد. این رده‌بندی‌ها یا به نامی دیگر «رده‌ها»<sup>۱</sup>، بر پایه خاندان<sup>۲</sup>، یک شاخه یا یک نیمه از ایل<sup>۳</sup> یا طایفه‌های بهم‌پیوسته و پیوندهای ایلی<sup>۴</sup> استوار بود نه وابستگی‌های خانوادگی.

هم‌چنان که دابلیو. اچ. آر ریورز<sup>۵</sup> می‌گوید:

«در بیشتر یا شاید در همه مردمانی که دارای فرهنگ پایین‌تری هستند، سراسر سامانه‌ی نشانگر خویشاوندی، آن‌چنان از بنیاد از سیستم خویشاوندی ما جدا است که ما در زبان خود واژگان برابر یا واژگانی که آنان به کار می‌برند را نداریم، و آنان نیز واژگانی که به درستی با واژگان زبانی ما برابر باشد را ندارند»<sup>۶</sup>

او در جایی دیگر این سخن را کوتاه‌تر بیان کرده است:

«جدایی بنیادین میان سیستم ردگانی و آنچه ما به کار می‌بریم آن است که سیستم پیشین بر پایه طایفه<sup>۷</sup> یا گروه همانند دیگر استوار گردیده درحالی‌که در سیستم ما بر پایه خانواده است»<sup>۸</sup>

در سیستم ردگانی، کودک گروهی از زنان را مادران خود می‌نامد در حالی که در سیستم خویشاوندی خانوادگی ما، تنها یک زن می‌تواند مادر یک بچه باشد - زنی که او را زائیده است. گذشته از آن، در سیستم ردگانی، که واژه برگزیده برای مادر، کارکردی است نه زیست‌شناسانه، حتی

1. classes

2. clan

3. phratry

4. tribal

5. W. H. R. Rivers

۶. روان‌شناسی و قوم‌شناسی (Psychology and ethnology)، ص ۴۴.

7. clan

۸. تاریخ جامعه‌ی ملانزی (The History of Melanesian Society)، جلد یکم، ص

بچه‌های مادینه هم «مادر» خوانده می‌شوند. چنین شگفتی‌هایی ناهمسانی آشکار میان سیستم‌های نخستین و امروزین خویشاوندی را باز می‌نماید. از دید ما، مادر زنی یگانه است که فرزندی را باردار است؛ او مادر نمی‌شود مگر آنکه نوزادی را بزاید. اما در جامعه نخستین، مادری کارکرد اجتماعی جنس زن بود؛ پس همه زنان به راستی یا به طور نهفته «مادران» گروه بودند. پس، همچون زنان بزرگسال، همگی برای فراهم ساختن خوراک و نگهداری از کودکان به یکسان پاسخگو بودند. اسپنسر و ژیلن درباره بومیان آروتا<sup>۱</sup> می‌نویسند:

آنها هیچ واژه‌ای برابر با واژگان انگلیسی ما ندارند ... برای نمونه، یک مرد، مادر راستین خود را «میا»<sup>۲</sup> می‌نامد، اما در همان زمان این واژه را نه تنها برای زنان بزرگسال دیگر بلکه برای دختران کوچک هم به کار می‌برد، به شرط آنکه همه آنان به یک گروه وابسته باشند ... واژه‌ی میا، خویشاوندی او (آن دختر را) به آن مرد نشان می‌دهد.<sup>۳</sup>

فریزر درباره همین موضوع می‌نویسد:

... ما واژه خود درباره «مادر» را که همانند با واژه زبان وحشیانی است که سیستم ردگانی خویشاوندی دارند اما به هیچ روی با آن برابر نیست، یکی می‌گیریم. ما مادر را زنی می‌دانیم که فرزندی را می‌زاید؛ وحشیان استرالیا مادر را زنی می‌دانند که در گونه‌ای از پیوند اجتماعی در برابر مردان و زنان قرار می‌گیرد، خواه یکی از آنها را زاییده باشد یا نه. اما حتی هنگامی که کودک و در آغوش کسی باشد مادر آن گروه است ... چنان که دکتر ریورز پیشنهاد نموده حتی نیازی نیست که بیاندیشیم پیوند خونی میان مادر و

1. Arunta

2. Mia

۳. تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، The Native Tribes of Central Australia.

فرزندش شاید در زندگی سپری شده پس از زایمان فراموش شده باشد ... پیوند راستین میان مادر و فرزند شاید همیشه به یاد مانده باشد، اما پیشامدی است که به هیچ روی بر جایگاه مادر در سیستم ردگانی اثر نمی‌گذارد، چون درست همانند پس از زادن فرزند، پیش از آن نیز او را با گروه «مادران» در یک رده نهاده بودند.<sup>۱</sup>

این فرورفتن فرد در گروه مادران اشتراکی در برخی از زبان‌های نخستین بازمانده‌ی امروزی که هیچ واژه‌ای برای پیوند مادر - فرزند تکی ندارند نیز به چشم می‌خورد. هانس کلسن<sup>۲</sup> می‌گوید: مادری فیزیکی و کالبدی<sup>۳</sup> برای این مردمان معنایی ندارد ... برای نمونه بومیان استرالیا برای بیان پیوند میان مادر و فرزند هیچ واژه‌ای ندارند، چون در آنجا رویداد بدنی یا فیزیکی ارزشی ندارد نه آنکه زبان نارسا باشد. (جامعه و طبیعت، ص ۳۰)<sup>۴</sup>

خاندان پدری تازه در آن زمان آغاز شد که مادر و پدر تکی، از خاندان مادری اشتراکی بهم پیوسته پدید آمدند. جی جی باکوفن<sup>۵</sup> پیش‌تر از همه، در سال ۱۸۶۱ با نشر کتابی به نام مادری<sup>۶</sup> به این رویداد پرداخته است:

زهدان هر مادر که انگاره و همتای میرنده‌ی دی‌میترا<sup>۷</sup> مادر زمین است، به فرزندان هر زن دیگری برادران و خواهرانی خواهد داد؛ تا روزی که

۱. توت‌پرستی و برون همسری، Totemism and Exogamy, vol. I, ص ۳۰۴ - ۳۰۵.

2. Hans Kelsen

3. physical motherhood

۴. جامعه و طبیعت، Society and Nature, ص ۳۰.

5. J. J. Bachofen

6. Das Mutterrecht

7. Demeter

پیشرفت سیستم پدری یگانگی به هم پیوسته توده را از هم فروپاشد و اصل جدایی از هم را به میدان آوَرَد، میهن، تنها برادران و خواهران را خواهد شناخت.<sup>۱</sup>

پس دودمان مادری که پیش‌تر از خاندان پدری پدیدار شده بر توده زنان به طور گروهی استوار بوده که برای یکدیگر خواهر و برای همه بچه‌های گروه مادر بودند بدون آنکه بخواهند بدانند کدام مادر کدام فرزند را زاده است. شیوه‌ای که بومیان استرالیا خود را همچون واحدهای اجتماعی باز می‌گویند درستی این نگرش را می‌رساند؛ آنان از دیدگاه مردان در رده‌ی برادری<sup>۲</sup> و از دیدگاه زنان در رده «مادری»<sup>۳</sup> هستند.

برای نمونه بومیان گاروس<sup>۴</sup> از آسام<sup>۵</sup> طایفه‌ها یا تیره‌های<sup>۶</sup> خود را machongs می‌نامند، که واژه آنها برای مادری یا به سخن ساده‌تر «مادران» است. در ملانزی واژه *Veve* یا *Vev* به همان معناست. چنانکه لوسین لوی - برول<sup>۷</sup> این خاندان‌های مادری را چنین برمی‌شمارد:

برای خویشاوند واژه *Veve* را به کار می‌برند، مادر یک بچه از خویشاوندان او به‌شمار می‌رود. خویشاوندان یک مرد را *Veve* او نمی‌نامند چون آنان از خویشان<sup>۸</sup> مادرش هستند؛ مادر او را *Veve*، (خویشاوند) و به اسم جمع، خویشاوندان او خوانند، گویی او [مادر] نماینده‌ی همه خویشاوندان است؛ انگار او (مرد) فرزند مادر ویژه‌ای که او را زاده نیست، بلکه فرزند همه

۱. اسطوره، دین و حق مادری، Myth, Religion and Mother Right، ص ۸۰.

2. brotherhoods

3. motherhoods

4. Garos

5. Assam

6. clans

7. Lucien Levy - Bruhl

8. people

خویشاوندانی است که مادر او را برای آنان به دنیا آورده است ... مادر را ...  
خواهران می‌نامند، رده خواهری، چون او نماینده خواهران گروه اجتماعی  
است که همگی مادر کودکان هستند ...

نبودن خانواده به معنای واژگانی خودمان با نبودن واژگانی که با این  
انگاره‌ها (پدر و پسر) همانندی داشته باشد با یکدیگر هم‌خوانی دارند  
«روح» بدوی ص ص ۸۱-۸۰).

پس، در جامعه‌ای که بر پیوندهای خانوادگی تکی نهاده نشده بلکه  
بر خویشاوندی اجتماعی یا گروهی استوار شده آیا انگاره محرم‌آمیزی  
می‌توانسته پا بگیرد؟ نخستین پایه برای دریافتن خویش‌پیوندی یا  
محرم‌آمیزی شناخت پدر و مادر هر فرزند است. آن‌گونه که دانشمندان  
نخستین مردم‌شناسی دریافتند در روزگار وحش خویی پدران ناشناخته  
بودند. اما حتی در جایی که مادر راستین بچه‌ای را به یاد می‌آوردند،  
بی‌ارزش بود و به جامعه‌ای که بر پایه سیستم ردگانی خویشاوندی استوار  
بود ربطی نداشت. پس خود ساختار سیستم ردگانی خواه خویشاوندی  
خاندانی<sup>۱</sup> اجتماعی یا گروهی را برگزیده باشد، تئوری پیوند با خویشان  
نزدیک را پوچ و بیهوده می‌سازد. هرچند همگان می‌پذیرند که این  
خویشی رده‌بندی شده، تابوی جنسی سخت‌گیرانه‌ای را به کار می‌بسته،  
اما آن را تابوی محرم‌آمیزی به شمار نمی‌آورند. بازنگری کوتاهی در شمار  
فراوان زنان و دخترانی که در رده‌بندی زنان بازداشته شده از آمیزش  
گنجانده شده‌اند پوچی و بیهودگی محرم‌آمیزی نامیدن تابوی جنسی  
مردمان نخستین را نشان می‌دهد.

### شمار فراوان زنانی که آمیزش با آنان ناروا بود

گاهی قانون برون‌همسری را «زناشویی در بیرون»<sup>۱</sup> می‌نامند. در جامعه ما، هرگاه که مردی «در بیرون» زناشویی می‌کند او در بیرون از واحد خانوادگی بسیار کوچکی که یک مادر و شاید یک یا چند خواهر را دربرمی‌گیرد همسری را برمی‌گزیند. اما در جامعه ایلی هرگاه مردی در بیرون، زنی می‌گرفت تنها بیرون از تیره و طایفه خود که مادران و خواهران بسیاری را دربرمی‌گرفت نبود بیرون از شماری از طایفه‌های به هم پیوسته و هم‌تبار همسو، یا یکی از دو نیمه ایل<sup>۲</sup> هم بود. پس شمار مادران و خواهرانی که یک مرد با آنها نمی‌توانست رابطه جنسی داشته باشد چند برابر می‌شد چون همه آنان زنان نامحرم بودند.

مورگان واژه خویشاوندان «هم‌تبار کنارین»<sup>۳</sup> را به کار می‌برد تا کسانی را که از دیدگاه زیستی خویشاوند نبودند، برشمارد. دیگران واژه «همراه یا همسو»<sup>۴</sup> را به جای هم‌تبار کنارین به کار بردند و برخی آنان را خویشاوندان «پنداری»<sup>۵</sup> می‌نامیدند. هر واژه‌ای را که برگزیده باشند، یک مرد از آمیزش با گروه پرشماری از زنان بازداشته شده بود با آنکه آنان هیچ رابطه ژنتیکی با او نداشتند.

در جامعه‌ای که دو طایفه را دربرمی‌گرفت و برای هدف‌های آمیزشی

1. marrying out

2. phratry

3. collateral

۴. parallels, خویشاوندان هم‌سو یا هم‌تراز، از یک نسل و از طایفه‌های گوناگون به هم پیوسته می‌باشند. مردان را برادر و زنان را خواهر می‌نامند و میان آنها رابطه جنسی وجود ندارد.

5. fictional

رویاری یکدیگر بودند، یک مرد نمی‌توانست در خاندان مادرتبار خود یا Veve زناشویی کند. می‌بایست بیگانه‌ای را که زنی از طایفه یا Veve رویاری بود به همسری برگزیند. در ایلی هم که از دو نیمه<sup>۱</sup> که رویاری هم ایستاده بودند ساخته شده بود به همین شیوه رفتار می‌شد. یک مرد نمی‌توانست زنی را که در خاندان‌های به هم پیوسته نیمه خود او بود به همسری بگیرد؛ او می‌بایست با زنی از نیمه رویاری<sup>۲</sup> زناشویی کند. چون هر دو نیمه ایلی دربرگیرنده شماری از خاندان‌های بهم پیوسته بودند، مردان با شمار فراوانی از زنان نمی‌توانستند آمیزش کنند. هر مرد تنها می‌توانست زنی از خاندان ویژه‌ای در نیمه آن‌سو را به همسری بگیرد.

حتی این نیز پایان مرزگذاری آمیزش نبود. در میان خاندان روبرو یا نیمه دوم ایلی مرد تنها می‌توانست با زنی هم‌سن یا هم نسل خود زناشویی کند. مادران آن زن، خواهران بزرگتر از او و خواهران جوان‌ترش بر آن مرد حرام بودند. «رده همسرگزینی»<sup>۳</sup> مرد، چنانکه بیشتر آن را به این نام می‌خوانند، به زنی از نسل خود در یک خاندان از نیمه رویاری ایلی، محدود بود پس گستره‌ی گزینش او بسیار تنگ می‌شد. برخی از دانشمندان چنین نوشته‌اند که در جهانِ مرد نخستین، نیمی از زنان خواهرانش بودند و نیمی دیگر درخور همسری او. این نسبت نادرست است چنانکه بریفولت درباره بومیان استرالیا، ملانزی، و دیگر مردمان نخستین می‌نویسد: «مرد وحشی در چنان گروه‌هایی در میان زنان زندگی می‌کند که بیشتر آنان به سبب کیفر مرگ برای او دست نیافتنی هستند.»<sup>۴</sup>

1. phratry

2. opposite phratry

3. marriage class

۴. مادران (The Mothers)، جلد یکم، ص ۶۱۲.



این وضع سخت‌گیرانه تنها در اوج کاربستِ تابوی سکس حکمفرما بود. پس از آن درهم شکست؛ پس مرد می‌توانست در هریک از تیره‌های نیمه‌ی رویاروی، زنی را به همسری برگزیند، سپس بازداری آمیزش در میان تیره‌های بهم‌پیوسته نیمه خودش هم از میان رفت و یک مرد می‌توانست با زنی در هر تیره مگر تیره خودش زناشویی کند. به نوشته مورگان این فروپاشی تابوی جنسی سخت‌گیرانه‌ی کهن در خلال پژوهش‌های او نیز رخ داده است. فریزر فروپاشی این سیستم پُرباد<sup>۱</sup> مرزگذار رده‌های زناشویی را چنین برشمرده است:

پیشینه‌ی برون‌همسری درباره‌ی زناشویی با خویشاوند نزدیک، نخست سخت‌گیری فزاینده و سپس کاهش یافته بوده ... سدهایی که در سیستم هشت رده‌ای بومیان استرالیا به بالاترین اوج شناخته شده خود می‌رسند، که در عمل در را به روی مردان برای دسترسی به هفت رده از زنان می‌بندند ... برون‌همسری پس از رسیدن به اوج خود در سیستم‌های پُرباد هشت رده‌ای و همانند آن به سرایشی افتاد ... واپسین مرحله اُفت هنگامی فرارسید که برون‌همسری تیره‌ای و خاندانی نیز فروپاشید، و پس از آن زناشویی تنها از رهگذر بازدارندگی زناشویی با خویشاوندان حرام<sup>۲</sup> سر و سامان یافت.<sup>۳</sup>

چنین رویدادهایی بیشترین ضربه زیان‌بخش را به تئوری خویش - پیوندی رسانید. تابویی که بیشتر زنان را به سان کسانی که نباید با آنان آمیزش نمود از مردان جدا می‌سازد، می‌توان تابوی جنسی<sup>۴</sup> نامید اما نمی‌توان آن را تابوی محرم‌آمیزی<sup>۵</sup> خواند.

1. bloated

2. prohibited degrees

۳. توت‌پرستی و برون‌همسری، Totemism and Exogamy, Vol IV, جلد چهارم، ص ص ۱۵۳ - ۱۵۲.

4. Sex taboo

5. incest taboo

می‌توان دریافت که در سده نوزدهم که زیست‌شناسی و مردم‌شناسی هر دو از دانش‌های آغازین بودند پیشگامان مردم‌شناسی می‌بایست باور می‌کردند که تابوی جنسی مردمان نخستین همان تابوی خویش پیوندی یا محرم‌آمیزی بوده است. اما در دو سده‌ی پس از آن که داده‌های بسیار بیشتری از هر دو دانش فراهم شده تا برای چیرگی بر این دریافت نادرست به کمک ما آید تکرار پیوسته‌ی این انگاره‌ی نادرست، موضوع دیگری است.

از آنجا که بسیاری از مردم‌شناسان که تئوری محرم‌آمیزی را پذیرفته‌اند از آن ناخشنودند و حتی در درستی آن دودل هستند این انگاره ناپذیرفتنی‌تر می‌نماید. آنان می‌دانند که پرس‌وجوهای سراسستی که درباره تابوی جنسی، از بومیان استرالیایی انجام شده نتوانسته بر آغازگاه یا معنای آن نوری بیافکند. بومیان، تنها می‌گویند که نیاکان آنان این بازداری از آمیزش را بنیاد نهاده‌اند و بازماندگان از آن زمان تاکنون بدون کژروی آن را به کار بسته‌اند. هم‌چنین، پژوهشی درباره‌ی اسطوره‌ها، افسانه‌ها و سنت‌های مردمان نخستین هیچ برگی و نشانه‌ای را در این زمینه فراهم نمی‌سازد. چنانکه کورادو بوآ<sup>۱</sup> می‌نویسد:

داده‌هایی که درباره خویش‌پیوندی به دست آمده آشکارا بی‌مایه و ناچیز است. در عمل به دست آوردن داده‌ها انجام ناشدنی بود، نه برای آنکه این پرسش‌ها برای گویندگان تکان‌دهنده بود، بلکه بیشتر برای این بود که گویندگان دلبستگی اندکی نشان می‌دادند و چندان چیزی هم برای گفتن نداشتند. اسطوره‌ها و زندگی‌نامه خود آنان نیز در این زمینه چیزی را دربرندارد.<sup>۲</sup>

1. Cora Du Bois

۲. بومیان آلور, The People of Alor, ص ۱۰۵.

جای شگفتی نیست که بومیان استرالیا درباره محرم‌آمیزی چیزی برای گفتن نداشته‌اند. چون این پدیده‌ای است که ذهن مردمان شهرنشین را درگیر نموده اما هیچ معنایی برای ذهن مردمان بدوی ندارد. حتی زمانی که آن را برای آنان شرح می‌دهند باز هم بومیان به درستی آن را در نمی‌یابند. واژه «خویش‌پیوندی»<sup>۱</sup> از آن واژگان تابوی آنان نیست؛ واژه‌ای است که مردمان شهرنشین که انگاره‌های نادرستی درباره سرشت تابو پرداخته‌اند آن را ساخته‌اند.

پذیرش بدون خرده‌گیری «خویش‌پیوندی» و کوشش بیهوده برای پشتیبانی از این تئوری به بیهودگی دیگری انجامیده است. کوششی برای گرداندن تعریف واژه «محرم‌آمیزی» تا به معنایی دیگر، جدا از معنای راستین آن برسند. از روی تعریف، واژه محرم‌آمیزی یا خویش‌پیوندی تنها به آمیزش جنسی میان مردمانی که از نظر زیستمانی یا ژنتیکی در پیوند با یکدیگر هستند اشاره دارد. چون این، با رخدادهای راستین در جهان بدوی سازگار نیست، رابرت اچ لوی<sup>۲</sup> و مردم‌شناسان دیگر بر آن شدند که خویشاوندان و ناخویشاوندان را با یکدیگر یک کاسه کنند و بدین‌سان دامنه تعریف «خویش‌پیوندی» را گسترش دهند حتی اگر با انجام چنین کاری معنای آن را از میان بردارند.

نمونه‌ی بازنماینده‌ای از منطق نابخردانه و پیامدهای آن را می‌توان در سخنان هوبل یافت:

از آمیزش با هر کسی که از دیدگاه اجتماعی به‌سان خویشاوند ژنتیکی تعریف شده جلوگیری می‌شود. هریک از چنین آمیزش‌های بازداشته شده‌ای زناکارانه و نارواست.

1. incest

2. Robert H. Lowie

تابوی محرم‌آمیزی در میان همه مردمان رواج دارد، چون محرم‌آمیزی هم برای مردمان بسیار پیش‌رفته شهرنشین و هم برای مردمان واپس‌مانده‌ی بدوی ناخوشایند و بیزاری‌آور است.

این گسترش دامنه خویشاوندی را لوی به درستی یک‌کاسه کردن<sup>۱</sup> خوانده است. این ویژگی سیستم‌های خویشاوندی است که آن را ردگانی می‌شناسند. چون بیشتر سیستم‌های بدوی ردگانی هستند، بسیاری از مردمان با دستور ساده سیستم اجتماعی خود که بر روی آنها نام «پدر»، «مادر»، «برادر» یا «خواهر» می‌گذارد در رده‌ی از آمیزش‌باز داشته شده‌ها جای می‌گیرند، در حالی که از دیدگاه زیستی آنها به راستی چنین چیزهایی نیستند.<sup>۲</sup>

این، موضوع را به کلی دگرگون می‌سازد. سیستم ردگانی خویشاوندی اجتماعی پیش‌تر از سیستم خویشاوندی خانوادگی پدیدار شده هم‌چنان که تیره یا طایفه پیش از خانواده در تاریخ وجود داشته است. پس مردمان بدوی ناخویشاوندان را با خویشاوندان خانوادگی «یک کاسه» نکرده بودند. سیستم آنها تنها و تنها سامانه خویشاوندی اجتماعی یا گروهی<sup>۳</sup> بود؛ آنان از پیوندهای خانوادگی تکی ناآگاه بودند و به آن دلبستگی نداشتند. تنها با گذر زمان بود که سیستم ردگانی کهن راه را برای سیستم خویشاوندی خانوادگی گشود.

سیستم ردگانی خویشاوندی را می‌توان به خوبی با سازمان‌های برادری و سندیکا‌های کارگری امروزی سنجید و همانندی‌های آنها را یافت، در این سازمان مردان را «برادر» و زنان را «خواهر» می‌نامند. آنان به

1. Lumping

۲. انسان در جهان بدوی (Man in the Primitive world)، صص ۱۹۲ - ۱۹۱.

3. communal

خوبی آگاهند که این نام‌گذاری‌های اجتماعی بدان معنا نیست که همه آنها یا حتی یکی از آنها برادر یا خواهر ژنتیکی هستند پس تصور کنید که قانونی گذرانده شده که می‌گوید همه برادران و خواهران یک سندیکای کارگری که هزاران کارگر مرد و زن را دربرمی‌گیرد نمی‌توانند به همسری یکدیگر درآیند. بی‌گمان ما آن را یک تابوی جنسی می‌نامیم. اما این یک تابوی خویش‌پیوندی نیست. چون حتی اگر شمار اندکی از کارگران این سازمان‌ها برادران و خواهران ژنتیکی هم باشند، این پدیده برای قانونی که بر همه کارگران ناخویشاوند اتحادیه کارگری فرمان می‌راند ناچیز و بی‌اهمیت است.

گسترش واژه «خویش‌پیوندی» به معنای رویاروی آن کمکی به ما نمی‌کند تا دشواری یافتن آغازگاه و معنای تابو را از سر راه برداریم. برعکس، در رهگذر گشودن این چیستان سد راهمان می‌شود. چون تا زمانی که درنیابیم که خویش‌پیوندی در این تابو درگیر نبوده نمی‌توانیم به کانون پرس و جو برسیم که: تابو به کدام سو نشانه رفته بود؟

### اهمیت مسأله

چون گمانه‌های گوناگون تئوری خویش‌پیوندی نمی‌توانند در برابر بررسی‌های موشکافانه ایستادگی کنند و باید آن را بی‌ارزش خواند، چرا باید باز هم به دنبال آن باشیم؟ چرا باید بیش از اندازه به آئین رابطه‌های جنسی در جامعه بدوی پردازیم که از مال ما جدا هم هست. با آنکه جنبه‌های فراوان دیگری از سامان‌دهی جامعه بدوی یافت می‌شود که باید بیشتر به آنها پرداخت.

تا زمانی که دلیل راستین تابو را درنیابیم نمی‌توانیم به یک رشته از

مسئله‌های دیگر جامعه بدوی که هنوز به خوبی درک نشده پی ببریم. بدون یک پاسخ درست به این پرسش ما نمی‌دانیم چرا جامعه بدوی به جای سیستم خانوادگی پدری با سیستم دودمان مادری<sup>۱</sup> پدیدار شد. ما به خوبی آغازگاه، معنای بیرون و درون همسری، سازمان‌دهی دوگانه<sup>۲</sup> جامعه، یا جنبه‌های گوناگون سیستم خویشاوندی ردگانی را در نمی‌یابیم. شناخت زمینه‌سازهای تابو نه تنها کلید دریافتن نهادهای جامعه بدوی است بلکه به ما در بازسازی تاریخ پیوسته‌ی گونه بشر از آغاز تا شهرنشینی نیز یاری می‌رساند.

تابو، ویژگی پیش‌آمدی یا خُرد و پیش‌پا افتاده جامعه بدوی نیست. در آئین و شیوه رفتار اجتماعی در جایگاه کانونی جای دارد. بریفولت می‌گوید: «در بیشتر جامعه‌ها در مرحله‌های دیرینه‌تر فرهنگ آغازین<sup>۳</sup> به سیستم برون‌همسری به‌سان مهم‌ترین اصل سرپیچی‌ناپذیر اجتماعی می‌نگریستند.»<sup>۴</sup> پژوهش‌ها نشان داده است که هر چه اقتصاد ساده‌تر و آغازین‌تر، هراس از زیرپا نهادن تابو و قانون برون‌همسری آن بیشتر. گزارش‌های درست و ارزشمندی درباره شکارگران و جنگ‌جویان<sup>۵</sup> وحش‌خو<sup>۶</sup> یافت می‌شود که حتی از زیرپا گذاشتن ناآگاهانه آن از ترس می‌مردند. همین خود به تنهایی نشان می‌دهد که تابو چیزی بیش از بازداری جنسی است؛ قانون اجتماعی با نیرویی برتر است. برخورد وحش‌خویان در برابر تابو و هرگونه سرپیچی از آن به درستی این باورگواه می‌دهد. زیرپانهادن تابو در کردار یا در پندار، را تنها به‌سان بزه‌ای فردی

1. maternal clan system

2. dual organisation

3. primitive

۴. مادران، جلد یکم، ص ۲۰۲.

5. warriors

6. savage

نمی‌نگرند که آن کس به تنهایی پاسخگوی آن است، برعکس، به باور آنان این کیفر دامنگیر همه گروه شده و ماندگاری (بقای) آنان را به خطر می‌اندازد. همچون یک بازدارنده اجتماعی، تابو را چنان می‌نگرند که به ویژه، نهاده شده تا بلاهای مرگبار اجتماعی را دور گرداند. پیامد سرپیچی از تابو را چیزی کمتر از نابودی گروه نمی‌دانند.

بیشتر، تابو را «دستوری بی‌چون‌وچرا» می‌نامند قانونی با چنان دامنه گسترده و فراگیر و نیرویی که هیچ قانون نهاده شده‌ی جامعه شهرنشینی را نمی‌توان با آن سنجید. لرد رگلان<sup>۲</sup> با بازگویی آنچه کاپیتان رتری<sup>۳</sup> در آشنائی<sup>۴</sup> با چشم خود دیده دیدگاه بنیاد براندازانه‌ی بومیان را به دست می‌دهد:

به زبان گویندگان بومی «اگر می‌گذاشتند چنین کاری بی‌کیفر بماند، شکارگران از کشتن جانوران در جنگل درمی‌ماندند. گیاهان از میوه‌دادن سر باز می‌زدند، بچه‌ها زاده نمی‌شدند، روان نیاکان در گذشته برآشفته می‌گردید، خدایان به خشم درمی‌آمدند، تیره‌ها (طایفه‌ها) از زندگی و هستی باز می‌ماندند، و جهان سراسر به هم می‌ریخت. (بزه ژوکاستا، ص ۳)

هاتن و بستر<sup>۵</sup> سیستم تابو را «ترس سازمان‌یافته»<sup>۶</sup> می‌نامد که همه گام‌های واکنش‌های احساسی، از شگفتی و ستایش تا ترسناکی را می‌پیماید. او می‌نویسد: قدرت تابو در سنجش با بازدارنده‌های دیگر بی‌مانند است. درباره‌اش هیچ دراندیشی، هیچ دلیلی و هیچ گفتگویی در میان نیست. تابو تنها به معنای «تو نباید» در برابر خطر پیش‌بینی شده است، اینکه نادیده گرفتن آن آگاهانه یا ناآگاهانه بوده هیچ اهمیتی ندارد،

1. categorical imperative

2. Raglan

3. Capitan Rattray

4. Ashanti

5. Hutton Webster

6. systematized fear

هیچ حقی به تابوشکن برای ناآگاهی و یا هدف‌های درخور ستایش او داده نمی‌شود ....

مرگ - بی‌گمان، ناگهانی و به فرمی هراس‌انگیز - سرنوشت کمیابی نیست که برای شکننده تابو فرامی‌رسد. در دل بهشت درخت دانش خوبی‌ها و بدی‌ها می‌روید، و خداوند انسان را از خوردن میوه آن بازداشته و گفته است: «روزی که تو از آن برخورداری، بی‌گمان خواهی مرد» به راستی نیز، تابو شکن در بیشتر وقت‌ها می‌میرد، هراسی که حتی قانون‌شکنی ناخواسته برمی‌انگیزد این چنین ژرف و نیرومند است.<sup>۱</sup>

بیجایی چنین ترس سازمان‌یافته‌ای در پیرامون یک بازدارندگی جنسی ساده آنهم در جامعه‌ای که جدای از زنان آمیزش‌ناپذیر، آزادی جنسی گسترده‌ای در آن حکمفرما بوده - اندیشمندان تیزبینی را که به بررسی این مسأله پرداخته‌اند شگفت‌زده کرده است. فریزر می‌پرسید: «چه بلای اجتماعی بزرگی به پندار آنان می‌توانست پیامد خویش‌پیوندی باشد؟ چگونه مردمان گناهکار به این باور رسیده بودند که همه ایل را با بزه خود به خطر می‌اندازند؟ ... باید بگوییم که در پاسخ به این پرسش‌ها فرومانده‌ام. (توت‌پرستی و برون‌همسری، جلد چهارم، ص ۱۶۰، ۱۵۷) فروید نیز به مانند او سردرگم شده بود:

ما بی‌گمان این چشمداشت را نداریم که این آدمخواران برهنه بیچاره در زندگی جنسی خود برابر با ایده‌های ما اخلاقی باشند، یا آنکه می‌باید درجه بالایی از محدودیت را بر انگیزه‌ی جنسی خود سربار کنند با این‌همه می‌دانیم که آنان وظیفه خود می‌دانند که دقیق‌ترین مراقبت‌ها و دردناک‌ترین سخت‌گیری را در جلوگیری از رابطه‌های جنسی محرم‌آمیزانه

۱. تابو: بررسی جامعه‌شناختی، ص ص ۲۴، ۱۷.



به کار می‌برند. به راستی، سراسر سازمان اجتماعی آنان گویی در راستای این هدف یا در رابطه با دستیابی به آن قرار گرفته است. (توم و تابو، ص ص ۴-۵)

آندرو لنگ<sup>۱</sup> با دیدن شمار فراوان زنانی که در به اصطلاح بازداری محرم‌آمیزی گنجانده شده بودند ناکامی خود را در کوشش برای گشایش این مسأله بیان کرد:

کنجکاوای علمی دیرزمانی سرگرم یافتن پاسخ به این پرسش است که، چرا باید نژادهای بشری با کمترین شهری‌گری بیشترین فهرست آمیزش‌ناپذیران را داشته باشند؟ سرچشمه‌ی قانون‌های سخت‌گیرانه‌ای که در میان برهنه‌گان و به دور از چادرنشینان [تیره‌های کوچ‌گر] با فرهنگ‌تر، زنان و مردان را وامی‌دارند تا جفت خود را بیرون از برخی از گروه‌های بزرگ از خویشاوندان راستین یا پنداری خود جستجو کنند چیست؟ ... همه تلاش‌ها برای پاسخ به این پرسش‌ها را باید گذرا دانست. دانش‌های تازه شاید تازه‌ترین تئوری‌ها را نیز براندازند....<sup>۲</sup>

برخی از مردم‌شناسان هم‌روزگار او هم می‌گویند که آنان نیز به همان‌گونه سردرگم شده‌اند. پنجاه سال پس از آن اшли موتاگ<sup>۳</sup> از یافتن پاسخ برای همیشه ناامید است «آغازگاه بازداری محرم‌آمیزی سال‌ها مردم‌شناسان را سردرگم کرده است ... شاید هرگز توان آن را نیابیم که به خاستگاه بازداري محرم‌آمیزی پی ببریم»<sup>۴</sup>

آیا وضع به راستی ناامیدکننده است؟ شاید پژوهشگران در راهی

1. Andrew Lang

۲. خاستگاه اجتماعی و قانون نخستین, Social origins and Primal Law, ص ۲.

3. Ashley Montagu

۴. انسان: یک میلیون ساله نخست او (Man: His First Million years), ص ۱۱۸.

نادرست به جستجو پرداخته‌اند و نشانه‌های آشکار راه دیگر را نادیده گرفته‌اند. بی‌گمان تابو وجود داشته است، اما آیا تنها یک تابوی جنسی بوده؟ به گفته‌ی بریفولت: «چیزی که روشنگر و پذیرنده باشد هنوز پیشنهاد نشده است» او هم چنین پیشنهاد می‌کند که: «این شکست نشان‌دهنده‌ی برخی خطاهای بنیادین در روش یا در انگاره‌های (فرضیه‌های) ماست.<sup>۱</sup>»

پنداره‌ای که آشکارا بر خطاست این باور است که تابو بر محرم‌آمیزی نشانه رفته بود. اما پنداره گسترده‌تر که می‌گوید بازدارندگی جنسی تنها برده‌های ویژه‌ای از رفتار جنسی نشانه رفته بود نیز به همان اندازه نادرست است. نگاهی تیزبین‌تر به تابو نشان می‌دهد که بازدارندگیِ دوگانه دارد. تنها یک بند از آن در پیوند با سکس بوده، بند دیگر و مهم‌تر آن در رابطه با خوراک بوده است. و آن نیز به راستی تابویی بوده در برابر آدم‌خواری.

## تابوی ضد آدم‌خواری

ماندگاریِ یک گونه، خواه انسان یا جانور، به برآوردن دو نیاز پایه‌ای بستگی دارد: خوراک و سکس. خوراک بر سکس پیشی می‌گیرد؛ چون بدون خوراک روزانه جانوران می‌میرند؛ اما اگر گونه‌ای بخواهد ماندگار شود ناگزیر به جفت‌گیری است. این نیازهای دوگانه، در رفتار و تکامل گونه‌های پستاندار نیروی پیش‌برنده هستند.

گرسنگی سازوکار سازمندی<sup>۱</sup> است که در تکامل طبیعی به کار می‌افتد تا گونه‌ها را برای برآوردن این نیازها به کار و کنش وادارد و به دو فرم است: گرسنگی برای خوراک و گرسنگی برای جفت‌گیری. جانوران که با این دستورها به پیش رانده می‌شوند می‌کوشند نزدیک‌ترین سرچشمه‌های در دسترس را برای برآوردن هر دو گرسنگی بیابند. تنها در یک گونه، گونه بشری، زنده ماندن یا ماندگاری به کنترل‌های اجتماعی بر این نیازهای زیستی بستگی دارد.

این معنای نهفته‌ی نهادِ بدویِ توت‌م‌گرایی و تابوست. نخستین فرم‌های کنترل اجتماعی را بر گرسنگی‌های خوراک و سکس نشان می‌دهد، که

---

1. organic

رده‌بندی در هر دو زمینه بازداری‌هایی دارد. بند در پیوند با سکس، شناخته شده است؛ برابر قانون توتمی یک مرد نمی‌توانست با زنی که از آن‌گروه توتم - خویشاوند خود اوست آمیزش کند. برابر با بند خوراک مرد از کشتن یا خوردن جانوران توتم - خویشاوند، بازداشته شده بود.

این بازداری شگفت‌آور که انسان را درگیر بند سکس آن و جانوران را درگیر بند خوراک آن می‌ساخت، توتم‌گرایی و تابو را برای بسیاری از پژوهشگران این رشته در نیافتنی ساخت. فروید این چیستان را بدین‌گونه بر زبان آورد:

دیرینه‌ترین و مهم‌ترین بازداری‌های تابویی دو قانون پایه‌ای توتم‌باوری هستند، به سخن دیگر نکشتن جانوران توتمی و پرهیز از آمیزش جنسی با جفت توتمیک از جنس دیگر .... پس گویی اینها می‌بایست دیرینه‌ترین و نیرومندترین آرزوهای گونه‌ی بشری بوده باشند. ما این .... را در نمی‌یابیم (توتم و تابو، ص ۴۴)

یک دلیل ویژگی رازگونه‌ی تابوی خوراکی آن است که بازداری با واژگان «جانور توتمی» بیان شده است. با این‌همه، آن چنانکه خواهیم دید، در سیستم توتمیک، انسان‌هایی توتمی جای داشتند که در آغاز آنان را انسان نمی‌دانستند و به گمان آنان نیمه - بشر بودند. اثری که داشت این بود که گوهر و گنه بازداری خوراکی به سان یک تابو در برابر آدم‌خواری، پنهان ماند.

مورگان در شمار نخستین کسانی بود که دریافت انسان دوره‌ای از آدم‌خواری را از سر گذرانده است. با این‌همه به گمان او این رویه به سبب کمبود خوراکی‌های دیگر صد در صد آگاهانه بوده است. او نوشت:

از سرشت ناپایدار همه این سرچشمه‌های خوراکی و در بیرون از گستره

شکار ماهیان بزرگ، آدم‌خواری چاره هولناک گونه بشری گردید. جهان‌گستری دیرینه این رویه، رفته رفته نمایان می‌شود. پس از آن، دستیابی به خوراکی‌های نشاسته‌ای در آمریکا و پرورش جانوران خانگی در آسیا و اروپا ابزاری بودند برای رهایی ایل‌های پیش‌رفته (که بدین روش خوراک خود را فراهم ساختند) از آفت آدم‌خواری...<sup>۱</sup>

گمان مورگان بر اینکه بشر باستان آگاهانه دست به آدم‌خواری می‌زد نادرست بود، اما درباره جهان‌گستری پیشین این رویه گمان او درست بود. این پندار که بشر دوره‌ای از آدم‌خواری را از سر گذرانده برای بیشتر مردم برخوردار بود و درباره این سوژه بررسی‌ها اندک بود. در سال ۱۹۵۸ نوشته‌گری هاگ<sup>۲</sup> به نام آدم‌خواری و قربانی کردن انسان به چاپ رسید. او می‌گوید:

انجمن مردم‌شناسی پادشاهی در این زمینه هیچ کار فراگیر و پردامنه‌ای نداشته و با پرس و جو در موزه بریتانیا به همین نتیجه برخورد است. در هشتاد مایل گنجه در آن کتابخانه‌ی هشت میلیون جلد کتابی، نوشته‌ای به زبان انگلیسی که رشته بسیار بزرگ آدم‌خواری و قربانی کردن انسان را در برگیرد یافت نمی‌شود.<sup>۳</sup>

نوشته‌های پراکنده شده در بسیاری از کتاب‌ها و ماهنامه‌ها فراگیری پیشین آن را می‌رساند. جی. ای. مک کولاک<sup>۴</sup> در گفتاری درباره آدم‌خواری در دانشنامه‌ی هستینگز<sup>۵</sup> که درباره دین و اخلاق است می‌نویسد:

۱. جامعه باستانی (Ancient Society)، ص ص ۲۴، ۲۲.

2. Garry Hogg

۳. به ویرایش پن بوکز (Pan books ed)، ص ۷.

4. J. A. MacCulloch

5. Hastings

آدم‌خواری، مردم‌خواری<sup>۱</sup> یا انسان‌خواری<sup>۲</sup> شیوه‌ای است که نخست در روان هر شهرنشین هراس برمی‌انگیزد، اما با آنکه دامنه کنونی این رویه تا اندازه‌ای تنگ شده، حتی در روزگاران نزدیک هم بسیار گسترده بوده است. گمان فراوان می‌رود که همه نژادها در این یا آن دوره، مرحله آدم‌خواری را از سرگذرانده باشند، که گاه به گاه در آئین یا رسم مردمی بازمانده یا در افسانه و داستان مردمی از آن یاد شده است. (جلد سوم، ص ۱۹۴)

جولیوس لپرت<sup>۳</sup> با بهره‌گیری از پژوهش‌های آندری<sup>۴</sup> می‌گوید: «همه‌ی آنچه از آدم‌خواری بازمانده انگار ته‌مانده‌ی رویه‌ای فراگیر در روزگاری دیرین بوده است». وی می‌افزاید:

از دل آفریقا و استرالیا تا دوردست‌ها پراکنده شده است. سراسر اقیانوسیه تا مالزی را پیموده و در آمریکا از جنوب تا شمال گسترش یافته و در ایالت‌های با فرهنگ مرکز آن، به اوج خود رسیده است. تنها آسیا و اروپا قلمروی دیرینه فرهنگ راستین شبانی<sup>۵</sup> و تمدن‌های برخاسته از آن، در دوره‌های تاریخی از این رسم به دور مانده‌اند. در اینجا که نگهبان مرده و گورستان، از مردمان بومی است آدم‌خواری در همان زمان‌های نخستین از میان رفت. به جز این، هم چنانکه آندری به درستی نتیجه‌گیری نموده، سراسر کره زمین را به یکباره فراگرفت. اما حتی اروپا و آسیا هم همیشه از آن برکنار نبوده‌اند.<sup>۶</sup>

دلیلی که در برابر تئوری آدم‌خواری عصر باستان آورده شد آن است که همه‌گونه‌ها در برابر خوردن هم‌گونه‌ی خود بی‌زاری نهادین دارند.

- |                   |               |
|-------------------|---------------|
| 1. anthropophagy  | 2. man eating |
| 3. Julius Lippert | 4. Andree     |
| 5. pastoral       |               |

بررسی‌های خوی و منش جانوران گوشت‌خوار از این انگارش پشتیبانی نمی‌کند. مک کولاک به نقل از کتاب *Thier Leben* نوشته‌ی Brehm می‌گوید: «در میان جانوران پست‌تر، خوردن هم نوع خود روبه‌ای است که بارها و یا گاه‌به‌گاه رخ می‌دهد. در میان بیشتر گوشت‌خواران، گربه‌سانان و سگ‌سانان و جوندگان، جانور جوان یا ناتوان قربانی آزمندی دیگران می‌شود»<sup>۱</sup>. پس نپذیرفتن آدم‌خواری در انسان، سرشتی و نهادی نیست؛ دستاوردی اجتماعی است.

شناخت روبه باستانی آدم‌خواری به دو دلیل دشوار است. نخست، چون میمون‌های بی‌دُم، میوه‌خوار هستند، پرسش درباره آدم‌خواری در هیچ‌یک از بررسی‌هایی که درباره چگونگی زندگی نیاکان میمون‌سان<sup>۲</sup> ما انجام شد به میان نیامد. دوم، پیش از آن‌که تاریخ نوشته پدید آید، کانون‌های اصلی جهان در زمانی چنان دیرینه این روبه را رها کرده بودند که هستی پیشین این پدیده به کلی فراموش شده بود. اگرچه بازمانده‌های بی‌شمار آدم‌خواری در سرزمین‌های بدوی یافت شد، اینها انگار تنها چیزهای شگفت‌آئینی بودند. از این‌رو دوران آدم‌خواری از هر دو سو «سربسته» ماند؛ در زندگی و رفتار نخستین‌ها<sup>۳</sup> دیده نمی‌شد و بازمانده‌های آن، دیگر در زندگی و رفتار شهری آشکار نبودند.

برای از زیرخاک درآوردن این دوره از تاریخ، باید کار را با این رویداد راستین آغاز کنیم که نوع بشر تنها پس از آنکه گونه ما از میان نخستین‌ها پدیدار شد گوشت‌خوار گردید. هرچند به میمون‌های بی‌دُم در زمان اسیری می‌توان آموخت که کمی گوشت بخورند آنها در جنگل این کار را

۱. دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۱۹۴

2. anthropoidal

3. primates

نمی‌کنند. برخی از دانشمندان به دگرگونی در خوراک و گوشت‌خواری به سان مرز جداکننده آشکاری میان انسان‌ها و میمون‌های بی‌دُم می‌نگرند. کنت پی. اُکلی<sup>۱</sup> گفته است:

همه نژادهای شناخته‌شده بشری درصد چشم‌گیری از گوشت را در خوراک روزانه خود می‌گنجانند، مگر آنکه به دلیل جنبی فرهنگی گیاه‌خوار شده باشند ... می‌توان گفت که گوشت‌خواری به دیرینگی انسان است.

برابر با آنچه طبیعت به ما داده می‌بایست گیاه‌خوار باشیم. ما دندان تکامل‌یافته گوشت‌خواران راستین را نداریم. و ما روده درازی داریم که با گیاه‌خواری سازگار است.<sup>۲</sup>

هوبل در این زمینه می‌نویسد: «انسان از روی سرشت همه چیزخوار است، که بیش از هر ویژگی دیگری او را از بستگان میمون‌سان گیاه‌خوارش جدا می‌سازد. ما نمی‌دانیم کی و چگونه خوی دگرگون‌ساز گوشت‌خواری در فرایند پیشرفت تکاملی بشر جای گرفت.» اما این خوراک تازه به پیشرفت یک رشته از ابزارهای جنگی برای از پای درآوردن جانوران انجامید. هوبل می‌نویسد:

بدین‌گونه او گرز، چماق، نیزه، زوبین، تیر و پیکان، دام و تله، تور، بند رودخانه، قلاب، تبر، چاقو و زهر را برای انجام هدف‌های خود به کار می‌گیرد ... هر ابزاری که به کار به‌برد شگرد او برای شکار، تاختن و یورش بردن (با تیر، نیزه، تبر و چوب و چماق، چاقو) به تور و تله انداختن و زهر دادن است. تیرافکنی، با آنکه پسندیده‌ترین شگرد فراگیر در میان مردمان آغازین در مرحله پایانی وحش‌خویی بود، شاید واپسین روشی بود که در روزگار پیش از

1. Kenneth P. Oakley

۲. ارزیابی مردم‌شناسی امروز، An Appraisal of Anthropology Today، ص ص



تاریخ پدیدار شد. کمان تا دوران پسین پارینه سنگی<sup>۱</sup> یا آغاز نوسنگی<sup>۲</sup> ساخته نشد. انسان نئاندرتال<sup>۳</sup> چوب و چماق، نیزه و تبردستی داشت.<sup>۴</sup> هرچند عصر آدم‌خواری پیش از فرار سیدن تاریخ نوشته، رویهم رفته به پایان رسید، اما نشانه‌های خود را در زنجیره‌ی تکاملی انسان سنگواره شده<sup>۵</sup> بر جای گذاشت.

### نشانه سنگواره‌ای آدم‌خواری

ردپای آدم‌خواری از آغاز پارینه‌سنگی تا پایان آن به دراز می‌کشد یا به سخن دیگر از آغاز وحش‌خویی<sup>۶</sup> تا پایان آن. در آغاز گونه‌ی آسترالوپیتکوس<sup>۷</sup>، انسان - میمون‌ها<sup>۸</sup> پدیدار می‌شوند که گاهی آنان را انسان‌های سپیده‌دم<sup>۹</sup> یا سرآغاز می‌نامیدند. پسته کنتروپوس<sup>۱۰</sup> و سینان تروپوس‌ها<sup>۱۱</sup> در زنجیره تکاملی برتری جای داشته و شاید نمودی از نشان میان راه بودند، پسته کنتروپوس و سینان تروپوس‌ها را به نام انسان جاوه<sup>۱۲</sup> و انسان پکن<sup>۱۳</sup> نیز می‌شناسند. در پله‌ای باز هم بالاتر، نزدیک به یک صد هزار سال پیش، ما به انسان نئاندرتال می‌رسیم که به گونه‌ای چشم‌گیر بیشتر انسان است تا میمون، و زمان کوتاهی پس از آن به انسان‌های تمام‌عیار یا انسان هوشمند<sup>۱۴</sup> بر می‌خوریم. از آنجا که راستای پیشرفت

1. paleolithic

2. neolithic

3. Neandertal

۴. انسان در جهان بدوی، Man in the Pimitive World، صص ۱۰۳ - ۱۰۲.

5. fossil

6. savagery

7. Australopithecus

8. Man Apes

9. dawn men

10. Pithecanthropus

11. Sinanthropus

12. Java Man

13. peking man

14. Homo Sapiens

آدم‌سانان چندگونه بود، برخی از آنان پیش از رسیدن به جایگاه انسانی نابود شدند، آنچه در پیش نهادیم نه یکسویه است و نه به گونه‌ای سخت و خشک ثابت و استوار، تنها برآوردی است از زنجیره‌های پیوسته‌ی تکامل بشری.

گواه و برگه آدم‌خواری در هریک از این مرحله‌ها یافت شده است اگرچه این رویه هنگامی که آدم‌سانان در بلندای پیشرفت بشری گام نهادند فروکش کرد. از آسترالوپتیکوس آغاز می‌کنیم و چیزهایی را از ریمون دارت<sup>۱</sup> فرامی‌گیریم:

یک آسترالوپتیکوس، زندگی هولناکی داشت. او سنگ‌دلانه هم‌نژادان خود را می‌کشت و آنان را می‌خورد هم‌چنانکه هر جانور دیگری را هم می‌خورد، جوان یا پیر. او گوشت‌خوار بود از اینرو می‌بایست خوراک خود را از هرکجاکه می‌توانست به چنگ آورد و در برابر شکارگران گوشت‌خوار دیگر شب و روز از آن پاسداری کند ... زندگی به بهای نگرهبانی و گوش به زنگی همیشگی خریده می‌شد.<sup>۲</sup>

انسان جاوا و پکن به هم وابسته‌اند، اما درباره دوّمی داده‌های بیشتری در دسترس است. آنان نزدیک به پانصد هزار سال پیش یا به گفته رابرت جی. بریدوود<sup>۳</sup> نزدیک به سیصد و پنجاه هزار سال پیش می‌زیسته‌اند غارنشینان شوکوتین<sup>۴</sup> در پکن ابزارساز، آتش‌افروز، شکارگر جانوران بزرگ و هم‌چنین آدم‌خوار بودند. بریدوود می‌نویسد:

انسان پکن آتش می‌افروخت، شاید گوشت خود را می‌پخت، یا از آتش برای

1. Raymond Dart

۲. ماجراهای حلقه گم‌شده، *Adventures with the Missing Link*، ص ص  
۱۹۱، ۱۹۳.

3. Robert J. Braidwood

4. choukoutien

دورساختن جانوران خطرناک از پناهگاه خود بهره می‌برد. در غار استخوان‌های جانوران بزرگ یافت می‌شود، از خانواده‌های گرگ، خرس و گربه. شماری از استخوان‌ها از آن جانورانی بزرگ‌تر از ببر هستند. هم‌چنین جانوران وحشی دیگر نیز یافت می‌شوند: بوفالو، شتر، گوزن، فیل، اسب، گوسفند و حتی شترمرغ ....

انسان پکن انگار خوراک گیاهی نیز خورده است ... ابزارهای او از ماسه سنگ<sup>۱</sup> و کوارتز و گاهی از سنگ آتش‌زنی<sup>۲</sup> تشکیل شده‌اند. ساخته می‌شد ... استخوان پاره‌های شکافته فراوانی هم دیده می‌شود. اکنون نفس خود را نگه دارید! بسیاری از این استخوان‌های شکافته، استخوان‌های خود انسان پکن است! ... چیزی مانند خاک‌سپاری یافت نمی‌شود؛ همه استخوان‌ها پراکنده‌اند ... خوب روشن است که اینها چگونه مردمانی بودند. انسان پکن آدم‌خوار بوده است.<sup>۳</sup>

ویلیام دابلیو هاولز<sup>۴</sup> می‌گوید که نه تنها انسان پکن بلکه انسان سولو<sup>۵</sup> از تیره خانواده جاوه نیز آدم‌خوار بوده است.<sup>۶</sup> درباره انسان تاندرتال دو دگرگونی نمایان را می‌یابیم: افزایش یافتن رویه خاک‌سپاری و روبه کاستی نهادن رویه کامل و تمام‌عیار آدم‌خواری. به گفته‌ی کنت پی. اُکلی<sup>۷</sup>:

برگه‌هایی یافت می‌شود که نشان می‌دهد که آنان گاهی آدم‌خوار بودند. با

1. sandstone

2. flint

۳. انسان پیش از تاریخ در برداشت‌های مردم‌شناسی ("Prehistoric Men", in Reading in Anthropology) ص ۳۵.

4. William W. Howells

5. solo

۶. انسان در آغاز, Man in the begining, ص ۸۰.

7. Kenneth P. Oakley

گرایش به مغز انسان؛ و گاهی این مردمان مردگان خود را در گودال‌های کم‌ژرف که در زمین یا در کف غار، نزدیک آتشدان به خاک می‌سپردند.<sup>۱</sup> کاهش آدم‌خواری در این مرحله را گراهام کلارک<sup>۲</sup> نیز دریافت:

بی‌گمان آدم‌خواری در روزگار دیرینه سنگی پیشین ادامه یافت، اگرچه نه به روش استوار و تمام‌عیاری که در پیش بود - نیمه - آدم‌خواری گویا با شکار سر<sup>۳</sup> [کشتن و نگاه داشتن سر دشمن] در پیوند بوده است.<sup>۴</sup> پیش از آنکه به انسان هوشمند و شکارگران نخستین در دوره پسین وحش خوبی برسیم، آدم‌خواری از میان می‌رود و در شماری از سرزمین‌ها به شکل رسم‌های آیینی درآمد؛ در جاهای دیگر کمابیش ناپدید شده است.

هاولز درباره این شکارگران می‌گوید:

آنان آدم‌کشان مادرزادی نیستند. آدم‌خواری در میان گرسنه‌ترین این مردمان نیز شنیده نشده (مگر برای نمونه در گرایش‌های جادویی)، و بوشمن‌ها<sup>۵</sup> حتی بایون‌ها را هم نمی‌خورند، چون او همانند یک انسان است. شکار سر نیز ناشناخته است .... این چنین مردمانی در زیست کلی خود تنها یک گام از میمون‌ها فاصله ندارند .... شکارگران انسانی فرسنگ‌ها از میمون‌ها به دور هستند، چون انسان هستند و فرهنگ دارند. (انسان در آغاز، ص ۱۳۳)

از دید مک کولاک، چشم‌گیرتر از وجود آدم‌خواری در مرحله نخستین پیشرفت بشری، چیرگی نیاکان بدوی ما بر آن بود. او می‌نویسد:

۱. انسان ابزار ساز (Man the Tool - Maker)، ص ۵۶.

2. Grahame Clark

3. head hunting

۴. از وحش‌خوبی تا شهری‌گری (From Savagery to Civilization)، ص ص

۶۰ - ۶۱

5. bushmen

... مردمان در روزگار پارینه سنگی آدم‌خوار بودند ... به جای آن که آغازگاه آن را در عصر بعدی، پس از پارینه‌سنگی که پیدایش آن نیاز به دگرگونی در احساس‌های والای فرم‌گرفته از پیش می‌داشته، جستجو کنیم همان بهتر که در عصری آغاز شد که در آن هیچ دلیل اخلاقی یا زیبایی‌شناسانه‌ای یافت نمی‌شد تا جلوی آن را بگیرد و با پیشرفت تمدن مردم رفته‌رفته آن را رها کردند. (دانشنامه دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۱۹۴) تبرستان

با اینهمه، بیشتر این نویسندگان نتوانستند دریابند که مردمان باستان که هنوز دارای ویژگی‌های همانند جانوران بودند نمی‌دانستند که آنان به همراه جانوران انسان‌های دیگر را نیز کشته و خورده‌اند. از دیدگاه خودشان هرگز آدم‌خوار نبودند؛ تنها جانوران را خورده بودند. چرا این‌گونه بود؟

### ناآگاهی وحش‌خویان از آدم‌خواری

شناخت ما از آدم‌خواری بر پایه شناخت علمی مرزبندی میان گونه‌هاست، و بالاتر از آن جدایی میان خودمان به سان آدمی و گونه‌های پستاندار دیگر. وحش‌خویان چنین دانشی را نداشتند. به‌ویژه در دوره آغازین<sup>۱</sup> پیش از دوره‌ی پسین وحش‌خویی<sup>۲</sup> این سخن درست است. پیش از آنکه آدم‌سانان ویژگی‌های بشری کامل خود را به دست آورند مرزهای میان جاندارانِ گوناگون ساخته شده از گوشت و خون به هیچ روی برای آنان روشن نبوده است.

شاید باور برانگیز نباشد که انسان‌ها در هر دوره‌ای از پیشرفت نمی‌توانستند ناهمسانی‌های بنیادین میان خود و جانوران را دریابند. اما در

1. primordial

2. primitive

عصرهای دیرین مردم و جانوران با یکدیگر درآمیخته بودند؛ در جنگل‌های دست‌نخورده کنار هم زندگی می‌کردند و بیشتر نیازمندی‌های آنان یکسان بود. حتی در مرحله بالاتری از تکامل، وحش خویان هم چنان هوش و توان همانند خود را به جانوران نسبت می‌دادند. چنانکه فریزر<sup>۱</sup> می‌نویسد:

این ناتوانی برای بازشناختن انسان از جانور، هم‌چنانکه برای ما نیز بازشناخت آن دشوار است، در میان آنان فراگیر است، حتی در میان وحش‌خویانی که سیستم توتیمیک ندارند. یک بوشمن<sup>۲</sup> در پاسخ به پرسش نماینده یک گروه دینی مسیحی می‌گوید: «هیچ ناهمسانی را میان انسان و یک جانور نمی‌تواند بگوید - من نمی‌دانم اما گمان می‌کنم اگر بوفالو تیر و کمانی داشته باشد مانند انسان می‌تواند تیراندازی کند.» زمانی که روس‌ها برای نخستین بار بر روی جزیره‌ای در آلاسکا فرود آمدند بومیان آنان را از روی دکمه‌هایی که بر روی جامه‌های خود داشتند ماهی مرکب انگاشتند.<sup>۳</sup>

نیاکان دیرین ما که نمی‌توانستند از روی سنجه‌های زیستی میان انسان و جانوران مرز جداکننده‌ای بگذارند ناچار شدند ابزارهای دیگری برای بازشناخت آنها بسازند. این کار را با سیستم خویشاوندی اجتماعی خود انجام دادند. این سامانه پیش از آن‌که به فرم‌های پیشرفته‌تری برسد نخست با خویشاوندی توتیمیک آغاز شد. کسانی که هم‌تبار و خویشاوند بودند، از یک‌گونه بودند، انسان. بیگانگان، ناخویشان از گونه دیگری بودند، جانوران. این سنجه‌ی خویشاوندی مرزهای آدم‌خواری را بنیاد

1. Frazer

2. Bushman

3. توتیم‌پرستی و برون‌همسری، Totemism and Exogamy, Vol. I, جلد یکم، ص

نهاد. زندگی همه تیره<sup>۱</sup> یا گروه خویشاوندی<sup>۲</sup> پُراج و پایمال نشدنی بود. گروه خویشاوند هرگز نمی‌توانستند یکدیگر را بکشند یا بخورند. تنها می‌توانستند ناخویشاوندان و بیگانگان را که به آنان همچون جانوران می‌نگریستند بکشند و بخورند.

چنانکه لئوفروبنیوس<sup>۳</sup> می‌گوید: «از دید مردم بدوی گونه‌های دیگر (از دهکده‌های همسایه) آغاز می‌گردید» از این رو همسایگان برای او شکار خوبی بودند او می‌افزاید:

هنگامی که مسئله سر شکاری یک تن [همچون نشانه‌ای از سرافرازی و پیروزی] به میان می‌آید، پیش از آن هریک از دهکده‌نشینان همسایه به گونه‌ی دیگر<sup>۴</sup> وابسته می‌شوند، و نه تنها در سر شکاری بلکه در آدم‌خواری نیز به همین‌گونه رفتار می‌شود.<sup>۵</sup>

جولیوس لی پرت هم برداشت همانندی دارد:

هر ایل و طایفه‌ای همسایه را همچون رمه‌ای از جانوران وحشی می‌نگرد که اگر فرصتی پیش آید می‌توان از آن تکه گوشتی به دست آورد<sup>۶</sup>

این باور ناپروورده که تنها گروه خویشاوند از گونه انسان هستند با این واقعیت که هر گروه خویشاوند خود را «توده مردم»<sup>۷</sup> یا «آدمی زادگان»<sup>۸</sup> می‌نامید پشتیبانی می‌شود. آر. اچ کادرینگتون<sup>۹</sup> در سده پیش یادآوری کرد:

1. horde

2. kin - community

3. Leo Frobenius

4. another species

۵. کودکی انسان (The Childhood of Man)، ص ۴۷۶.

۶. تکامل فرهنگ (Evolution of Culture)، ص ۸۹.

7. the people

8. the human beings

9. R. H. Codrington

مردمانی که تنها و جدا افتاده از دیگران شناسایی می‌شوند بدون آنکه نامی برای نژاد یا گروه خود بگذارند تنها خود را انسان می‌نامند، گویی آنان گمان دارند که تنها آدمی‌زادگان روی زمین هستند.<sup>۱</sup>

ای. دابلیو هاویت<sup>۲</sup> می‌نویسد:

با نگرش به بومیان و تجوبالاک<sup>۳</sup> در جنوب خاوری استرالیا، نام ایل از واژه wotjo به معنای انسان و baluk به معنای تیره یا طایفه گرفته شده، واژه دوم به فرم کوتاه‌نشده آن ba - laiuruk - jo - wot به معنای مردان و زنان بوده است<sup>۴</sup>

ویلیام گراهام سامر<sup>۵</sup> هم می‌نویسد:

زمانی که از بومیان کارائیب پرسیدند که آنان از چه تیره‌ای هستند، پاسخ می‌دادند «که تنها مردمان ما هستیم.» نام کیووا<sup>۶</sup> به معنای مردم راستین یا اصلی می‌باشد. «لپ‌ها»<sup>۷</sup> خود را «انسان»<sup>۸</sup> یا «آدمی‌زاده»<sup>۹</sup> می‌خوانند همچون قانونی همگانی دیده می‌شود که مردمان بدوی خود را «انسان» می‌نامند. دیگران چیزی دیگر هستند - شاید روشن نباشد که چه هستند - اما انسان راستین هم نیستند. در اسطوره‌ها تبار طایفه آنها از نژاد راستین بشری است.<sup>۱۰</sup>

روت بندیکت درباره ناهمسانی «در نژاد» میان دیدگاه بومیان از گروه

۱. ملانزی‌ها (The Melanesians)، ص ۲۱.

2. A. W. Howitt

3. Wotjobaluk

۴. تیره‌های بومی شرقی استرالیا (Australia the native tribes of south - east)، ص ۵۴.

5. William Graham Summer

6. kiowa

7. lapps

8. men

9. human beings

۱۰. روش‌های مردمی، (folkways)، ص ۱۴.



بسته خود و «بیگانگان» چنین برداشتی دارد:

همه تیره‌های بدوی در پذیرش چنین رده‌بندی برای بیگانگان، همداستان هستند. کسانی که نه تنها بیرون از دستورها و آئین‌های اخلاقی هستند، که در چهارچوب مرزهای مردمان خودی ارج دارد، بلکه در سامانه و سیستم بشری هیچ جایی ندارند. شمار فراوانی از نام‌های ایلی که کاربرد گسترده‌ای دارند مانند زونی<sup>۱</sup>، دین<sup>۲</sup> کیووا و شماری دیگر، نام‌هایی هستند که مردمان بدوی خود را به این نام می‌شناسند، و تنها واژگانی به زبان بومی به معنای «آدمی‌زادگان» هستند یعنی خودشان. بیرون از گروه بسته، انسانی یافت نمی‌شود.<sup>۳</sup>

لیپرت می‌گوید آنگاه که تیره‌ای خود را «انسان» یا «مردم» می‌خواند چنین نامی را با سرافرازی بر زبان می‌آورد، هر تیره کوچکی نیز به خود هم چون خویشاوند نخستین - آدم می‌نگرد، به سان کانون جهان‌فراچشم. و در آنسو وحش - بوم قرار دارد رویاروی با انسان‌ها.<sup>۴</sup>

در چنین وضعی وحش‌خویان برابر با دریافت خود از آنچه آدمیان را می‌سازد، آدم‌خوار نبودند. از آنجا که تیره‌های خویشاوند هرگز یکدیگر را نمی‌کشتند یا نمی‌خوردند، چنین چیزی برابر با تابویی بی‌چون و چرا درباره آدم‌خواری بود. هرگاه ما درباره آدم‌خواری در دوره وحش‌خویی سخن می‌گوییم می‌بایست این انگاره تنگ از انسان بودن را که مردان آن روزگار را آدم‌خوارانی ناآگاه یا بی‌گناه ساخت، به یاد بسپاریم.

نخستین پژوهندگان، که به برگه‌ها و نشانه‌های آشکاری از رویه‌های آدم‌خواری برخورده بودند، از واکنش‌های خشمگینانه‌ی بومیان در برابر

1. Zuni

2. dene

۳. الگوهای فرهنگ (Patterns of Culture)، ص ص ۲۲ - ۲۱.

۴. تکامل فرهنگ (Evolution of Culture)، ص ۹۰.

این اتهام شگفت‌زده شدند. هر گروهی با جوش و خروش، آدمخواری یا مردم‌خواری خود را رد می‌کرد. تنها کسانی که جانور هستند می‌توانند «مردم» را بکشند و بخورند. اسپنسر و گیلن<sup>۱</sup> می‌نویسند:

مانند همیشه، درباره چنین رسم‌هایی، به هیچ روی آسان نیست که دریابیم به درستی چه چیزی رخ می‌دهد، چون بومیان یک بخش از دهکده، شما را آسوده می‌سازند که هرگز نمی‌گذارند چنین خویی بر آنان چیره شود. اما می‌دانند که کسانی که در آنسو هستند چنین کاری را انجام می‌دهند. زمانی که از متهم پرسش می‌شود، او به نوبه خود اتهامی همانند را به دادخواه می‌زند و به همین گونه، و بیشتر گروه به گروه. (تیره‌های بومی استرالیای مرکزی، ص ۴۷۵)

ای. پی. ال‌کین<sup>۲</sup> درباره بومیان استرالیا گزارش همانندی می‌دهد: نمود چشمگیر دیگری هم از دیدگاه عاطفی در نسبت دادن رویه‌های «تبه‌کارانه»<sup>۳</sup> به تیره‌های دیگر دیده می‌شود، که هرچه دورتر باشند این نسبت‌ها افزایش می‌یابد. پس آدمخواران و بومیان خطرناک وحش‌خو همیشه از ایل همسایه هستند و یا یکی آنسوتر، اگرچه زمانی که پژوهشگر به دیدار آنان می‌رود و به بررسی‌شان می‌پردازد، آنان را به مانند همسایه‌شان که تازه از دیدارشان بازگشته آرام و آشتی‌جو و باادب می‌یابد، اما اکنون تیره همسایه پیشین است که ویژگی‌های وحش‌خویی به آن نسبت داده می‌شود.<sup>۴</sup>

جرج کتلین<sup>۵</sup> در دیدارش با تیره‌های گوناگون در آمریکا، به دنبال

1. Spencer and Gillen

2. A. P. Elkin

3. evil

۴. بومیان استرالیا (The Australian Aboriginies)، ص ۳۷.

5. George Catlin

نشانه‌ها و برگه‌هایی از آدم‌خواری بود اما نتوانست آن را بیابد. او برخوردی شنیدنی را با شماری از بومیان توپین‌آمباس<sup>۱</sup> در آمریکای جنوبی بازمی‌گوید که او را آسوده می‌ساختند که آدم‌خوار نیستند، اما برخی از کسان را با چنین ویژگی‌ها می‌شناسند که در پایین رودخانه زندگی می‌کنند و آن‌چنان از استانداردهای پذیرفته و نیکوی شهری در ارج نهادن به دیگران تهی شده‌اند که از خوردن هم‌نوع خود نیز دریغ ندارند. آدم‌خواران پایین رودخانه سفیدپوستانی مانند کاتلین هستند:

آری، به انسان سفیدپوست بگویید که چنین کسانی در دوزخیت در پایین رودخانه زندگی می‌کنند. او شماری از مردان سفیدپوست را می‌یابد که در دو یا سه چادر سرخ‌پوستی در کناره چپ رودخانه به سر می‌برند، که گوشت بستگان خود را می‌خورند، و بدتر از آن، پوست آنان را می‌فروشند!

کاتلین به پایین رودخانه شتافت تا این آدم‌خواران را بیابد و آنچه را یافت چنین برشمرد:

... ما این آدم‌خواران را یافتیم، چند فرانسوی و آمریکایی پس از کشتن میمون‌ها پوست آنها را برای ساخت دستکش بانوان به پاریس می‌فرستادند، و آن چنان که به ما گفتند خوراکی شبانه‌روزی آنان گوشت این جانوران بیچاره بوده!

کاتلین درباره‌ی رویداد میمون‌ها نوشت:

این نزدیک‌ترین ره‌یافت من به آدم‌خواری است که تاکنون از سفرهای خود در میان بومیان آمریکای شمالی و جنوبی یافته‌ام. کتاب‌ها پُر از آدم‌خواری است، اما وحش - بوم خالی از آن است. من پانزده سال در میان بومیان زندگی کرده‌ام و از آن چیزی نیافته‌ام.<sup>۲</sup>

1. Tupinambas

۲. زندگی در میان بومیان (Life Among the Indians)، ص ص ۲۸۱ - ۲۸۰.

با این همه آدم‌خواری وجود داشته است، حتی اگر وحش‌خویان آن را با واژگانی دوپهلوی مانند «آدم - خوار»<sup>۱</sup> بر زبان آورده باشند که هم درباره جانوران و هم انسان‌ها به کاربردنی باشد.

گویی واژه cannibal (آدم‌خوار) کمابیش تازه است. به گفته مک کلوک تازه پس از آن‌که کریستوفر کلمب به جزیره‌های کارائیب رسید این واژه ساخته شد.

واژه cannibal از ریشه carib گرفته شده است. زمانی که کریستف کلمب به کوبا گام نهاد چیزهایی درباره آدم‌خواری (caribs) canibales [کارائیبی‌ها] شنید. در هائیتی آنان را "caribes" می‌نامیدند.... از آن پس نام این دسته از آدم‌خواران گسترش بیشتری یافت و واژه‌ای همگانی برای همه‌ی آدم‌خواران شد، یا برای هر نژاد تشنه به خون.... تا پایان سده شانزدهم این واژه همچون یک نام عام<sup>۲</sup> کاربردی همگانی یافت.... (دانشنامه دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۱۹۴)

تازه پس از آنکه دانش مردم‌شناسی پایه‌گذاری شد شماری از دانشمندان، جنبه‌های دوگانه جامعه نخستین<sup>۳</sup> را که بر پایه همبستگی انسان‌های خویشاوند و بیرون‌گذاری ناخویشاوندان که گویی از گونه‌های دیگری هستند، استوار شده بود دریافتند. چنانکه بریفولت می‌نویسد:

همبستگی گروه بدوی ... تنها درباره برادری - تیره‌ای (طایفه‌ای)<sup>۴</sup> به کاربردنی است؛ در فراسوی گروه هیچ معنایی ندارد. پس برای همین است که ما در جامعه ایلی<sup>۵</sup> نه تنها در مرحله نخستین، بلکه در مرحله‌های

1. Man - eater

2. generic term

3. primitive

4. clan - brotherhood

5. tribal

پیشرفته آن نیز ناسازگونی شگفت‌آوری از سرسپردگی و جان‌بازی بیش از اندازه، از خودگذشتگی، همدردی، درندگی و سنگدلی آشکاری روبرو می‌شویم<sup>۱</sup>

ئی. بی‌تایلور<sup>۲</sup> یادآوری می‌کند که: در رابطه‌های آنان با یکدیگر «خویشاوندی»<sup>۳</sup> و «مهربانی»<sup>۴</sup> دوشادوش هم پیش می‌روند. دو واژه که ریشه مشترک آنها نشانه‌ی «یکی از اصل‌های بنیادین زندگی اجتماعی است.» سپس می‌افزاید:

در جزیره‌های هند غربی<sup>۵</sup> که کریستوفر کلمب نخست بر آنجا فرود آمد تیره‌هایی زندگی می‌کردند که آنان را مهربان‌ترین و نیک‌خواه‌ترین نژاد بشری نامیده‌اند.<sup>۶</sup>

در فراسوی این ناسازواری‌ها واقعیت‌های ماندگاری (بقاء) نهفته است. در زمانه‌ای که بشر از جهان جانوری داشت پدیدار می‌شد انسان‌واره‌های نخستین ناچار بودند هر چیز را به گونه‌ای سخت و دشوار بیاموزند؛ کسی را نداشتند تا به آنان بیاموزد. می‌بایست بیاموزند چگونه خوراکی‌های گوشتین تازه را در رژیم روزانه خود بگنجانند و در همان زمان یاد بگیرند که از خوردن برخی از جانوران خودداری کنند. این خوراکی‌های پرهیزشده نشانگر هسته بنیادین توتم و سیستم تابو می‌باشد، نخستین نهاد اجتماعی که گونه انسان آن را ساخته است. سرشت و چگونگی این نهاد چشم‌گیر چه می‌باشد؟

۱. مادران، جلد دوم، ص ۴۹۲.

2. E. B. Tylor

3. kindred

4. kindness

5. West indian

۶. مردم‌شناسی (Anthropology)، ص ۲۴۹.

## توتم پرستی و تابو

چیستان توتم و تابو ذهن بسیاری از برجسته‌ترین دانشمندان واپسین سال‌های سده نوزدهم و نخستین دهه‌های سده بیستم را درگیر ساخته بود، که می‌توان از اسپنسر، فریزر، لنگ، ریورز، ان. دابلیو توماس<sup>۱</sup>، ترنوالد<sup>۲</sup>، گربنر<sup>۳</sup> گوم<sup>۴</sup>، فادر اشمیت<sup>۵</sup>، ون گِنپ<sup>۶</sup>، دورکهایم<sup>۷</sup>، وندت<sup>۸</sup> و فروید نام برد. اما اگرچه چند موضوع بگومگوهای داغ‌تری را برانگیخت، در چند ساله پسین گرایش برای کم بهادادن به موضوع، چنانکه گویی برای مردم‌شناسی ارزش چندانی ندارد، پدیدار شده است. به‌راستی، توتم و تابو برای پرده برداشتن از خاستگاه زندگی اجتماعی اهمیت کانونی دارد.

از آنجا که توتم‌گرایی و تابوهای آن بر سراسر جامعه وحش‌خو سایه افکنده و تکامل دیرپایی را پیموده با یک تعریف ساده نمی‌توان آن را بازگفت، با این‌همه یک آغاز خوب می‌تواند پیوند آن با سیستم خویشاوندیِ مادرراستا باشد. ای. سیدنی هارتلند<sup>۹</sup> در گفتاری کوتاه در این زمینه می‌نویسد:

واژه «توتم» از ریشه Ototeman برآمده است، که در گویش‌های آجیبوا<sup>۱۰</sup> و زبان هم‌ریشه آن آلگونکیان<sup>۱۱</sup> به معنای خویشاوندِ برادر - خواهر او (آن مرد)

- 
- |                       |              |
|-----------------------|--------------|
| 1. Thomas             | 2. Thurnwald |
| 3. Graebner           | 4. Gomme     |
| 5. Father Schmidt     | 6. Van Genep |
| 7. Durkheim           | 8. Wundt     |
| 9. E. Sidney Hartland | 10. ojibwa   |
| 11. Algonquian        |              |

است. ستاک<sup>۱</sup> دستوری آن Otc که به معنای خویشاوندی هم‌خون میان برادران و خواهران زهدانی<sup>۲</sup> می‌باشد؛ یا گروهی از کسانی که به‌طور مادرزادی یا فرزندخواندگی برادران و خواهران زهدانی یکدیگر شناخته شده‌اند و نمی‌توانند به همسری هم درآیند، هیچ‌گاه به تنهایی به کار نمی‌رود. برای نخستین بار این واژه را جی. لانگ<sup>۳</sup> به فرم Totam به زبان

انگلیسی آورد. (دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد دوازدهم، ص ۳۹۳)

برخی در هنگام برشمردن خویشاوندی در راسته‌ی تباری زنانه، خویشاوندی «خواهر - برادر» را همچون «خاندان یک مرد» یا خویشاوند او «گوشت و خون او» یا «خویشاوند نزدیک و تنی او» برمی‌شمارند. با این‌همه، همه این تعریف‌ها بیشتر در زمینه‌ای از تابو که درباره آمیزش جنسی میان مرد و زن وابسته به یک گروه خویشاوندی توتمی است جای می‌گیرد و تابوهایی که درباره کار مردانه شکارگری و بازداری‌های فراوانی که درباره خوردن برخی از خوراکی‌هاست برکنار می‌مانند.

گذشته از این یکسونگری، مردم‌شناسان نخستین که در این زمینه به جستجو پرداختند بهترین آغاز را پی‌افکنند. جی. اف. مک‌لنن<sup>۴</sup> از نخستین کسانی بود که نگاه‌ها را هم به توتم‌گرایی و هم به برون‌همسری کشاند. به گفته فریزر بزرگترین کاری که او انجام داد این بود که پرسش‌های درستی را به میان آورد، هر چند نتوانست به درستی به آن پاسخ دهد. حتی فریزر که در نوشته خود به نام توتم‌گرایی و برون‌همسری<sup>۵</sup> به یکی از فراگیرترین بررسی‌ها پرداخته نتوانست به درونی‌ترین هسته این پدیده راه یابد. اما اینها و دانشمندان دیگر داده‌های بنیادینی در پیش روی نهادند که

1. Stem

2. uterine

3. J. Lang

4. J. F. McLennan

5. totemism and exogamy

پس از آن کاوشگران توانستند بیشتر به این موضوع دست یازند.

جای افسوس است که مردم‌شناسان پسین که موضوع را پیچیده و دشوار یافته و از آن روی برگردانده بودند، در انجمن‌های دانشگاهی، سر به نیست کردن روش مند آن را آغاز نمودند. کلود لوی استراوس<sup>۱</sup> پذیرفتار این تلاش‌ها شد. او موضوع را «گمانه‌هایی که به پندار توتیمیک انجامیده» خواند و آن را پذیرفت. به باور او نوشته ۱۱۰ برگی گلدن وایزر<sup>۲</sup> درباره کوچک شمردن و بی‌ارزش دانستن توتیم‌گرایی که در سال ۱۹۱۰ به چاپ رسیده اثرگذاری تئوریک پایاتری دارد تا چهار جلد نوشته ۲۲۰۰ برگی فریزر به نام «توتیم‌پرستی و برون‌همسری». واریسی لوی استراوس درباره ردکردن توتیم‌پرستی همچون واقعیتی اجتماعی، در کتاب او به نام توتیم‌پرستی<sup>۳</sup> (۱۹۶۲) به چشم می‌خورد.

چند تن از نابودگرانی که در کنار گلدن وایزر و لوی استراوس ایستاده‌اند عبارتند از لوی، کربر<sup>۴</sup>، بوآس<sup>۵</sup> و تکامل‌ستیزان دیگر. سوی دیگر تکامل‌گرایانی مانند فریزر، ریورز، دورکهایم و تایلور دیده می‌شوند. توتیم‌پرستی یکی از درون‌مایه‌هایی است که نشانه شکاف ژرف میان دبستان‌های اندیشه‌ای رویاروی یکدیگر می‌باشد.

با این‌همه از میان بردن پدیده دیرینه و ریشه‌داری مانند توتیم‌پرستی از گذشته‌ی پیش از تاریخ چندان آسان نیست. گزارش‌های بی‌شمار از گردش‌گران، نوآبادنشینان و مردم‌شناسان نخستین نشان می‌دهد که رویه‌ها و اصل‌های توتیمیک کمابیش در هر یک از سرزمین‌های واپس مانده‌ی جهان از استرالیا تا آفریقا، از آمریکا تا آسیا و در سراسر اقیانوسیه هنوز

1. Claude Levi - Strauss

2. Goldenweiser

3. totemism

4. Kroeber

5. Boas



پابرجا مانده است در برخی از سرزمین‌ها، توتم‌پرستی به شکل ناب و تمام‌عیار آن یافت شده؛ در جاهای دیگر در مرحله‌های گوناگون سستی و فروپاشی بوده است. در اروپای شهرنشین، مردم آن‌چنان گذشته توتمیک خود را به‌دور انداخته بودند که از جهان‌گستری پیشین آن هیچ نمی‌دانستند. با این‌همه نشان‌هایی که پرندگان و جانوران را دربردارد، و خانواده و کشورها آن را برگزیده‌اند، همچون نشانه‌ای از گذشته توتمیک آنها باقی می‌ماند.

برخلاف آنچه لوی استراوس می‌گوید: «بررسی توتم‌گرایی را نمی‌توان بی‌ربط و بیهوده و یا فرعی و پیش‌پاافتاده دانست هر پژوهشگرِ خاستگاه‌های اجتماعی، ناگزیر به انجام آن است، و برگه‌ها و نشانه‌هایی که از سوی مردم‌شناسان پیشگام گردآوری شده نقطه آغازین برای چنین بررسی‌هایی است.

ویژگی پیچیده و رازآمیز توتم در این واقعیت نهفته است که همچون آمیزه‌ای ناهمگن از پدیده‌های ناخویشاوند و ناسازگار به چشم می‌آید. توتم، بیشتر گونه‌ای جانور، گاهی گونه‌ای از گیاهان، و گاهی حتی چیزی طبیعی مانند سنگ دانسته می‌شود. این افزون بر تعریف توتم «خویشاوند او (مرد)» در راستای تباری زنانه است توتم جنسی<sup>۱</sup> هم یافت می‌شود که نمایانگر هر جنس، افزون بر توتم فردی است. گذشته از آن توتم هم نشانه‌ی نیاکان یک مرد و هم نشان «برادری» مشترک انسان و جانوران است.

سرانجام، توتم همیشه تابو هم هست. نه تنها هر چیزی که به توتم ربط دارد تابوست؛ خود واژه‌ی «توتم» به معنای «تابو» می‌باشد. چگونه

می‌توان همه این بُن‌پارهای ناهمگون را تکه‌تکه کرد و باهم آمیخت. برای انجام این کار، می‌باید نگاه باریک‌بینانه‌تری به مسئله‌های کلی در پیوند با خوراک و مسئله ویژه در پیوند با آدم‌خواری بیافکنیم. جای شگفتی است در حالی که در جهان باستان موضوع سکس رویکرد اندکی را هم بریانگیخته، اما نمی‌توان همین را درباره نیاز بنیادین برای ماندگاری بشر، خوراک، گفت. اُدری، آی. ریچاردز<sup>۱</sup> بدین‌گونه به آن می‌پردازد:

در فرایند زیستی، خوراک از سکس بنیادی‌تر است. در زندگی هر جاندار، نخستین و همیشگی‌ترین نیاز فیزیکی است.

با این‌همه در تئوری‌های اجتماعی کنونی نیازهای خوراکی انسان نقش بسیار ناچیزی بازی می‌کنند. با آنکه هم دانشمندان و هم کارکردگرایان گفتگو درباره سکس را همواره به میان می‌کشند. اندازه پرداختِ جدی و دل‌سپارانه به خوراک می‌شود گفت که به‌گونه شگفت‌انگیزی ناچیز است.<sup>۲</sup>

برانیسلاو مالینوفسکی<sup>۳</sup> در پیش‌گفتار کتاب ریچاردز، نوشته شده در سال ۱۹۳۲، کار بی‌باکانه‌ی پیشاهنگ او را گرامی می‌دارد و می‌نویسد:

بسیار نابهنجار و شگفت‌آور است که در همه کاوش‌های بشری درباره‌گرایش دوگانه سکس و گرسنگی چه برخورد نابرابری شده است ... اکنون از یک خروار نوشته درباره سکس برخورداریم - من خودم باید برای چهار کتابی که در این زمینه نوشته‌ام خود را گناهکار بدانم ...

خرد همگانی به ما می‌گوید که خوراک نیروی وادارگر ناوابسته‌ای است که هر

1. Audrey I. Richards

۲. گرسنگی و کار در یک تیره‌ی وحش خو، *Hunger and work in a savage tribe*. ص ۱۰.

3. Bronislaw Malinowski

چه باشد از سکس مهم‌تر است. و با اینهمه از خوراک همچون نیرویی سازنده در فرهنگ‌ها و گروه‌های بشری چه می‌دانیم؟

در کارهای هم‌سنجانه (مقایسه‌ای)<sup>۱</sup>، گزارش‌های پیش‌آمدی، نابسامان و ناخوشایند درباره آن داده می‌شود؛ در حالی که در یادداشت‌های میدانی حتی برای بازگویی روشی که مردم خوراک خود را می‌خورند و اثرگذاری آن بر زندگی اجتماعی به جستجوی بیهوده‌ای می‌پردازیم. (همان‌جا، ص ۲۱-۱۰)

این چشم‌پوشی هنگامی که ما مسأله آدم‌خواری را در دیرینه‌ترین دوره تکامل بشری بررسی می‌کنیم چیزی بیش از یک کاستی و کوتاهی می‌نماید. زنده ماندن به ساخت ابزار و کاربرد آن برای به‌دست آوردن خوراک و نیازهای دیگر وابسته بود که آن نیز به همکاری نزدیک همه گروه نیاز داشت. همه گروه می‌بایست به یکدیگر وابسته و به هم پشتگرم باشند. اگر گمان اندکی پیدا می‌شد که مردان شکارگر جانوران بتوانند به جان مردان دیگر گروه بیافتند و آنان را بکشند و بخورند همبستگی «رمه‌ی آغازین»<sup>۲</sup> که در آن جامعه نوحاسته داشت سازمان می‌یافت فرومی‌پاشید. چیزی کمتر از تابوی خوراکی بی‌چون و چرا و سرییچی ناپذیر نمی‌توانست از چنین بلای بزرگی جلوگیری کند، و این بردوش توت‌م‌باوری بود، دیرینه‌ترین نهاد اجتماعی.

فریزر این پندار که توت‌م‌گرایی نهادی دینی بوده را نپذیرفت، نگرشی که خود او هم داشت اما سپس آن را درست کرد. او نوشت:

پس این خطای بزرگی است. هرچند آن‌طور که پیداست خطایی همگانی هم هست که از توت‌م‌به‌سان یک خدا سخن بگوییم که همه در خاندان مادری آن

را می‌پرستیدند. در توتم‌گرایی ناب، آن‌چنان که در میان بومیان استرالیا می‌یابم، توتم هرگز یک خدا نیست و هرگز آن را نمی‌پرستند... این سیستم سراسر دمکراتیک و مردمی است؛ تنها یک برادری پنداشتی است که بر پایه‌ی برابری کامل میان یک گروه از مردم از یکسو و یک گروه از چیزها (بیشتر گونه‌ای از جانوران و گیاهان) در سوی دیگر برپا شده است. بی‌گمان شاید در شرایطی درخور و خوشایند به پرستش جانوران، گیاهان، خورشید یا ماه، دریا یا رودخانه‌ها بیانجامد... اما چنین پرستشی هرگز در میان وحش‌خویان پست‌تر دیده نشده، که توتم‌گرایی را در ناب‌ترین فرم آن دارند؛ تنها در میان مردمانی که تا اندازه چشم‌گیری در فرهنگ پیش‌رفته‌اند رخ می‌دهد... که فرآورده‌ی فروپاشی و فرسایش توتم باوری راست و درست است. (توتم‌پرستی و بیرون‌همسری، جلد ششم، ص ۶ - ۵)

گوهره‌ی تابوی توتمیک این بود که هر احتمال بر این که انسان خویشاوند انسانِ خویشاوند دیگری را شکار کند، بگشاید یا بخورد را از میان برداشت. مک کولاک به بررسی این جنبه می‌پردازد:

بی‌گمان یکی از پیامدهای توتم‌گرایی این بود که خوردن جانور یا گیاهی که توتم‌گروه خویشاوند بود را تابو ساخت چون آن هم به راستی یک خویشاوند بود... اگر کشتن و خوردن جانور توتمی کسی نادرست باشد چون خویشاوند اوست، خوردن یک انسان خویشاوند نیز نادرست است. خویشاوندِ جانوری، تابوگشته تاکشته و خورده نشود، پس با خویشاوند انسانی نیز باید به همین گونه رفتار شود. (دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد سوم، ص ۱۹۵)

به گفته رابرتسون اسمیت، انگاره‌ی ویژگی ارجمند<sup>۱</sup> زندگی انسانی، از رهگذر شناخت جداگانگی و سرآمدی زندگی بشری بر نخاسته بلکه از

رهگذر تابوی توت‌میک که از همه «خویشاوندان»<sup>۱</sup> خواه جانور یا انسان پاسداری نموده برآمده است:

بی‌گمان انسان نخستین هیچ انگاره‌ای<sup>۲</sup> از حرمت<sup>۳</sup> زندگی جانوری به تنهایی نداشت، [به‌گونه‌ای که زندگی جانوری به خودی خود مقدس باشد]، اما هیچ انگاره‌ای هم از ارزش و ارجمندی خود به خودی زندگی بشری نداشت. زندگی هم خاندانش برای او ارزشمند بود نه برای آنکه انسان بود بلکه چون انسان خویشاوند بود؛ و به همین شیوه زندگی جانور توت‌می برای وحش خو ارزشمند است، نه چون از جانوران است که هر دو از نیای یگانه‌ای برخاسته‌اند و خویشاوند یکدیگراند.<sup>۴</sup>

همین که توت‌م‌گرایی بنیاد نهاده شد نه تنها آدم‌خواری را مهار کرد بلکه اثر سودمند گسترده‌تری را پدید آورد. بر آن شد که رویهم‌رفته زندگی جانوران و گیاهان را پاس دارد. در زمانه‌ای که دستبرد سامان‌نیافته به انبارهای خوراکی می‌توانست به مانند آدم‌خواری پیامدهای گروه‌ستیزانه به بار آورد. به دستور تابوی گذرا، به هیچ چیز نمی‌بایست دست بزنند تا پخته و رسیده شود و بزرگتران فرمانروا به طور رسمی تابو را بردارند. به فرمان تابوی همیشگی برخی از جانوران یا گیاهان را پرورندگان آنها نمی‌توانستند بخورند اما می‌بایست برای دادوستد هدیه با گروه‌های دیگر ذخیره شود ... حتی خوردن خوراکی‌های روا نیز به گونه‌ای سخت‌گیرانه سازمان یافته بود؛ برخی از مردم تنها می‌توانستند بخش ویژه‌ای از گوشت یک جانور را بخورند. در حالی که بخش‌های گوناگون دیگر برای دیگران ذخیره می‌شد.

1. kin

2. conception

3. sacredness

۴. دین سامی‌ها (The Religion of the Semites)، ص ۲۸۵.

فرانک بی. جونز<sup>۱</sup> یادآوری می‌کند که با پرهیز از خوردن برخی از خوراکی‌ها در برخی از زمان‌ها و نه با خوردن هر چیز در دیدرس است که گونه‌های گیاهی نگه‌داری می‌شوند، و تارسایی و پختگی می‌رویند، و می‌توانند افزایش یابند. با پرهیز از خوردن خوشه ذرت و نه با خوردن آن، گیاه می‌تواند بروید و سرچشمه‌های بیشتر خوراکی را فراهم آورد. درباره جانوران هم این‌گونه است. جونز می‌گوید: «در همه سبزه‌ها و میوه‌هایی که ایل از آن می‌گذرد به همه‌ی گونه‌ها ارج می‌نهند، از آن پاسداری می‌کنند و می‌گذارند تا افزایش یابد و زادآوری کند.» و می‌افزاید: «یک وحش خود در هنر خوردن نیازی به یادگیری ندارد، یادگیری پرهیز برای او دشوار است. درسی که آن را خود نمی‌تواند بیاموزد، اما توت‌م‌گرایی به او آموخت.»<sup>۲</sup>

حتی پس از کمرنگ شدن توت‌م‌گرایی سرپرستی از گیاهان و جانوران همچون سیستمی از پایش زندگی جنگلی باقی ماند جی. اچ. دربرگ<sup>۳</sup> می‌نویسد: «برخی از ایل‌ها مانند باگانداها<sup>۴</sup> و کیوها<sup>۵</sup> آشکارا می‌گویند که این سیستم پدیدار شده تا به هر جانور تا اندازه‌ای پناه داده شود تا شکارگران او را نابود نکنند»<sup>۶</sup> اما بزرگترین دستاورد توت‌م‌گرایی رهایی خود شکارگران انسانی از نابودی بود.

آن گروه‌های بشری نخستین که در میان آنان این آموزه‌ها بسیار اثرگذار بود به برتری و ضریب ماندگاری بیشتری دست یافتند که به آنان توان

1. Frank b. Jevons

۲. درآمدی به سرگذشت دین، (An Introduction to the History of Religion)، ص ص ۱۱۵ - ۱۱۴.

3. J. H. Driberg

4. Baganda

5. Keyu

۶. در زاد و بوم وحش خو (At Home With the Savage)، ص ۱۰۸.

بخشید تا در طول نسل‌ها زادآوری کامیابانه‌تری داشته باشند. پس، در برابر دیدگاه سطحی لوی استروس، توت‌گرایی در رهاسازی بشر از خطرهای زیست‌آغازین پرهیزناپذیر بود، و به آنان توان می‌بخشید تا همچون خواهران و برادران در زندگی گروهی و کار، گرد هم آیند. و همین که این سامانه در رمه‌ای به کار می‌افتاد توت‌میسم می‌توانست به رمه‌های بیگانه دیگر هم گسترش یابد و آنان را با پیمان برادری <sup>۱</sup>نگرد هم آورد. فریزر به کارایی توت‌پرستی و تابو در فراهم آوردن این همکاری اجتماعی پی برد. او می‌نویسد:

اگر آن‌طور که پیداست توت‌گرایی کار چندانی برای پروردن رشد فرم‌های والاتر دینی انجام نداده باشد برای نیرومندتر ساختن پیوندهای اجتماعی و از این راه، زمینه‌ی شهری‌گری را فراهم ساختن کار فراوانی انجام داده است. چون شهری‌گری برای پیشرفت به همکاری دوستانه مردم در جامعه، به اعتماد دوسویه و خیرخواهی آنها، و آمادگی آنها برای پیرو ساختن دلبستگی‌ها و سودهای فردی به سود جامعه، نیاز دارد. پس جامعه‌ای این چنین به هم پیوسته، به خودی خود نیرومند است و می‌تواند ماندگار شود. جامعه‌ای که دچار کشمکش و ناسازگاری است سست‌بنیاد است و روبه‌نابودی است.

نویسندگانی که این نهاد را از نگاه فردی خود برشمرده‌اند به گرایش توت‌گرایی به هم پیوندی مردم در گروه‌های اجتماعی، بارها و بارها توجه نشان داده‌اند.<sup>۲</sup>

حتی هنگامی که عصر توت‌می به پایان رسیده بود و بر آدم‌خواری چیره

1. Fraternal alliances

۲. توت‌گرایی و برون‌همسری. جلد چهارم، ص ۳۸.

شده بودند، تابوی کشتن خویشاوند باقی ماند. جرج تامسون<sup>۱</sup> شرح خوبی از آن به دست می دهد:

در سراسر تاریخ جامعه ایلی، خویشاوندی طایفه‌ای<sup>۲</sup> از همه پیوندهای دیگر گرمی‌تر و ارجمندتر بوده است. هرآسی که آدم‌کشی در طایفه برانگیخته، در نوشته گرون بچ<sup>۳</sup> درباره‌ی مردم نخستین اسکانندیناویایی<sup>۴</sup> به خوبی وصف شده است ... «از همان دم که گام به میان طایفه می‌گذاریم سپنتایی (قدسی بودن) زندگی به شکل سرپیچی ناپذیری بی‌چون و چرای مردم و با داوری آنان درباره خون‌ریزی همچون حرمت‌شکنی، بی‌خردی و خودکشی به چشم می‌آید. چنین واکنشی درست به مانند زمانی که سوزنی به عصبی برسد بی‌گمان و ناگهانی است».

مردمان نخستین اسکانندیناوی، مردی که یک خویشاوند را کشته بود نفرین می‌کردند و او را از آنجا بیرون می‌راندند. او یک یاغی شناخته می‌شد. و اگر، چنانچه گاهی رخ می‌داد، طایفه دیگری او را نمی‌پذیرفت. هستی او همچون عضوی از جامعه به پایان می‌رسید. بریده از طایفه، که در آن هستی خود را یافته بود، دیوانه می‌شد و از گرسنگی می‌مرد. در یونان هم، مردی که خویشاوند طایفه‌ای خود را کشته بود از گروه به بیرون رانده می‌شد، و با نفرین خویشان خاندان خود یا آن‌گونه که یونانیان بیان می‌کردند با روان‌های فرشتگان مار بر سر قربانی خود به نام‌های ارنی<sup>۵</sup> یا آربای<sup>۶</sup> دنبال می‌شد که او را دیوانه می‌کردند و خونش را می‌مکیدند تا آنکه از او چیزی مگر توده‌ای استخوان بر جا نمی‌ماند.<sup>۷</sup>

- |                   |                 |
|-------------------|-----------------|
| 1. George Thomson | 2. Clan kinship |
| 3. Groenbech      | 4. Norse Man    |
| 5. Erinyes        | 6. Arbai        |



## پرهیز خوراکی: بازمانده‌ی آدم‌خواری

شماری از پرهیزهای خوراکی که به دوره تاریخی هم رسیده و حتی تا امروز هم بر جای مانده کنجکاو‌ی‌هایی را درباره‌ی سرچشمه و معنای آن برانگیخته است. به گفته ویلیام گراهام سامنر<sup>۱</sup>، «بیزاری سخت ما از آدم‌خواری یک تابوی خوراکی است، و شاید سخت‌ترین تابویی باشد که به ارث به ما رسیده است.»<sup>۲</sup> با این‌همه گذشته از گوشت انسان، مردم در بخش‌های گوناگون جهان از خوردن گوشت بسیاری از جانوران، پرندگان و ماهیان خودداری می‌کنند و از آن بیزارند. دست‌کم برخی از اینها باید از بازمانده‌های تابوی توتیمیک باستانی باشد. سامنر فهرستی را به دست می‌دهد:

یک فنیقی یا یک مصری دوست داشت گوشت انسان بخورد تا گوشت گاو. یک یهودی گوشت خوک نمی‌خورد. یک زرتشتی در پندارش هم نمی‌گنجید که کسی بتواند گوشت سگ را بخورد ... بومیان بان‌زیری<sup>۳</sup> در کنگوی فرانسه گوشت سگ را برای خود ذخیره می‌کردند و گرداگرد خوراک‌هایی که از آن درست می‌کردند می‌ایستادند و آئینی شکوهمند و رسمی برگزار می‌کردند. بومیان بوناپ<sup>۴</sup> مارماهی را که «باهراس فراوان آن را در دست می‌گیرند» نمی‌خورند ... دیاک‌ها<sup>۵</sup> مارها را می‌خورند اما مارماهی‌ها را نمی‌خورند ... بانتوهای<sup>۶</sup> آفریقای جنوبی از ماهی بدشان می‌آید. برخی از سرنشینان جزیره‌های قناری هرگز ماهی نمی‌خورند.

1. William Graham Sumner

۲. روش قومی (Folkways)، ص ۳۲۹.

3. Banziris

4. Bonape

5. Dyaks.

6. Bantus.

تاسمانی‌ها<sup>۱</sup> دوست دارند گرسنه بمانند تا ماهی بخورند. بومیان  
سومالی هیچ نوع ماهی نمی‌خورند ... گوشت شکار و پرنندگان را هم  
نمی‌خورند ... بومیان مایکرونزی<sup>۲</sup> هرگز گوشت مرغ نمی‌خورند ...  
توارگ‌ها<sup>۳</sup> (از صحرای مرکزی و غربی) ماهی، پرنده و تخم مرغ نمی‌خورند.  
(روش قومی، ص ۳۳۹)

فردریک جی. سیمونز<sup>۴</sup> پرهیزهای خوراکی در جهان کهن را در نوشته  
خود به نام نخورید این گوشت را<sup>۵</sup> (۱۹۶۱) بررسی می‌کند. او می‌گوید  
که خوراکی‌های جانوری و نه گیاهی چیزهای بیزاری‌آور و دل‌برهم‌زنی  
هستند. بیش از همه از گوشت خوک، گاو و جوجه، تخم مرغ، گوشت  
اسب، سگ و شتر پرهیز شده است. او میان پرهیز از این خوراکی‌ها و  
تابوهای توتیمیک باستانی پیوندی می‌یابد:

رابطه توتیمیک که گاهی میان یک جانور و یک گروه خواه ایل، طایفه و یا  
خاندان و یا هر گروه دیگری یافت می‌شود. از اینجا برخاسته که در گذشته  
جانور به گونه‌ای به گروه کمک می‌کرد. آئین‌هایی که در پیوند با جانور  
توتیمیک است شکل‌های بسیار گوناگونی به خود گرفته است، اما در بیشتر  
آئین‌ها گروه به توتیم ارج می‌نهد و به او مهر و دل‌بستگی نشان می‌دهد و برای  
کشتن او قید و بندهایی می‌گذارد.

زمانی که رویه آدم‌خواری رو به کاستی نهاد بازمانده‌ای به فرم  
آئین‌های خون نوشیدن بر جای گذاشت که مردان بیگانه را با رابطه‌های  
برادری گرد هم آورد. مردان با گشودن رگ‌های خود و نوشیدن کمی از  
خون یکدیگر پیمانی خونی با هم می‌بستند، که یکدیگر را نکشند یا

1. Tasmanians.

2. Micronesians.

3. Tuaregs.

4. Frederick j. Simoons.

5. Eat Not this Flash.

زخمی نسازند. هم‌چنانکه لپیر<sup>۱</sup> می‌گوید: «بازمانده‌ای که آدم‌خواری بیش از همه به آن کاهش می‌یابد نوشیدن خون است.»<sup>۲</sup>

رفته‌رفته خون ریخته شده با نوشیدنی‌های دیگر مانند شراب سرخ که از نوشابه‌های رایج بود به هم آمیخته و آبکی‌تر شد. و سرانجام، خون‌نوشی سراسر از میان رفت، و نوشیدن شراب و نوشابه‌های دیگر جای آن را گرفت و نشانه‌ی دوستی شد. این کنش نمادین تا به امروز به جا مانده است. مردم در هنگام خوردن شراب یا لیکور<sup>۳</sup> جام‌های خود را بلند می‌کنند و آنها را به هم می‌زنند. به این کار «به سلامتی کسی نوشیدن، یا شادنوشی گویند». تایلور<sup>۴</sup> درباره این رسم بیهوده و ابلهانه هر چند جهانی نوشیدن مردم به سلامتی یکدیگر سخن‌هایی دارد. آیا چیزی در جهان پیدا می‌شود که به تندرستی مردم کمتر از خوردن یک پیمانه شراب من ربط داشته باشد؟<sup>۵</sup> تاریخ باستان پاسخ را فراهم می‌آورد. به سلامتی دیگری شراب نوشیدن جدایی گسترده‌ای از رویه خوردن گوشت و نوشیدن خون انسان بر پایه این باور نادرست بود که آنان چون خویشاوند نیستند پس انسان هم نیستند. از این دیدگاه، شادنوشی پوچ و ابلهانه نیست؛ ستایشی است از پیروزی بشر بر آدم‌خواری.

\* \* \*

تئوری آدم‌خواری یک بند از قانون تابو را روشن می‌سازد، بند خوراکی‌ها را. با این‌همه تابو، بازدارنده‌ی دوگانه‌ای بود که هم سکس و هم خوراکی‌ها را دربرمی‌گرفت. فریزر این آمیزه را چنین شرح می‌دهد:

1. Lippert.

۲. تکامل فرهنگ (Evolution of Culture)، ص ۴۲۸.

3. Liqueur.

4. Tylor.

۵. سرچشمه‌های فرهنگ (The Origins of Culture)، ص ۹۵.

برابر با دو روی این سیستم، دو آزمون<sup>۱</sup> یا دو قانون آئینی<sup>۲</sup> آسان و کارایند  
 توتم پرستی وجود دارد؛ این قانون که یک مرد نمی تواند گیاه یا جانور توتم را  
 بکشد یا بخورد؛ دوّم، این قانون که او نمی تواند با زنی با همان توتم، زناشویی  
 کند یا هم خانه شود.<sup>۳</sup>

برای روشن ساختن این دوگانگی گیج کننده، باید پیوند ناگسستنی آن را  
 با ویژگی های کاری و ناهمسانی های زن و مرد<sup>۴</sup> گذار از نخستی ها<sup>۴</sup>  
 به انسان، دریابیم.

---

1. Tests.

2. Canon.

۳. توتم پرستی و برون همسری (Totemism and Exogamy)، جلد ۱، ص ۱۰۱.

4. Primate.

## زیست‌شناسی زنان و تابوی دوگانه تبرستان

از آنجا که سیستم توت‌پرستی و تابو‌نشانه‌ی سامان‌بخشی نیازهای بشری در دیرینه‌ترین جامعه‌نخستین است، این پرسش به میان می‌آید: چه کسی آن را بنیاد نهاده و با چه ابزاری؟ آیا مردان، این بازداری‌ها درباره کشتن و خوردن برخی از جانوران و آمیزش با برخی از زنان را بر خود نهاده‌اند؟ یا زنان این نهاد را آفریده‌اند تا از خود و فرزندان خود پاسداری کنند؟ این پرسش ما را به بیشه‌زارهای پردردسر ناهمسانی‌های زیست‌شناسانه‌ی زن و مرد می‌کشاند تا دریابیم طبیعت کدام جنس را آماده ساخته تا در بنیادگذاری این نهاد اجتماعی پیشرو باشد.

گونه‌ی انسان از شاخه‌ای از میمون‌های بی‌دُم بلندپایه‌تر که در آنها برخی از اندام‌ها و کارکردهای زیستی پرورده شده و از پیش با زندگی اجتماعی سازگاری یافته بود برخاست. در میان این اندام‌ها، بنیادی‌تر از همه، دست‌ان‌نرمش‌پذیر هستند که به کاربرد و ساخت ابزار انجامیده است، و مغز بزرگ، اندام ایستا، دید سه بعدی و اندام‌های آوایی که سخن‌گفتن را شُدنی می‌سازند. به همان‌گونه که ویلیام دابلیو هاولز<sup>۱</sup> انسان را وصف کرده است:

---

1. William W. Howells.

از نظر اندام و مغز او تنها یک میمون بی‌دُم با سیمایی بهبود یافته است بی‌هیچ ناهمسانی بنیادین. ساختار و همه اندام‌های او مو به مو به میمون‌های انسان‌نما<sup>۱</sup> و در فراسوی آن، به آن نیاکان دیرینه‌تر که در آنان این اندام‌ها برای نخستین بار پدید آمد، باز می‌گردد.<sup>۲</sup>

با اینهمه، با آنکه هر دو جنس هم‌هی ویژگی‌های یادشده را دارند، جنس زن نیاز زیستی دیگر برای پستانداران و زندگی بشری را به تنهایی دارا شد. اندام‌ها و کارکردهای مادری. با وجود اهمیت بنیادین زنان در ماندگاری گونه‌ی بشری، تاکنون به زن و زیست‌شناسی او در پروردن زندگی اجتماعی و کار بسیار کم پرداخته شده است. گذار از میمون بی‌دُم به انسان را همیشه، بر فراز رفتن «انسان» یا «گونه بشری» از میان نخستین‌ها نام نهاده‌اند. این ژدایش تا اندازه‌ای به سبب برداشت نادرست از زندگی و رفتار جانوری است.

از آنجا که مردان جایگاه چیره‌ای را در هم‌هی زمینه‌های زندگی و فرهنگ امروزین، دارند و زنان به زندگی تنگ و وابسته‌ای در خانه و خانواده و ادار شده‌اند، گزاره‌ای<sup>۳</sup> دروغین در پیش‌روی ما نهاده‌اند تا آن را توجیه کنند فرودستی اجتماعی زنان را به کمبودها و کاستی‌های زیستی او نسبت می‌دهند. بارداری و زایش را نمودی از کاستی و واپس ماندگی جاودانی زنان و سرچشمه‌ی جایگاه جنس دُم بودن او می‌دانند.

برای استوار کردن آن، افسانه‌ای را نیز بر سر زبان‌ها انداخته‌اند. رهنمون‌هایی به «نَر چیره» در جهان جانوری، همچون گواهی برای برتری جاودانی جنس مرد، داده می‌شود. گفته می‌شود که نرینه‌ها همیشه

1. anthropoids.

۲. گونه‌ی بشر از گذشته تاکنون (Mankind so Far)، ص ۲.

3. proposition.

برمادینه‌ها فرمانروایی دارند چون از نظر بدنی نیرومندتر، پرخاشگرتر، جنگجوتر و باهوش‌تر از مادینه‌ها هستند. این‌ها، ناهمسانی‌های زیستمایی میان زن و مرد را به نادرستی نشان می‌دهد.

بی‌گمان، جامعه ما از توان زنان برای فرزندآوری بهره می‌برد تا سدهای سختی در راه پیشرفت او بگذارد. اما فرزندزایی را «ناتوانی» پنداشتن، تا اندازه‌ای تازه و به‌ویژه اجتماعی است. در جامعه نخستین وجود نداشت و در میان جانوران هم دیده نمی‌شود. پیش، فرودستی زنان پیامد کاستی زیستمایی از پیش نهاده شده نیست.

به راستی وارونه‌ی آن درست است. پژوهش موشکافانه درباره زندگی و رفتار جانوران نشان می‌دهد جانور نر است که از دردسری بیولوژیکی رنج می‌برد، که از ویژگی زورورزانه‌ی رابطه‌های جنسی نرینه در طبیعت برمی‌خیزد، نرینه‌ها را وامی‌دارد، تا برای «چیره‌شدن» بر نرینه‌های دیگر تلاش کنند و توانایی آنها را برای همکاری با یکدیگر محدود می‌سازد. از سوی دیگر، مادینه‌ها بی‌آنکه توانایی‌شان بر اثر کارکردهای مادری دچار سستی شود، از این کارکردها ویژگی‌هایی را به دست آوردند که آنان را به پیشرفت از جهان جانوری به سوی زندگی انسانی و کار همیارانه رهنمون شد. از آنجا که دو جنس از موهبت‌های طبیعت به یکسان بهره نبرده‌اند، برتری زیستمایی برای انسانی کردن گونه از سوی زنان بود نه مردان.

## زنان و پرستاری مادری<sup>۱</sup>

رابرت بریفولت در کتاب *مردان* نشان داد چگونه مراقبت مادری در جهان جانوری شالوده‌ای را برای پیشرفتی گسترده‌تر و والاتر در جهان

انسانی پی‌ریزی کرد، که نام آن را می‌توان مراقبت اجتماعی<sup>۱</sup> نهاد، یا دل‌وایسی<sup>۲</sup> دوسویه‌ی همه‌ی کسانِ رمه‌ی آغازین یا خاندان برای به‌زیستی و ایمنی یکدیگر. به سخن دیگر، غریزه‌های پرورش‌گر<sup>۳</sup>، آنان را توان بخشید تا در راه دگرگون‌ساختن انگیزه‌های جانوری و جانشین ساختن آن با رفتار اجتماعی پیشرو باشند.

رفتار جانوری، که در هماهنگی با شیوه ماندگاری (بقای)<sup>۴</sup> طبیعی پرورده شده، بیشتر فردگرایانه و هم‌آوردانه (رقابت‌جویانه)<sup>۴</sup> است. از آن‌جا که خوراک بسنده برای زنده نگه‌داشتن همه جاندارانی که زاده می‌شوند یافت نمی‌شود. هر جاندار برای ماندگاری خود با دیگران در پیکار است. همان‌گونه که داروین گفته است، این پیکار نه تنها در میان گونه‌های ناهمسان در می‌گیرد؛ در میان گونه‌های همسان نیز با سرسختی بیشتری رخ می‌دهد، چون نیازهای همانندی دارند و برای فراهم آوردن خوراک و جفت به یک قلمرو وابسته‌اند.

ستیزه برای خوراک بسته به گونه خوراکی و فراوانی ذخیرگی آن چهره‌های گوناگونی دارد. جانوران گیاه‌خوار می‌توانند یکدیگر را در قلمرویی واحد برتابند و به شکل گله‌هایی به هم بپیوندند. از سوی دیگر گوشت‌خواران، محتاط‌تر و تکرورترند. آنها نه تنها جانوران دیگر را شکار می‌کنند خود نیز در خطر کشته و خورده شدن از سوی دیگران هستند. این جانوران گروه‌گرا نیستند و حتی دسته‌های کوچک‌تر آنها، در جایی که زندگی می‌کنند، ول و رها هستند و به آسانی پراکنده می‌شوند. کم یا بیش بودن شدت رقابت هر چه باشد، هر جانور بزرگسال به

1. social care.

2. nurturing instincts.

3. nature's mode of survival.

4. competitive.



دنبال خوراک خود می‌گردد و بی‌پروا از نیازهای دیگران خوراک را تنها برای خود فراهم می‌سازد. سوايِ آذوقه‌ای که مادینه برای فرزندان خود فراهم می‌سازد، برای به دست آوردن یا بخش کردن خوراک هیچ همکاری در میان جانوران وجود ندارد. گرگ‌ها و سگ‌های وحشی که گاهی آنها را همچون نمونه‌های همکاری برمی‌شمارند چون بیشتر، گله‌هایی را می‌سازند، به گفته‌ی کارشناسان که بری‌فولیت آن را نقل کرده «آشکارا تک‌رو و خودخواه» هستند. با آن که آنها شاید در کاری گروهی و هماهنگ درگیر شوند تا شکار بزرگی را به زیر کشند، در میان خود خشمگنانه بر سر لاشه‌های از جنگ به دست آمده می‌جنگند، و نیرومندترین آنها «همیشه برای کشتن و خوردنِ ناتوان‌ترین‌ها آماده است» همین که خوراک به دست آمد آنها به این سو و آن سو پراکنده می‌شوند.<sup>۱</sup> حتی در میان نخستی‌ها به راستی همیاری در میان نیست. هم‌چنانکه مارشال سالیلز<sup>۲</sup> می‌گوید:

«میمون‌های بی‌دُم و بوزینه‌ها برای برآوردن نیازهای زندگی با هم همکاری نمی‌کنند، حتی نمی‌توان به میمون‌ها آموزش داد تا با هم کار کنند، هرچند میمون‌های بی‌دُم این گونه نیستند. خوراک هم میان آنها بخش نمی‌شود مگر آنکه جانور نیرومندتر و چیره‌تر جانوری فروپایه‌تر را بترساند و او را وادار به دادن سهم خود کند».<sup>۳</sup>

در همین زمینه سولی زوکرمن<sup>۴</sup> می‌نویسد:

میمون‌های بی‌دُم و بوزینه‌ها در هنگام خوردن، در رفتار خود آشکارترین

۱. مادران، کوتاه‌شده، ویراسته، ص ص ۲ - ۱.

2. Marshall Sahlins.

۳. «خاستگاه جامعه»، در Scientific American، جلد ۲۰۳ شماره ۳ ص ۸۶.

4. Solly Zukerman.

خودخواهی‌ها را نشان می‌دهند. مگر در چند نمونه اندک، هر میمون بی‌دُم یا بوزینه که در اسارت زندگی می‌کند می‌کوشد تا بیشترین اندازه را برای خود بردارد و تا آنجا که می‌تواند از همتایان خود بریاید... این را همگان آزموده‌اند که هنگامی که خوراکی را به درون قفس میمون‌ها می‌فرستند، میمون‌های بزرگ‌تر و نیرومندتر به پیش می‌آیند تا آن را بگیرند و دوستان ناتوان‌تر خود را که ممکن است از آنها پیش افتاده باشند، کنار می‌زنند.<sup>۱</sup>

پس، سوای فرزندان هم‌زاد مادری، فردگرایی و رقابت‌جویی نمایانگر قانون کلی رفتاری در جهان جانوران است. چنانکه بریفلت چکیده آن را بدین سان بر می‌شمرد:

هر جامعه‌ای با برخی از فرم‌های بخش‌بندی کار<sup>۲</sup> و همکاری، ویژگی می‌یابد. نیازهای گوناگون هر فرد، زن و مرد، با تلاش‌های آنان به تنهایی فراهم نمی‌شود، با کنش همیارانه‌ی سراسر یا ناآشکار مردمان گوناگون دیگر که رفتار آنان کمابیش هماهنگ شده است برآورده می‌شود. این شرایط در هیچ‌جا در قلمروی جانوری بیرون از جامعه انسانی یافت نمی‌شود مگر در مراقبت مادینه‌ها از فرزندان هم‌زاد خود. هر جانور بزرگسال، نرینه یا مادینه تا جایی که به نیازهای زندگی او ربط دارد روی پای خود می‌ایستد. حتی در میان نخستی‌ها هیچ نمونه‌ای از نخستی بزرگسالی را نیافته‌اند که برای گذران زندگی به دیگری وابسته باشد. هیچ نمونه شناخته‌شده‌ای از همکاری و همیاری برای فراهم‌آوردن خوراک وجود ندارد. (مادران، کوتاه شده، ویراسته، ص ۱).

با این‌همه، در حالی که جانوران نیز تنها به خود می‌پردازند، مادینه‌ها

۱. زندگی اجتماعی میمون‌های بی‌دُم و بوزینه‌ها (The Social Life of monkeys and Apes)، ص ۲۹۵.

2. division of labour.

باید برای فرزندان خود نیز خوراک فراهم سازند. این نمونه‌ی یکتای جدایی از فردگرایی، سرآغازی برای دگرگونی در ویژگی‌های جانوری و پروردن کنش‌های تازه‌ای که برای اجتماعی شدن گونه لازم بود، شد.

مراقبت مادری بسیار پیشرفته‌ی نخستین‌ها دستاورد نهایی ده‌ها میلیون سال پیشرفت آهسته و پُرخاطر است، در گونه‌های پست‌تر چنین مراقبتی دیده نمی‌شود. در میان برخی از ماهیان، طبیعت در روند همانندسازی و زادآوری، بیش از اندازه دست و دل‌باز است؛ مادینه‌گاهی میلیون‌ها تخم را در دریا می‌ریزد و پس از آن برای خوراک رساندن به آنها و یا پاسداری از آنها، در برابر جهانِ تشنه‌ی تخم، چندان تلاشی نمی‌کند و یا هیچ تلاشی نمی‌کند. گوردن چایلد<sup>۱</sup> می‌نویسد:

برخی از گونه‌های ماهیان شماری را که برای ماندگاری گونه نیاز هست تنها از رهگذر «پُرباری کلان و شگفت‌آور» نگهداری می‌کنند. یک جفت ماهی روغن<sup>۲</sup> شش میلیون تخم می‌ریزند، و گونه دیگری از ماهی روغن<sup>۳</sup> تا بیست و هشت میلیون تخم در آب می‌پراکند، اما دریا آکنده از ماهی روغن نیست چون از هر تخم‌ریزی تنها دو یا سه تخم دست نخورده می‌مانند و از آن بچه ماهی بیرون می‌آید، بیشتر آنها خورده می‌شوند.<sup>۴</sup>

در رده‌بندی تکاملی، خزندگان بالاتر از ماهیان هستند، در اینجا هم به گفته‌ی بریفولت:

«از میان ۲۶۰۰ گونه خزنده کمتر از شش گونه - یکی دوگونه از سوسمارها و یک جفت از مارها - تا اندازه‌ای به فرزندان خود می‌رسند، خواه پیش یا پس از سردرآوردن آنها از تخم.» حتی در میان پرندگان که آنها را الگویی از

1. V. Gordon Child.

2. cod.

3. Ling.

۴. انسان خود را می‌سازد (Man Makes Himself)، ص ۱۷.

مراقبت‌های پدر و مادری می‌دانند، چنین مراقبتی بسیار زودگذر است. همین‌که جوجه‌ها خود-بس شدند، چنان آنها را از لانه می‌رانند که گویی بیگانه و دشمن هستند.<sup>۱</sup>

مراقبت مادری به راستی از پستانداران آغاز می‌شود. در میان پستانداران گیاه‌خوار، کمتر پرورده شده است، چون فرزندان زود به بزرگسالی می‌رسند و تنها برای زمانی کوتاه نیاز به مراقبت دارند. میزان بالاتری از کارکرد مادری در میان پستانداران گوشت‌خوار یافت می‌شود، چون تولد آنها در زمان درازتری، کودکی ناتوان هستند. چنین مراقبت‌هایی در میان گونه‌های نخستین به اوج خود می‌رسد و در میان میمون‌های بی‌دُم پیشرفته‌تر بیش از بوزینه‌ها پرورده شده است. به گفته اف. وود جونز<sup>۲</sup> بچه گیون<sup>۳</sup> نزدیک به هفت ماه به مادرش می‌چسبند، و بچه اورانگ‌اوتان<sup>۴</sup> نزدیک به دو سال به مراقبت‌های مادری وابسته است.<sup>۵</sup>

سازه‌های بنیادین در پیدایش مراقبت مادری، کاهش در شمار فرزندان هم‌زاد و زمان درازتر وابستگی کودک به مادر است. با دراز شدن زمان کودکی و مراقبت‌های مادری گرایش به وابستگی کمتر به غریزه و آموختن بیشتر از تجربه، پدید می‌آید. واکنش‌های فرزند به فرزندان هم‌زاد دیگر نیز رخ می‌دهد، و این زمینه را برای پیدایش رفتار گروهی شرطی<sup>۶</sup> آماده می‌سازد.

بچه‌های هم‌زاد مادری در میان گوشت‌خواران، شیربچگان و

۱. مادران، جلد ۱، ص ۱۱۳.

2. F. Wood Jones.

3. gibbon.

4. orangutan.

۵. انسان درخت‌زی، Arboreal Man، ص ۱۸۶.

6. group-conditioned behavior.

بچه‌گره‌ها، در نخستین روزهای رشد خود، به یکدیگر و به مادر مهر و دوستی نشان می‌دهند. این دلبستگی‌ها به همراه توان مغزی بسیار پیشرفته‌تر، در نخستی‌ها به اوج خود می‌رسد.

چنان‌که بریفولت می‌گوید:

«مهر میمونی یا "Affenliebe" در زبان آلمانی، واژه‌ای رایج برای بیان دلبستگی‌های بی‌مرز مادرانه است، گاهی چندین برگ کاغذ را با برشمردن نمودهای آن پُر می‌کنند. نگرانی پرتنش و هشیارانه میمون مادر، و بردباری غم‌انگیز او که ساعت‌ها می‌نشیند و به فرزند چشم می‌دوزد، همیشه نگاه‌ها را به سوی خود کشانده است. بابون‌های مادر، بچه‌های خود را برای شستن به رودخانه می‌برند و رنگر<sup>۱</sup> گونه دیگری از میمون‌ها به نام سبوس<sup>۲</sup> را پاییده و دیده است که او حشره‌هایی را که فرزندش را به ستوه می‌آوردند با دقت از او دور می‌کرده است. اندوه میمون‌های مادینه برای از دست دادن فرزند آن چنان دردناک است که همواره به مرگ برخی از گونه‌هایی که پرم<sup>۳</sup> در شمال آفریقا در جایی در بسته نگهداری می‌کرده انجامیده است.» (مادران، جلد ۱، ص ۱۱۵).

اجتماعی شدن جانوران بر این بنیاد استوار است که از دستور طبیعت سرپیچی کنند و واکنش‌های شرطی و رفتار آموخته را جانشین غریزه‌های ناب جانوری سازند. انسان‌های امروزی غریزه‌های جانوری آغازین خود را آن چنان به دور انداخته‌اند که بیشتر آنها از میان رفته‌اند. برای نمونه خطر آتش را باید به کودکان آموخت در حالی که جانوران از روی غریزه از آن می‌گریزند. به گفته‌ی رالف لیتون<sup>۴</sup> این «واکنش‌های ناآموخته» اکنون

1. Rengger.

2. cebus.

3. brehm.

4. Ralph Linton.

در انسان به شکل چیزهایی مانند فرایندهای گوارشی (هضم)، سازگاری دیدگان با شدت نور و واکنش‌های ناخواسته‌ی همانندِ دیگر درآمده‌اند. او می‌افزاید:

هرگونه‌ای هر چه غریزه‌هایش کمتر باشد، گستره رفتاری بیشتری را می‌تواند پیرواند، و این رخداد به همراه توان فراوان برای آموختن که ویژگی انسان‌هاست، پیامدش پُرمایگی و گوناگونی رفتار آموخته است که در گونه‌های دیگر همانندی ندارد.<sup>۱</sup>

هرچند هر دو جنس به یکسان از نعمت دست، مغز، و دیگر پیش‌نیازهای کالبدی برای کار و کنش بشری برخوردار بوده‌اند، این زنان بودند که راه را با گذر از روی پل جانور بودن تا انسان‌شدن رهنمون شدند. تنها مادران به واکنش‌های مادرانه و مهرآمیز آراسته بودند که به شکل همکاری اجتماعی در جهان بشری گسترش یافت.

برخی از دانشمندان میان پیدایش نخستین انسان‌ها و آغاز عصر یخ بزرگ پیوندی می‌بینند، هر دو یک میلیون سال پیش رخ داده است. گوردون چایلند این دگرگونی در محیط زیست را آن‌چنان بنیادین می‌داند که می‌گوید بسیاری از گونه‌ها نابود شدند و گونه‌های تازه‌ای پدیدار شدند که با شرایط سخت‌تر زندگی، بهتر سازگاری یافتند، او می‌گوید: در این روزگار نخستین انسان‌ها پدیدار شدند و آن‌چنان جدا از انسان‌های امروزی بودند که آنان را انسان‌واره یا آدم‌سان<sup>۲</sup> می‌نامند<sup>۳</sup>. هم‌چنین، ویلیام دابلیو هاولز<sup>۴</sup> می‌نویسد:

۱. درخت فرهنگ، The Tree of culture، ص ۸.

2. hominid.

۳. در تاریخ چه پیش آمد، (What Happened in History) ص ۲۹.

4. William W. Howells.

شگفت‌آور است که عصر ناگهانی و سخت یخ، به اندازه سر سوزن در تاریخ، می‌بایست با همان زمان کوتاهی که انسان سرانجام به شتاب داشت آنچه امروز هست می‌شد، هم‌زمان شود.<sup>۱</sup>

این شاید چیزی بیش از یک هم‌زمانی صرف باشد. پس از روزگار بسیار دراز آب و هوای خوش، شرایط سخت، مادینه‌ی میمون‌سان نیایی ما را به تلاش‌های پیگیرانه واداشت تا از رهگذر روشن‌های تازه، زنده بماند. آنها ساخت و کاربرد ابزار را آغاز کردند. در این راه آنان از شیوه طبیعی ماندگاری (بقا) که بر پایه فردگرایی و رقابت‌جویی استوار بود به روش انسانی ماندگاری از راه همکاری اجتماعی در کار فرآورنده (تولیدی) دگرگون شدند. اگر تنها نام جنس را برگردانیم می‌توانیم با شروود ال. واشبرن<sup>۲</sup> هم‌داستان شویم که:

انسان از همان زمان آغاز شد که گروهی از میمون‌های بی‌دم در یک میلیون سال پیش شیوه‌ی زندگی بر روی دو پا ایستادن و ساخت ابزار را آغاز نمودند که به پیدایش میمون‌های آدم‌نما از گونه‌ی *استرالوپیتکوس*<sup>۳</sup> انجامید. بیشتر ناهمسانی‌های آشکاری که انسان را از میمون جدا می‌سازد پس از کاربرد ابزار پدید آمد.<sup>۴</sup>

پیش از آنکه بشر بتواند جانوران را رام و خانگی کند می‌بایست نخست خود را رام سازد. همانطور که هاوول می‌گوید:

در رام‌کردن جانوران ما هر روز به آنها خوراک می‌دهیم (یا آنها را به خوراک رهنمون می‌شویم)، از آنها در برابر دشمنان طبیعی‌شان پاسداری می‌کنیم و

۱. آدمی تا به امروز (Mankind So Far)، ص ۱۱۳.

2. Sherwood L. Washburn.

3. Australopithecus.

۴. ابزار و تکامل بشر، *Scientific American*، "Tools and Human Evolution"،

جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۶۳.

برزایش و پرورش آنها نظارت می‌کنیم، و ما پیش از همه این کار را برای خود آغاز کردیم.<sup>۱</sup>

آنچه نیاز هست به این گفته بیافزاییم همه‌اش این است که مادران در روند انجام نقش مراقبت مادری، فرایند رام کردن جانوران را آغاز کردند که به اجتماعی شدن و پیدایش فرهنگ انجامید. بریفولت می‌گوید: «در مادری و نه در پیوند سکسی است که رشد «عریزه اجتماعی»<sup>۲</sup> رخ می‌دهد»<sup>۳</sup>.

زمانی که از جنس مادینه و کارکردهایش، به سوی جنس نرینه و تلاش او برای چیرگی و فرمانروایی می‌رویم درستی این گفته‌ها گواهی می‌شود.

### «مرد فرمانروا» - رخدادی راستین یا افسانه

پدیده‌ای که «نرینه فرمانروا»<sup>۴</sup> خوانده می‌شود در جهان جانوری وجود دارد؛ پیامد رفتار جنسی فردگرایانه و رقابت جوی نرینه است. هر نرینه‌ای با نرینه دیگر برای دستیابی به یک یا چند مادینه در قلمرو خود در ستیز است. و این امر نرینه‌ها را جنس جنگ‌جو می‌سازد، که نه تنها برای مادینه‌ها، برای پاسداری از جایگاه فرمانروایی خود در سرزمین یا قلمروی که مادینه‌ها آنجا را گرفته‌اند نیز با یکدیگر می‌جنگند.

آشکارترین نمود آنچه گاهی آن را «قانون جنگل»<sup>۵</sup> می‌خوانند این رفتار تغییرناپذیر نرینه‌هاست. دشمنی و کشمکش جانوران نر نیرویی

۱. آدمی تا به امروز، ص ص ۲۷ - ۱۲۶.

2. social instinct.

۳. مادران، جلد ۱، ص ۱۸۸.

4. dominant male.

5. Jungle Law.



ضداجتماعی است که آنان را از پیوستن به یکدیگر در گروه‌های همیارانه برای پاسداری و آماده‌ساختن خوراک یکدیگر باز می‌دارد.

به جنگ و ستیز نرینه‌ها، بیشتر «رشک‌بری» (حسادت) می‌گویند، اگرچه در معنای واژگانی این پدیده جانوری، رشک‌بری که آرزوی دستیابی به یک مادینه‌ی ویژه را می‌رساند، نیست. فردی را برگزیدن و او را برتر دانستن تنها از ویژگی‌های فرهنگ انسانی است و در میان جانوران یافت نمی‌شود. در روش بر باددهنده طبیعت در همانندسازی یا زادآوری گونه‌های جانوری، نرینه‌ها افزون بر تخم‌ریزی چندین کارکرد دیگر هم دارند. جنگی که میان جانوران نر رخ می‌دهد برای یک مادینه‌ی ویژه نیست، برای دستیابی به مادینه‌ها در کل، و به هر شماری که دست‌یافتنی باشند در فصل جفت‌گیری است. بریفولت می‌نویسد:

ستیزه و رقابت جانوران نرینه برای داراشدن مادینه‌ی ویژه‌ای نیست، برای دستیابی به مادینه‌ها به طور کلی است؛ این جنگ بیشتر هنگامی رخ می‌دهد که هیچ مادینه‌ای در آنجا نیست. نرینه‌ها برای همانندسازی و فرزندآوری می‌جنگند همان‌گونه که برای خوراک می‌جنگند؛ اگر به آن رقابت حسادت بگوییم به همان اندازه نابجاست که به آرزوی آنها برای خوراک «عشق» بگوییم. هنگامی که بر مادینه‌ای دست یابند شاید برای نگهداری آن دست‌یافته بجنگند، همان‌طور که سگ برای نگهداری استخوان یافته‌ی خود می‌جنگد؛ نرینه‌ها برای دستیابی به شمار هرچه بیشتری از مادینه‌ها نیز شاید به جنگ بپردازند.

زوکرمَن می‌گوید:

ستیزه‌جویی نرینه‌ها در فصل جفت‌گیری نمودی از وضع فیزیولوژیکی آنهاست. نه آنکه بر اثر بودن مادینه‌ها در آنجا این وضع پیش بیاید ... دیده‌اند

که گوزن‌های نر در فصل جفت‌گیری بدون آنکه هیچ مادینه‌ای در پیرامون آنها باشد با یکدیگر می‌جنگند، در حالی که فک‌های نر برای یافتن پاره قلمرویی در جایی که فک‌ها گردهم می‌آیند و یا برای پاره زمین آمیزش خود می‌جنگند نه برای مادینه‌ها.<sup>۱</sup>

بسیاری از ویژگی‌های فیزیکی که در نرینه‌ها پدید آمده، مانند دندان‌های نیش و پنجه و شاخ‌های بزرگ‌تر و تیزتر، ماهیچه‌های بزرگ‌تر، پر و بال آشکارتر و درخشان‌تر در پرنده‌گان، پیامد ستیزه رقابت‌جویانه در میان نرینه‌هاست تا مادینه‌ها را به سوی خود بکشند. به گفته‌ی الکساندر و تمور<sup>۲</sup> در میان جنگ‌افزارهایی که در پرنده‌گان پدیدار شده «برآمدگی مهمیزگونه‌ی نوک تیز بر روی پای خروس‌ها، پنجه‌های تیز چنگرها [گونه‌ای پرنده آب‌زی]، برآمدگی دکمه‌مانند بر روی بال‌ها، به چشم می‌خورد. او می‌گوید به طور کلی نرها هستند که با نزدیک شدن فصل لانه‌سازی، گستره‌ای را برمی‌گزینند و در برابر دست‌اندازی نرینه‌های دیگر هم‌گونه‌ی خود از آن پاسداری می‌کنند ... این جنگ‌ها، بیشتر به زخم‌های سخت و یا حتی به مرگ یکی از ستیزه‌گران می‌انجامد. پرها پراکنده می‌شوند و خون‌ها بر زمین می‌ریزند، و ستیزه‌گاهی آن‌چنان به درازا می‌کشد که هر دو پرنده نابود می‌شوند ...» او این پرخاشگری و ستیزه‌جویی را حتی در نبود مادینه‌ها برمی‌شمارد:

گاهی این دشمنی فصلی نرینه‌ها با یکدیگر، خنده‌دار می‌شود، و شاید حتی به زخمی شدن پرنده بیانجامد، برای نمونه، گاهی یک پرنده سینه سرخ یا سهره سرخ [پرنده‌ای کوچک و خوش‌آواز شبیه به گنجشک] با دیدن بازتاب

۱. زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌های بی‌دم Social Life of Monkeys and Apes, ص ۶۹.

2. Alexander Wetmore.

شکل خود در پنجره به خشم می‌آید و هر روز به همان جا برمی‌گردد تا با یک دشمن خیالی بیهوده بجنگد، و چندان بال برهم می‌زند و تلاش می‌کند تا از خستگی از پای درمی‌آید. این جنگِ پنداری گاهی آن‌چنان آزاردهنده می‌شود که صاحب‌خانه وادار می‌شود پنجره را با پرده بپوشاند.<sup>۱</sup>

از این جنگ‌جویی که به آسانی برانگیخته می‌شود امروزه انسان به شکل جنگ خروس‌ها بهره‌برداری سودجویانه می‌کند. چنین بهره‌ای را تنها از خروس‌ها می‌توان بُرد نه از مرغ‌ها. چون طبیعت خروس‌ها را واداشته تا سرافرازانه بخرامند و با خروس‌های دیگر هم‌گونه‌ی خود بجنگند. از آنجا که این ستیزه‌جویی در پستانداران نرینه هم وجود دارد، نشانه کمبود و کاستی بیولوژیکی در آغاز زندگی بشری بوده است.

پژوهشگرانی که با مسئله خاستگاه‌های اجتماعی سروکار دارند بر خطرهای بی‌شماری که آدم‌سانان نخستین با آن روبرو بودند تأکید ورزیده‌اند. آنها می‌بایست از پس زیست‌بوم ناسازگار خود برآیند و بر جانوران بزرگ‌تر و درنده‌تر از خود برتری یابند. هرچند در این باره که انسان نخستین می‌بایست بر انگیزه‌های جانوری خویش هم پیروز شود و آنها را به شکل سرشت نوین انسانی شده‌ای درآورد، کمتر گفته‌اند. به‌ویژه مردان ناگزیر بودند بر دشمنی به آسانی برانگیختنی خود در برابر دیگر مردان هم‌گونه‌ی خود، پیروز شوند و یاد بگیرند که با یکدیگر همکاری کنند. بر ستیزه‌جویی وابسته به رفتار سکسی مردان می‌بایست چیره می‌شدند و رابطه‌های اجتماعی و برادرانه را به جای آن می‌نشانند.

در برابر این رخداد راستین، بسیاری از نویسندگان «نرینه فرمانروای»

۱. مهره‌داران خون‌گرم Warm-Blooded Vertebrates, Smithsonian Scientific Series,

از رشته کتاب‌های علمی اسمیتسون، جلد چهارم، ص ۷۰-۶۸.

جهان جانوران را به اصطلاحی امروزی برگردانده‌اند و او را همچون سلطانی پدرسالار می‌نگرند، که حرمسرای بی‌زنان در خدمت او هستند. گاهی از او چهره‌ای کم‌رنگ‌تر می‌سازند و او را همچون پدر یک خانواده می‌نمایانند، که بالای سر زن و فرزند ایستاده است، و زندگی و سرنوشت آنان در دست اوست. در هر دو نمونه، زنان را ناتوان، بی‌پناه و برای گذران زندگی از خود و فرزندانش وابسته به مرد می‌انگارند.

این یک خیالبافی و درخور داستان‌های علمی است نه علم. یکی از رک و راست‌ترین فراهم‌آوران چنین داستانی رابرت آردری<sup>۱</sup> نویسنده پیدایش آفریقایی<sup>۲</sup> (۱۹۶۱) است. از آنجا که نگرش‌های او نمود روشنی از همه نویسندگان هم‌اندیش اوست، او نمونه خوبی از کژروی در زیست‌شناسی را فراهم می‌آورد.

از دید آردری، نرینه چیره «خان و ارباب»<sup>۳</sup> همسرش است، مادینه‌ها به خود ورمی‌روند و دوروبر او می‌خرامند، هرکدام امیدوارند که توجه جنسی او را به سوی خود جلب کنند و سربلند شوند. این جانوران نرینه برابر با میزان «دارایی» سرزمینی که دارند از سوی مادینه‌ها درجه‌بندی می‌شوند. قهرمانی که بیشترین دارایی را دارد از نظر جنسی دلخواه‌ترین نرینه‌هاست. هرگاه مادینه‌ای خُردوناچیز در تلاش رقابت‌جویانه برای شوهریابی پیروز شود بی‌آنکه شایسته آن باشد سرفراز و آبرومند و انمود می‌شود. او درباره یک زاغچه مادینه می‌نویسد:

«تنها در ساعتی خوش مادینه کوچک کوتوله همسر رئیس جمهور شده است» (ص ۹۳).

1. Robert Ardrey.  
3. overlord.

2. African Genesis.

آردری با چنین کژروی‌هایی می‌خواهد بگوید که همانگونه که زنان در جامعه طبقاتی برای یافتن شوهر دارا و بلندپایه با یکدیگر می‌ستیزند، مادینه‌های جانوری نیز چنین می‌کنند؛ آنها، نیز برای دستیابی سکسی به نرینه‌ها با هم می‌جنگند. این یک دروغ‌پردازی درباره رفتار سکسی جانوری است، که در آن رقابت تنها از ویژگی‌های جنس نرینه است نه مادینه.

خامی از این دست در نوشته‌های زیست‌شناسان باریک‌بین‌تر دیگر دیده نمی‌شود هرچند آنها آمادگی دارند تا ویژگی‌های «پرخاشگرانه»<sup>۱</sup> نرینه‌ها را در برابر آنچه ویژگی‌های «پذیرای»<sup>۲</sup> مادینه می‌خوانند بستایند. اما هرگاه به پایگان (سلسله مراتب) قدرت یا نوک‌زنی<sup>۳</sup> در میان برخی از پرندگان یا جانوران اشاره کنند، این نیز راهی دیگر است برای وصف نرینه رقابت‌جو و تلاش او برای چیرگی. اگرچه نرینه‌های نیرومندتر همیشه آماده جنگ هستند و نرینه‌های ناتوان‌تر را از قلمرو خود بیرون می‌رانند، اما اگر نرینه‌های ناتوان‌تر از نرینه‌های چیره پیروی کنند. می‌گذارند که آنها در همان‌جا بمانند.

تا آنجا که به مادینه‌ها ربط دارد هیچ نرینه‌ای، از جمله نرینه فرمانروا نیز نمی‌تواند زندگی و رفتار جنسی آنها را کنترل کند. هرگاه مادینه در فصل باروری نباشد از نرینه‌ها می‌پرهیزد و آنها بدون دریافت نشانه‌ای جنسی از او، به او نزدیک نمی‌شوند. در آن هنگام که مادینه در فصل باروری است، یک یا چند نرینه را آنگونه که درخور می‌بیند برمی‌گزیند. او ناچار نیست خود را به نرینه ویژه‌ای محدود سازد.

1. aggressive.

2. passive.

3. pecking order.

آردری ناچار است این واقعیت را بپذیرد و حتی یک نمونه از آن را هم به دست می‌دهد. پس از برشمردن میمون بی‌دم نرینه همچون «خان» یا ارباب و فرمانروای «همسرش» او از بررسی درباره بابون‌ها نمونه‌ای را بازمی‌گوید:

بالویگ<sup>۱</sup> در فرصتی تماشایی مادینه‌ای را دید که سی بار در یک ساعت با شش نرینه آمیزش کرد سپس با جوان‌ترین آنها در میان بوته‌ها ناپدید شد. اربابش نوبت خود را گرفته بود اما بی‌حرکت او را تماشا می‌کرد. گویا این رخدادهای خوش‌گذرانه را چالشی در برابر فرمانروایی خود نمی‌دانست. ما، در میان گوریل‌های بسیار چیره‌گر کوهستانی نیز با همان خونسردی بابون‌ها روبرو خواهیم شد (پیدایش آفریقای، ص ۹۹).

آنچه او آن را خونسردی و بی‌تفاوتی<sup>۲</sup> می‌خواند، اگر درست بخواهیم بگویم ناتوانی جانوران نر برای چیرگی بر مادینه‌ها در جهان وحش است و پوچ بودن نر «ارباب». سالی نیز درباره‌ی میمون‌های جهان نو [نیم‌کره غربی به ویژه قاره آمریکا] می‌نویسد:

هرگاه مادینه در فصل جفت‌گیری باشد به یک نرینه ویژه پای‌بند نمی‌ماند، آنها را به نوبت خسته کرده از پا می‌اندازد، از پیش یکی به سوی دیگری می‌رود.<sup>۳</sup>

گوهر فرمانروایی جنسی مردان در جامعه‌ی ما، که بر پایه پدر-خانواده<sup>۴</sup> است، مالکیت انحصاری شوهر بر زن است که زن به پیروی از قانون، رفتار و کنش‌های جنسی خود را باید تنها به او (شوهر) محدود

1. Bolwig.

2. indifference.

3. Scientific American، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۸۱.

4. father-family.

سازد. زنی که از این دستور قانونی سرپیچی کند حتی با یک مرد دیگر هم اگر باشد به کیفر سنگینی دچار خواهد شد. آزادی جنسی میمون بی‌دُم مادینه و جانوران دیگری که به خواست خود و با هر شماری از نرینه‌ها که برگزینند جفت‌گیری می‌کنند، گواه بر آن است که در طبیعت نرینه‌ها بر مادینه‌ها فرمان نمی‌رانند. فرمانروایی نرینه‌ها تنها در رابطه با نرینه‌های دیگر نمایان می‌شود.

هم‌چنین جانوران مادینه به سبب کارکردهای زایشگرانه، برای گذران زندگی خود بیچاره و وابسته به یک نرینه نیستند. در برخی از گونه‌های پرنده، نرینه‌ها، در هنگام سربرآوردن جوجه‌ها از تخم و خوراک رساندن به آنها به مادینه‌ها کمک می‌کنند، چون در آن زمان‌ها، گرایش جنسی نرینه‌ها به طور گذرا فروکش می‌کند و چنین یاری‌های «مادرانه‌ی» نرینه‌ها امکان‌پذیر می‌شود، نه آنکه به سبب بیچارگی مادینه‌ها باشد. به هر حال، واگذار شدن برخی از کارکردهای مادرانه به نرینه‌ها در برخی از گونه‌ها، هیچ ناتوانی را در مادینه‌ها در زمان‌های زایش نشان نمی‌دهد. در بیشتر گونه‌ها، مادینه‌ها کارکردهای مادری را بدون دریافت هیچ کمکی از نرینه‌ها انجام می‌دهند.

«خانواده‌ی» جانوری چیزی نیست مگر مادر و بچه‌های هم‌زاد، مادری که به تنهایی خوراک خود و فرزندان خویش را فراهم می‌سازد. حتی در میان میمون‌ها و بوزینه‌ها، نرینه‌های بزرگسال برای مادینه‌ها و کودکان خوراک فراهم نمی‌آورند. به‌طورکلی پستانداران به همین گونه رفتار می‌کنند. در جهان جانوری، پدر - خانواده یافت نمی‌شود؛ نرینه‌ها برای مادینه باردار یا برای فرزندش خوراک فراهم نمی‌سازند.

در برابر آن، وارونه این چیزها را می‌توان یافت. در میان پستانداران خوی و منشی فراگیر یافت می‌شود، مادینه در واپسین ماه‌های بارداری از همه‌ی نرینه‌ها، از نرینه فرمانروا نیز، خود را کنار می‌کشد، و در سراسر زمان زایش و پرورش فرزند، تنها و جدا می‌ماند. در زمان گوشه‌نشینی، مادینه از توان برآوردن نیازهای خود و فرزندش برخوردار است.

این جدایی، برجسته‌ترین ویژگی زندگی جانوری است. به گفته‌ی یرکز<sup>۱</sup>، «در میان شامپانزه‌ها هرگاه مادینه‌ای کناره می‌گیرد تا فرزندی بزاید یا زمانی که با فرزند نوزاد خود درگیر است، جایی که برای گوشه‌نشینی برگزیده سراسر از آن اوست و هیچ نرینه‌ای به خود جرأت نمی‌دهد که به آنجا نزدیک شود».<sup>۲</sup> این پدیده حتی بر آردری هم اثرگذار است، چون می‌نویسد:

«در میان بابون‌ها این رفتار یکسان وجود دارد که هرگاه زمان زایش مادینه‌ای باردار فرارسد، او در جستجوی جای خلوتی برمی‌آید و آن را هم به دست می‌آورد. من گمان نمی‌کنم که دیدن فرزندزایی بابون در جنگل تا به امروز پیشینه‌ای داشته باشد. کامیابی در خلوت‌گزینی، صد در صد است. (پیدایش آفریقایی، ص ۱۰۰)

همه پستانداران مادینه و نه تنها نخستی‌ها، در زمان زایش و مراقبت از نوزاد تنها نشینی را می‌جویند. در سراسر این دوره او همانند سراسر زندگی خود، خوراک خود را بدون یاری هیچ نرینه‌ای به دست می‌آورد. اگر نرینه‌ای گاهی خوراکی را به لانه یا کنار مادینه‌ای بیاورد، این پدیده‌ای گاه‌گاهی و پیش‌آمدی است؛ و بر روی پای خود ایستاده بودن مادینه را

1. Yerkes.

۲. میمون‌های بزرگ (The Great Apes)، ص ۲۷۱.



دگرگون نمی‌سازد. هم‌چنانکه بریفولت درباره مادری بچه‌های هم‌زاد می‌نویسد:

خانواده جانوری فرآورده غریزه‌ی مادری است و بس؛ مادر تنها کانون و سررشته پیوند آن است. غریزه‌های جنسی که مادینه و نرینه را به نزد هم می‌آورد هیچ نقشی در سازندگی گروه ندارد ... نرینه هیچ سهمی در شکل‌دهی خانواده جانوری ندارد؛ او عضو بنیادین آن نیست؛ شاید به گروه مادری بپیوندد، اما در بیشتر زمان‌ها این‌کار را نمی‌کند. هرگاه خود را به خانواده جانوری بچسباند پیوندش با آنها ساختگی و سست است ... میان دو جنس، بخش‌بندی کار برای فراهم‌ساختن ابزار گذران زندگی وجود ندارد. نقش‌های پشتیبان و نگه‌دار را مادینه انجام می‌دهد نه نرینه. (مادران، جلد ۱، ص ۸۹ - ۱۸۸).

کسانی که می‌کوشند زندگی و رفتار جانوری را با واژگان پدرسالارانه بازگویند گذشته از گرفتار آمدن در ناهمسازی‌ها، برآیند کار آنها پوچ و بیهوده است. آردری و گله شیر او نیز همین‌گونه است. او نرینه تنهایی را وصف می‌کند که به گروهی از مادینه‌ها و شیربچگان همچون فرمانده و ارباب پیوسته است، و گروه شیران برای گذران زندگی به او وابسته‌اند. آردری می‌نویسد:

«یک گله شیر، یکانی (واحدی) شکارگراست و گویی تنها دلیل برای زیست او همین است، و بیش از هر چیز فرمانروایی بر تر<sup>۱</sup> شیر نراست که گروه را به هم پیوند می‌دهد» (بیدایش آفریقایی، ص ۱۰۱).

آنچه آردری «گله‌ی شیر»<sup>۲</sup> می‌نامد، به راستی گروهی از شیرهای مادینه را دربردارد که نرینه‌ای را به گروه خود راه داده‌اند. اگر نرینه تنها

1. extraordinary dominance.

2. Lion pride.

باشد، خود شکار را می‌کشد و خوراک خود را به دست می‌آورد. اما هنگامی که به گروه مادینه‌ها می‌پیوندد، مادینه‌ها سرپرستی شکار را به عهده دارند. چنانکه آردری می‌گوید:

«بسیار کم پیش می‌آید که شیر نر شکار را بکشد. چنین سرگرمی‌هایی را به مادینه‌ها واگذار می‌کند. جایگاه همیشگی او در یک گله شکارگر، در کانون آن است به همراه مادینه‌ها که در دو سوی او و بسی پیش‌تر از او در دو جناح پخش شده‌اند» (همان‌جا).

اگر به گفته‌ی آردری «تنها دلیل» برای یک گله شیر شکار و فراهم آوردن خوراک است، نرینه، عضو ناگزیر گروه نیست چون او این کار را انجام نمی‌دهد. مادینه‌ها شکارگرند و برای خود و بچه‌ها خوراک فراهم می‌سازند و حتی به نرینه‌ای که به گروه خود راه داده‌اند خوراک می‌رسانند. برخلاف دیدگاه آردری، گله شیران ماده با کارکردهای مادرانه‌ی مادینه‌ها به هم جوش خورده نه با فرمانروایی برتر شیر نر.

شاید آردری بخواهد چهره نرینه تنهای قهرمان را شکوهمند سازد و گر نه او [شیر نر] که گروهی از مادینه‌های ترسناک و شکوهمند او را در میان گرفته‌اند و هم چنان نیز هست - و او را کنترل می‌کنند - شاید چهره‌ای ننگین و شرم‌آور بنماید. اما با وجود همه یال و کوپال زیبا و باشکوهش، شیرشاه، فرمانروای حرم‌سراییی از مادینه‌ها نیست؛ او چیزی نیست مگر نرینه‌ای برای آسایش و برآوردن نیاز مادینه‌ها در فصل جفت‌گیری. تا هنگامی که او را بخواهند و رفتار خوبی داشته باشد در گروه می‌ماند. در هر زمان یک «نرینه فرمانروای» جوان‌تر و نیرومندتر می‌تواند جانشین او شود یا نرینه جوان‌تر جای او را به زور می‌گیرد و یا گله مادینه‌ها او را رها می‌کنند و به راه خودشان می‌روند.

پس، چیرگی نرینه‌ها در جهان جانوری، گذشته از آنکه نشانه برتری نیست کاستی چشم‌گیری هم به شمار می‌آید. نرینه‌ها ناتوان از پیوستن به یکدیگر و همکاری باهم و پشتیبانی از هم، جنس ناکارآیند و به‌دردنخوردی هستند. در تلاش ستیزه‌جویانه نرینه‌ها برای به‌دست آوردن جایگاهی در میان گروه مادینه‌ها تنها شمار اندکی از آنان می‌توانند به این هدف برسند. دیگران ناگزیرند همچون «تنهاییان»<sup>۱</sup> و بی‌کسان در اینسو و آنسو پرسه بزنند و گاه به گاه بکوشند در گروهی جایی بیابند. بسیاری از آنان پی‌درپی می‌میرند و یا در جنگ‌های رقابت‌جویانه کشته می‌شوند.

حتی آردری هم که چنین شیفته چیرگی مردانه است، از شمار جان‌باختگی که این ویژگی در نرینه‌های یک‌گونه به‌بار می‌آورد خواه در جنگل باشند یا حتی در جایگاه‌های نگه‌داری ویژه خود در بیرون از جنگل‌ها، یکه خورده است:

برای نمونه، شمار ترسناک مرگ و میر شیرهای جوان را به گونه‌ای که در کانون نگه‌داری جانوران کروگر<sup>۲</sup> به ثبت رسیده، نمی‌توان چندان به سود بلندمدت‌گزینش طبیعی<sup>۳</sup> یا به سود کوتاه‌مدت گله‌ی شیران دانست. اما شمار مرگ و میر، پیامد ناسازگاری آرزوهای جوانان با چیرگی و فرمانروایی سفت و سخت بزرگتران آنهاست.

پس، واقعیت پدیده‌ای به نام «نرینه فرمانروا» در طبیعت چنین است، او (نرینه) آن‌چنان که بارها برشمرده‌اند، پدرسالاری خشنود از خود و فرمانروای زن و خانواده نیست. در بهترین برداشت او

1. Loners.

2. Kruger.

3. natural selection.

یک عضو روا داشته شده‌ی<sup>۱</sup> گروهی از مادینه‌هاست؛ در بدترین برداشت، او رانده شده‌ای است که به جایگاه پایین‌تر زندگی تنها و گوشه‌گیرانه رسیده است. جانوران نرینه، جنس دوم، جنس فرعی و اگر شمار آنها بیش از اندازه باشد، جنس به درد نخور و دورانداختنی هستند نه همانند مردان در جامعه ما، جنس برتر یا فرمانروا.

انگاره نادرست دیگر درباره رفتار جانوری این ناوور همگانی است که کشش جنسی عشق یا دلبستگی را دربردارد. آمیختن عشق با خواهش جنسی از یافته‌های بشری است که در میان جانوران وجود ندارد. هم چنانکه بریفولت یادآور می‌شود احساس مهربانانه، بُن و پایه‌ی عشق، تنها در مادری بچه‌های هم‌زاد یافت می‌شود<sup>۲</sup>. این احساس‌های مادری و فرزندی سرانجام در جهان بشری به یاران جنسی نیز رسید و سکس همراه با عشق را پدید آورد. اما در جهان جانوران سکس، چیزی بیش از گرسنگی طبیعی و ناپروورده نیست.

بریفولت درباره ویژگی وحشیانه رانش جنسی<sup>۳</sup> در جهان جانوری می‌گوید:

در سخن‌گفتن از کشش جنسی جانوران درست‌تر آن است که بگوییم طبیعت را به جای سرود نیایش عشق، با نعره‌های دَم‌نشانه و سنگدلانه آکنده ساخته است<sup>۴</sup>.

گزارش او از «عشق‌بازی» جانوران آموزنده است:

نرینه، مادینه را به دام می‌اندازد مادینه را گاز می‌گیرد و زخمی می‌کند،

1. tolerated.

۲. مادران، جلد ۱، ص ۱۳۱.

3. sex drive.

۴. مادران، جلد یکم، ص ۲۰ - ۱۱۹.

مادینه هم چنگ و دندان‌ش را بی‌دریغ به کار می‌گیرد و «دلدادگان» لت و پار و خون‌آلود از نبرد سکسی بیرون می‌آیند. نرم‌تنان سخت‌پوست در برخورد با یکدیگر یک یا دو پای خود را از دست می‌دهند. همه پستانداران در این رویارویی دندان‌های خود را به کار می‌گیرند. پالاس<sup>۱</sup> جفت‌گیری شتران را این‌گونه برمی‌شمارد؛ پس از آنکه باروری رخ داد، مادینه با دندان نشان دادن و غرش خشمگینانه و بدخواهانه برمی‌گردد و با دندان به نرینه حمله می‌کند و نرینه با هراس از او دور می‌شود. رنجر<sup>۲</sup> می‌نویسد: پیوند سکسی یک جفت جگوار می‌بایست ستیزه‌ای هولناک بوده باشد، چون او (رنجر) هنگامی که «عشقبازی» سنگدلانه و ددمشانه رخ داد، جنگل را در گستره‌ای به اندازه ۱۰۰ فوت ویران شده و پراز شاخه‌های شکسته‌ی پراکنده یافت. (همان‌جا، ص ۱۱۹)

به همان‌گونه که بریفولت می‌گوید رانش جنسی<sup>۳</sup> مانند گرسنگی می‌تواند سنگدل و بی‌رحم باشد و در میان جانوران گوشت‌خوار مرز میان این دو گرسنگی بارها از میان می‌رود. او می‌نویسد:

همه جانوران گوشت‌خوار و جوندگان، هم‌جنس‌خوار هستند. شیران و پلنگان که نمونه‌های دلخواه جفت‌گیری در میان گوشت‌خواران را فراهم می‌سازند، بیشتر، جفت خود را با آزمندی می‌خورند. اندرسون<sup>۴</sup> گزارش می‌دهد که چگونه یک شیر نر پس از درگیری با یک شیر ماده بر سر لاشه یک آهوی آفریقایی، «پس از کشتن همسرش، او را با خونسردی خورد» و یک نگرنده‌ی دیگر چیزی همانند آن را گزارش داده است، ماده‌پلنگی که زخمی شده اما گریخته بود را چند روز پس از آن یافتند در حالی که جفت او

1. Pallas.  
3. sex urge.

2. Rengger.  
4. Andersson.

نیمی از نیم‌تنه‌ی پشتی او را خورده بود. پلنگ پدر به بچه‌پلنگ‌های نیمه‌بالغ که مادرشان کشته شده، حمله می‌کند و آنها را می‌درد و با آزمندی در کام خود فرومی‌برد ... بسیار پیش آمده که گرگ‌ها جفت خود را کشته و خورده‌اند (همان‌جا، ص ص ۱۱۹-۱۱۸).

چنین پیشامدهایی در میان جانوران در بند هم رخ می‌دهد. به نوشته روزنامه لوس آنجلس تایمز به تاریخ ۲۶ آوریل ۱۹۶۳، در باغ وحش گریفیت<sup>۱</sup> در لوس آنجلس یک خرس قطبی که دو جفت پیشین خود را کشته بود سومین جفت را هم با آنکه در یازده سال گذشته بدون هیچ دردسری در یک غار دست‌ساخت با هم زندگی کرده بودند کشت. هم‌چنین به گزارش ۱۹ آگوست ۱۹۶۷ خبرگزاری آسوشیتدپرس<sup>۲</sup>، شیر ماده‌ای به نام نورما - به گفته کارکنان باغ وحش پورتلند - پس از آنکه جفت او به نام سزار با آرواره‌هایش او را گرفت و مانند عروسکی کهنه تکانش داد از شکستگی گردن مُرد.

با آنکه جانوران در بند را هر روز خوراک می‌دهند و از آنها پرستاری می‌کنند و با این کار آنها تا اندازه‌ای رام می‌شوند کارکنان باغ وحش با خطر باهم بودن دو جنس آشنا شده‌اند. بریفولت نمونه زیر را آورده است:

در باغ‌های جانورشناسی<sup>۳</sup> نیویورک جگوار می‌زیست که می‌خواستند برای او همراه و همنشین مادینه‌ای بیاورند. تا زمانی که مادینه در قفس پهلوی قفس نرینه با ایمنی نگه‌داری می‌شد تا جانوران به هم‌نشینی باهم خوب بگیرند؛ نرینه نشانه‌های شادمانی و شیفتگی از خود نشان می‌داد، نرینه خُر خُر می‌کرد و پنجه‌های مادینه را می‌لیسید و مانند دلباخته‌ی بیمار فراق

1. Griffith.

2. Associated Press.

3. Zoological Gardens.

رفتار می‌کرد. هنگامی که سرانجام تیغه میان دو قفس را برداشتند و نرینه با اُبژه‌ی مهر و دل‌بستگی خود آمیزش کرد. نخستین کار او این بود که گلوی مادینه را گرفت و او را درید. همانند این پیشامد هنگامی رخ داد که مادینه‌ای را به نزد خرس قهوه‌ای آوردند (همان‌جا، ص ۱۱۹ - ۱۱۸).

بریفولت می‌گوید:

«احتیاطی که بسیاری از مادینه‌ها در تن‌دردادن به خواسته نرینه از خود نشان می‌دهند و شتابی که بیشتر مادینه‌ها پس از انجام فرایند باروری برای جدایی از نرینه دارند آنگونه که پیداست تا اندازه فراوان برای خطر نهفته در این رابطه‌هاست نه ناز و کرشمه» (ص ۱۲۰).

همان سازه‌هایی که بر ضد نرم‌خویی و مهربانی<sup>۱</sup> میان دو جنس، کار می‌کنند از شکل‌گیری خانواده پدری نیز در جهان جانوران جلوگیری می‌کنند. چنانکه بریفولت می‌گوید، دو جنس برای دو کارکرد ویژه ناهمگون پرورش یافته‌اند نرینه برای آمیزش جنسی و مادینه برای مادری. در جهان بشری با گسترش کارکردهای مراقبت مادری به نرینه‌ها، بر این ویژه‌گردانی و رشته‌ورزی<sup>۲</sup> چیره شدند. اما در جهان جانوری به سبب رفتار جنسی زورورزانه نرینه‌ها میان آمیزش جنسی و مادری ناهمسازی بنیادینی وجود دارد.

علاوه بر گوشت‌خواران در میان گیاه‌خواران نیز به جای آمیزش همیشگی جفت‌ها بیشتر جدایی آنها به چشم می‌خورد و اصل بر آن است. در بیشتر گونه‌ها آنها تنها در فصل جفت‌گیری برای آمیزش به دیدار هم می‌روند. جانوران رمه‌ای و گله‌ای نیز این‌گونه رفتار می‌کنند، آهوان، گوزن شمالی و بوفالوهای مادینه پس از فصل جفت‌گیری از نرینه‌ها جدا

1. tenderness.

2. specialization.

می‌شوند و رمه‌ی جداگانه‌ای را می‌سازند. گوشت خواران تکروتر و هم چنین میمون‌های بی‌دُم رده بالاتر و بوزینه‌ها نیز چنین هستند. بریفولت نمونه‌های زیر را نشان می‌دهد:

خفاش‌های نر و ماده به طور کامل جدای از هم زندگی می‌کنند؛ پس از همایش جفت‌گیری، مادینه‌ها، نرینه‌ها را می‌رانند و هرگز هیچ نرینه‌ای در گروه مادینه‌ها پیدا نمی‌شود. فیل‌های مادینه نیز پس از آنکه بارور شدند، دسته‌هایی می‌سازند و نرینه‌ها را می‌رانند، مادینه، که نزدیک به دو سال باردار است هشت تا دوازده ماه پس از زایمان نرینه را نمی‌پذیرد ... نرینه‌های جوان تا بزرگسالی نزد مادرشان می‌مانند ... فک‌ها و فیل‌های دریایی پس از فصل جفت‌گیری به گله‌های جداگانه مادینه و نرینه پخش می‌شوند. گراز نر، تنها در فصل جفت‌گیری با مادینه هم‌نشین می‌شود ... اورانگ اوتان‌های نر و ماده هرگز با هم زندگی نمی‌کنند. در گروه گوریل‌ها، دو جنس از هم جدا هستند، مادینه‌ها و کودکان یک گروه را می‌سازند، نرینه‌ها از آنها کناره می‌گیرند ... خرس‌ها پس از آمیزش جنسی باهم زندگی نمی‌کنند ... جگوارها، تنها یک ماه در سال با مادینه‌ها زندگی می‌کنند؛ و شیر کوهی<sup>۱</sup> تنها چند هفته. و پلنگ‌های نر و ماده، سراسر جدای از هم زندگی می‌کنند (همان‌جا، ص ص ۲۴ - ۱۲۳).

بررسی موشکافانه‌تری از جدایی گسترده میان دو جنس در طبیعت نشان می‌دهد این پدیده شاید از کاراترین روش‌های نگهداری و پاسداری از کارکردهای بنیادین مادری باشد که جنس مادینه آن را پرورده است.

1. Cougar.



### شیوه‌های طبیعت برای نگاه‌داشت زنان

گمراه‌کننده است اگر زندگی سکسی جانوران را با واژگان و برداشت‌های بشری وصف کنیم. مانند هر چیز دیگر در طبیعت و جامعه، رابطه جنسی هم دستخوش تکامل بوده است. سالیان سال پیش‌تر، ساختار جنسی زادآوری هنوز وجود نداشت. پس از آنکه پایه هستی‌نهاد دگرگونی‌هایی فراوان را از سرگذرانند تا آنکه ساختار والاتر خود را به دست آورد. بنیادی‌ترین دگرگونی در تکامل رابطه جنسی هنگامی در جهان بشری پدید آمد که سکس با احساس‌های نرم‌خوبی و مهربانی و عشق درآمیخت و جدا از کارکرد زادآورانه، گستره‌ی نوینی به خود گرفت. امروزه سرشت رفتارهای جنسی مردان و زنان از بنیاد با جانوران فرق دارد. مردان تنها از رانش‌های جنسی فرمان نمی‌برند و تنها، نرینه‌هایی برای تخم‌ریزی و بارورساختن زنان نمی‌باشند. درگیر و دار انگیزش جنسی مانند جانوران پرخاش‌گر و درنده نیستند. اگر در جهان بشری خشونت‌ی رخ دهد تنها به سبب نابسامانی و آشفتگی اجتماعی و آسیب‌های روانی است، و این بی‌اختیاری بیمارگونه رویهم‌رفته پدیده‌ای تازه است. به هر روی، رفتار انسان فرآورده پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی است نه غریزه‌ی کور.

در رفتار سکسی زنانه دگرگونی و تکامل به گونه دیگری رخ داده است. در جهان جانوران نیاز جنس مادینه یک راست به کارکردهای زادآورانه‌ی او وابسته است و جدای از این کارکردها خود را نشان نمی‌دهد. امروزه زنان از این گستره تنگ رابطه جنسی رها شده‌اند، اگرچه زادآوری نیاز به آمیزش جنسی دارد، خواست‌های جنسی مادینه‌ی انسان، بی‌نیاز از

وابستگی به زایش فرزند، دامنه‌ی گسترده‌تری یافته است. پس، در بررسی زندگی سکسی جانوران باید ویژگی ناهمگون رفتارهای جنسی در طبیعت را به یاد بسپاریم، که در آن به هر جنس، سخت‌گیرانه کارکردی ویژه واگذار شده، یکی برای بارآوری و دیگری برای فرزندزایی.

در میان پستانداران، همین‌که مادینه‌ای به دوره مادری رسید، خواهش جنسی فروکش می‌کند، و او بیزاری خود را به نرینه نشان می‌دهد، و آن در هنگامی است که مادینه از کانون نرینه‌ها دور می‌شود تا فرزند خود را بزاید و از او نگه‌داری کند. هرچه سالیان کودکی ناتوانمندان‌هی فرزند درازتر باشد جدایی مادینه از نرینه نیز دیرپاتر است، نخستنی‌ها نیز این‌گونه رفتار می‌کنند، در آنجا در سنجش با گونه‌های پست‌تر، ناهمسانی<sup>۱</sup> بیشتری میان کارکردهای مادری و گرایش‌های جنسی مادینه‌ها وجود دارد. [کوتاه‌بودن گرایش جنسی و دیرپایی کارکردهای مادانه]

بررسی فیلیس سی. جی<sup>۲</sup>، نابرابری<sup>۳</sup> میان نیازهای جنسی و کارکردهای مادری را در بیشتر نخستنی‌های مادینه نشان می‌دهد، او می‌نویسد: «نخستین کانون توجه او [مادینه] مادری است» و می‌افزاید:

از زمانی که به او (مادینه) نقش بزرگسال واگذار می‌شود، در سه تا چهار سالگی، تا زمانی که می‌میرد فرزندان را یکی پس از دیگری می‌پروراند. به سخن دیگر، بیش از دوسوم زندگی او، و شاید بسیار بیشتر، به پرورش و نگه‌داری از فرزندان می‌گذرد.

1. disparity

2. Phyllis C. Jay

3. disproportion

رفتار جنسی در واقع نقش بسیار کوچکی در زندگی مادینه بزرگسال بازی می‌کند. مادینه، تنها در زمان گشش‌شدگی<sup>۱</sup> از نظر جنسی پذیراست، که چهار تا هفت روز در ماه که او در دوران بارداری یا شیردهی نباشد، به درازا می‌کشد... و این با مادینه انسان که از نظر جنسی همواره پذیراست هم‌خوانی ندارد... در بسیاری از گونه‌ها مانند میمون دم‌دراز هندی میان زایش‌ها نزدیک به دو سال، فاصله می‌افتد. در این گونه، مادینه‌ها در کمتر از پنج درصد از روزگار زندگی بزرگسالی خود از نظر جنسی پذیرا هستند، و به راستی، کنش جنسی آنها کمتر از سه درصد است. اگر می‌توانستیم به درستی شماره ساعت‌هایی را که مادینه در آن به کنش سکسی پرداخته، دریابیم شاید کمتر از یک درصد هم می‌بود.<sup>۲</sup>

در بیشتر وقت‌ها به این ویژگی‌گرایش‌های جنسی مادینه‌ی نخستی پی‌نمی‌برند زیرا در روزهایی که او از نظر سکس‌کارایی دارد بسیار نیرومند و پرشور است و شماری از نرینه‌ها را می‌تواند از خستگی از پادآورد. سی. آر. کارپنتر<sup>۳</sup> می‌گوید: «توان یک مادینه برای آمیزش بسیار فراتر از جفت‌گیری با یک نرینه است»<sup>۴</sup>.

در بسیاری از نگره‌ها بر همین نکته پافشاری شده است. با این همه، پرشوری در دوره‌ی گشش‌شدگی، این واقعیت را دچار دگرگونی نمی‌سازد که گرایش‌های جنسی مادینه‌های نخستی در سنجش با کارکردهای مادری

1. estrus

۲. «نخستی مادینه» در *The Potential of زن* (The female primate, in *The Potential of Woman*)، ص ۶ - ۳.

3. C. R. Carpenter

۴. («گروه‌ی بوزینه‌ها و میمون‌ها» در رفتار اجتماعی نخستی‌ها، ص ۴۵ - ۴۴).  
 "Societies of Monkeys and Apes" in *primate social Behavior*

که برای آن از بخش بزرگی از زندگی خود درمی‌گذرند، بی‌اندازه رشد نیافته است.

دوره گشن‌شدگی، که تنها از آن جهان جانوری است، نمود یکی از چاره‌های طبیعت برای ایمنی زنان است. در برابر آدمیان که در سراسر سال می‌توانند آمیزش کنند، جانوران، تنها در دوره گشن‌شدگی یا آمادگی جنسی می‌توانند جفت‌گیری کنند. در بیشتر گونه‌ها رانش جنسی نرینه‌ها کمابیش با پذیرش جنسی مادینه‌ها سازگار شده است. به نوشته‌ی زوکرمان:

این جابجایی از رفتار جنسی به رفتار سرد و غیرجنسی، در بیرون از دامنه‌ی تجربه‌های بشری جای دارد. چنان است که گویی جانوری را هرچند گاه یک بار اخته کنند و زمانی که گذشت با عمل جراحی غده جنسی کارایی را در اندام او بکارند.<sup>۱</sup>

پس، در فصل‌هایی که جفت‌گیری انجام نمی‌شود، برای هر دو جنس روزهای آرامی است و مادینه‌ها می‌توانند بدون آنکه نرینه‌ها آنها را دنبال کنند به کارکردهای مادری خود پردازند. مادینه، تنها در زمانی که آمادگی جنسی خود را بازیافته باشد «نشانه»<sup>۲</sup> آمادگی می‌دهد که سرآغاز فصل جفت‌گیری آن گونه‌ی جانوری است. چاره دیگر طبیعت برای نگه‌داشتن زنان آن است که در حالت به‌هنجار نرینه‌ها نمی‌کوشند که با مادینه‌ی ناپذیرا درآمیزند. هم‌چنانکه فیلیس جی درباره یک مادینه نخست می‌گوید: «او یگانه آغازگر کنش جنسی است و با او نمی‌توان درآمیخت مگر آنکه خود بخواهد و توجه نرینه را برانگیزد» (توان زن، ص ۵). کارپتر

۱. زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌ها، "Social Life of Monkeys and Apes"، ص

هم همین را می‌گوید، به گفته‌ی او مادینه «آغازگر» واکنش‌های جنسی است، نرینه، تنها به نیاز مادینه پاسخ می‌گوید.

این بدان معناست که در میان جانوران در طبیعت دست‌درازی (تجاوز)<sup>۱</sup> جنسی یافت نمی‌شود. نرینه‌ها نمی‌کوشند با مادینه‌های نارس (نابالغ) یا ناپذیرا درآمیزند. به گفته‌ی زوکرمان، بی‌گمان دست‌درازی جنسی تنها، یک رویه‌ی بشری است. او می‌نویسد:

همه می‌دانند که نرینه‌های توانمند در برابر مادینه‌های گشن‌شده یا گشن‌ناشده واکنش‌های یکسانی نشان نمی‌دهند. ماده‌ی سنگ آماده‌ی جفت‌گیری همه سگ‌های همسایه را به سوی خود می‌کشد. قوچ‌هایی که در میان و دوروبر گله‌ای از میش‌ها پرسه می‌زنند، برای جفت‌گیری تنها در جایی که میش‌های گشن‌شده باشند می‌ایستند ... همه جانوران آزمایشگاهی مادینه مگر خرگوش‌ها، تنها در زمانی که آمادگی جنسی دارند می‌گذارند نرینه‌ها بر آنها دست یابند. تنها جانوران غیر آزمایشگاهی که گفته می‌شود در غیر از فصل جفت‌گیری باهم می‌آمیزند لاماها و شتران هستند. (زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌ها، ص ۱۲۶)

درست است که دست‌درازی جنسی گاهی در میان گونه‌های دربند یا در نبود یا از کارافتادگی چاره‌های ایمنی طبیعت برای مادینه‌ها، می‌تواند رخ دهد. اما در حالت‌های بهنجار، مادینه اگر پذیرا نباشد نمی‌توان به زور بر او دست یافت. افزون بر آن، او این‌گزینه را هم دارد که می‌تواند از نرینه‌ها دور شود و خود را از آنها جدا سازد. این جدایی، چاره‌ی برتر طبیعت برای نگه‌داشت مادینه‌هاست، و حتی مادینه‌های دربند نیز باز هم آمادگی دارند در هنگام زایش و دوران کودکی آسیب‌پذیر فرزندان خود از

نرینه‌ها دور شوند. بریفولت با نقل از نوشته‌های دیگران، می‌نویسد:

پستانداران مادینه درباره‌گزینش آشیانه خود بسیار ویژه‌اند و حتی وسواس دارند، و در هنگام گزینش آن با هشیاری می‌خواهند جایی را برگزینند که پنهان و سرپوشیده، تاریک و ایمن باشد؛ مادینه خواه پیش یا پس از زایش فرزند، بارها آشیان خود را تغییر می‌دهد، و به‌ویژه با کمترین نشانه‌ی خطر این کار را انجام می‌دهد. در باغ‌وحش‌ها، سرپرستان دست‌کم گزینه‌ای از دو پناهگاه را برای مادینه فرزندپرور، بخردانه یافته‌اند، «مادر پس از زاده شدن توله‌ها، حتی اگر کسی به او آزاری هم نرساند، باز هم ناآرام است، و بارها توله‌ها را از جایی به جای دیگر می‌برد تا آن که جای دنج دلخواه خود را بیابد». نرینه، که آمادگی دارد تا به خطا توله‌ها را به جای خوراک بگیرد، در بیشتر وقت‌ها رانده می‌شود، و تنها پس از چند روز می‌تواند برگردد، روزی که چگونگی و چهره‌ی بچه‌های هم‌زاد آشکارتر شده است. (مادران، جلد ۱، ص ص ۹۲ - ۱۹۱)

دانش ما از زندگی جانوری به‌کندی پیش‌رفته است، و بسیاری از چیزها را تازه باید بیاموزیم. کارکنان باغ‌وحش و کسان دیگری که با نگره‌داشت جانوران و پژوهش درباره آنان سروکار دارند و می‌پندارند که روش زندگی و رابطه‌های جانوری با ما همانند است دچار گمراهی بزرگی شده‌اند. یکی از آموزنده‌ترین نمونه‌ها تجربه‌ی باغ‌وحش لندن است.

### پیشامد ناگوار در باغ‌وحش لندن

در حالی که در میان پستانداران پست‌تر در غیر از فصل جفت‌گیری نرینه‌ها آرام می‌شوند، نرینه‌های نخستی در سراسر سال توانمند می‌مانند. از سوی دیگر، ما دیده‌ایم که کارکردهای مادری که در میان

نخستی‌های مادینه بیشترین رشد را یافته است در سنجش با پستانداران پست‌تر، زمان بسیار درازتری آنان را درگیر می‌سازد. این بدان معناست که ناسازگاری<sup>۱</sup> میان سکس و مادری در میان نخستی‌ها بیشتر است و از آن درمی‌یابیم که چاره‌های ایمنی که در طبیعت برای مادینه‌ها فراهم شده درباره جانوران دربند نیز حتی به اندازه‌ای بیشتر باید همچون یک دستور به کار بسته شود. پی نبردن به این چاره‌های ایمنی، برای باغ‌وحش لندن پیشامدی ناگوار به بار آورد.

انجمن جانورشناسی لندن آزمایشی بر روی گروه یکصد نفری بابون‌های هم‌دریاس<sup>۲</sup> [بابون‌های بزرگ عربی] در یک باغ سنگی نرده‌کشی شده به نام «تپه میمون»<sup>۳</sup> انجام داد. در آغاز همه گروه نرینه بودند، اما بر آن شدند که مادینه‌ها را نیز به تپه بیاورند تا با نرینه‌ها زندگی کنند، و از این راه فرصتی را برای بررسی رفتار آنان فراهم سازند. این آزمایش از ۱۹۲۵ آغاز شد و پنج سال به درازا کشید. سالی زوکرمان در زندگی اجتماعی بوزینه‌ها و میمون‌ها آن را گزارش داده است.

به‌رغم آنچه بهترین شرایط به نظر می‌آمد، محیط‌زیست «طبیعی» با خوراک و پرستاری‌های فراهم‌شده، پیامدها دردناک و جانگزار بود. در میان نرینه‌ها برای از آن خود ساختن مادینه‌ها جنگی پیاپی درگرفت تا آنجا که به نابودی راستین مادینه‌ها و کودکان انجامید.

بیشترین شمار مرگ‌ها در سال ۱۹۲۵ و ۱۹۲۷ رخ داد، در زمانی که بزرگ‌ترین گروه مادینه‌ها را به آنجا آوردند. در سال ۱۹۲۷ از سی مادینه پانزده‌تای آنها در یک ماه کشته شدند. در سال ۱۹۲۸ پانزده‌تای دیگر در

1. disparity

2. Hamadryas

3. Monkey Hill

یک ماه نابود شدند. در جنگ برای به دست آوردن مادینه‌ها، نرینه‌ها نیز کشته شدند. تا سال ۱۹۳۰ سی و نه نرینه و نه مادینه بازماندند. و از آنهایی که در تپه پرورش یافتند تنها یک بابون جوان زنده ماند.

زخم‌ها و آسیب‌ها با درجه‌های گوناگون به چشم می‌خورد. استخوان‌های پا، دنده و جمجمه شکسته بود؛ زخم‌ها سینه یا شکم را شکافته بود، و در بسیاری از جانوران در ناحیه تناسلی و پیرامون آن پارگی‌های گسترده‌ای دیده می‌شد. دست‌کم چند مادینه کشته شده نارس (نابالغ) بودند. دو مادینه بزرگسال پس از زایمان زودرس که جنگ آن را پیش آورده بود مردند. در یک رویداد، چهار نرینه بر سر یک مادینه جنگیدند.

از پانزده بابونی که در تپه میمون‌ها زاده شده بودند چهارده تای آنها نابود شدند. در بیشتر نمونه‌ها مرگ تا شش ماه پس از زاده شدن رخ می‌داد. یکی از میمون‌های مادر، نوزادش را در گیرودار جنگی رها کرد؛ نرینه‌ای نوزاد را ربود و گریخت و نوزاد مرد. مرگ دیگر در زمانی روی داد که نرینه‌ای که توجه‌اش از مادینه به نوزاد او کشیده شده بود نوزاد را در ناحیه پهلو و زیر کمر به سختی زخمی کرد.

گاهی جنگ بر سر مادینه‌ها روزها به درازا می‌کشید، بر سر مادینه‌ای که هر چند نرینه‌ای که به او دست می‌یافتند به زور با او می‌آمیختند. در همه این روزها مادینه از آسیب‌هایی که دیده بود درد می‌کشید و نمی‌توانست برای خود خوراکی فراهم سازد. پس از آنکه می‌مرد نرینه‌ها باز هم او را اُبژه‌ی سکسی پنداشته و بر سر پیکر مرده‌اش با هم می‌جنگیدند. واپسین جنگ، آن چنان طولانی، زشت و بیزارکننده بود که پیش از سال ۱۹۳۰ پس از آنکه به همگان آگهی دادند این آزمایش شکست خورده است، پنج مادینه بازمانده را از آنجا به بیرون بردند



و «تپه میمون» دوباره سراسر مردانه شد.

مردم‌شناسان هم مانند جانورشناسان از رفتار این نخستی‌های نرینه سردرگم شده‌اند چون با رفتار این جانوران در جنگل هیچ همانندی نداشته است. و چنین دریافتند که باغ وحش، هر چند استادانه هم ساخته شده باشد، تنها می‌تواند برآوردی نزدیک به زیست‌بوم طبیعی باشد. و چنین می‌اندیشیدند که فراهم ساختن روزانه خوراک شاید نیرو و انرژی نرینه‌ها را آزاد ساخته باشد، نیرویی که در جستجوی خوراک در گستره‌ای پهناور از جنگل به کار می‌رفت. اما بنیادی‌ترین سازه‌ای را که به این پیش‌آمد ناگوار انجامید، دریافتند. فزونی شمار نرینه‌ها در سنجش با مادینه‌ها در جایی تنگ و نبود گریزگاه برای مادینه‌ها.

زوکرم‌ان یک روی این مسئله را دریافت، جنگ‌های ویرانگر میان نرینه‌ها برای دستیابی به مادینه‌ها که در آن شمار چشم‌گیری از نرینه‌ها زخمی یا کشته شدند. او نوشت: «جانوران اگر در گستره‌ای کوچک زندانی شوند نمی‌توانند به مانند زمانی که در زیست‌بوم طبیعی خود هستند از هم دور شوند، پس بابونی که در جنگی شکست خورده نمی‌تواند از برابر تاخت و تاز هم‌اورد خود به‌گریزد» (ص ۲۱۷). اما مادینه‌ها نیز در همان تنگنایی که جای‌گریز نداشت به دام افتاده بودند، پُرشماری نرینه‌ها و کاهش توان مادینه‌ها، به نابودی آنان و فرزندانشان انجامید.

گفته شده که میمون‌هایی که به آمیزش به زور، کشتار و زدو خورد دست زده بودند، نابه‌هنجار، یا «بدخوی و تبه‌کار»<sup>۱</sup> بوده‌اند. به هر روی، اگر درباره زندگی جانوری گمانه‌های نادرستی زده نمی‌شد چنین رفتاری

رخ نمی‌داد. در جهان جانوری، سکس، مادینه‌ها و نرینه‌ها را با پیوندهای عاشقانه یا واحدهای پدر-خانواده به‌گردهم نمی‌آورد، چون‌گرایش‌های جنسی نرینه با کارکردهای مادرانه‌ی مادینه ناسازگار است. تلاش برای بازآفرینی چهره‌ای همانند پیوندهای بشری در میان جانوران، تنها به خطاهای بزرگ و بدفرجام می‌انجامد.

چنین خطاهایی بیجا و نارواست چون بیشتر کسانی که کارشان پرورش جانوران است و دام‌پروران از نیروی جنسی زورمند نرینه‌ها در حالت طبیعی آگاه هستند. آنها می‌دانند که نرینه‌ها برای برتری و چیرگی می‌کوشند و از میان آنها جنگ برمی‌خیزد و این آسیب، پیامد داشتن بیش از یک نرینه توانمند در یک گله از مادینه‌هاست. دام‌پروران چاره‌ی اخته‌کردن بیشتر نرینه‌ها را به کار می‌برند، تنها شماری از نرینه‌هایی که برای باروری مادینه‌ها نیاز باشد را باقی می‌گذارند. به‌گفته‌ی چاپل<sup>۱</sup> بیشتر کسانی که گله‌های گوسفند، گاو و گوزن نگه‌داری می‌کنند بیشتر نرینه‌ها را اخته می‌کنند، و «به نسبت پایین یک نرینه به سی مادینه»<sup>۲</sup>.

جدا از نبودِ گریزگاه برای مادینه‌ها، بدترین خطای آزمایش‌گران باغ‌وحش لندن آوردن شمار اندکی از مادینه‌ها به گستره‌ی مرزمند پراز نرینه‌ها بود. در جنگل این نسبت وارونه است، مادینه‌ها از نظر شمار برنرینه‌ها برتری دارند.

در میان نخستی‌هایی که گروهی زندگی می‌کنند شمار مادینه‌ها از نرینه‌ها بیشتر است، و در برخی از گونه‌ها این نابرابری، بسیار بالاست. مارشال سالیترز<sup>۳</sup> می‌نویسد:

1. Chappel

۲. اصول مردم‌شناسی (Principles of Anthropology)، ص ۱۹۴.

3. Marshall Sahlins

در میان رمه، مادینه‌های بزرگسال بیش از نرینه‌های بزرگسال به چشم می‌خورند، گاهی مانند آنچه در میمون‌های هالر<sup>۱</sup> در آمریکای جنوبی می‌بینیم، مادینه‌ها سه برابرند. این شاید تا اندازه‌ای به سبب آهنگ ریش (بلوغ) زودتر مادینه‌ها باشد. هم‌چنین از میان رفتن برخی از نرینه‌ها را در روند ستیزه برای دستیابی به مادینه‌ها نشان می‌دهد. همه این نرینه‌ها به ناگزیر کشته نمی‌شوند، شاید آنها زندگی تک‌روانه‌ای را در پیرون و یا در کناره رمه بگذرانند، و در همه‌ی این روزها می‌کوشند خود را به گروهی به‌چسبانند و جفتی برای خود به‌دست آورند. (*Scientific American*، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ۸۱)

کارپنتر رقم‌هایی نیز درباره افزونی مادینه‌ها بر نرینه‌ها در گونه نخست‌ی‌ها به دست می‌دهد. در میان میمون‌های هالر هر گروه در بردارنده سه نرینه در برابر هشت مادینه بود؛ گروه میمون‌های عنکبوتی<sup>۲</sup> هشت نرینه در برابر پانزده مادینه داشت؛ هر گروه از میمون‌های ماکاک<sup>۳</sup> دو نرینه در برابر شش مادینه داشت. او نمونه‌هایی را می‌آورد که در آن ناهمسانی بسیار بالاست؛ یک گروه میمون رسوس<sup>۴</sup> شش نرینه بزرگسال و سی و دو مادینه را در برداشت؛ و گروه دیگر، تنها هفت نرینه و هشتاد و پنج مادینه را در برمی‌گرفت<sup>۵</sup>.

مادینه‌ها و فرزندان آنها رویهم‌رفته دسته‌ی جداگانه‌ای را می‌سازند، و نرینه‌ها در دوروبر آنها پراکنده‌اند، اگر ناآرامی رخ دهد، یا یکی از جانوران هشدار می‌دهد، همه گروه شاید واکنش نشان دهند. اما در طبیعت هر جانور بزرگسال از زندگی خود دفاع می‌کند خواه با جنگ یا با گریز، مگر

1. howler  
3. macaque

2. spider monkeys  
4. rhesus

۵. رفتار اجتماعی نخست‌ی‌ها، ص ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۴۰.

مادینه که می‌جنگد تا از فرزندش دفاع کند و یا اگر بگیرد فرزند را هم با خود به همراه می‌برد.

در کار بازسازی خاستگاه‌های اجتماعی مان و دریافت دشواری‌هایی که می‌بایست پیش از آغاز زندگی بشری از سر راه برداشته شود بررسی زیست‌شناسی ارزش‌بنیادینی دارد. ما نمی‌دانیم این دشواری‌ها چه بوده و اگر جانوران را همچون نیمه انسان بیانگاریم چگونه حل شده است. نمایاندن نادرست رابطه‌های جانوری با مدل‌سازی از روی زندگی خانوادگی انسان به زیان علم است. و این به ویژه با نگرشی به مسئله ویژه ساختن کارکردهای هر دو جنس از سوی طبیعت، درست می‌نماید. درست بدین سبب که این ویژه‌گردانی از زندگی بشر امروزی رخت بر بسته است، پرده برداشتن از روی آن در تاریخ گذشته مان ناگزیرتر می‌نماید.

مردم‌شناسان باریک‌بین‌تر درباره‌ی ویژگی‌های جانوری برتری‌جویی نرینه‌ها و ستیزه‌جویی آنها خیال‌پردازی نمی‌کنند؛ آن را همچون سدی در برابر پیشرفت بشر می‌دانند. در سده‌ی پیشین، انگلس<sup>۲</sup> نوشت که بردباری و رواداری<sup>۳</sup> در میان نرینه‌های بزرگسال «نخستین شرط برای ساختن آن گروه‌های بزرگ و پایداری بود که تنها در آن، گذار از جانور به انسان می‌توانست انجام شود».<sup>۴</sup>

امروز هم شروود<sup>۵</sup> و اشبرن<sup>۵</sup> همین را می‌گویند:

1. quasi-human

2. Engels

3. toleration

۴. خاستگاه خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، *The Origin of the Family, Private Property, and the State*، ص ۴۹.

5. Sherwood L. Washburn

«یکی از شرط‌های بنیادین برای سامان‌دهی انسان در جامعه‌های همیار، فرونشاندن خشم و رانش کنترل ناشده برای جایگاه نخستین در پایگان فرمانروایی است» (*Scientific American*)، ص ۲۰۳، شماره‌ی ۳، ص ۶۹-۷۱).

شاید روشن‌ترین سیمان‌نگاری دشواری‌هایی که از تلاش برای چیرگی بر دیگران پدید آمده را آتکینسون به دست داده باشد: در یک حالت اجتماعی که به راستی دست هر نرینه‌ی آفریده بر روی دیگری بلند می‌شد و از درگیری رقابت‌جویانه آنها آشوب و هنگامه‌ای همیشگی برپا بود؛ در جایی که نه تنها آتش‌بس گذرای آنی در جنگ وجود نداشت، هر ضربه‌ای به طرز کشنده‌ای سخت‌تر هم می‌شد. چاره‌های عقلی که اکنون راهنمای آن شده بود این پرسش را به میان آورد: پیشروی ناگزیر گام‌به‌گام یا پس‌روی یکسره به سوی نابودی یک گونه؟ ... گامی به پیش به گونه‌ای برداشته شد، راهی از هزار تو به گونه‌ای یافت شد ... («قانون نخستین» در خاستگاه‌های اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲۲۷).

آن گام رو به جلو از رهگذر توتم‌گرایی و تابو برداشته شد که کنترل‌های اجتماعی بر نیازهای طبیعی را بنیاد نهاد و ویژگی پرخاشگر و زورورز نیروی جنسی نرینه‌ها را از بنیاد دگرگون ساخت. مارشال سالینز در این باره می‌نویسد:

سکس موهبت اجتماعی بی‌چون و چرایی برای نخستین‌ها نیست. برای نمونه، رقابت بر سر ماده‌ها می‌تواند به درگیری سخت و حتی مرگبار بیانجامد. این روی از گرایش‌های جنسی نخستین‌ها بود که فرهنگ کهن را وادار ساخت تا آن را مهار کند و فرونشاند. نخستین‌های انسانی تازه پدیدار شده در نبرد مرگ و زندگی با طبیعت برای برآوردن نیازهای زندگی،

هزینه‌ی درگیری اجتماعی را بر نمی‌تافتند آنچه ناگزیر و بنیادی بود همکاری بود نه رقابت و ستیز. از این رو فرهنگ، گرایش‌های جنسی را در کنترل گرفت افزون بر آن، رابطه جنسی پیرو دستورهایماند تابوی همخون‌آمیزی یا محرم‌آمیزی شد که به گونه‌ای کارا آن را به خدمت رابطه‌های همیارانه‌ی خویشاوندی درآورد (Scientific American، جلد ۲۰۳، شماره‌ی ۳، ص ۸۰).

سالینز گمان دارد که «جنگ سرنوشت‌ساز» در میدانِ مهار و کنترل رابطه جنسی، درگرفته است. ما می‌گوییم که با نگرش به خطرهای آدم‌خواری، محدودیت‌ها و بازدارنده‌های خوراکی چیزی ناگزیرتر بوده است. پس این پرسش دوباره به میان می‌آید که کدام جنس (نرینه یا مادینه) از نظر زیستمانی آماده‌تر بود تا رهبری بر پای این کنترل توتیمیک را که برای گذار از میمون به انسان به آن نیاز بود، به دست گیرد؟

### نقش زنان در گذار از میمون به انسان

چون امروزه انسان‌ها با جامعه‌ای بسیار فردگرا، به رقابت با یکدیگر در همه زمینه‌های زندگی پرورده شده‌اند. بیشتر می‌گویند آنها چیزی «نیستند مگر» جانورانی با چند مهارت بیشتر. نویسندگان مردم‌گریز آنها را به گونه‌ای می‌انگارند که گویی کورکورانه به دنبال گزینه خود می‌روند. و از نیروهای کنترل‌ناپذیر ساختار زیستی خود پیروی می‌کنند. این خطای آشکاری است.

با یک پرش، گذار از جنگل‌های طبیعت به جنگل‌های امروزی بشرساخته، شدنی نبود. نخستین کار در برابر نیاکان میمون‌سان ما انسان‌شدن و اجتماعی شدن بود و این کار با هموارگی نیروهای

ضداجتماعی که در طبیعت در کار بودند نمی‌توانست انجام گیرد می‌بایست دگرگونی بنیادین در آنها پدید آید. چنین پیروزی تنها با برپایی برادری مردان یا جامعه‌ی اشتراکی می‌توانست به دست آید تا در آن همه گروه در ساخت نیازمندی‌های زندگی با یکدیگر همکاری کنند و آن را به گونه‌ای برابر در دسترس همگان بگذارند. به سخن دیگر، پیش از آنکه انسان‌ها در دام رقابت‌های اجتماعی بیافتند می‌بایست نخست خود را از کشمکش‌های رقابت‌جویانه که ویژگی جانوران است، یکسره برهانند و اجتماعی شوند. هم‌چنانکه سالی‌نیز می‌نویسد:

رهایی جامعه انسانی از کنترل یک راست زیستی توان تکاملی بزرگ او بود. فرهنگ، انسان را در روزگار نخستین رهایی بخشید، بر او جامه پوشاند، به او خوراک داد و آسایش را به همراه آورد. جنبه چشم‌گیر کار فرهنگ که وظیفه تکاملی را از بیولوژی ربود آن بود که با این کار ناگزیر شد در بسیاری از زمینه‌ها با سرشت نخستین انسان رویاروی شود و آن را رام سازد. این رخدادی شگفت‌آور است که کشش‌ها و رانش‌های نخستین‌ها نه تنها شالوده استوار زندگی اجتماعی بشر نگردید بلکه سرچشمه کاستی و سستی آن هم شد. (Scientific Amechcan، جلد ۲۰۳، شماره ۳، ص ص ۷۸-۷۷)

با اینهمه؛ «فرهنگ» خود، خود را نیافرید؛ آفریده انسان بود که در فرآیند ساخت ابزار زندگی، روساخت فرهنگی را نیز آفرید.

نخستین کنش‌گر در این روند، گونه‌ی زن بود که «مردان را در کهن‌ترین روزگاران نجات داد، بر او جامه پوشاند، به او خوراک داد و آسایش بخشید»، و این روند از زمان کودکی و از هنگامی که مادرش او را پرورد و از او نگهداری کرد آغاز شد.

انسان هر ویژگی همانندی که با جانوران داشته باشد، بیشتر فرآورده‌ی

تکامل اجتماعی و فرهنگی خود است، و این پدیده را با بنیادگذاری توتیم پرستی و تابو پیش‌تر برد. این پرسش بسیار کم پیش آمده که کدام جنس توتیمسم را برپا کرده است، بیشتر مردم‌شناسان به سادگی جنس مرد را بنیادگذار آن انگاشته‌اند. برای نمونه، فریزر<sup>۱</sup> گمان داشت که مردان تابو و قانون برون همسری را بنیاد نهاده‌اند تا از پاکی و نیالودگی جنسی<sup>۲</sup> و اخلاقی زنان پاسداری کنند. او می‌نویسد:

این ترفند بی‌گمان در ذهن چند مرد خردمند و فرزانه و کارا، برتر از مردان دیگر، شکل گرفت، و آنان با توان و نفوذی که داشتند پیروان خود را واداشتند تا این طرح را به کار بندند ... هر گام پی در پی ... بی‌درنگ به پیچیدگی و کارایی و بازدهی دستگاه شگفت‌انگیزی می‌افزود که خرد و وحش خویان برای پاسداری از اخلاق جنسی زنان آفریده بود.<sup>۳</sup>

با اینهمه به ما نگفته‌اند که این چند مرد چگونه خرد و فرزاندگی و اخلاق برتر خود را به دست آورده یا چگونه خشونت جنسی و رقابت‌جویی خود را مهار کرده‌اند، آن هم در زمانی که به گفته‌ی اتکینز<sup>۴</sup>، انسان هنوز آفریده‌ای میمون‌سان بود، و «گفتار او مانند راه رفتن نارسا بود و می‌لنگید، و تنها اندکی پرورده‌تر از حالت اخلاقی [دد منش] او بود» («قانون نخستین» در خاستگاه‌های اجتماعی و قانون نخستین، ص ۲۱۹).

فریزر به درستی از مسئله جنسی فراتر می‌رود و به نیاز به خوراک و همکاری در یافتن خوراک می‌پردازد و آن را نگرانی اصلی قانون توتیمیک می‌داند، اما در اینجا نیز آن را به روشی مردگرا می‌بیند. او می‌نویسد:

آسیبی ژرف‌تر از این نمی‌توان به مردان زد مگر آنکه از بچه آوردن زنان آنان

1. Frazer

2. sexual purity

۳. توتیم پرستی و برون همسری، Totemism and Exogamy، جلد چهارم، ص ۱۲۱.

4. Atkins



جلوگیری کنید و نگذارید برای خود خوراک فراهم کنند .... بزه‌هایی که فرزندآوری و فراهم ساختن خوراک را به خطر اندازد در هر جامعه‌ای که به هستی خود ارج می‌نهد سزاوار آن است که با سخت‌ترین قانون‌ها کیفر ببیند. (توتم‌پرستی و برون‌همسری، جلد چهارم، ص ۱۵۷)

با اینهمه، گمان فراوان می‌رود که در آغاز این زنان بودند نه مردان که در برابر هر خطری که فرزندان آنان و روزی‌شان را فرا می‌گرفت واکنش نشان می‌دادند. از آنجا که مردان گرفتار فردگرایی، رفابت‌جویی و تلاش برای فرمانروایی بر مردان دیگر بودند نمی‌توانستند پاسخگوی نیازهای نگه‌داری و پاسداری از گروه باشند. اما طبیعت، زنان را از پیش با کارکردهای مادرانه بسیار پیش‌رفته و افزون بر آن با توان همکاری با زنان دیگر، آماده ساخته بود. از این‌رو آنان می‌توانستند خویش‌داری و دورنگری را که برای گام برداشتن برای ماندگاری گروه به آن نیاز بود، به دست آورند.

در بند سکس تابوی توت‌میک، زنان دستور پرهیز را که نمی‌گذاشت مردان به برخی از زنان دست یابند، بنیاد نهادند. مردان گروه با زنان همکاری اقتصادی داشتند اما دیگر در جستجوی دستیابی جنسی به هر زنی که به صورت توت‌م در آمده و همچون مادران و خواهران‌شان رده‌بندی شده بود، بر نمی‌آمدند. به سخن دیگر، روش طبیعت برای نگه‌داری مادینه‌ها - جدایی‌گذرای آنان از نرینه‌ها - در جهان بشری گسترش یافت و به جدایی همیشگی رده‌های ویژه‌ای از زنان و مردان خویشاوند انجامید با این روش از ستیزه میان مردان خویشاوند برای دسترسی به زنان خاندان جلوگیری شد.

این مسئله که کدام یک بند خوراک تابوی توت‌میک را بنیاد نهادند از بند

سکس هم پیچیده‌تر است چون در دو زمینه‌ی بنیادین، پژوهش‌های اندکی انجام گرفته است. یکی از آنها آدم‌خواری است. زمینه دوم پیشرفت نابرابر دو جنس در پذیرش رژیم تازه‌ی گوشت‌خواری بود. بیشتر، این‌گونه می‌پندارند که هر کجا مردان راهنما شدند زنان ناخودآگاه به دنبال آنان رفتند؛ پس زمانی که شاخه نخست‌ی ما به زندگی بشرسان گام نهاد و مردان، شکارگر و گوشت‌خوار شدند، زنان نیز رژیم گوشت‌خواری را پذیرفتند. اما این پنداشت ثابت نشده است.

در وهله نخست باید بگوییم که این پندار با بخش‌بندی آغازین کار میان زنان و مردان که به خوراک وابسته بود در ستیز است. شماری از پژوهش‌گران از واگرایی سخت دو جنس در گردآوری خوراک سردرگم شده‌اند، زنان گیاهان را گردآوری می‌کردند اما مردان به شکار گوشت می‌رفتند. تئوری که درباره کم و کاستی بیولوژیک زنان است به این مسئله توجه ویژه‌ای داشته است. مردان، شکارگر گوشت بودند چون زنان، درگیر کارکردهای مادرانه و پرورش فرزند بودند و نمی‌توانستند به گشت شکار بروند، پس نزدیک اردوگاه می‌ماندند و به جستجوی ریشه‌ها و گیاهان کم‌ارزش‌تر می‌پرداختند.

هم، کار مردان که شکارگری بود و هم ذوق آنان برای گوشت‌خواری را همچون ویژگی‌هایی که شایسته جنس برتر مرد است، نشان داده‌اند. هم‌چنانکه گراهام کلارک<sup>۱</sup> می‌نویسد:

دستیابی به ذوق گوشت‌خواری برای گونه‌ای از کار نیاز بود که مردان بزرگسال به‌ویژه برای آن سازگاری یافته بودند، و بدین‌گونه پایه‌ای برای ویژه‌گردانی اقتصادی دو جنس نهاده شد که تا امروز هم بر جامعه فرمانرواست. در برابر

زمینه‌ای از زنان و کودکان، مانند نیاکان میمون‌وار خود غرق در گردآوری خوراک گیاهی، چهره باشکوه مرد شکارگر، نمونه‌ی نخستین مرد جنگ‌جو پدیدار شد.<sup>۱</sup>

ستایش گزافه کلارک از شکوه مردان شکارگر و گوشت‌خوار، خطرهای آدم‌خواری را در روزگاری که تفاوت میان آدم‌سانان و جانوران هنوز روشن نبود به شمار نمی‌آورد. این رخداد که زنان، مانند نیاکان میمون‌وار خود، به جای شکار و کشتن جانوران به گردآوری گیاهان می‌پرداختند در آن زمانه شاید نقش بسیار سودمندی را بازی کرده باشد. پیش از آنکه جنگ‌افزارها جای دندان نیش را در شکار بگیرند، نخستین جانوران شکارپذیر می‌بایست کوچک، ناتوان و بی‌پناه بوده باشند. پس، زنان غیرشکارچی از نظر استراتژیکی در وضعی قرار گرفتند تا سدهای توتمی را برای نگه‌داری این جانوران و فرزندان خود از دست شکارگران بنیاد نهند.

همانطور که کلارک می‌گوید درست است که نرینه‌ها به‌ویژه با کار شکارگری سازگار شده بودند، نه کارکردهای مادری و نه احساس‌ها جلوی آنها را نگرفته بود و دندان نیشی که در مرحله نخستین بودن آنها پدیدار شده بود در مرحله آدم‌سانی دندانی شد برای پاره کردن گوشت. شروود ال. واشبرن<sup>۲</sup> در این باره می‌نویسد:

در همه‌ی بوزینه‌ها و میمون‌ها، نرینه‌ها دندان‌های نیش بزرگ و تیزی دارند. دندان نیش بلند فک بالا در برابر نخستین دندان آسیای فک پایین درآمده است و دندان نیش پایینی از جلوی دندان نیش بالایی می‌گذرد. این ساز و

۱. از وحش‌خوبی تا شهری‌گری، From Savagery to Civilization، ص ۸.

2. Sherwood L. Washburn

کار جنگی کارایی است که با ماهیچه‌های بسیار بزرگ آرواره، پشتیبانی می‌شود. من بابون‌های نرینه‌ای را دیده‌ام که سگ‌ها و یوزپلنگان را رانده‌اند، و برابر با گزارش‌های استوار و ارزشمند، بابون‌های نرینه حتی با پلنگان درافتاده‌اند. مادینه‌ها دندان‌های نیش کوچکی دارند و در شرایطی که نرینه‌ها سر جنگ دارند آنان با شتاب به همراه فرزندان خود می‌گریزند. (Scientific American، جلد ۲۰۲، شماره ۲، ص ۶۹)

در میان گوشت‌خواران، شیران و پلنگان مادینه درست به مانند نرینه‌ها با دندان‌های نیش آراسته شده‌اند، و آنان نیز شکارگر و گوشت‌خوارند. با اینهمه، انسان‌ها از میان غیرگوشت‌خواران برخاسته‌اند، که تنها نرینه‌ها در روند جنگ‌های رقابت‌جویانه خود، ماهیچه‌های بزرگ آرواره‌ای و دندان‌های نیش را پرورانده بودند که آنان را از پیش برای شکارگری سازگار کرده بود. پس، افزون بر کارکردهای مادری، این ناهمسانی بیولوژیکی هم میان دو جنس یافت می‌شد. نخستین بخش‌بندی کار در میان دو جنس، و یا اگر درست‌تر بخواهیم بگوییم، کار «بخش‌بندی خوراک» در جهان بشری به‌طور منطقی از ناهمسانی بیولوژیکی میان دو جنس که از جهان جانوری آمده بود شکل گرفت. تنها زنان کارکردها و احساس‌های مادرانه داشتند و این شاید سبب شد که آنان در رژیم خوراکی از نرینه‌ها واپس بمانند و هم‌چنان خوراک گیاهی نخستین‌ها را در خود نگه دارند. تنها با گذر زمان بود که آنان رفته‌رفته رویه خوردن گوشت را در پیش گرفتند.

آنگونه که پیداست، این روندی کند و طولانی بوده است حتی در زمانه ما نیز، سرزمین‌های بدوی فراوانی را می‌توان یافت که زنان همچون بخشی از رژیم خوراکی خود گوشت نمی‌خورند؛ آنان لقمه‌هایی از گوشت را تنها در برخی از زمان‌ها، برای نمونه در آئین‌ها، می‌خورند. این

پابرجایی رژیم بیشتر گیاهی برای زنان پس از چند میلیون سال، توجه شماری از مردم‌شناسان را برانگیخته است. جی. ای. دریبرگ<sup>۱</sup> درباره معنای این پدیده، بُن‌انگاره‌ی (فرضیه‌ی) زیر را آورده است.

مسئله خوراک‌شناسی تاکنون به گونه‌ای بسنده بررسی نشده است، اما این‌گونه که پیداست ارزش برخی از گیاهان و سبزی‌ها برای دستگاه و اندام زنانه به‌ویژه در دوره بارداری و شیردهی ثابت شده و به جدایی فهرست خوراک روزانه انجامیده است. از این‌رو در میان بومیان اکیکیویو<sup>۲</sup> زنان خوراکی‌های ویژه‌ای دارند که مردان از آن نمی‌خورند... و تنها پسران زیر شش سال شاید از این خوراکی‌های زنانه بخورند. در میان ماسایی<sup>۳</sup> ها مردان برای خوراک بیشتر به شیر، خون و گوشت وابسته‌اند، هرچند این فرق هم هست که پیرمردان شاید سبزی هم بخورند. در صورتی که زنان بیشتر گیاه‌خوارند. از این‌رو، این ناگزیری را هم در پی دارد که با فهرست‌های خوراکی چنین ناهمسان، آنها به ناچار باید جداگانه غذا بخورند.<sup>۴</sup>

این توجیه، پذیرفتنی نیست، تنها زنان باردار و شیرده نبودند که خود را به خوراکی‌های گیاهی محدود می‌کردند، چنین خوراکی‌هایی را زنان بدوی در همه زمان‌ها مگر در آئین‌ها برمی‌گزیدند، آنگاه که بلعیدن لقمه‌های گوشت بیشتر انجام وظیفه بود تا خواست. این توجیه را هم نمی‌پذیریم که «با فهرست خوراکی چنین ناهمسان آنها کمابیش ناگزیر بودند جداگانه غذا بخورند». تنها در هنگامی که ما به بررسی مسئله آدم‌خواری بپردازیم می‌توانیم معنای ایستادگی دیرپای زنان را در برابر گوشت‌خواری یا حتی غذا خوردن با مردانی که گوشت می‌خورند،

1. J. A. Driberg

2. Akikuyu

3. Masai

۴. در زادبوم انسان وحش خوی، At Home with the Savage, ص ۶۶.

دریابیم. بدون این سررخ، آنچه وجود دارد تنها مشت‌های انگاره‌های گمان‌برانگیز است. برای نمونه، زمانی که برخی از پژوهشگران دیدند که زنان بدوی گوشت کم می‌خورند یا هیچ گوشت نمی‌خورند به این نتیجه رسیدند که مردان «بهترین» خوراک، گوشت را از آن خود ساخته‌اند، و به زنان، تنها «بدترین» و «پست‌ترین» خوراکی‌ها، سبزی‌ها را می‌دهند. آن‌چنان که از این تزاها برمی‌آید زنان از شرکت در «خوراک مردان» «بازداشته» شده بودند.

همان‌ت‌ز برای روشن ساختن این پدیده به کار می‌رود که چرا جشن آدم‌خواری تنها از آن مردان بود. به گفته‌ی جی. ای. مک کولاج<sup>۱</sup> «نمی‌گذاشتند زنان در خوراک به دست آمده از آدم‌خواری شرکت جویند؛ این برای آنان یک تابو بود.» و به نقل از کِراالی<sup>۲</sup> می‌افزاید: «بازداری زنان از خوردن گوشت انسان بی‌گمان چیزی نیست مگر نمونه‌ای از تابوی جنسی فراگیر که به خورد و خوراک ربط دارد و زنان و مردان را از خوردن با هم و یا از خوردن خوراک همانند باز می‌دارد.»<sup>۳</sup>، جولوس لیپرت<sup>۴</sup> با سبک و روال همانندی می‌نویسد:

در میان بسیاری از طایفه‌های آدم‌خوار رسم است که زنان و کودکان را به کلی از برخورداری از گوشت انسان باز می‌دارند و یا آنان را با خرده‌ای از آن خاموش می‌سازند گوشت انسان در اصل تنها خوراکی مردانه بوده است.<sup>۵</sup>

1. J. A. MacCulloch

2. Crawley

3. دانشنامه‌ی دین و اخلاق، Encyclopedia of Religion and Ethics، جلد سوم، ص ۲۰۶.

4. Julius Lippert

5. تکامل فرهنگ، Evolution of Culture، ص ۴۲۴.

چنین دلیل آوری از این انگاشت برمی‌خیزد که مردان همیشه جنس برتر بوده‌اند. شکارگری را حرفه‌ای برتر می‌دانند چون مردان آن را انجام می‌دهند، و خوراک‌های گوشتی را بهترین خوراک برمی‌شمارند چون خود شکارگران آن را می‌خورند. حتی از جشن آدم‌خواری همچون گواه دیگری، برای برتری جاودانی مردان یاد می‌کنند و از آن پشتیبانی می‌کنند. چنین چیزی به ذهن این نویسندگان راه نیافته است که شاید زنان خود را از خوردن چیزی که به خوراکی ربط داشت که از آن بیزار بودند، دور نگه داشته باشند. رویکرد ذهنی آنها تنها می‌تواند بررسی توهم‌پرستی و تابو و نقشی که زنان در آغاز آن بازی کردند را از راه درست برگرداند. تابوی دوگانه می‌بایست در زمینه‌ی<sup>۱</sup> خطرهای دوگانه‌ای که رویاروی بشر نخستین بود نهاده شود. از یک سو نیروی جنسی زورورز و پرخاشگر نرینه‌ها وجود داشت، از سوی دیگر مسئله آدم‌خواری در میان بود. بی‌گمان مردان خود قیدوبندهای لازم را در شکار خوراک و جفت بر روی خود نمی‌گذارند، به جای آنان، زنان بودند که با کارکردهای بسیار پرورده‌ی مادرانه خود و خودداری از خوردن گوشت راهبر شدند.

پس زنان، نه تنها از نظر بیولوژیکی کم‌وکاستی نداشتند به راستی از این دید جنس پیشرفته‌تری هم بودند. بی‌گمان، نخستی‌های نرینه، بزرگتر و نیرومندتر از مادینه‌ها هستند و در دندان نیش خود، سازوبرگ جنگی دارند. اما مادینه‌ها با توان همکاری و کارگروهی نیروی برتری از تک‌تک نخستی‌ها داشتند. افزون بر آن، زمانی که مادر می‌شدند نفوذ گروه‌زی و جامعه‌گرایی خود را بر نرینه‌های جوان، دیرزمانی بیش از آنچه در میان

میمون‌سان‌ها انجام می‌گرفت، به کار می‌بردند. این برتری‌ها زنان را توان بخشید تا بازداری‌ها و مرزگذاری‌هایی را که برای زندگی اجتماعی به آن نیاز بود، بنیاد نهند.

از رهگذر توت‌پرستی و تابو مردان بازسازی شدند تا بر کمبودها و کاستی‌هایی که طبیعت بر دوش آنها نهاده بود چیره گردند. ویژگی‌های جنگ‌جویانه آنها به کارهای سودمندی مانند شکار سبازمان‌یافته و دفاع از جامعه در برابر جانوران وحشی و غارتگران هدایت شد. «مادری»<sup>۱</sup> نامی که مردم نخستین<sup>۲</sup> به خاندان مادری خود داده بودند، الگویی را برای برادری<sup>۳</sup> فراهم ساخت، بازوی مردانه‌ی اقتصادی خاندان. پدیده نوینی در زندگی بشر برخاست که در طبیعت یافت نمی‌شود - گروه همیار مردانه با توان همکاری برای فراهم آوردن آذوقه و پشتیبانی و پاسداری از یکدیگر. بریفولت این دگرگونی ژرف را چنین برمی‌شمارد:

در جامعه‌ی بشری همیشه روش‌هایی برای هم‌فهمی<sup>۴</sup> پیمان‌سپاری و پای‌بندی<sup>۵</sup> یافت شده است. رشته‌های دوستی و برادری نیز وجود دارند که در میان جانوران دیده نمی‌شود و ناشدنی است. از این‌رو انسان نخستین، به سبب ویژگی اجتماعی خود، مانند جانوران ناچار نیست غریزه‌ی جنسی خود را تنها از راه تلاش رقابت‌جویانه برآورد ... پس، در کارکرد گرسنگی جنسی گروه‌های اجتماعی انسان نخستین و جانوران همان ناهمسانی بزرگی وجود دارد که در کارکرد گرسنگی به خوراک. جانوران در ستیز برای خوراک نزدیک‌ترین همراه و حتی جفت خود را از هم می‌درند؛ دد منش‌ترین و بدوی‌ترین گروه‌های اجتماعی گرسنگی می‌کشند اما خوراک خود را با

1. motherhood

2. primitive

3. brotherhood

4. understandings

5. guarantees



دیگران بخش (تقسیم) می‌کنند. این شرایط، ویژگی از بنیاد نایکسان جامعه انسانی و جانوری را می‌سازند. پس، در هیچ جامعه بشری، هر چند بدوی، رقابت و ستیز بیرون از قانون برای از آن خود ساختن زنان را نمی‌توان یافت. (مادران، جلد دوم، ص ۱۱۸)

دریافت درست خطرهایی که بشر نوحاسته در زمینه‌ی خوراک و نیاز جنسی با آن رویاروی بود آغازگاه پاسخ به این پرسش گیج‌کننده است: چرا جامعه بشری با خاندان مادری<sup>۱</sup> همچون واحد بنیادین خود آغاز شده با خانواده پدری؟ پیش‌نیاز نخستین برای زندگی اجتماعی و اقتصادی بشر بنیادگذاری برادری مردان بود تا بتوانند با هم و با زنان همکاری کنند. با شرایطی که در مرحله نخست وحش‌خویی<sup>۲</sup> حکمفرما بود، جامعه نمی‌توانست بر پایه آمیزش جنسی زن و شوهر در خانواده‌های پدری تک و جدای از هم استوار شود ناگزیر بود بدون گرایش جنسی<sup>۳</sup>، با به هم پیوستگی اقتصادی خواهران و برادران در گروهی که مادران فرمانروا باشند، زندگی خود را آغاز کند. زنان درست از رهگذر جدایی جنسی به‌میزانی از کنترل اجتماعی دست یافتند، و از این راه فرایند پدیدآوردن برادری که به آن نیاز داشتند را به راه انداختند.

---

1. maternal clan  
3. Non sexual

2. primeval period

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## خانदान مادری و جدایی جنسی ا تبرستان

مردم‌شناسان پیش‌گام از رهگذر پژوهش‌ها به روش‌های گوناگون دریافتند که سازمان اجتماعی به فرم مادر-راستا پیش از جامعه شهرنشین پدرسالار وجود داشته است. باکوفن<sup>۲</sup> آن را همچون دوره‌ای از «حق مادری»<sup>۳</sup> برشمرد و آن را در برابر «حق پدری»<sup>۴</sup> روزگار پسین‌تر نهاد.<sup>۵</sup> که پس از آن در واژه مادرسالاری<sup>۶</sup> ساده و همگانی شد. مورگان به گونه‌ای بنیادی‌تر، از خاندان یا تیره‌ی<sup>۷</sup> مادری همچون واحدی از جامعه‌ی بدوی پرده برداشت.<sup>۸</sup>

دیگر پژوهشگران سده نوزدهم هر کدام چیزی بر این داده‌ها افزودند و پیش‌تر بودن سیستم خاندان مادری را درست دانستند و آن را دنبال کردند.

این یافته‌ها آموزه‌ی دیرینه‌ای را که می‌گفت خانواده پدری و جامعه‌ی

---

1. The Maternal Clan and Sex Segregation

2. Bachofen

3. mother – right

4. Father – right

۵. حق مادری (das mutterrecht, 1861)

6. matriarchy

7. gens

۸. جامعه‌ی باستانی (Ancient Society)، ۱۸۷۷.

پدرسالار همیشه در میان بوده‌اند، تکان داد. چنانکه هارتلند نوشت:  
 مادر همچون بنیاد و نهاد یگانه‌ی جامعه آن چنان از منش‌های اندیشه‌ای  
 مردمان شهرنشین اروپایی تبار دور و بیگانه است که بیشتر، آن را سیستمی  
 ناپه‌نجا که شمار اندکی از مردمان آن را به کار بسته‌اند می‌پندارند و آن را  
 کنار می‌گذارند<sup>۱</sup>.

درباره اینکه آیا خانواده پدری زنجاری تازه در تاریخ بوده و خاندان  
 مادری پیش از آن در میان بوده است یا نه گفتگوهای تند و پرسروصدایی  
 در گرفت.

هر چند بنیادگذاران مردم‌شناسی داده‌های بنیادین و ارزشمندی را  
 برای پشتیبانی از این دید فراهم آوردند، خود نیز از یافته‌های خویش  
 شگفت‌زده شدند و در بسیاری از جنبه‌های ساختار خاندان مادری  
 سردرگم شدند، در آن مرحله‌ی نخستین پژوهش نمی‌توانستند به همه‌ی  
 پرسش‌هایی که با یافته‌هایشان به میان آمده بود پاسخ گویند: چرا جامعه به  
 جای خانواده پدری با خاندان مادری آغاز شد؟

در نبود پاسخ درخور، گرایش به دودلی و ناباوری درباره یافته‌های  
 پیشگامان مردم‌شناسی پدیدار شد. دبستان‌های نوین مردم‌شناسی در  
 سده بیستم پا گرفتند تا آموزه‌ی همیشگی بودن خانواده پدری را از  
 نو بازگویند. ادوارد وسترمارک<sup>۲</sup>، یکی از رهبران این گرایش واپس‌گرا،  
 بر این نکته پافشاری کرد که نهاد زناشویی و خانواده آن‌چنان دیرینه و  
 ریشه‌دار است که می‌توان ردپای آن را در جهان جانوران هم یافت. او  
 نوشت:

۱. جامعه‌ی نخستین، Primitive Society، ص ۲.

می‌توان آن را در میان بسیاری از جانوران پست‌تر هم یافت، در میان میمون‌های بی‌دم انسان‌گونه، همچون قانونی همیشگی رخ می‌دهد و در میان گونه‌ی انسان فراگیر و همگانی است و با وظیفه‌ی پدرانه و مادرانه پیوندی نزدیک دارد. پرستاری بی‌میانجی و سراسر است از کودکان بیشتر از آن مادر است، در حالی که پدر پاسدار و نگهبان خانواده است ... زناشویی نخستی‌ها، برای شمار اندک فرزندان زاده‌شده و دوره‌ی طولانی کودکی رخ می‌داد. پس از آن، هنگامی که گونه‌ی انسان گوشت‌خوار شد، یاری یک مرد بزرگسال برای گذران زندگی و ماندگاری کودکان باز هم ناکزیرتر شد، همچنانکه در همه جا شکارگری به مردان واگذار شد. این پیشنهاد که در روزگاران کهن پاسدار طبیعی کودکان عموی مادری بوده نه پدر، بی‌پایه است؛ و همچنین است این انگاره که مردان ایل همگی به یکسان پاسداران کودکان بودند. (تاریخ زناشویی انسان، ص ۳۸ - ۵۳۷)

این پس‌نشستن آگاهانه از یافته‌های پیشگامان دانش مردم‌شناسی بر جستجوهای بیشتر درباره‌ی خاستگاه اجتماعی اثر گذارد. شماری از پژوهندگان کوشیدند تا گونه‌ای تئوری را بپردازند که با انگاشت جاودانگی خانواده پدری ناسازگار نباشد، با آوردن خانواده پدری به دوره آغازین وحش‌خویی<sup>۱</sup> که در آن زمان وجود نداشته است، آنان خود را از رازگشایی ساختار خویشاوندی مادری جامعه باستانی بازداشتند و با پذیرفتن این توضیح همیشگی که جدایی دو جنس برای آن طرح شده تا از زناشویی درون - خانوادگی جلوگیری کند، باز هم بیشتر از راه درست پرت شدند، به جای باز نمودن بخردانه‌ی سرآغاز و سرچشمه‌ی پدیداری جامعه‌ی انسانی به جایی رسیدند که می‌توان آن را «تئوری همخون‌آمیزی

1. primeval epoch

خاستگاه اجتماعی»<sup>۱</sup> یا [تئوری خاستگاه اجتماعی بر بنیاد همخون‌آمیزی] نام نهاد.

### رشک‌بری پدر - پسر و نوسامانی از راه پرهیز از محرم‌آمیزی

برخی از دانشمندان از منش زورورز جنسی نرینه‌ها در جهان جانوری که با تلاش برای «چیرگی» خود را نشان می‌دهد آگاهی دارند. اما هنگامی که آنان این مسئله بیولوژیکی فراگیر را به «پدر رشک‌بر» (حسود) که با پسرانش می‌جنگد تا آنان را از دسترسی به یاران مادینه‌اش باز دارد ساده می‌سازند، به بیراهه می‌روند. این نگرش به یک رشته داستان‌های خیال‌پردازانه درباره‌ی خاستگاه اجتماعی انجامیده است که شاید داستان‌های فروید از همه پرآوازه‌تر باشد.

تزر رشک‌بری پدر - پسر فروید و نوسامانی از رهگذر پرهیز از محرم‌آمیزی همچون سرآغازی برای زندگی اجتماعی از آن زمان تاکنون بر همه نسل‌ها اثر گذارده است. خیال‌بافی او بسیار شگفت‌آور است چون او به درستی به نیاز برای «همراهی» مردان که توان همکاری با هم را داشته باشند اشاره می‌کند و آن را پیش‌نیاز نخست برای زندگی اجتماعی می‌داند. او می‌نویسد:

بی‌گمان انگاشت داروینی از رمه‌ی نخستین نمی‌تواند سرآغاز توت‌م‌پرستی باشد. تنها پدری زورورز و رشک‌بر یافت می‌شود که همه مادینه‌ها را برای خود نگه می‌دارد و پسران بزرگسال را دور می‌سازد. این نخستین وضع و حال جامعه را کسی در هیچ کجا ندیده است. نخستین‌ترین (بدوی‌ترین) سازمانی را که ما می‌شناسیم که امروزه هنوز هم در چند ایل پابرجاست

انجمنی از مردان<sup>۱</sup> است که یکایک آنها باهم برابرند، دستخوش مرزگذاری‌های سیستم توتم‌پرستی هستند و بر پایه مادرسالاری و یا تباراز راستای مادر استوارند. آیا می‌تواند یکی از دیگری سرچشمه گرفته باشد و این چگونه پیش آمده است؟ (توتم و تابو، ص ص ۸۳-۱۸۲)

برای فروید انگاشت‌ناپذیر است که انجمنی از زنان یا مادرسالاری، بتواند نمونه‌ای نخستین برای انجمن مردان باشد، که می‌توان آن را «برادرسالاری»<sup>۲</sup> نام نهاد. به جای آن او با پدر رشک‌بریک خانواده همچون نرینه‌ای چیره آغاز می‌کند و داستان پرآوازه خود را می‌بافد که چگونه دسته‌ای از پسران جنگ‌جو خود را بازسازی کردند و به شکل نخستین انجمن مردان یا برادری<sup>۳</sup> درآمدند.

به گفته‌ی فروید: «پدر رشک‌بر، بر آن بود که یاران مادینه را برای خود نگه دارد و همه پسران خود را آنگاه که بزرگسال و بالنده شدند و دارندگی یکه‌تازانه او بر زنان را به پرسش گرفتند از خانه بیرون کند». فروید می‌نویسد پسران پدرشان را دوست داشتند و او را می‌ستودند اما از او بدشان هم می‌آمد چون «او آن چنان نیرومند بر سر راه نیازهای جنسی آنها و آرزوی آنها برای رسیدن قدرت» ایستاده بود.<sup>۴</sup> روزی پسران رانده شده به هم پیوستند پدر را کشتند و سپس او را خوردند، به رمه‌ی پدری<sup>۵</sup> پایان بخشیدند. «آنها باهم پُر دل شدند و آنچه به تنهایی برای آنان ناشدنی بود را انجام دادند. شاید پیشرفتی در فرهنگ، مانند کاربرد

1. association of Men

2. fratriarchy

3. brotherhood

۴. همان‌جا، ص ۱۸۴.

5. father – horde

جنگ‌افزاری تازه، به آنان حس برتری داد.<sup>۱</sup>

به راستی هم، تنها، توانستن برای گردهم‌آبی در کاری گروهی، به گروه پسران برتری بر پدر تنها را داده است. اما این نکته ناروشن مانده که چگونه مردان هم‌آورد جنگنده که هریک برای جایگاه برتر پدر می‌کوشند، توانسته‌اند به کار گروهی برسند. فروید «می‌پذیرد که، در جنگِ هریک در برابر دیگری، سازمان‌دهی نوین از میان می‌رفت». اما او از رهگذر روشنگری<sup>۲</sup> (توضیح) روان‌شناسانه، این دشواری را می‌گشاید. پس از انجام بزه، پسران پدرکش آدم‌خوار پر از احساس‌گناه و پشیمانی شدند. پس از آن خود را بازسازی کردند و نخستین نهاد برادری مردان را بنیاد نهادند. فروید می‌گوید آنان با پدید آوردن دو تابوی بنیادین توتیمیک «کردار خود را از میان بردند»: یکم، دیگر هرگز در صدد دستیابی به مادر و خواهر خود برنیابند، دوم، دیگر هرگز دنبال بزه پدرکشی نگردند. پس، از رهگذر پدرکشی و زنا با خویشان نزدیک، توتیم پرستی و تابو و همراه با آن همکاری و فرهنگ بشری زاده شد.

پژوهشگران دیگر، که به تز فروید آن‌چنان باور نداشتند و دودل بودند کوشیدند تا توضیح پذیرفتنی‌تری را درباره اینکه چگونه جامعه با وجود منش زورورز نرینه‌ها آغاز شد در میان نهند. اما هر جا که آنان با خانواده پدری همچون واحد آغازین جامعه آغاز کردند به بن‌بست رسیدند.

روش اتکینسون هم به همین گونه بود. او نیز این مسئله را از دید پدر رشک‌بر و پسران هم‌آوردش نگریست. با اینهمه او شک داشت که کنش پدرکشی توانسته باشد به چنین پیامدهای سرنوشت‌سازی مانند آغاز

۱. همان‌جا، ص ۱۸۳.



جامعه و فرهنگ بیانجامد. او دریافت که پیامد بی‌گمان‌تر کشتن پدر، برانگیختن جنگ برادرکشی میان پسران بوده است. چون هریک از آنان می‌خواستند جای پدر را بگیرند. از این‌رو به گمان اتکینسون مادر و نفوذ مهرآمیز او به دشمنی پدر - پسر پایان می‌دهد.

روزی مادری هوشمند و دوراندیش دریافت که پدرسالار دارد پیر می‌شود از او خواهش کرد تا بگذارد واپسین پسرش به جای آنکه به رسم زمانه در بزرگسالی به بیرون رانده شود، در خانه بماند. اتکینسون این رویداد شورانگیز را بدین‌گونه برمی‌شمارد:

مهر ناب مادری بر اهریمن کام‌جویی و رشک‌بری پیروز شد. مادر در اینکه پسری را کنار خود نگه دارد کامیاب شد، پس، بر اثر پیشامدی شگفت، آن پدر و پسر، که در میان همه پستانداران، آشتی‌ناپذیرین دشمنان هم بودند، اکنون نخستین کسانی بودند که دست‌به‌دست هم دادند و با هم همکاری کردند. پیوندی چنین سرنوشت‌ساز جهان را در برابر آنان به زانو درآورد. گروه خانواده اکنون برای نخستین بار، چشم‌انداز تماشایی تا آن زمان ناشناخته و بی‌پیشینه‌ای از گنجایی پسری نوجوان را در گروه خانوادگی و در میان زنان سازنده آن، نشان می‌داد. با اینهمه، باید پذیرفت که چنین رویدادی، در چنان دوره‌ای به ناگزیر به ویژگی‌های بس برتر فیزیولوژیکی و روانی در میان کنشگران نخستین نیاز داشت. پایان خوش تازه برای نمایش آن جهان کهن، که چنین دور و دراز در میان خون و اشک برگزار شده بود، کار نوآورانه‌ای بود که نیاز به هنرپیشگان بسیار توانمندی داشت. (خاستگاه‌های اجتماعی و

قانون نخستین، ص ۳۲ - ۲۳۱)

در برابر فروید که تنها مردان را همچون هنرمندان، بر روی صحنه پیش از تاریخ می‌دید، اتکینسون به نیروی زنانه در آغازگری زندگی و رفتار

اجتماعی ارج می نهد. اما نتیجه نهایی یکی است؛ گروه خانوادگی با پایان بخشیدن به دشمنی پدر - پسر و جلوگیری از محرم آمیزی سروسامان می یابد. او می نویسد: «برای نخستین بار در تاریخ جهان، با سازه‌ای روبرو می شویم که قرار است در آینده نیروی راهنمای دگرذیسی اجتماعی شود، و آن جدایی آشکار میان زن و زن به معنای دقیق آن است، به سخن دیگر، شماری از زنان برای شماری از مردان اکنون می باید قدسی و حرمت دار<sup>۱</sup> شوند.» و به این برآیند می رسد که:

پس، این قانون نخستین - پرهیز میان خواهر و برادر را با ننگه داشت باوری (محافظه کاری) ترسناکی عصرها و سده‌ها را درنور دیده است .... در سپیده دم تاریخ دستور داد سدی میان مادر و پسر و خواهر و برادر بگذارند و این دستور هنوز برای همه گونه‌های بشری گریزناپذیر است .... در میان اینها برای همیشه، دهنه‌ای بر دهان خواهش، و زنجیری بر پای شهوت نهاده شد. (همان جا، ص ص ۲۳۸، ۲۳۶)

پس، اتکینسون هم مانند فروید سرانجام به تئوری خاستگاه‌های اجتماعی بر بنیاد همخون آمیزی<sup>۲</sup> می رسد. او این واقعیت را نادیده می گیرد که «فرق گذاری این چنین در میان زنان» به چند زن در یک گستره‌ی خانوادگی محدود نمی شد. تابوی رابطه جنسی انبوهی از زنان را که برای رده‌هایی از مردان دست نیافتنی بودند دربر می گرفت. پرستشی را که باید پاسخ داد این است که چرا همه این زنان در زیر یک تابوی جنسی در شمار زنان ناروا و حرام درمی آمدند. تنها راه برای دست و پنجه نرم کردن با این سردرگمی در چارچوب تز خانواده پدری آن است که معنای همخون آمیزی را گسترش دهیم تا همه این زنان خاندانی یا

1. sacred

2. incest theory of social origins

طایفه‌ای ناخویشاوند را دربرگیرد، اگرچه این کار واژه‌ی «همخون‌آمیزی»<sup>۱</sup> را بی‌معنا می‌سازد و این همان راهی است که رالف پدینگتون<sup>۲</sup> پیموده است. او می‌نویسد:

برای اهمیتش در تکامل بشری، سکس نیرویی قدرتمند است، اما چیزی است که ناکامی آن ویرانگرترین هیجان‌ها و خشم و خروش‌های بشری را وامی‌رہاند. از سوی دیگر، این هیجان‌ها می‌بایست به سود سامانه‌ی اجتماعی مهار شود، و این کار در هیچ کجا به اندازه‌ی درون خانواده ضرورت ندارد، سیستم دوستانه‌ی همکاری خانگی و اقتصادی خانواده، رابطه‌ی سازگار را در میان ایشان ناگزیر می‌سازد. اگر پدر و پسر هر دو برای به‌دست آوردن دل یک زن و نزدیکی با او با یکدیگر به رقابت بپردازند، مهر پدری و احترام فرزندی دیگر پابرجا نمی‌ماند. اگر برادران همیشه باهم در ستیز بودند، چنانچه روا می‌بود که آنان به خواهرشان دست یابند و چنین هم می‌شد، زندگی خانوادگی امکان‌پذیر نبود. چنین برداشتی درباره‌ی گروه بزرگ‌تر خویشاوندی مانند خاندان یا طایفه هم کاربرد دارد. در اینجا نیز، نیاز برای همکاری هماهنگ و سازگار در کارهای اقتصادی، سیاسی و دینی با نیروهای ویرانگر سکس دستخوش تهدید می‌شود، و چنین است که به آئین برون‌همسری و بازداری از زنای خاندانی<sup>۳</sup> می‌انجامد، و این یکی از گستره‌های احساس‌ها و نگرش‌های خانوادگی است، و در اینجا با دستوری بازدارنده، که در زیرساخت سیستم ردگانی خویشاوندی<sup>۴</sup> نهفته است، برای نمونه، با «خواهر» خواندن همه زنان خاندان هر مردی رابطه

1. incest

2. Ralph Pidington

3. clan incest

4. classificatory system of relationship

خویشاوندی پنداری<sup>۱</sup> با همه آنان برقرار می‌کند که دست‌کم در پندار، زناشویی و نزدیکی جنسی را انجام ناشدنی می‌سازد.<sup>۲</sup>

پدینگتون نیز در دام تئوری خاستگاه‌های اجتماعی بر بنیاد همخون‌آمیزی یا محرم‌آمیزی افتاده است. این پژوهندگان با مقدمه<sup>۳</sup> درستی آغاز می‌کنند، بدین‌گونه که ویژگی گروه‌ستیز<sup>۴</sup> رفتار جنسی نرینه‌ها در طبیعت سدی در راه شکوفایی انسان برپا نمود. اما آنان (پژوهندگان) با کاهش این مسئله بزرگ اجتماعی به یک رویداد خانوادگی که رشک‌بری پدر - پسر و زنا را دربرمی‌گیرد دچار گمراهی شده‌اند. گونه انسان با نگرانی درباره محرم‌آمیزی در گروه خانواده به راه نیافتاد. آنان با دریاست (الزام) ناگزیر برای ساختن سازمانی اجتماعی که در آن مردان با یکدیگر و با زنان در کنش‌های کارگری گروهی همکاری کنند آغاز کردند تا نیازهای زندگی را برآورده سازند، برای یکدیگر پاسداری گروهی فراهم آوردند. این کار نیاز به سرکوبی رقابت جانوری و پرخاشگری نه تنها زمینه‌ی نیازهای جنسی هم‌چنین در نیازهای خوراکی هم بود.

این نیازهای دوگانه بود که تابوی توت‌میک را پدید آورد و آن نیز در آغاز زندگی بشری خاندان<sup>۵</sup> را به وجود آورد نه خانواده را. در مرحله نخستین پیشرفت اجتماعی نه تنها خانواده پدری و آمیزش جنسی در زناشویی جایی نداشت درست و اروونه‌ی آن نمایان بود. با خاندان مادری آغاز شد،

1. fictional

۲. درآمدی به مردم‌شناسی اجتماعی (Introduction to Social Anthropology)، صص ۳۵ - ۱۳۴.

3. premise

4. antisocial

5. clan

واحدی با گروهی غیرجنسی، مادران و برادران (یا خواهران و برادران). آنان همچون خویشاوند خاندانی به هم پیوستگی تنگاتنگی داشتند اما در زمینه‌ی خوراک و جفت‌گیری به سختی از هم جدا بودند. بگذارید به بررسی این جدایی دوگانه دو جنس در عصر پیش خانوادگی تاریخ بپردازیم.

### مرزبندی خوردن و جفت‌گیری

خاندان در ساختار درونی خود «خویشاوندان نزدیک»<sup>۱</sup> را در برمی‌گرفت، خواهران، برادران، مادران و برادرانِ مادران. آنان گرچه از نظر جنسی از هم جدا بودند یاران اقتصادی و اجتماعی یکدیگر بودند که با هم برای همگان در گروه خاندانی خوراک و نیازهای زندگی فراهم می‌ساختند. پس آنان آنچه را که می‌توان «جدایی نزدیک هم»<sup>۲</sup> نامید، دارا بودند.

از سوی دیگر، میان این خواهران و برادران و جفت‌های آنان «جدایی دور از هم»<sup>۳</sup> وجود داشت، زیرا آنان در گروه‌های خاندان‌های مادری جداگانه و گاهی به دور از هم با خواهران و برادران خاندانی خود زندگی می‌کردند. در آن زمان که مردم‌شناسان پژوهش خود را آغاز نمودند پیوند زناشویانه و حتی هم‌خانگی زن و شوهر در بیشتر سرزمین‌های بدوی هنوز یافت می‌شد. اما در نخستین مرحله‌ی زناشویی در روزگار مادرسالاری، بودن زن و شوهر در یک گروه، ساختار بنیادین خاندان را دگرگون نساخت، و هم‌چنان خاندانِ مادریِ خواهر - برادر پابرجا ماند.

1. close kin

2. Close Separation

3. far separation

ساختار مادری بر پایه نرینه و مادینه بودن و رده‌بندی سنی بخش‌بندی می‌شد. در سیستم ردگانی، بخش‌بندی از روی جنس<sup>۱</sup> رارده‌های زنانه و مردانه<sup>۲</sup> می‌نامند، واژگانی که مورگان آن را آورده است. اگرچه خواهران و برادران همه با هم در یک جامعه زندگی می‌کردند، در بخش‌های جداگانه‌ای به سر می‌بردند؛ مردان بزرگسال در بخش مردان زندگی می‌کردند، می‌خوردند و می‌خوابیدند. خواهران بزرگ‌تر (مادران) سرپرست خواهران جوان‌تر (دختران خردسال) بودند و کارهایی را که باید در آینده انجام دهند به آنان می‌آموختند، برادران بزرگ‌تر (برادران مادران) آموزگار و نگهبان برادران کوچک‌تر (پسر بچه‌ها) بودند.

کودکان و بچه‌های خردسال از هر دو جنس، در بخش زنانه با مادران خود زندگی می‌کردند. در این دوره از زندگی، پسر بچه‌ها و دختر بچه‌ها در کنار هم می‌زیستند و باهم بزرگ می‌شدند. هم‌چنانکه جی. اچ. دربرگ<sup>۳</sup> آن را برمی‌شمارد، از هم‌نشینی پسر خردسال با مردان بزرگسال جلوگیری می‌کردند. «او هنوز به دامن مادر خود چسبیده بود و دوستانش پسران و دختران کوچک هم‌سالش هستند که او با آنان در یک رده قرار دارد» (در زادبوم وحش‌خوی، ص ۶۳).

در سن ویژه‌ای، در برخی از سرزمین‌ها در شش سالگی، در جاهای دیگر در هشت یا ده سالگی، پسران را به بخش مردان می‌بردند، و آنان را در رسته مردان رده‌بندی می‌کردند و شکارگری و جنگ‌آوری را به آنان می‌آموختند. هم‌چنین آداب رفتاری تازه‌ای را به آنان یاد می‌دادند. مهم‌ترین آن دستور پرهیز بود که اکنون در رابطه با مادران و خواهرانی که

1. sex

2. male and female classes

3. J. H. Driberg

پیش از این با آنان زندگی می‌کردند می‌بایست به کار بسته شود، پس ناگزیر بودند خویشتن‌داری سختگیرانه‌ای را در برابر این زنان ناروا و حرام داشته باشند.

جداسازی میان خواهران و برادران را بدان‌گونه که در جزیره‌ی نیوهیبریدز<sup>۱</sup>، نیوکالدونیا<sup>۲</sup> و جاهای دیگر یافت شده را فریزر برشمرده است<sup>۳</sup> و بسیاری از مردم‌شناسان آن را برای روشننگری به‌کار برده‌اند. پسر در سن و سال ویژه‌ای خانه مادری را ترک می‌کند و به سوی «خانه باشگاهی»<sup>۴</sup> می‌رود که در آنجا خوراک روزانه را می‌خورد و شب‌ها می‌خوابد. از آن پس اگر خواهر و برادر از روی پیشامد یکدیگر را ببینند، خواهر رویش را برمی‌گرداند یا برادر از او می‌گریزد. اگر برادر جای پاهای خواهرش را بر روی شن‌ها بشناسد نباید آن را دنبال کند. او نام خواهرش را نمی‌برد و از کاربرد هر واژه‌ای که بخشی از نام او را بسازد دوری می‌کند. مرد جوان شاید هنوز هم برای خوردن خوراک سری به خانه‌اش بزند، اما اگر خواهر در آن دوروبر باشد پیش از خوردن خوراک از آنجا دور می‌شود. اگر خواهر در آن پیرامون نباشد او می‌نشیند تا خوراک را که بیرون از در خانه برایش نهاده‌اند بخورد. مادر نیز در رفتارش با او خوددار است، نام رسمی او را به کار می‌برد، و اگر برایش خوراکی بیاورد بدون برخورد سراسیمه با او، آن را در جایی در دسترس او می‌گذارد.

جداسازی پسران از مادران و خواهران را کمابیش همیشه این‌گونه برداشت کرده‌اند که گویا تنها برای جلوگیری آمیزش در میان آنان برقرار شده است، در واقع، به شیوه‌ای سخت‌گیرانه‌تر درباره خوراک به کار

1. New Hebrides

2. New Caledonia

۳. توت‌گرایبی و برون‌همسری، جلد دوم، ص ۷۷.

4. clubhouse

می‌رفت. همین که پسران را از بخش مردانه به بخش زنانه می‌بردند، آنان از بخش خوراک زنانه نیز جدا می‌شدند. پیش از آن، پسران خوراک زنانه‌ای را که زنان و دختران بر روی اجاق‌های خود می‌پختند، می‌خوردند. از آن پس آنان خوراک مردانه‌ای را که مردان بر روی اجاق‌های خود پخته بودند، به همراه آنان می‌خوردند. چند تن از مردم‌شناسان این جداسازی سخت‌گیرانه خوراک را یادآوری کرده‌اند. برای نمونه ارنست کرولی<sup>۱</sup> می‌نویسد:

در جزیره‌های سوسایتی<sup>۲</sup> و ساندویچ<sup>۳</sup> همین‌که پسر می‌توانست خوراکش را خود بخورد خوراک او از مادرش جدا می‌شد و از نخستین سال‌های زندگی روا نبود برادران و خواهران با هم غذا بخورند. در یورپیو<sup>۴</sup> پسران چند روز پس از زاده‌شدن می‌باید تنها با مردان غذا بخورند... هر چند واقعیت شیرخوردن از پستان مادر را نادیده می‌گیرند. در فیجی<sup>۵</sup> روا نیست خواهران و برادران با هم سخن بگویند یا با هم خوراکی را بخورند.<sup>۶</sup>

آدری. آی. ریچاردز<sup>۷</sup> در میان باتوهای جنوبی<sup>۸</sup> شیوه‌ی همانندی را می‌بیند:

نخستین گام در جداسازی پسر از مادرش، جلوگیری از خوردن خوراک آنان با هم است؛ و این پدیده‌ی شنیدنی نیز درخور یادآوری است که در میان بومیان کافر<sup>۹</sup> پیش از آنکه پسر را از خفتن و زیستن با زنان بازدارند، برای

1. Ernest Crawley

2. Society

3. Sandwich

4. Uripive

5. Fiji

۶. گل سرخ رازآمیز، The Mystic Rose، جلد یکم، ص ۲۶۲.

7. Audrey I. Richards

8. Southern Bantu

9. Kafir



چند سال از خورد و خوراک او با زنان به هر روی جلوگیری می‌کنند ....  
 از آن پس، راه پسران و دختران از هم جدا می‌شود، و حتی زمانی که کودکان در زمان برداشت فرآورده‌های کشت شده گرد هم می‌آیند تا پرندگان را بترسانند و آنان را دور سازند، در هنگام آماده‌سازی خوراک‌هایی که باید در کشت‌زار خورده شود، جداسازی میان پسران و دختران به گونه‌ای سخت‌گیرانه به کار بسته می‌شود.<sup>۱</sup> تبرستان  
 در حالی که بیشتر مردم‌شناسان به جدایی جنسی برادران و خواهران خاندانی پرداخته‌اند اهمیت جداسازی خوراک را نادیده گرفته‌اند. اما هم‌چنانکه ارنست کسرولی فریاد برآورده است «گسترده‌ترین و سخت‌گیرانه‌ترین تابوهای جنسی هیچ ربطی به کارکردهای جنسی ندارد. این تابوها درباره‌ی بازداری از خوردنِ باهم است» (گل سرخ رازآمیز، جلد یکم، ص ۸۵-۸۴).

این جداسازی خورد و خوراک، به همراه گواه و برگه‌های دیگر، نادرستی تز وسترمارک<sup>۲</sup> را آشکار می‌سازد به باور او پدر همیشه فراهم‌کننده‌ی خوراک همسر و فرزندان خود بوده چون به دنبال شکار دویدن برای خوراک، به مردان شکارگر واگذار شده بود. از آنجا که نه زنان و نه کودکان خردسال برای خورد و خوراک به گوشت وابسته نبودند پس برای گذران زندگی نیز به مردان شکارگر وابسته نبودند. حتی پسر بچه‌ها هم نخست شیر مادر را می‌خوردند و پس از آن پوره سبزی‌ها را. تازه در آن هنگام که پسران نوجوان به بخش مردان می‌رفتند گوشت خوردن آغاز می‌شد.

۱. گرسنگی و کار در یک ایل وحش‌خوی (Hunger and Work in a Savage Tribe)، ص ۷۰.

2. Westermarck

جداسازی خورد و خوراک زنانه و مردانه، در میان جفت‌ها و یا آنچه که آنان را بیشتر بدین نام می‌خوانند «زنان و شوهران» آشکارتر است تا میان خواهران و برادران. همسران از دو خاندان جداگانه برخاسته بودند. در سیستم ردگانی، واژگان «بخش‌بندی زناشویی»<sup>۱</sup> که رده‌بندی زناشویی<sup>۲</sup> هم خوانده می‌شود بیشتر برپایه «بخش‌بندی خوراک»<sup>۳</sup> بود که هر یک از همسران به بخشی از آن وابسته بودند، زن به بخش یا رده خوراکی خود در خاندان مادری وابسته بود و شوهر نیز به رده یا بخش‌بندی خوراکی خود در خاندان مادری خویش. پس با آنکه شوهر با زن آمیزش جنسی داشت با او آمیزش خوراکی نداشت.

کرالی نمونه‌ای را در میان بومیان داماراس<sup>۴</sup> نشان می‌دهد، در میان آنان واژه‌ای که برای «بخش‌بندی زناشویی» به کار می‌رفت اروزو<sup>۵</sup> بود، که به خوراک اشاره دارد و این بخش‌بندی‌ها را همچون «رژیم‌های خوراکی»<sup>۶</sup> برمی‌شمارند.<sup>۷</sup>

اما او نتوانست دریابد که چرا همه مردان، هم برادران و هم شوهران از هم خوراک شدن با زنان خود بازداشته شده بودند. او می‌پرسد: «چرا شوهران و زنان، خواهران و برادران به رسمی همگانی در یک یا چند چیز باید از هم پرهیزند و به ویژه نباید با هم خوراک بخورند؟»<sup>۸</sup>

پاسخ این است که جداگانگی خوراک مردان و زنان تنها بخش هویدای جداسازی کلی شکارگران از مادران و کودکان در روزگار آدم‌خواری است.

1. marriage division

2. marriage class

3. food division

4. Damaras

5. Oruzo

6. dietaries

۸. جلد یکم، ص ۲.

۷. همان‌جا، جلد دوم، ص ۲۲۷.

## جدایی شکارگران از مادران

شماری از مردم شناسان نوشته‌اند که در آغاز، جنگاوری و شکارگری از هم بازشناختنی نبود. آنان یادآوری می‌کنند که در هر دو، در شکارگری و آدمخواری جنگ‌افزارها و شگردهای یگانه‌ای به کار می‌رفت. همین بازشناختنی بودن را می‌توان در دستورهای توتیمیک که هر دو کار را دربرمی‌گرفت، یافت. شکارگران و جنگاوران می‌بایست پیرو دستورهای سخت‌گیرانه‌ای باشند که حتی پیش از رفتن به شکار یا جنگ آغاز می‌شد. و پس از آن، پیش از بازگشت به زندگی روزانه‌ی خود، آئین‌های سخت‌گیرانه‌ی پالایش<sup>۱</sup> را از سر می‌گذرانند.

برجسته‌ترین و نرمش‌ناپذیرترین دستورها درباره زنان و پرهیز از هم‌خوراک‌شدن و آمیزش با آنان بود. در آغاز هر گشت شکار یا جنگ، مردان چند گاهی می‌بایست از برخی از خوراکی‌ها پرهیزند؛ هم‌چنین از هرگونه رابطه‌ای با زنان و حتی جفت خود بازداشته می‌شدند. در بسیاری از گزارش‌ها، جنبه سکسی این پرهیز دوگانه را همچون «خوبیستن‌داری»<sup>۲</sup> یا «آمیزش پرهیزی»<sup>۳</sup> یا حتی پارسایی<sup>۴</sup> برشمرده‌اند که در این چند گاه مردان به طور گذرا به آن تن درمی‌دادند.

نوشته‌های زیر بخشی از گزارش فشرده کِراالی است که از منابع گوناگون برگرفته است و فراگیری این رویه را نشان می‌دهد:

در جشن برگزار شده برای جنگ، مردان مائوری<sup>۵</sup> تابوهایی هستند «به پهنای یک اینچ»<sup>۶</sup> و تا پایان جنگ و آوازدهی آشتی، نباید به نزدیک زنان

1. purification

2. continence

3. sexual abstinence

4. celibacy

5. maori

6. an inch thick

خود روند ... بومیان موآنو<sup>۱</sup> از جزیره‌های [مرجانی و آتش‌فشانی] آدمیرالتی<sup>۲</sup> [در گینه‌ی نو] باید پنج روز پیش از رفتن برای ماهی‌گیری با تورهای بزرگ و دو یا سه روز پیش از رفتن به جنگ خویشتن دار و پرهیزگار شوند ... تروبریاندرها<sup>۳</sup> برای دو روز از زنان خود کناره می‌گیرند. بومیان موتوموتو<sup>۴</sup> از فرش و اتر بی<sup>۵</sup> [خلیج آب شیرین] در گینه‌ی نو باید پیش از شکار، ماهی‌گیری یا گشت‌های جنگلی، خویشتن‌داری و پرهیزگاری را پیشه‌ی خود سازند .... در جنوب خاوری کینه‌ی نو نیز مردان چند روز پیش از جنگ تابو می‌گردند و نباید به زنان نگاه کنند و یا به آنان نزدیک شوند .... در آسام<sup>۶</sup> جنگاوران هم پیش و هم پس از تاخت و تاز جنگی نباید با زنان خود هم‌خانه شوند و نباید خوراک دست پختِ زنان را بخورند ....

سرخ‌پوستان نوتکاساند<sup>۷</sup> در بریتیش کلمبیا<sup>۸</sup> سه یا چهار هفته پیش از رفتن به گشت جنگلی باید از آمیزش جنسی بپرهیزند و به پاک‌سازی یا پالایش دردناکی تن دهند .... سرخ‌پوستان آمریکای شمالی همگی «آنگاه که بیرون از خانه و در جنگ هستند با زنان هم‌خانه نمی‌شوند؛ آنان به پیروی از دین و آئین خود از هرگونه آمیزشی حتی با زنان خود می‌پرهیزند. سه شبانه‌روز پیش از رفتن به جنگ و سه شبانه‌روز پس از آمدن به خانه هم‌چنان در پرهیزگاری به سر می‌برند. بومیان در تینه‌ی باختری<sup>۹</sup> پیش از رفتن به شکار سمور، بستر زناشویی را ده روز و اگر به شکار خرس بروند یک ماه ترک می‌کنند ....

1. Moanu

2. Admiralty

3. Trobrianders

4. Motumoto

5. Freshwater bay

6. Assam

7. Nootka Sound

8. British Clumbia

9. Western Tinneh

در آفریقای جنوبی پیش و در زمان گشت و گذار برای شکار یا جنگ مردان نباید با زنان رابطه‌ای داشته باشند. بومیان بانتو<sup>۱</sup> در آفریقای جنوبی پیش از جنگ آئین‌هایی برای پالایش جنسی برگزار می‌کنند و خویشتن‌داری می‌ورزند. یکی از بومیان جنگاور زولو<sup>۲</sup> می‌گفت: «هیچکس در میان ما نمی‌تواند با زن خود نشست و برخاست کند.» نگریلوها<sup>۳</sup> نیز پیش از رفتن به جنگ خویشتن‌داری پیشه می‌کنند.... ماهیگیران و شکارگران بانگالا<sup>۴</sup> در کنگوی علیا باید آئین پرهیز را به جا آورند.... بومیان آفریقای خاوری چند روز پیش از شکار فیل به زنان خود نزدیک نمی‌شوند.

توضیحی که خود بومیان درباره این پرهیز سخت‌گیرانه از زنان در زمان شکار می‌دادند، مانند همیشه به طور گنگ و سربسته‌ای ساخته و پرداخته شده بود و به آسانی از آن برداشتی نادرست می‌شد. آنها گفتند که زیر پا گذاشتن تابو دست کم ناکامی و شکست در شکار را در پی دارد؛ و در بدترین حالت، بر سر شکارگر بلایی هولناک و حتی مرگ را می‌آورد. از همین گفته‌ها بسیاری از پژوهشگران به این برآیند رسیدند که شکارگران و جنگاوران وحش‌خوی «در چنین زمان‌هایی از نیروی سست‌کننده‌ی زنان می‌ترسیدند؛ برخورد با زنان، مرد را به سستی زنانه «آلوده» می‌ساخت. پس بدبختی می‌آورد». فریزر هم به این خطا دچار شد آنگاه که نوشت:

اینکه به راستی چرا چنین شمار فراوانی از وحش‌خویان دوری از زنان در زمان جنگ را به شکل دستور و آئین درآورده‌اند نمی‌توانیم بی‌گمان به آن پاسخ دهیم. اما می‌توانیم این گمان را داشته باشیم که انگیزه آنان از ترس خرافه‌ای سرچشمه می‌گرفت که مبادا بر پایه اصل جادوگری یا افسون

1. Bantus  
3. Negrillos

2. Zulu  
4. Bangala

دلسوزانه<sup>۱</sup>، برخورد نزدیک با زنان آنان را به سستی و ترس زنانه دچار سازد ... بومیان کایان<sup>۲</sup> در برنثوی مرکزی<sup>۳</sup> تا آنجا پیش رفته‌اند که می‌پندارند که دست زدن به دستگاه پارچه‌بافی یا جامه‌ی زنان آن چنان مرد را ناتوان خواهد ساخت که در شکار یا ماهیگیری و جنگ شکست خواهد خورد. پس، جنگاور وحش‌خونه تنها از آمیزش جنسی با زنان کنار می‌گیرد؛ از هرگونه برخوردی با آنان نیز می‌پرهیزد.<sup>۴</sup>

پس از آن دیدگاه فریزر دگرگون شد و گمان کرد که آئین پرهیزچندان بر پایه‌ی آنچه انگاشته شده بود، اثر سست‌کننده زنان بر مردان نبوده و بیشتر از این باور برخاسته بود که جانورانی را که می‌خواستند شکار کنند آشکار نمی‌شوند و از چنگ آنان می‌گریزند<sup>۵</sup>. اما او نتوانست بگوید که چرا برخورد با زنان چنین پیامدی دارد.

در نبود روشن‌گریِ باوربرانگیزی برای این رویه، درون مایه‌ی مردگرایی<sup>۶</sup> بر این پایه که زنان نفوذ و اثر آلاینده‌ای<sup>۷</sup> بر مردان می‌گذاشتند شکل گرفت. با اینهمه داده‌های فراوان، وارونه‌ی آن را نشان داد. مردان می‌بایست آئین پاک‌سازی پیچیده‌ای را از سر بگذرانند تا آنان را از ناپاکی‌هایی که در پیشه‌ی خون‌آلود شکار و جنگ دچار آن شده بودند پاک سازد. پس از هرگشت جنگ یا شکار پیش از آنکه مردان بتوانند بازگردند و به هرگونه از نشست و برخاست با زنان بپردازند

1. Sympathetic Magic

2. Kayans

3. Central Borneo

۴. شاخه‌ی زرین (The Golden Bough)، بخش دوم، تابو و خطرناکی روح (Taboo and the Perils of the Soul) ص ص ۶۵ - ۱۶۴.

۵. همان‌جا، ص ۱۹۶.

6. the male oriented theme

7. contaminating influence

می‌بایست از آلودگی خون‌های ریخته، گوشتی که خورده بودند، و خونی را که در جنگ یا شکار نوشیده بودند پاک شوند. جونز<sup>۱</sup> در این باره می‌نویسد:

پس، به‌طور طبیعی خون‌ریز را تابو می‌دانند. در میان بومیان یوما<sup>۲</sup> در کلرادو<sup>۳</sup> آدم‌کش برای یک ماه تابو شمرده می‌شود و در این روزها باید روزه بگیرد؛ بومیان کافر پس از هر جنگ ناپاک بودند. خون جانوران همین پیامدها را پدید می‌آورد، بومیان هاتین تات<sup>۴</sup> [در آفریقای جنوبی] پس از هر شکار می‌بایست خود را از خون جانورانی که کشته بودند پاک سازند.<sup>۵</sup>

گزارش‌های فراوانی از آئین‌هایی که مردان پس از شکار یا جنگ می‌بایست از سر بگذرانند داده شده است. مردان ناگزیر بودند در کلبه‌ای چوبی بیرون از گروه تک و تنها به سر برند. و در همان گاه که در قرنطینه بودند رفته‌رفته به آنان آش جو یا پوره سبزی می‌دادند و از روزه گرفتن رها می‌شدند. گاهی خوراک را پیرزنی به شکارگر می‌رساند و فاصله‌اش را با او با گذاشتن خوراک در ته یک چوب بلند و رساندن آن به دهان شکارگر، نگه می‌داشت، هاتن وبستر<sup>۶</sup> این رویه را در میان برخی از ایل‌ها این‌گونه وصف می‌کند:

در میان بومیان تونگا<sup>۷</sup> کشتن دشمنان در جنگ هم سربلندی و هم خطر بزرگی برای دشمن‌کش به دنبال دارد. «آنان دشمنان را کشته‌اند. پس

1. Jevons

2. Yuma

3. Colorado

4. Hottentot

۵. درآمدی بر تاریخ دین (Introduction to the History of Religion)، ص ۷۴.

6. Hutton Webster

7. Thonga

دستخوش نفوذ رازآمیز و مرگبار نورو<sup>۱</sup> هستند و از آن پس باید درباره‌ی آنان درمان دارویی انجام شود. نورو چیست؟ نورو روح دشمن کشته شده است که آنان را به خونخواهی از گشوده برمی‌انگیزد. روح، او را فرمانبردار خود می‌سازد (تسخیر می‌کند) و گاهی او را به دیوانگی می‌کشاند؛ چشمانش ورم می‌کند. از کاسه بیرون می‌جهد و سرخ و برافروخته می‌شود. او دیوانه می‌شود، گیج و منگ و نابخرد و سبک‌سر می‌شود. تشنگی او برای خون شاید او را حتی به اندیشه‌ی کشتن خانواده خود هم بیاندازد. برای پرهیز از چنین پیامدهایی کشتارگران را در زیر چندین تابوی بازدارنده قرار می‌دهند. آنان جامه‌ای کهنه می‌پوشند با قاشق‌ها و بشقاب‌های ویژه و ظرف‌های شکسته خوراک می‌خورند. نباید آب بنوشند. خوراکشان باید سرد باشد؛ اگر گرم باشد از درون ورم می‌کنند، به گفته‌ی بومیان «آنان خود گرم و داغ هستند زیرا آلوده و ناپاک‌اند». آمیزش جنسی برای آنان روا نیست. پس از چند روز مرد درمانگری به نزد آنان می‌آید تا آنان را پاک سازد و «سیاهی» را از آنان بزداید. هنگامی که این کار انجام شد همه ابزارهایی که کشتارگران در روزهای جدایی و دوری به کار می‌بردند و همه جامه‌های کهنه آنان به هم بسته می‌شود و بر روی شاخه درختی آویزان می‌شود تا همان‌جا بماند و بپوسد.<sup>۲</sup>

بیشتر مردم‌شناسان به دو لغزش بنیادین دچار شده‌اند. نخست، این باور که مردان دستورهای پرهیز را بر خود نهاده‌اند تا از خویشتن در برابر زنان «آلاینده»<sup>۳</sup> پاسداری کنند، دوم، نگرش به تابو همچون نهادی که در اصل برای بازداری از آمیزش جنسی است. برعکس، زنان بودند که این

1. Nuru

۲. تابو، Taboo، ص ص ۱۱ - ۲۱۰.

3. contaminating



فرمان را بر خود نهادند که در زمانی که مردان در کار آلاینده و خطرناکی شکار و جنگ درگیر هستند نباید به آنان نزدیک شوند.

و این چیزی بیش از یک پرهیز جنسی بود. تابویی سراسری و فراگیر بود که مردان را از هرگونه نشست و برخاست با زنان باز می‌داشت. هدف آن بازداری شکارگران یا جنگ‌آوران از هرگونه برخورد با زنان و کودکان در زمانی بود که آنان گشت‌های کشتارگرانه را آغاز کرده بودند. برتر و بنیادی‌تر از آمیزش‌های جنسی، دستور پرهیز از آمیزش‌های خوراکی بود، چون در اصل در برابر آدم‌خواری که تابو آن را نشانه گرفته بود می‌ایستاد.

نشانه‌ها و برگه‌هایی یافت می‌شود که در آغاز، واژگانی که برای خوراک نهاده بودند گوشت را دربر نمی‌گرفت، هم‌چنین کسانی که گوشت نمی‌خورند را «انسان‌تر» از گوشت‌خواران می‌دانستند. برای نمونه، گلدوین و ساراسون<sup>۱</sup> می‌نویسند که «واژه کلی برای خوراک به زبان تروکی‌ها<sup>۲</sup> بیشتر درباره خوراکی‌های نشاسته‌ای پخته شده به کار می‌رود.» از آنجا که زنان از آغاز و به‌طور سنتی گردآوران سبزی‌ها و ریشه‌ها و خوراکی‌های نشاسته‌ای بودند. پس آنان خورندگان «خوراکی‌های انسانی»<sup>۳</sup> بودند نه شکارگران که «خوراکی‌های جانوری»<sup>۴</sup> می‌خوردند.

هنگامی که یکی از پژوهندگان به نام رورشاک<sup>۵</sup> بر روی بومیان تروکی برخی آزمون‌های پژوهشی را انجام می‌داد لکه‌ای جوهر، یکی از جوانان را به یاد خفاش میوه‌خوار انداخت و آن را چنین برشمرد:

1. Gladwin and Sarason

2. Trukese

3. human food

4. animal foods

5. Rorschach

این نگاره‌ی خفاش میوه‌خوار است؛ آنها میوه‌ی درخت نان، نارگیل و پاپایا<sup>۱</sup> می‌خورند.... موز هم می‌خورند. جانوران بسیار خوبی هستند. اگر هنگامی که کوچک هستند آنها را بگیریم و همچون جانوری دست‌آموز در خانه بزرگ کنیم، همه‌اش پاپایا، میوه درخت نان و موز می‌خورند؛ هرگونه خوراکی را نمی‌خورند.<sup>۲</sup>

درباره‌ی اینکه مردان چه گوشت‌هایی را می‌توانند بخورند یا نه و در چه شرایطی می‌توانند آن را بخورند دستورهای سخت‌گیرانه‌ای بر دوش مردان نهاده شد. هنگامی که مردان جوان را از بخش زنانه به بخش مردانه گروه می‌بردند این قانون‌های خوراکی را به آنان می‌آموختند. برخی از این دستورها پرهیزهای گذرا و شماری دیگر پرهیزهای همیشگی بودند. بیشتر پرهیزها درباره‌ی گوشت برخی از پرندگان و جانورانی بود که در پیوند با جنس مادینه بودند. کرولی می‌نویسد که در میان بومیان کرنای<sup>۳</sup> در جیپس‌لند<sup>۴</sup> «مردان می‌باید تنها جانوران نرینه‌ای را که برای خوراک به کار می‌بردند، بخورند»، و در ویکتوریای باختری<sup>۵</sup> «نمی‌گذارند پسران هیچ گوشت جانوران چهارپای مادینه را بخورند»<sup>۶</sup>.

به همراه تابوهای خوراکی، به پسران دستورها و آئین‌هایی را که بر جداسازی دو جنس حکم‌فرما بود نیز می‌آموختند. فریزر می‌نویسد:  
در نیوساس ویلز<sup>۷</sup>... نوگرویده یا نوآموز<sup>۸</sup> در دوره‌ی آزمایشی<sup>۹</sup> خود، حتی

1. papaya

۲. تروک: انسانی در بهشت، ص ۶۳۱.

3. Kurnai

4. Gipps Land

5. Western Victoria

۶. گل سرخ رازآلود، جلد ۱، ص ۲۰۷.

7. New South Wales

8. novice

9. probation

نمی‌توانست به زنی نگاه کند یا با او سخنی بگوید؛ و حتی چندگاهی پس از آن، هرگاه زنی را می‌دید می‌بایست دهان خود را با ردایش بپوشاند ... جوان کرنای نباید گوشت هیچ گونه‌ای از جانوران مادینه را بخورد و نه گوشت شترمرغ استرالیایی و نه جوجه تیغی را.<sup>۱</sup>

جداسازی باستانی دو جنس، به شکل جداسازی «شیر» از خوراک‌های گوشتی باقی ماند. فریزر از آنجه که آن را بیشتر دستورهای دینی خورد و خوراک<sup>۲</sup> می‌نامند نمونه‌ای به دست می‌دهد:

... بومیان ماسای<sup>۳</sup> بیشترین تلاش‌ها را می‌کنند تا شیر و گوشت را به هم نیامیزند ... آنان تاب آن را ندارند که شیر را در ظرفی بگذارند که در آن گوشت پخته شده است، و گوشت را هم در ظرفی که در آن شیر بوده نمی‌گذارند، از این رو آنان برای برآورده ساختن این دو هدف، ظرف‌های جداگانه‌ای را به کار می‌برند. باور و رویه بومیان باهیما<sup>۴</sup> نیز بدین گونه است ... از دید آنان اگر شیر را در ظرفی که گوشت در آن جوشانده شده بود می‌ریختند، گاوی که آن شیر را از او دوشیده بودند می‌مرد.

اما شیر و گوشت نه تنها در یک ظرف نمی‌بایست باهم درآمیزند در معده‌ی یک مرد هم روا نبود که به هم برخوردند. چون درآمیختن در آنجا نیز به همان اندازه برای گاوی که شیرش این‌گونه آلوده شده بود خطرناک بود. پس، ایل‌های دام‌پرور که با گوشت و شیر گله‌های خود زندگی می‌کردند هشیاراند که شیر و گوشت را باهم در یک زمان نخورند ... همانند آنان، مردمان اسرائیل نیز، دستورهایی را هرچند با سخت‌گیری کمتر، درباره‌ی جدایی گوشت

۱. توت‌گرای و برون‌همسری، جلد یکم، ص ۴۱.

2. dietary laws

3. Masai

4. Bahima

و شیر، هم‌چنان تا به امروز، به جای می‌آورند.<sup>۱</sup>

هرچند، شکارگران و جنگاوران وحش‌خو به زنان هم‌چون جنس «آلاینده»<sup>۲</sup> نمی‌نگریستند، اما درست است بگوییم که آنان زنان را جنس «خطرناک»<sup>۳</sup> می‌پنداشتند. اگر تابوها و دستورهای پرهیز از آنان زیرپا گذاشته می‌شد آنان (زنان) بسیار خطرناک بودند. این ترس از زنان، در پرهیز مردان از خوردن گوشت مادینه‌ها نمایان می‌شود. هم‌چنان که مک کولاک<sup>۴</sup> در گفتارش درباره‌ی آدم‌خواری در دانشنامه‌ی دین و اخلاق‌شناسی<sup>۵</sup> می‌نویسد:

فراگیری و گسترش همانند در تابوی جنسی که زنان را به راستی و یا بالقوه برای مردان خطرناک می‌داند روشن‌گر این رخداد نیز خواهد بود که در حالی که گوشت مردان را آزادانه می‌خورند از گوشت زنان بیزارند و یا آن را زهرآگین می‌دانند. (جلد سوم، ص ۲۰۶)

پس، تابوی جنسی نخستین، که در بنیاد بیشتر جداسازی خوراک دو جنس بود گواهی بر خطر آدم‌خواری در عصر شکارگری بود. یکی از ویژگی‌های شگفت‌آور این جداسازی، دیرپایی آن است. در سرزمین‌هایی که آدم‌خواری تاکنون بازمانده است، هرچند به شکل آئینی، جداسازی مردان از زنان پس از شکار یا جنگ طولانی است، یک‌سال یا بیشتر به درازا می‌کشد. وبستر می‌نویسد:

۱. فرهنگ مردم در عهد عتیق (Folklore in the old testament, abr, ed) کوتاه‌شده، ص ۷۱ - ۳۷۰.

2. contaminating

3. dangerous

4. Mac Culloch

5. Encyclopedia of Religion and Ethics

بومیان کواکیوتل<sup>۱</sup> در بریتیش کلمبیا<sup>۲</sup> که آدم‌خواری در نزد آنان آئینی تشریفاتی بود. خورندگان گوشت انسان را دچار قید و بندهای فراوان می‌ساختند. آنان نمی‌توانستند کار یا قمار کنند، و تا یک‌سال به همسران خود نزدیک شوند و ناگزیر بودند چهار ماه از یک‌سال را در خوابگاه‌های خود به تنهایی زندگی کنند. (تابو، ص ۲۱۳)

زمانی که رویه‌های آدم‌خواری رو به نابودی نهاد درازای زمانِ جداسازی پس از جنگ یا شکار بسیار کاهش یافت؛ چند هفته، سپس چند روز، تا آنکه از تاریخ رخت بربست. یکی از بازماندگان این رویه باستانی، جداسازی زنان و مردان در هنگام خورد و خوراک روزانه است. رسمی که می‌توان آن را حتی امروزه هم در برخی از سرزمین‌ها یافت.

### جداسازی همسران در هنگام خورد و خوراک

رویه خورد و خوراک جداگانه‌ی زنان و شوهران، هم در سرزمین‌های بدوی که رسم‌های مادرسالارانه دارند و هم در سرزمین‌هایی که روش پدرسالاری در آنجا به استواری جایگیر شده، پایه‌گذاری شد. از آنجا که آغازگاه این رسم برای مردم‌شناسان ناشناخته بود، بیشتر آنان نتوانستند دریابند که گونه پدرسالاری بی‌گمان از رسم مادرسالاری پیشین دگردیسی یافته است.

آن چنان که این رویه را وصف می‌کنند، نخست مرد خوراک خود را به تنهایی یا به همراه دوستان مرد خود می‌خورد، پس از آن زنان و کودکان باهم خوراک خود را می‌خورند. با آنکه زن همواره خوراک را برای همسرش می‌کشد، هرگز با او بر سر سفره نمی‌نشیند. از این پدیده به

1. Kwakiutle

2. British Columbia

درستی این‌گونه برداشت کرده‌اند که این رخداد نشانه‌ی جایگاه فرودست زنان در خانواده‌ی پدرسالار است. با این‌همه نادرست است گمان کنیم که این رویه معنای همانندی با عصر وحش خوبی<sup>۱</sup> دارد. این رسم در اصل بخشی از جداسازی خورد و خوراک زنان و مردان در دوره آدم‌خواری است.

ناهمگونی در دریافتن ریشه‌ی جداسازی خورد و خوراک، گزارش‌های آشفته و ناسازگاری را درباره‌ی این رویه پدید آورده است. در برخی از نمونه‌ها گزارش داده‌اند که زنان از خوردن خوراک با مردان بازداشته شده‌اند؛ در گزارش‌های دیگر گفته‌اند که مردان از خوردن خوراک بازداشته شده‌اند. به هر روشی که گزارش داده باشند، درباره‌ی جهان‌گستری و فراگیری این رسم هیچ گمانی نیست. نوشته‌ی زیر بخشی از گزارش کوالی<sup>۲</sup> در این باره است:

در میان بومیان براکنا<sup>۳</sup> در آفریقای باختری، زنان و شوهران با هم خوراک نمی‌خورند. زنان فولا<sup>۴</sup> نباید با شوهران خود غذا بخورند. در آشانته<sup>۵</sup> و سینگامبیا<sup>۶</sup>، در میان بومیان نیام‌نیام<sup>۷</sup> و بارآ<sup>۸</sup> زن هرگز در برابر شوهرش چیزی نمی‌خورد.... در آفریقای مرکزی خاوری هر دهکده نهارخوری زنانه و مردانه جداگانه‌ای دارد. این بازداری در سراسر آفریقا بسیار فراگیر است.... در میان کردها<sup>۹</sup> زنان و شوهران هیچگاه با هم خوراک نمی‌خورند.... زن هندی هرگز با شوهرش غذا نمی‌خورد.... از این‌رو در هند باستان به گفته‌ی

- |                |               |
|----------------|---------------|
| 1. savage era  | 2. Crawley    |
| 3. Braknas     | 4. Fulah      |
| 5. Ashanti     | 6. Senegambia |
| 7. Niam – Niam | 8. Barea      |
| 9. Kurds       |               |

مانو<sup>۱</sup> «روا نیست او (مرد) با همسرش غذا بخورد.» ... زنان و مردان کومايون<sup>۲</sup> جداگانه غذا می‌خورند، در میان ایل‌های نزدیک راج‌محل<sup>۳</sup> در بنگال زنان نمی‌توانند با مردان غذا بخورند. مردان و زنان تودا<sup>۴</sup> نباید با هم خوراک بخورند ... در کوشین<sup>۵</sup> هیچ زنی با همسرش غذا نمی‌خورد. زن تایلندی خوراک شوهرش را آماده می‌سازد اما پس از او غذا می‌خورد ... در جزیره‌های مالدیو<sup>۶</sup> شوهر و همسرش نباید با هم غذا بخورند. همین دستور در خاکینا<sup>۷</sup> هم به کار بسته می‌شود. در چین ... زن نه با شوهر و نه با فرزندان پسرش غذا نمی‌خورد؛ او سر سفره خوراک را برای آنان می‌کشد ... در کره زنان و مردان غذای خود را جداگانه می‌خورند. زنان از مردان پذیرایی می‌کنند.

در میان بومیان گیانا<sup>۸</sup> شوهران و همسران جداگانه خوراک خود را می‌خورند. زنان مکوسی<sup>۹</sup> پس از مردان غذا می‌خورند ... در مکزیک باستان هر کسی کاسه جداگانه‌ای برای غذا خوردن داشت؛ نخست مردان به تنهایی غذا می‌خوردند و سپس زنان و کودکان. در یوکاتان<sup>۱۰</sup> زنان و مردان جداگانه می‌خورند. کاتلین<sup>۱۱</sup> می‌گوید: «من تاکنون به هر جای هند که رفته‌ام هرگز زنی هندی را ندیده‌ام که به همراه همسرش غذا بخورد. در جشن، مردان نخستین گروه هستند و زنان و کودکان و سگان همه با هم پشت سر آنان می‌آیند. در میان تیره‌های ایروکوآ<sup>۱۲</sup> نخست مردان به تنهایی غذا می‌خورند،

1. Manu

2. Kumaun

3. Rajmahal

4. Todas

5. Cochin

6. Maldive

7. Khakyena

8. Guiana

9. Macusi

10. Yucatan

11. Catlin

12. Iroquois

آنگاه زنان و کودکان به تنهایی غذا خوردن را آغاز می‌کنند ... در میان بسیاری از ایل‌های سرخ‌پوستان شمالی نیز چنین است ... در میان بومیان نایش<sup>۱</sup> شوهر با همسرش بر خوردی آبرومندان و ارجمندان دارد و به گونه‌ای از او نام می‌برد و با او سخن می‌گوید که گویی خود، برده‌اش است؛ او (شوهر) با همسرش بر سر یک سفره نمی‌نشیند. زن اسکیمو یارای آن را ندارد که با شوهر خود هم خوراک شود. در میان سرخ‌پوستان کالیفرنیا شوهران و همسران جداگانه غذا می‌خورند و حتی در دو اجاق جداگانه خوراکی‌های خود را می‌پزند.

این قانون در سراسر استرالیا فراگیر است که زن و شوهر باید جداگانه غذا بخورند ... از این رو در ویکتوریا<sup>۲</sup> مردان و زنان اجاق‌های جداگانه‌ای دارند که بر روی آن خوراک خود را می‌پزند ... در ملانزی<sup>۳</sup> به‌طور کلی زنان نباید با مردان غذا بخورند ... در بنکزآیلندز<sup>۴</sup> همه مردان بزرگسال وابسته به باشگاه مردان به نام *Suge* هستند که در آنجا غذای خود را می‌خورند در حالی که زنان و کودکان در خانه غذا می‌خورند ...

در میل‌کولا<sup>۵</sup> زنان و مردان خوراک خود را جداگانه می‌پزند و حتی بر روی دو اجاق جداگانه، و همه جانوران مادینه و حتی مرغ و تخم‌مرغ نباید در رژیم خوراکی آنان گنجانده شود. یکی از بومیان به ناوبان سامرویل<sup>۶</sup> گفت که یکی از دوستانش بر اثر خوردن گوشتِ خوکِ مادینه درگذشته است ... در فیجی شوهران و زنان نباید با هم غذا بخورند و خواهران و برادران نیز، و به‌طور کلی دو جنس نرینه و مادینه. مردان جوان نباید خوراک پس‌مانده‌ی زنان را بخورند ... در جزیره‌های ساندویچ، دختر بچه‌ها از هنگام زاده‌شدن تا

1. Natchez

2. Victoria

3. Melanesia

4. Banks Ilands

5. Male kula

6. Somerville



مرگ نمی‌بایست خوراکی را بخورند که به بشقاب پدر برخورده باشد. «از زمان کودکی به بعد هیچ مهر و دلبستگی طبیعی دمیده نشد، و هیچ گروه اجتماعی در میان نبود.»<sup>۱</sup>

در برخی از سرزمین‌های بدوی جداگانگی کهن میان گوشت یا خوراک مردان، و گیاهان یا خوراک زنان به همراه جدایی چاشت و نهار و شام میان دو جنس، پابرجا مانده است. کاترین روتلج<sup>۲</sup> درباره‌ی اکیکیویوها<sup>۳</sup> چنین می‌نویسد:

مردان و زنان با هم غذا نمی‌خورند. روا نیست زن، مردی را که گوشت می‌خورد، ببیند؛ و بی‌گمان آن را برایش نپخته است ... زنان، تنها در زمان‌های ویژه‌ی گوشت می‌خورند ... آمیزه‌ای از گوشت و سبزی آب‌پز درست می‌کنند. پختن آرد و هرگونه آشپزی گیاهی کار زنان است. همه پخت و پزها مگر خوراکی‌های گوشتی را زنان انجام می‌دهند.<sup>۴</sup>

کسانی که برابر با اصل‌های پذیرفته‌ی پدرسالاری از جدایی خورد و خوراک زنان و مردان برداشت می‌کنند باور دارند که این راه و روش را مردان برگردن زنان نهاده‌اند؛ و این نه تنها نمودی از جایگاه فرودست زنان است ترس مردان از آلوده شدن را نیز می‌رساند. ویستر می‌نویسد:

جداسازی جنسی در خورد و خوراک شاید گاهی فقط پیامد جایگاه پایین‌تر زنان باشد؛ مردان پیش از زنان گرسنگی خود را با بهترین خوراک‌ها فرومی‌نشانند. در نمونه‌های دیگر، ترس از ناپاکی زنان این رسم را ناگزیر ساخته‌است، سرچشمه‌ی آن هرچه باشد فراگیر و گسترده‌است. (تابو، ص ۱۱۱)

۱. گل سرخ رازآمیز، جلد یکم، ص ص ۱۱ - ۲۰۲.

2. Katherine Routledge

3. Akikuyus

۴. با مردمی پیش از تاریخ، اکی کیویو در آفریقای شرقی انگلیس With a Prehistoric People, the Akikuyu of British East Africa, ص ۶۱.

ویستر پس از آنکه دریافت گوشت خوراک مردان است و آن را با زبان و واژه‌های مردسالارانه بازگفت، درباره برخی از تیره‌های گینه‌ی نو می‌گوید که «فهرست خوراکی‌ها» یا «مِنو» آن‌چنان ترتیب یافته که «چیزهای خوب، و خوراکی‌های خوشمزه برای مردان کنار گذاشته می‌شود.» او «خودخواهی» مردان را درخور سرزنش می‌داند که زنان را خوار و فرودست داشته‌اند و «کاستی‌ها و کمبودهایی را افزون بر آنچه زنان به سبب فرودستی فیزیکی خود بر مردان تحمیل کرده‌اند بر دوش آنان نهاده‌اند» کورادوبو<sup>۱</sup> نیز باور دارد که زنان گوشت نمی‌خوردند چون آن را برای مردان کنار گذاشته بودند. در پژوهش خود درباره ایلی در هند شرقی می‌نویسد:

در جشن‌ها گوشت را میان زنان بخش (تقسیم) می‌کنند اما تنها به عنوان مردان خانواده‌ی آنان. به سخن دیگر زنان گوشت را برای شوهران و پسران خود می‌گیرند نه برای خود یا برای دختران خویش. این رویه با تئوری که می‌گوید خوراک گوشتین‌داری مردان است سازگار می‌باشد .... سیستم بخش‌بندی گوشت کمک می‌کند تا آبروی نقش مردانه از همان آغاز زندگی و بر پایه‌ای بنیادین در فرهنگ افزایش یابد. اگر راستش را بخواهید مردان فراهم‌آور خوراکی‌ها نیستند وارونه‌ی آن درست است. آنان کسانی هستند که خوراکی‌ها برای آنان فراهم می‌شود، اما آنان نیز فراهم‌کننده‌ی خوراکی ویژه خوشمزه‌ای هستند.<sup>۲</sup>

اگر زنان، فراهم‌کننده خوراک برای جامعه هستند و مردان کسانی هستند که خوراک برای آنان فراهم می‌شود، گمان نمی‌رود که مردان زنان

1. Cora Du Bois

۲. مردم آلور, the people of Alor, ص ۵۸ - ۵۷.

را از خوردن گوشت بازداشته باشند بلکه زنان گوشت را خوراکی خوشمزه نمی‌دانستند گوشت شاید در جامعه مردسالار داری و حق ویژه مردان شده باشد اما در روزگار مدرسالاری زنان خود بر آن می‌شدند که آیا گوشت بخورند یا نه و در بیشتر وقت‌ها گوشت نمی‌خوردند.

برخی از مردم‌شناسان دیده‌اند که از میان رسم‌های ناآشنا و بیگانه‌ای که پیروزمندان و آبادی‌نشینان اروپایی برای مردمان نخستین به ارمغان آوردند، رسمی که بیشترین هراس و شگفتی را به بار آورد روش غذاخوردن با هم بود. مورگان درباره‌ی بومیان ایروکوآ می‌نویسد:

بومیان ایروکوآ پس از آمیزش با سفیدپوستان رفته‌رفته آغاز به پذیرش سبک زندگی ما کردند، اما بسیار کند و آهسته. یکی از دشواری‌ها، دگرگون ساختن روش کهن و خوگرفتن به باهم غذاخوردن بود که رفته‌رفته گسترش یافت .... اگر بتوان پدیده‌ای تازه رخ داده را سنتی<sup>۱</sup> خواند. سنتی در میان بومیان سینکا - ایروکوآ هنوز هم رواج دارد، و چنین پیش آمد که زمانی که برای نخستین بار بر آن شدند این پیشنهاد را که آن‌چنان رویاروی راه و رسمی دیرینه بود بپذیرند که زن و مرد باید با هم غذا بخورند، به‌طور رسمی پذیرفتند که زن و مرد باید با هم بر سر یک بشقاب خوراک بنشینند و با یک ملاقه با هم غذا بخورند، نخست مرد بخورد و سپس زن، و به همین گونه یکی پس از دیگری تا خوراک به پایان برسد.<sup>۲</sup>

1. traditional

۲. خانه‌ها و زندگی خانگی بومیان آمریکا Houses and Houselife of the American Aborigines، ص ص ۱۰۰ - ۹۹.

برخی از مردمان نخستین راه و رسم هم خوراک بودن زن و مرد را حتی تا به امروز نپذیرفته‌اند. پژوهش میرفورتس<sup>۱</sup> درباره‌ی بومیان آشانتی<sup>۲</sup> نمونه‌ای است از ننگه داشت<sup>۳</sup> جدایی خورد و خوراک زنان و مردان. هرچند معنای این رسم برای فورتس چندان روشن نیست:

برجسته‌ترین ویژگی زندگی خانگی آشانتی در هر یک از میدان‌های دید فراوان هر دهکده یا شهر آشکارا به چشم می‌خورد. همین‌که شب فرا می‌رسد دختران و پسران جوان را می‌توان دید که با بشقاب از اینسو به آنسو می‌روند و دیگ‌های خوراک‌های پخته شده را به همراه دارند. هرکس می‌تواند ببیند که خوراک را به بیرون از خانه می‌برند و چند دقیقه پس از آن، خوراکی‌هایی را کمابیش در همان اندازه به درون خانه می‌آورند. خوراکی‌ها را کودکان از خانه‌هایی که مادران آنان در آن به سر می‌برند به خانه‌هایی که پدرانشان در آن زندگی می‌کنند می‌برند. پس هر کس درمی‌یابد که شوهر و همسرش به گروه‌های خانگی دوگانه‌ای وابسته‌اند، کودکان شاید در خانه‌های مادران خود می‌خوابند و با پدران خود غذا می‌خورند.<sup>۳</sup>

برخی از زنان نخستین در زمان نهار یا شام به «ساختمان کوچک فرعی خانه»<sup>۴</sup> پناه می‌برند و در آنجا خوراک خود را جدای از مردان می‌خورند. این رسم پس از آغاز رویه‌ی همسررداری<sup>۵</sup> که زن و شوهر در یک خانه به زندگی پرداختند، پدید آمد. پس از آن با گذر زمان که جدایی دو جنس در دستور کار قرار گرفت زنان ناگزیر شدند برای ننگه داشت این جدایی به خانه جداگانه‌ای بروند. با این‌همه چیزی در دست نیست که گواه آن باشد

1. Meyer Fortes

2. Ashanti

۳. «نمونه پژوهی یک اشانتی» در ساختار اجتماعی "An Ashanti Case Study", in *Social Structure*, ص ص ۶۴ - ۶۳.

4. outhouse

5. matrimon

که زنان به دستور کسی مگر خودشان به آن «ساختمان کوچک» جداگانه پناه برده باشند.

پناه بردن به «ساختمان کوچک» به گونه‌ای آشکارتر در زمان خون‌ریزی ماهانه یا زایمان زنان، در برخی سرزمین‌ها رخ می‌دهد. این رویه در سیستم تابو نیز پدیدار شد که بر این پایه «شکارگران» از «مادران» جدا می‌شدند.

### تابوی خون‌ریزی ماهانه و زایمان

جداسازی زنان از مردان در زمان زایمان پیشینه‌ی درازی دارد؛ هم‌چنان که دیده‌ایم، پیش‌تر از زندگی بشری بوده است. پستاندار مادینه گوشه‌دنجی می‌یابد و یا به دوردست‌ها می‌رود و در آنجا در هنگام زایمان و پرستاری نوزاد خود را جدا می‌سازد. اگر نرینه بزرگسال از گونه‌ی خودش از روی پیشامد بی‌باکانه به او نزدیک شود، با همان روشی که جانور مادر با هر جانوری که بخواهد به فرزند او گزند برساند روبرو می‌شود با او هم خواهد جنگید و او را به پس خواهد راند.

این الگوی رفتار مادینه به جهان آغازین بشری نیز راه یافت و در آنجا دستور پی‌ریزی شده‌ی پرهیز جانشین واکنش نهادین (غریزی) شد. بریفولت می‌نویسد:

پس زدن نرینه از سوی مادینه نمایانگر یک «پرهیز» همسان و تنهاگونه‌ی آن در میان جانوران است .... تنها در پایه‌ی بشری و از راه زبان است که یک پرهیز می‌تواند جایگاه اصل به رسمیت شناخته شده‌ای را به دست آورد. و اگر گمان من درست باشد که در گروه‌های نخستین بشری نیرو و توان زنان برتر از مردان بوده است، دستور این پرهیزها به ناگزیر می‌بایست نخستین و

یا یکی از دستوره‌های آغازینی باشد که به کار افتاده است. (مادران، جلد دوم،

ص ۳۶۵)

سختی و استواری این کهن‌ترین پرهیز را در بازماندن آن تا به امروز در برخی از سرزمین‌های بدوی می‌توان دریافت، که در آن هیچ مردی و هیچ شوهری نمی‌تواند به یک زن در بستر زایمان نزدیک شود. نمونه‌ای از این سخت‌گیری را فورچون<sup>۱</sup> در نوشته‌های درباره‌ی بومیان دوبوآن<sup>۲</sup> این‌گونه نمایانده است:

هر مردی در هنگام زاده‌شدن خود برای نخستین و آخرین بار در هنگام زایش به چشم می‌خورد. بودن او در آنجا به ناگزیر است. از آن پس بودن او در خانه‌ای که زنی در بستر زایمان است به ناگزیر نیست، پس او را از آنجا به بیرون می‌رانند.<sup>۳</sup>

ویژگی شگفت‌آور این دستور پرهیز آن است که نه تنها درباره‌ی زنان در هنگام زایمان، درباره‌ی زنان در هنگام خون‌ریزی ماهانه نیز به کار می‌رود. چنان‌که بریفولت به کوتاهی آن را باز می‌گوید:

در سراسر جهان، نه تنها در میان وحش‌خویان، در میان مردمانی هم که در پایه فرهنگی والاتری هستند، تابوهای وابسته به خون‌ریزی ماهانه‌ی زنان همانند یکدیگراند؛ و تابوهایی که درباره‌ی زایمان زنان است با تابوهایی که درباره‌ی خون‌ریزی ماهانه به کار می‌رود کمابیش یکسان است.<sup>۴</sup>

این رویه چگونه پیش آمده است؟ از دید ما خون ماهانه و زایمان سراسر از هم جداست. اما از دید مردمان نخستین، که به خون بسیار حساس بودند، میان این دو همانندی وجود داشت چون در هر دو رخداد

1. Fortune

2. Dobuans

۳. جادوگران دُبو، Sorcerers of Dobu، ص ۲۷۳.

۴. مادران، جلد دوم، ص ۳۶۶.

زنان در وضعی خون‌آلود بودند. از آنجا که خون‌ریزی، و به دنبال آن جداسازی، بیشتر در دوره ماهانه رخ می‌داد، مردم‌شناسان به این برآیند رسیدند که این بیشتر تابویی درباره‌ی خون‌ریزی ماهانه<sup>۱</sup> است. در واقع، این تابو درباره‌ی زنان بود در هر زمان که خون‌ریزی داشتند.

درباره‌ی هراس بسیار مردان وحش‌خو برای نزدیک شدن و یا حتی نگاه کردن به زنان در هنگام خون‌ریزی گزارش‌های فراوانی از نویسندگان دیرین تا پژوهندگان میدانی در همین سال‌های نزدیک داده شده است. اگرچه وحش‌خویان در پرسش‌های رویاروی درباره سرچشمه‌ی این هراس پاسخ‌های گنگی می‌دهند اما با پاسخی که آنان برای پرهیز از زنان در گشت‌های شکار و جنگ و کشتار داده‌اند بسیار همانند است:

به گفته‌ی بومیان باکا<sup>۲</sup> و دیگر تیره‌های آفریقای جنوبی «اگر مردی به زنی در دوره ماهانه دست بزند، استخوان‌های او نرم و پوک می‌شود و در آینده نمی‌تواند در جنگ یا هر ورزش مردانه دیگر شرکت جوید.» بوشمن‌ها<sup>۳</sup> باور دارند که اگر زنی در دوره ماهانه به مردی نیم‌نگاهی بیاندازد مرد در همان حالتی که دارد می‌خکوب می‌شود و به درخت تبدیل می‌گردد. در گینه‌ی نو اگر مردی زنی را در بستر زایمان ببیند بدنش ورم می‌کند و بی‌گمان خواهد مرد؛ و بومیان موات<sup>۴</sup> و دادای<sup>۵</sup> به این باور رسیده‌اند که هرگونه رابطه‌ای با یک زن در دوره ماهانه‌اش مرگ تدریجی را به دنبال خواهد داشت. جزیره‌نشینان وتار<sup>۶</sup> در مالای آرچیپ لاگو<sup>۷</sup> باور دارند که اگر مردی روی چکه‌ای از خون ماهانه پا بگذارد در جنگ و یا هر کار بی‌باکانه‌ی دیگر

1. menstrual taboo

2. Bacas

3. bushmen

4. mawat

5. Daudai

6. Wetar

7. Malay Archipelago

بدببیری دهشتناکی گریبانش را خواهد گرفت، هشیاری یا پیش‌گیری نمی‌تواند او را از این سرنوشت برهاند. به‌گمان بومیان آرنج بلاندا<sup>۱</sup> رابطه با زنی که در دوره ماهانه به‌سر می‌برد مرد را از توان مردی خواهد انداخت. در استرالیا بومیان کوئینزلند<sup>۲</sup> باور دارند که اگر به جایی که زنی در دوره جداسازی در آن به‌سر می‌برد نزدیک شوند بی‌گمان خواهند مرد....

(همان‌جا، ص ص ۸۷ - ۳۸۶) www.tabarestan.info

یک بار دیگر پژوهندگان مرد-گرا از این گفته‌ها و دلیل آوری سست بومیان برداشت نادرست کردند. آنان پنداشتند که مردان وحش‌خو با دیدن هر خونی و به‌ویژه خون ناخوشایند ماهانه زنان با حس‌های بی‌زاری و رمندگی برانگیخته می‌شدند. اما چگونه ممکن است که چنین دل‌نازکی در میان شکارگران آدم‌خوار هم وجود داشته باشد؟ هم‌چنانکه بریفولت می‌نویسد:

هرگاه وحش‌خویی از خود بی‌زاری نشان دهد کمابیش همیشه نشانه زیرپا گذاشتن یک تابوست مانند خوردن برخی از خوراکی‌ها، که شاید گوارا هم باشد، اما آداب و آئین آن را منع کرده است، که این نمود بی‌زاری را برمی‌انگیزد. تابو علت بی‌زاری است نه در اثر آن ...

ویژگی ترسناکی که به زنان در بستر زایمان یا در دوره ماهانه نسبت داده شده «از ترس به‌گمان آنان، مردمان بدوی از خون سرچشمه گرفته است». ام. دورکهایم<sup>۳</sup> تئوری دارای پیامدهای ژرف‌گسترده‌ای را پرداخته که با پذیرش فراوانی روبرو شده است.... اما هیچ نشانه و گواهی بر چنین ترسی در میان مردمان بدوی یافت نشده است. در برابر آن، مردمان بدوی بدون آنکه

1. Orange Belanda

2. Queensland

3. M. Durkheim



نمودی از ترس از خون را نشان دهند گرایش پرشوری نیز در برابر آن دارند. در همه جا خون را به مانند خوراکی خوشمزه می‌نگرند ... وحش خویان در آئین‌ها و پیمان‌های<sup>۱</sup> خونی خود همواره خون انسان را می‌خورند، و آن را هم‌چون دارویی می‌نوشند. رویهم‌رفته هیچ نمونه شناخته شده‌ای درباره ترس مردمان بی‌فرهنگ از خون یافت نشده است. (همان‌جا، ص ۹۹ -

۳۹۷)

ترس مردان وحش خو از خون ماهانه زنان، از ترس آنان از زنان و شکستن تابوهای زنان سرچشمه می‌گرفت، که در وهله نخست مردان را از ریختن خون زنان بازداشته بودند. بریفولت به نقل از کینگزلی<sup>۲</sup> می‌نویسد: «خون یک زن ترس فراوانی به دل می‌اندازد.» او (کینگزلی) درباره مردی سخن می‌گفت که به سببی آن‌چنان ناتوان شده بود که به سختی می‌توانست روی زمین بخزد؛ او بیماری خود را از آن می‌دانست که خون زنی را دیده بود که بر اثر فروافتادن درخت مرده بود. این فقط خون ماهانه نبود، هر خون فروریخته از هر زنی، این ترس را در او برمی‌انگیخت. برای یافتن سرچشمه این واکنش، باید نادانی وحش خویان را درباره فرایندهای زیستی (بیولوژیکی) به یاد بیاوریم.

مردمان نخستین درباره مرگ و زندگی چیزی نمی‌دانستند. آنان نمی‌دانستند که کودک از رهگذر آمیزش جنسی مرد و زن و باردارشدن زن هستی می‌یابد. در میان نگرش‌هایی که آنان از بومیان دیگر در این زمینه داشتند این باور بود که کودک، خود به خود با نیروهای جادویی یک زن و یا از راه چیزی که او (زن) می‌خورد ساخته می‌شود. هم‌چنین آنان نمی‌دانستند که مرگ از رهگذر سبب‌های طبیعی یا پیش‌آمد می‌تواند رخ

دهد. به گمان آنان همه مرگ‌ها پیامد کاری کینه‌توزانه از سوی یک دشمن بود.

آنان هم‌چنین از علت و ویژگی‌های خون ماهانه آگاهی نداشتند. هم‌چنانکه کِراالی می‌نویسد، «ناآگاهی از چگونگی خون‌ریزی ماهانه، مردان وحش‌خو را رهنمون شد تا آن را همچون ریختن خون از زخم ببندارند»<sup>۱</sup>. زخم را بیشتر به برخی از جانوران، پرنده‌گان و مارها نسبت می‌دادند با این‌همه، این دگرچهرگی توتمیکی<sup>۲</sup> این واقعیت را پنهان می‌کرد که مردی را که در نزدیکی زنی در حال خون‌ریزی می‌یافتند با این بدگمانی روبرو بود که حمله‌کننده احتمالی است و به پیامد سخت آن دچار می‌شد.

ایمن‌ترین روش برای مردان این بود که از دستور پرهیز از زنان نه تنها در هنگام خون‌ریزی ماهانه، حتی از آن‌هم سخت‌گیرانه‌تر، در هنگام زاده‌شدن کودک پیروی کنند، وگرنه اگر نوزاد می‌مُرد آنان پاسخگو می‌بودند. پس، هرچند تابو و دستور پرهیز از زنان برای آسودگی خویش بنیاد نهادند، برای مردانی هم که از دستورها پیروی کردند و به هنگام، از زنان دوری می‌جستند ایمنی فراهم می‌آورد. از آنجا که خون زنان تابو بود، آلوده شدن به خون، آرم یا نشانه‌ی وضعیت تابویی شد. بریفولت می‌گوید: «خون، فقط ابژه‌ی تابوهای گوناگون نبود اما «نشانه‌ی خون»<sup>۳</sup> فراگیرترین نماد و نشانه‌ی یک تابوست»<sup>۴</sup>. در گذر زمان، خاک اُخرای سرخ‌فام را همچون جانشینی برای خون به کار بردند. به گفته اسپنسر<sup>۵</sup> و

۱. گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ص ۳۱ - ۲۳۰.

2. totemic disguise

3. the sign of blood

۴. مادران، جلد دوم، ص ۴۱۲.

5. Spencer

گیلن<sup>۱</sup> لایه‌هایی از گِل اُخرای سرخ‌فام که در بخش‌های گوناگون استرالیا یافت شده به گفته بومیان به سبب خونی که در زمان‌های بسیار کهن از واژن زنان ریخته شده پدید آمده که آنان آن را به نام Alcheringa می‌خوانند. بریفولت در این باره می‌نویسد:

بومیان سیاه‌پوست استرالیا روی سنگ‌ها و دیرک‌های<sup>۲</sup> مقدس خود خون خود را می‌ریزند و "churingas" خود را با گِل اُخرای سرخ‌فام، رنگ می‌کنند. آنان پس از انجام نمایش آئین‌های اینتی شیوما<sup>۳</sup> خود را به رنگ سرخ درمی‌آورند. گذشته از آن، آنان داوطلبانه داده‌ای بسیار مهم و شگفت‌آوری را با شما در میان می‌نهند که این رنگ سرخ به راستی از خون ماهانه زنان است ... بوشمن‌ها و هاتن‌تات‌ها<sup>۴</sup> مانند بومیان استرالیا رنگ سرخ آئینی خود را به خون ماهانه زنان پیوند می‌دهند. (همان‌جا، ص ۱۷ - ۴۱۶)

خاک اُخرای سرخ‌فام همچون جانشینی برای خون، کمابیش در همه‌ی سرزمین‌های بدوی جهان به کار رفته است. چاپل و گُن می‌نویسند: «فهرست مردمانی که خاک اُخرای سرخ را به کار می‌برند در واقع فهرست همه قبیله‌های جهان است»<sup>۵</sup>. باستان‌شناسان در کاوش‌های خود این گِل را یافته‌اند که بر روی استخوان‌های سنگ‌واره شده مالیده شده بود. هوکارت<sup>۶</sup> می‌گوید: «در روزگار اورینیاکی‌ها<sup>۷</sup> بر پیکره‌ی مرده پاشیده می‌شد و گاهی با چنان فراوانی که اسکلت پاولند<sup>۸</sup> به نام "بانوی سرخ پاولند"<sup>۹</sup> شناخته

1. Gillen

2. poles

3. intichiuma

4. Hottentots

۵. اصول مردم‌شناسی (Principles of Anthropology)، ص ۵۹۷.

6. Hocart

7. in Aurignavian times

8. Paviland

9. Red Lady of paviland

شده است»<sup>۱</sup> حتی در مرگ هم نشانه خون، زنان را همچون تابو نشانه گذاری می‌کرد «دست نزدنی»<sup>۲</sup>.

آنگاه که زنان وحش خو خود یا فرزندان خود را گلگون می‌کردند این نشانه‌ای همگانی بود که دستور پرهیز در کار است. نمونه‌های زیر از داده‌های بریفولت است:

وضع زنان در حالت تابو، با رنگ آمیزی آنان به رنگ سرخ، خود نمایان می‌شد. از این رو در میان تیره‌ی دی‌یری<sup>۳</sup> و دیگر تیره‌های استرالیایی، زنان را در دوره‌ی ماهانه، با رنگ سرخ به دور دهان نشانه‌گذاری می‌کردند. در میان ایل‌های ویکتوریا، هر زن در دوره ماهیانه از کمر به بالا به رنگ سرخ رنگ‌آمیزی می‌شد. در میان ایل تاپویا<sup>۴</sup> در برزیل نیز زنان رنگ سرخ به خود می‌مالیدند. در برخی از سرزمین‌های گلدکوست<sup>۵</sup> زنان در هنگام خون‌ریزی ماهانه خود را سرخ رنگ می‌کردند. زنان کافر در زمان بارداری خود را با گل آخرای سرخ، رنگ می‌کردند. در هند وضع زن در دوره ماهانه با بستن دستمالی به دور گردن که با خون ماهانه لکه‌دار شده است نمایان می‌شود ....

در میان سرخ‌پوستان تلینکیت<sup>۶</sup> مادران برای آن‌که از فرزندان خود در برابر رخنه‌های شیطانی پاسداری کنند و آنان را نیرومند سازند، رنگ سرخ به بینی آنان می‌مالند (مادران، جلد دوم، ص ص ۴۱۵-۴۱۴).

رنگ سرخ همچون نشانه‌ی تابو فراتر از زنان و کودکان گسترش یافت و نشانه‌ی هر چیز بازداشته شده یا خطرناک شد. در میان مردمانی یا

۱. پیشرفت انسان (The Progress of Man)، ص ۱۴۳.

2. untouchable

3. Dieri

4. Tapuya

5. Gold Coast

6. Tlinkit

چیزهایی که با مالیدن یا رنگ کردن یا پاشیدن خون و رنگ سرخ به صورت تابو درآمدند، از کسان و چیزهایی مانند پیکره‌های مرده، آدم‌کشان، فرماندهان جنگ، عروسان، درختان مقدس، و سنگ‌ها را می‌توان نام برد. تا امروز هم رنگ سرخ نشانه‌ی رسمی خطر است.

جداسازی زنان از مردان در هنگام زایمان سخت‌گیرانه‌تر از دوره ماهانه بود و زمان بیشتری را دربرمی‌گرفت. بیشتر به جداسازی مردان از زنان پس از شکار یا جنگ همانند بود. هم‌چنانکه کرالی این دو دوره‌ی سخت‌گیرانه‌ی تابو را به کوتاهی بیان می‌کند، این دو تابو «به مردان در جنگ و زنان در زایمان» ربط داشت.<sup>۱</sup>

حتی پس از آنکه زناشویی و همسراری به خوبی جایگیر شد، زن در هنگام زایمان خانه‌ای را که همیشه با شوهرش در آن زندگی می‌کرد ترک می‌گفت و به یک کلبه، اتاق کوچک و یا به ساختمان کوچک دیگری که برای این کار به دور از خانه همیشگی برپا شده بود می‌رفت و در آنجا می‌ماند تا فرزند بزاید و از نوزاد تنها با کمک زنان نگه‌داری کند. نمونه‌هایی که وبستر آورده گونه‌نماست:

زن قهرمانی که فرزندی به دنیا آورده در کلبه‌ی ویژه‌ی زندگی می‌کند که زنان همراهش برای او ساخته‌اند. در این زمان هم کلبه و هم زن هر دو «مقدس»‌اند. مردان نباید زن را در بستر زایمان ببینند تا آن‌که بند ناف از بچه جدا شود، و گرنه آنان سست و ناتوان خواهند شد و اگر پس از آن به جنگ روند کشته خواهند شد ....

مادرانِ هورُن<sup>۲</sup> یا ایروکوآ هرگز در کلبه‌ی خود فرزند خویش را به دنیا

۱. گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ۸۵.

نمی‌آورند، آنان همیشه در خانه کوچکی بیرون از دهکده زایمان می‌کنند. و زمانی را در تنهایی به سر می‌برند - چهل روز برای نخستین فرزند.<sup>۱</sup> در سنجش یا جداسازی در گشت‌های جنگ و شکار مردان، از جداسازی زنان در هنگام زایمان و یا خون‌ریزی ماهانه برداشت‌های نادرست‌تری هم شده است. در هر دو نمونه، مردم‌شناسان پنداشته‌اند که مردان اصل‌های بنیادین را نهاده‌اند تا زنان را به دور از خود نگه دارند، و هدف این بود که مردان را از «آلوده شدن» بازدارند. به پندار آنان بدترین دردسر، به زن در هنگام خون‌ریزی ماهانه وابسته بود چون خون او مردان را آلوده می‌ساخت.

این تز «زنی آلاینده»<sup>۲</sup> در مردم‌شناسی سده بیستم همه-پسندی بالنده‌ای داشته است. حتی مردم‌شناسان زن نیز در همایش‌ها گفتارهای خود را با این واژگان در میان نهاده‌اند. حتی پیشنهاد کرده‌اند که این تنگ بیولوژیکی، خون ناپاک، سرچشمه‌ی فروداشت اجتماعی زنان است.

این تز از برداشت‌های نوین از واژه «تابو» برآمده است، گفته می‌شود که به معنای ناپاک، آلوده یا آلاینده است. با اینهمه واژه‌ی «تابو» معنای صددرصد برعکس آن را هم دارد - پاک، نیالوده، قدسی، حرمت‌دار، با نگرش به این معناهای رویاروی، اگر بگوییم که خون‌ریزی زنان در دوره‌ی ماهانه یا زایمان آلوده‌کننده است همان اندازه درخور و شایسته است که بگوییم خون‌ریزی شکارگران و خون‌نوشی آدم‌خواران پاک و ناآلاینده است.

گذشته از آن، واژه‌ی «تابو» در مفهوم نخستین خود به معنای «بازداشت

۱. تابو، ص ۷۵، ۷۳.

شده»<sup>۱</sup> یا «دست نزدنی»<sup>۲</sup> بود و اگر دستور پرهیز زیرپا گذاشته می شد بسیار خطرناک بود. کودکان در دوره‌هایی که همچون تابو شناخته می شدند دست نیافتنی ترین‌ها بودند، و زنان خطرناک‌تر از همه، اگر از دستور پرهیز آنان سرپیچی می شد. هم چنانکه بریفولت می نویسد:

مرد نخستین از داشتن هر چیز که با تابو سروکار دارد می ترسد به همان اندازه کسی که نمی خواهد فرمان ماشین پربار پردردسری را بگیرد. انگیزه‌ی بازدارنده، ترس از پیامدهاست. تنها چیز گنگی که درباره احساس و دیدگاهی که مرد نخستین تابو را با آن می نگرد وجود دارد، ناگهانی او درباره سرچشمه راستین خطر است و چگونگی فرمی است که پیامدهای ترسناک ممکن است به خود بگیرد؛ و همان نادانی سازه‌ی نیرومندی در افزایش دامنه‌ی ترس اوست. (مادران، ص ۳۶۲)

در عصر وحش خوبی شکارگران و گوشت خواران بودند که نمود جنس «آلاینده» بودند نه مادران، چنانکه آئین پاک سازی که آنان ناگزیر به انجام آن بودند، گواه بر آن بود. پس از آنکه پدرسالاری جانشین مادرسالاری شد این روند وارونه گردید. برای توجیه فرودستی زنان که برای نخستین بار در تاریخ بشر رخ می داد، سرزنش‌ها در کل به ویژگی‌های زیست‌شناسانه زنان روانه شد به ویژه به سوی خون «آلاینده‌ی» او. چند نمونه زیر این انگاره‌ی واژگونه‌ی فرهنگ پدرسالار را از مردان پاک و زنان ناپاک و ناخوشایند، نشان می دهد.

کوالی آموزه‌های دیرینه پدرسالارانه‌ی هندوان به نام مانو<sup>۳</sup> را باز می‌گوید: «خرد، انرژی، نیرو، حق و سرزندگی مردی که به زنی نزدیک

1. forbidden

2. untouchable

3. Manu

می شود که آغشته به خون ماهانه است یکسره ناپدید خواهد شد.» به گفته‌ی کِراالی این نگرش در ترانه‌ی هولاکِ اِلیس<sup>۱</sup> به خوبی بازگو شده است:

آه ای زنی که در چند روز ماهانه خود به سر می‌بری، تو اهریمنی هستی که از او همه جهان باید در پرده بماند.<sup>۲</sup>

بریفولت به بازگفت دستور یکی از خدایان سه‌گانه هندو به نام ویشنو<sup>۳</sup> می‌پردازد که می‌گوید: «اگر زنی در دوره ماهانه خود به یک آریایی دست بزند باید تازیانه بخورد.» هم‌چنین در پارس باستان در نوشته‌های دینی زردتشتی گفته می‌شود که «تنها نگاهی از چشمان زنی که در دوره ماهانه به سر می‌برد آلاینده دانسته می‌شود، به هر چیز که افتاده باشد، چون زیان‌رسان‌ترین اهریمن، اهریمن خون‌ریزی ماهانه است که، هرگاه اهریمن‌های دیگر نتوانند با نگاهی هر چیز را نابود سازند، او با یک نگاه می‌تواند. در نوشته‌های عهد عتیق آمده است:

اگر از زنی مایه‌ای فروریزد و مایه‌ای که از اندامش می‌ریزد خون باشد، باید هفت روز جدای از دیگران نگهداری شود؛ و هر آن کس که به او دست بزند تا شامگاه ناپاک خواهد بود. و او در هنگام جدایی بر روی هر چیز که دراز بکشد یا بخوابد آن چیز ناپاک خواهد شد؛ و بر روی هر چیز هم که بنشیند ناپاک خواهد بود؛ و هر مردی که به رختخواب او دست بزند باید جامه خود را بشوید، و آب تنی کند. و تا شب ناپاک خواهد بود .... و کشیش در پیشگاه خداوند برای ناپاکی او درخواست بخشایش خواهد کرد. در عربستان باستان نیز چنین پیش‌گیری‌هایی انجام می‌شد، و زنی که در دوره ماهانه بود را تک و تنها در کلبه ویژه‌ای جای می‌دادند. (مادران، جلد دوم، ص ۷۶ - ۳۷۵)

1. Havelock Ellis

۲. گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ۷۷.

3. Vishnu



بدین‌گونه زنی که در گذشته ناروا و حرام بود زنی «ناپاک» گردید، از سرورانِ مرد و مهتران جامعه برای آلوده ساختن مردان تازیانه می‌خورد. برابر قانون پدرسالارانه، زنان از کیفرها و سختی‌هایی که در روزگار مادرسالاری سراسر ناشناخته بود رنج می‌بردند. در حالی که از زنی تابوشده‌ی پیشین، زنان دیگر پشتیبانی می‌کردند به‌گردش می‌آمدند و آسایش او را فراهم می‌ساختند، اکنون از زن «ناپاک» حتی هم‌جنسان او دوری می‌جستند. در برخی از گزارش‌ها سخن از زنانی است که در هوای توفانی و برفی می‌گریختند تا به تنهایی فرزند خود را به دنیا آورند، بیشتر در هوای آزاد بدون هیچ‌گونه کلبه و یا ساختمان کوچکی که در آن پناه گیرند. بریفولت چند نمونه دیگر آورده است:

در بخارا زنان چهل روز پس از زایش فرزند ناپاک شمرده می‌شوند؛ «آنان تا زمانی که ناپاکی پنداشته شده ادامه دارد حتی یارای رازونیز به درگاه خداوند را هم ندارند.» در قفقاز، در میان مردمان chevsur. در پیرامون هر دهکده‌ای به فاصله‌ای نه چندان نزدیک کلبه سنگی ناهمواری ساخته شده که از کاه پوشیده شده است؛ هر دختر یا زنی در دوره ماهانه خود برای دو روز به آنجا رهسپار می‌شود. او کهنه‌ترین جامه‌ی خود را می‌پوشد؛ و آذوقه‌اش را برایش می‌آورند و دور از کلبه در جایی می‌گذارند. زنان دیگر برای زایمان او پناهگاه ویژه‌ای به فاصله دو یا سه ورست<sup>۱</sup> از دهکده می‌سازند؛ او روی کاه، فرزند خود را تک و تنها و بدون همراه می‌زاید؛ زنان خوراکی می‌آورند، و آن را در جلوی کلبه می‌گذارند، به هیچ بهانه‌ای آنان با او سخنی نمی‌گویند و نشست و برخاست نمی‌کنند. پس از زایمان کلبه و هر چه در آن هست را می‌سوزانند. این رسم‌ها در سراسر قفقاز فراگیر است؛ زنان قرقیزی نیز همیشه بر روی

1. verst

بستری از گاه زائیده‌اند. در روسیه، به هر زن پس از زایمان به مانند کسی که در حالت ناپاکی است می‌نگرند و نباید با دیگران هیچ رابطه‌ای داشته باشد تا آنکه یک کشیش او را پاک گرداند. در استان اسمولنسک<sup>۱</sup> او در یک انباری و یا در کلبه‌ای دور از خانه‌اش می‌زاید. در سرביا<sup>۲</sup> نیز زایش، بی‌پروا از چگونگی هوا و سختی فصل در بیرون از خانه انجام می‌شود. زمانی که زن، نخستین نشانه‌های زایمان را درمی‌یابد آرام و آهسته از خانه بیرون می‌رود تا آنجا را آلوده نسازد. او پس از گذراندن جدایی پس از زایمان، با نوزادی در آغوش، باز می‌گردد.» (همان‌جا، ص ۷۵ - ۲۷۴)

در چنین شرایطی، خوشبخت آن زنی بود که به ارزنده‌ترین دارایی مرد پدرسالار، جانوران رام‌شده و خانگی پناه می‌برد، جانورانی که او (مرد) آنها را برای آنکه از باد و باران و هوای سرد گزند نینند در انبارها یا اصطبل‌های گرم نگه‌داری می‌کرد. اینجا در هنگام زایمان زن می‌توانست روی گاه در آخور دراز بکشد و فرزند خود را بزاید. گوسفندان، اسبان و گاو، آسودگی را که هم‌نژادان و هم‌تایانش از او دریغ می‌داشتند برای او فراهم می‌ساختند. آورده‌اند که [حضرت] مریم<sup>۳</sup> نامدارترین مادر نیز، به همین روش فرزند خود را زاییده است.

یکی از ویژگی‌های برجسته‌ی جامعه برابری‌خواه مادرسالار، دفاع مردان از جنس زن بود به راستی نیز آنان آن چنان از تابوها و قانون‌های پرهیز که زنان نهاده بودند به سختی پیروی می‌کردند و دوران کناره‌جویی آنان از زنان آن چنان به درازا می‌کشید که دانش مرد نخستین درباره‌ی کار و کوشش‌های همگانی زنان بسیار کم بود. برخی از مردم‌شناسان بر این

1. Smolensk

2. Serbia

3. Mary

رخداد افسوس خورده‌اند که بیشتر پژوهشگران از مردان بوده‌اند، داده‌های خود را نیز از مردان وحش‌خو به دست آورده‌اند که درباره کار و کوشش‌های زنان آگاهی اندکی داشته‌اند. بسیاری از نشانه‌ها، گواه‌ها و رهنمون‌ها به طرز جبران‌ناپذیری از دست رفته است چون شمار زنان مردم‌شناس بسیار کم بوده و بسیار دیر در این رشته گام نهاده‌اند. این کمبود داده‌ها درباره‌ی زنان وحش‌خو خطاها و لغزش‌های مردم‌شناسانی را که آکنده از باورهای پدرسالارانه نوین بوده‌اند، دو چندان کرده است. از میان این خطاها چشمگیرتر از همه، پافشاری سرهنری مین<sup>۱</sup>، وسترمارک<sup>۲</sup> و دیگران است که می‌گویند وجود پدر برای فراهم‌ساختن نیازمندی‌های زن و فرزندان ناتوان ناگزیر بود. آنان نمی‌توانند دریابند که در دوره‌ی خاندان مادری<sup>۳</sup>، که مردان سرگرم شکار و جنگ بودند، زنان پدیدآورنده<sup>۴</sup> اصلی نیازمندی‌های زندگی برای همه‌ی گروه بوده‌اند، هم‌چنان که پیشینه‌ی کاری آنان نشان می‌دهد.

---

1. Sir Henry Maine

2. Westermarck

3. maternal clan

4. producer

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## پیشینه‌ی تولیدی زنان نخستین

تولید<sup>۱</sup> و زایش<sup>۲</sup> دو ستونی هستند که بر روی آن همه جامعه‌های بشری نهاده شده‌اند. انسان‌ها از رهگذر کار سخت نیازمندی‌های زندگی خود را فراهم آوردند؛ و از رهگذر زایش، زندگی تازه‌ای را ساختند. با این همه تنها یکی از این دو از کار و کوشش بشری است. زایش، کارکردی طبیعی است که در آن انسان و جانوران همسان‌اند؛ ساخت و تولید تنها یک دستاورد بشری است، پس ساخت و کاربرد ابزار مرز بزرگ جداکننده جامعه انسانی از زیست جانوری است.

گاهی ایراد می‌گیرند که نخستی‌ها، مانند آدمیان می‌توانند ابزار بسازند و آن را به کار برند. یک نخستی شاید شاخه‌ای را بردارد، آن را برگ‌زدایی کند و سپس از آن برای دست‌یافتن به حشره‌ای در زیر یک سنگ بهره گیرد. این جانوران، در بند و در زیر نفوذ انسان، می‌توانند بسیار باهوش باشند، گاهی آنان چوب‌ها را باهم جور می‌کنند تا دامنه دستیابی خود را گسترش دهند یا جعبه‌ها را روی هم می‌چینند تا برای رسیدن به خوراکی از آن بالا روند. اما این کارها پیش‌آمدی و گاه‌به‌گاهی است. هستی و

---

1. production

2. procreation

زیست آنها به یادگیری‌شان وابسته نیست. از سوی دیگر، انسان‌ها، نمی‌توانند زنده بمانند مگر از رهگذر کار روشمند.

گذشته از آن، انسان در روند کار تولیدی خود نیازهای سراسر نوینی را می‌آفریند که فراتر از نیازهای بیولوژیکی زیست جانوری می‌رود. از نخستین سنگ لب‌پر شده<sup>۱</sup> و چوبدست زمین‌کنی<sup>۲</sup> تا هواپیمای جت و سفینه فضایی، تاریخ تولید بشر، پدیداری پیوسته‌ی نیازهای تازه و فناوری برای برآوردن آنهاست. گوردون چایلد<sup>۳</sup> جامعه را این‌گونه تعریف می‌کند: «سازمانی همیارانه برای ساخت ابزار تا نیازهای خود را برآورد، برای زادآوری خود و برای پدید آوردن نیازهای تازه».<sup>۴</sup>

این باوری همگانی است که چون مردان تولیدگران اصلی جامعه نوین هستند پس همیشه کار بر این روال بوده است. اگر راستش را بخواهید در روزگار دیرینه‌تر و درازتر پیش از شهریگری<sup>۵</sup> واژگونه‌ی آن درست بود. سهم بیشتری از کار به زنان واگذار شده بود. درستی آن با سخن بارها بازگویی شده یکی از بومیان کرنای<sup>۶</sup> در استرالیا گواهی شده است که گفته بود کار مردان، شکار، ماهی‌گیری، جنگ و آنگاه بر سر جای خود «نشستن» بود و کار زنان «انجام همه کارهای دیگر»<sup>۷</sup>. بگذارید آنچه در عبارت کوتاه «همه کارهای دیگر» می‌گنجد را بررسی کنیم.

1. chipped stone

2. digging stick

3. Gordon Child

۴. در تاریخ چه پیش آمد (What Happened in History)، ص ۱۷.

5. civilization

6. Kurnai

7. do all else

## سرپرستی آذوقه

جستجو برای خوراک نگرانی گریزناپذیر هر جامعه است. هیچ پیشرفت والایی در اجتماعی به دست نمی‌آید مگر و تا زمانی که مردم دارای خوراک باشند. گذشته از آن، در حالی که جانوران می‌توانند زندگی خود را روز به روز بگذرانند، انسان‌ها اگر می‌خواهند پیشرفت کنند باید برچند و چون آذوقه خود نظارت<sup>۱</sup> داشته باشند، این به معنای آن است که نه تنها برای امروز خوراک بسنده‌ای داشته باشد برای فردا هم خوراک مانده‌ای و توان نگه‌داری و جلوگیری از تباه‌شدن ذخیره‌ها و بهره‌برداری از آنها در آینده را داشته باشند.

از این دیدگاه می‌توان تاریخ بشر را به دو دوره‌ی اصلی بخش کرد: دوره‌ی گردآوری خوراک<sup>۲</sup> که بیش از صدها هزار سال به درازا کشید و دوره‌ی تولید خوراک<sup>۳</sup> که هشت هزار سال پیش با کشاورزی و دام‌پروری آغاز شد و زمینه‌ی شهری‌گری را فراهم ساخت. در میان این دو دوره مرحله‌گذار<sup>۴</sup> کشتِ باغِ کوچک - اندازه<sup>۵</sup> یا پالیزکاری<sup>۶</sup> بود.

از آغاز، پیشینه‌ی پیوسته‌ای از کار زنان را در فراهم‌کردن و پروردن آذوقه می‌یابیم که سرچشمه‌ها و گونه‌های تازه خوراکی را یافته‌اند و دانش بایسته را درباره نگه‌داری آن به دست آورده‌اند. ابزار نخستین و بنیادین در این کار چوبدست زمین‌کنی بود، چوبی بلند با نوک تیز که زنان آن را برای درآوردن ریشه‌ها و سبزی‌ها از زمین به کار می‌بردند. هنوز هم در برخی از بخش‌های جهان، چوبدست زمین‌کنی بازمانده است و همچون نوزادی از

1. control

2. food-gathering epoch

3. food-producing

4. transitional stage

5. small-scale garden culture

6. horticulture

زنان جدانشدنی است. آبادی نشینان سفیدپوست، سرخ‌پوستان شوشون<sup>۱</sup> در نوادا<sup>۲</sup> و ویومینگ<sup>۳</sup> را «زمین‌کن»<sup>۴</sup> می‌نامند چون آنان هنوز هم این فن باستانی را به کار می‌برند.

بیشتر سرچشمه‌های معتبر خوراکی، سبزی‌ها بودند نه جانوران مگر در چند سرزمین در جهان. الکساندر گلدن واینر<sup>۵</sup> می‌نویسد:

همه جا زیست مایه‌ی این بخش از خانه‌ها یا کوشش‌های پیوسته‌تر و پایدارتر زن خانه‌نشین فراهم می‌شود تا با تلاش‌های شوهر شکارگر پُرسه‌زن او یا پسرش. در واقع، همه مردمان نخستین با این چشم‌انداز آشنا هستند که مرد خانواده پس از جستجوی کم یا بیش سخت‌شکار، گاهی با دست خالی به خانه بازگردد و خود گرسنه و در آرزوی خوراک باشد. در چنین شرایطی ذخیره سبزی‌های خانواده می‌بایست افزون بر عضوهای دیگر خانواده، نیازهای او را نیز برآورده سازد. (مردم‌شناسی، ص ۱۰۱)

زنان از رهگذر کارآزمایی طولانی در کارهای زمین‌کنی سرانجام هنر شخم‌زدن را آموختند. فریزر درباره این روند در میان بومیان استرالیایی گزارش می‌دهد:

گذشته از آن، بومیان استرالیایی باختری همگی به درآوردن ریشه‌ها از زمین را در قلمروی زنان می‌دانند، برای این‌کار زنان چوب بلند نوک‌تیزی را در دست راست خود می‌گیرند و آن را با فشار به زمین فرو می‌برند و در آنجا آن را تکان می‌دهند تا خاک را سست گردانند، سپس با انگشتان دست چپ خاک را چنگ می‌زنند و آن را به بیرون می‌ریزند. و بدین روش آنان به تندی و چالاکی زمین را می‌کنند. اما کار در سنجش با اندازه خوراک به دست آمده،

1. Shoshone

2. Nevada

3. Wyoming

4. The Diggers

5. Alexander Goldenweiser



## پیشینه‌ی تولیدی زنان نخستین □ ۲۰۱

سخت است. برای به‌دست آوردن یک سیب‌زمینی هندی<sup>۱</sup> به اندازه‌ی پیرامونی<sup>۲</sup> نیم اینچ و به درازای یک فوت باید گودالی به‌اندازه‌ی بیش از یک فوت مربع و به ژرفای دو فوت بکنند؛ پس بخش چشم‌گیری از وقت زنان و کودکان در این کار می‌گذرد ...

در زمین‌های بارور که سیب‌زمینی‌ها به فراوانی می‌روید، گاهی زمین را پُر از گودال می‌بینیم که اینها را زنان در کاوش برای یافتن ریشه‌های خوراکی به‌وجود آورده‌اند ... در میان بومیان ویکتوریای مرکزی<sup>۳</sup> ابزاری که برای درآوردن ریشه‌ها از خاک به کار می‌بردند دیرکی به درازای هفت تا هشت فوت بود که در آتش، سفت و سخت شده و نوک آن تیز شده بود، آن را به سان یک جنگ‌افزار هم به کار می‌بردند هم برای آفند و هم برای پدافند.<sup>۴</sup>

در این رسم‌ها، شاید برخی از گام‌هایی را که با آن نژاد بشری به‌سوی کشت روشمند گیاهان راه پیموده را بیابیم. چون پیامد کندن زمین در جستجو برای ریشه‌های خوراکی به گمان بسیار در بیشتر جاها حاصل‌خیز کردن و بارور ساختن خاک و افزایش برداشت ریشه‌ها یا گیاهان بوده است. افزون بر آن باد دادن دانه‌ها بر روی زمین که با ابزار زمین‌کنی زنان از زیر خاک به درآمده، به همان نتیجه کمک خواهد کرد. بی‌گمان در روند باددهی دانه‌ها، همچون آماده‌سازی برای خوردن آن، بسیاری از دانه‌ها پراکنده می‌شوند و باد آنها را به وزش درمی‌آورد و بر روی زمین زیر و رو شده می‌افتند و به بار می‌نشینند ... پس زن وحش‌خو ناآگاهانه برای همه‌گروه، آینده‌ی بهتر و ذخیره خوراکی بیشتری را فراهم می‌آورد ...<sup>۵</sup>

1. yam

2. circumference

3. Central Victoria

4. offence and defence

۵. شاخه‌ی زرین، (*sprits of the corn and of the wild*)، بخش یکم، ص ۲۹ -

در روند کار نه تنها شمار گیاهان افزایش یافت چگونگی آن نیز بهبود یافت. گونه‌های تازه و بهتر گام به هستی نهادند. چابل و کُن به شلغم اشاره می‌کنند که «چنان گیاهان گوناگونی مانند کلم، کلم بروکسل، کلم براکلی و کاهورا پدید آورد.» و «در ملانزی مردم سیب زمینی هندی کشت شده را به درازای شش فوت و به ضخامت یک فوت یا بیشتر رویاندند؛ اما ریشه‌ی خوراکی ناچیزی که بومیان استرالیا به گونه‌ای خودرو از زمین درمی‌آورند گنجایشی بیش از یک سیگار ندارد».<sup>۱</sup>

به گفته‌ی اُتیس تافتن میسن<sup>۲</sup>، بسیار پیش‌تر از روزگاری که یابندگان (کاشفان) و پویندگان<sup>۳</sup> درباره زنان چیزی بنویسند، زنان در آمریکا، آفریقا و هند - اقیانوس آرام کشاورز بودند و چگونگی کار با ابزار زمین‌کنی، کج‌بیل<sup>۴</sup> و حتی خیش یا گاو آهن<sup>۵</sup> ناپرورده و ساده‌ای را آموخته بودند.<sup>۶</sup> گوردون چایلد می‌گوید:

«هر یک از خوراکی‌های گیاهی کاشته و پرورده شده با هر ارزشی را برخی از مردمان گمنام بربر کشف کرده‌اند» در میان آنها می‌توان از گندم، جو، برنج، ارزن، ذرت، سیب زمینی هندی، مانیوک<sup>۷</sup>، کدو<sup>۸</sup> و گیاهان دیگر که غله به‌شمار نمی‌روند نام برد. او می‌گوید برای به‌نتیجه رساندن این دگرگونی بنیادینِ نوسنگی، «مردان یا بهتر بگوییم زنان نه تنها می‌بایست گیاهان مناسب و روش‌های درخور را برای رویاندن آنها بیابند، ناگزیر بودند ابزارهای

۱. اصول مردم‌شناسی، ص ۷۵ - ۱۷۴.

2. Otis Tufton mason

3. explorers

4. hoe

5. plough

۶. سهم زن در فرهنگِ نخستین (Woman's Share in Primitive Culture)، ص ص

۲۴ - ۲۵

7. manioc

8. squash

ویژه‌ای را برای کشت روی زمین، برداشت کردن و انبارکردن فرآورده و آن به خوراک تبدیل کردن، بیافرینند» (در تاریخ چه پیش آمد، صص ۵۸ - ۵۶)

شگفت‌آور نیست که مردان زنان را همچون دارندگان نیروی جادویی در رویاندن گیاهان و به دست آوردن خوراک و همانند نیروی آنان در پرورش کودکان می‌پنداشتند. کralی می‌گوید که چگونه سرخ‌بوستان اورینوکو<sup>۱</sup> این باور را به یک گروه دینی اروپایی بازگفته‌اند: زمانی که زنان ذرت می‌کارند، ساقه‌ها دو یا سه سنبله یا خوشه درمی‌آورند؛ و هنگامی که آنان مانیوک می‌کارند گیاه دو یا سه سبد ریشه خوراکی می‌دهد؛ بنابراین هرچیز چند برابر می‌شود، چرا؟ چون زنان می‌دانند چگونه فرزندی بزایند و او را پرورش دهند، و چگونه ذرت بکارند تا رویش و زایش آن رخ دهد. پس بگذارید آنان آن را بکارند؛ ما به اندازه‌ای که آنان می‌دانند نمی‌دانیم. (گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ۶۲)

افزون بر پرورش گیاهان، زنان نوزاد یا کرم حشره<sup>۲</sup>، مارمولک، جانوران نرم‌تن و جانوران کوچکی مانند خرگوش‌های صحرایی، جانوران کیسه‌دار، پرنده‌گان و بچه‌گان گونه‌های رنگارنگ جانوری را گردآوری می‌کردند. از آنها نگه‌داری می‌کردند، به آنها خوراک می‌دادند و از این جانوران و جانوران خردسالی که شکارگران آنها را زنده به خانه می‌آوردند مراقبت می‌کردند.

این نگه‌داری و پرستاری زنان از جانوران پایه‌های نخستین آزمون‌ها را برای رام‌کردن جانوران و خانگی‌کردن آنها فراهم ساخت. پژوهندگان میدانی بارها با زنانی روبرو شده‌اند که توله‌سگی و یا جانور خردسال دیگری را با یک پستان و نوزاد خود را با پستان دیگر شیر می‌دهند.

ویژگی‌های یگانه‌ی هر جانور بررسی می‌شد و جانورانی که بزرگ‌کردن آنها خطرناک بود در قفس نگه‌داری می‌شدند. میسون<sup>۱</sup> در این باره می‌نویسد:

اکنون، رام‌کردن و خانگی‌کردن، تنها با پذیرفتن جانوران خردسال بی‌پناه آغاز می‌شود. بچه‌گرگ، بزغاله، بره یا گوساله را شکارگر، به خانه می‌آورد. مادر و کودکان به او خوراک می‌دهند و او را نوازش می‌کنند و مادر حتی از پستان خود به او شیر می‌دهد. اشاره‌های بی‌شماری شاید درباره‌ی به قفس افکندن و رام‌کردن جانداران وحشی شده باشد. اسکیموها و سرخ‌پوستان در جنوب، روباه نقره‌ای را می‌گیرند، و زنان به آنها خوراک می‌دهند تا آنکه بهترین زمان برای کندن پوست آنها فرارسد. مردمان پوئبلو<sup>۲</sup> عقاب‌ها و بازها یا شاهین‌ها را برای پرهایشان در قفس می‌اندازند و زنان به آنها غذا می‌دهند. درگینه، هر کلبه‌ی بومی آشیانه‌گونه‌های جوراجور پرندگان است، که برای پروبال درخشان خود نگه‌داری می‌شوند. جانوران بزرگ خانگی در زمانی چنان دیرینه جنگل و جهان وحش را رها کرده‌اند که هیچ‌کس خانه بومی آنها را نمی‌داند، زنان به ویژه همیشه با گونه‌هایی از این جانوران که شیرده بوده و پشم و پوست به کاربردنی داشته‌اند وابسته بوده‌اند. (سهم زن،

ص ۱۵۱)

سرپرستی آذوقه، کلنجار با جانوران خردسال را در پی داشت تا بزرگ شوند و بچه بزایند و افزایش یابند. برخی از جانوران و پرندگان هیچ‌گاه برای خوردن و خوراک به کار نمی‌رفتند، در حالی که شماری از آنان تنها در برخی از زمان‌ها و در شرایط ویژه‌ای کاربرد داشتند. این نگاه داشت

جانوران، که نیاز به مهار کردن، بازداشت و بندزدن<sup>۱</sup> داشت هم علت و هم پیامد خانگی شدن بود.

در حالی که یک جنبه از کار زنان، کشت زمین با ابزار زمین‌کنی به راه کشاورزی می‌انجامید. جنبه‌ی دیگر به سوی خانگی کردن دام‌ها پیش می‌رفت. این هم‌آمیزی فن‌ها و شگردها<sup>۲</sup> زمینه را برای برکشیدن بشر از وحش‌خویی<sup>۳</sup> به بربریت<sup>۴</sup> و سپس به شهری‌گری<sup>۵</sup> فراهم ساخت. تنها پس از آن بود که مردان آنچه زنان پرورده بودند را در دست گرفتند و کشاورزان و دامپروران اصلی شدند.

زنان در روند به‌دست گرفتن سرپرستی آذوقه ناگزیر شدند یک رشته کامل از فن‌ها و ابزارهای جنبی آن را برای نگه‌داری خوراک و جلوگیری از تباه شدن آن بیافرینند. میسون شرح می‌دهد که چگونه صنعت چند کاره‌ی زنان بر پایه این نیاز پدیدار شد.

به هر جاکه تبار آدمی رفته باشد، زنان رفته‌رفته آن فرآورده‌های پایه‌ای را که می‌توانست مایه اصلی پشتگرمی آنان باشد را پیدا می‌کردند در پلینیزیا این فراورده گیاه گوش‌فیل<sup>۶</sup> و میوه‌ی درخت نان<sup>۷</sup>، در آفریقا درخت نخل<sup>۸</sup> و تاپوکا<sup>۹</sup> [نشاسته‌ای که از گیاه مانیوک به دست می‌آید]، ارزن و سیب‌زمینی هندی، در آسیا برنج، در اروپا غله یا گیاه غله‌ای و در آمریکا ذرت و سیب‌زمینی، و در برخی جاها میوه بلوط یا بال پرنندگان<sup>۱۰</sup> است. همه زندگی صنعتی گوناگون زنان بر پایه این فرآورده‌های بنیادین

1. restraint

2. combination of techniques

3. savagery

4. barbarism

5. civilization

6. taro

7. bread fruit

8. palm

9. tapioca

10. pinion

ساخته شده است. از نخستین رهنوردی با پا برای به دست آوردن ماده خام تا زمانی که خوراک به سر سفره می آید و خورده می شود رشته ای از فن ها و شگردها و دادوستدهاست که به دنبال هم می آید و از پیرامون<sup>۱</sup>، زاده شده است.<sup>۲</sup>

در میان این نیازمندی ها، آوندها و ظرف هایی برای آوردن و بردن خوراک، آشپزی، کشیدن و خوردن غذا، و ذخیره خوراکی ها و آشامیدنی ها به چشم می خورد. بسته به چیزهایی که در پیرامون آنها در دسترس بود، این ظرف ها از چوب، پوسته ی درخت، از تارها و رشته های گیاهی، پوست ها و دیگر چیزها ساخته می شد. تا آنکه سرانجام زنان آموختند چگونه ظرف های خود را از خاک رُس بسازند و آن را در آتش سفت و سخت گردانند.

حتی پی بردن به شیوه های کاربرد آتش به کار و کوشش زنان وابسته بود. از آن هنگام که نخستین ابزار زمین کنی با نوک تیزی که در آتش سفت و سخت شده بود ساخته شده، زنان در کاربرد آتش پیشرفت پیوسته ای داشته اند.

### کاربرد آتش در پخت و پز و صنعت

همه جانوران از آتش می ترسند و از آن می گریزند، حتی بوی دود آن نیز همه جانوران را می رماند. انسان توان مهار و بهره گیری از آتش را دارد. به گفته چایلند، این دستاورد نشانه جدایی ژرف میان جانوران و انسان است. و او بدین گونه این پیروزی بزرگ را برمی شمارد:

در رام کردن آتش، انسان بر آن بود تا نیروی فیزیکی زورمند و دگرگونی شیمیایی بزرگی را مهار کند. برای نخستین بار در تاریخ، یکی از آفریدگان طبیعت بر آن بود تا یکی از نیروهای بزرگ طبیعت را راهبری کند. این توان‌ورزی می‌بایست در مهارکننده واکنشی برانگیزد آنگاه که شاخه خشکی را به درون چوب یا ذغال نیم‌سوزی می‌انداخت، دگردیسی شاخه به خاکستر و دود می‌بایست مغز ناپورده‌ی او را برانگیخته باشد.... انسان در برافروختن و کاهش دادن آتش، در ترابری (حمل کردن) آن و بر بهره‌گیری از آن، از رفتار جانوری، جدایی بنیادینی را برگزید. او انسان بودن خود را نشان می‌داد و خود را می‌ساخت.<sup>۱</sup>

ای.ام. هوکارت<sup>۲</sup> می‌نویسد که دستاویز شدن به برخی از «پیش‌آمدهای شگون‌دار»<sup>۳</sup> مانند دو شاخه که با ورزش باد به هم ساییده می‌شوند و آتش می‌گیرند نمی‌تواند توجیهی برای رام کردن آتش باشد. این پدیده در روند کار و کوشش به دست آمد «اگر فرض کنم ماده‌ی اصلی یک استادکار چوب باشد نه سنگ و او کارش را با سایش چوب‌ها به یکدیگر شکل دهد، زمانی می‌بایست به آتش بیانجامد.»<sup>۴</sup> از آنجا که نخستین «استادکاران»<sup>۵</sup> زنان بودند از آن برمی‌آید که در روند کار و کوشش، زنان پی بردند که چگونه آتش را از نو برافروزند و از آن چگونه بهره‌مند شوند.

هم آماده ساختن و هم نگهداری خوراک، به کاربرد آتش مهار شده و گرمای رهبری شده نیاز داشت. فن‌ها و شگردهای بنیادین آشپزی مانند

۱. انسان خود را می‌سازد (Man Makes Hi,self)، ص ۴۶.

2. A. M. Hocart

3. lucky accident

۴. پیشرفت انسان (The Progress of Man)، ص ۱۱۵.

5. craftsmen

کباب کردن، جوشاندن، تنوری کردن، بریان کردن، بخارپز کردن و دیگر روش‌ها را زنان پدید آوردند و آن را پروردند. از رهگذر کاربرد آتش و گرمای سراسر است، آنان سبزی، ماهی، و خوراکی‌های جانوری را برای آینده ذخیره و نگه‌داری کردند.

هم‌چنین آتش در ابزارهای جنبی که زنان برای آشپزی، نگه‌داری و انبارداری خوراکی‌ها می‌ساختند به کار رفت. یکی از برجسته‌ترین دستاوردهای زنان ساخت ظرف‌های چوبی برای پخت و پز بود که هم ضد آب بود و هم نسوز. از شرحی که میسون داده درمی‌یابیم که چگونه همان شیوه‌ها می‌توانسته در ساخت نخستین بلم‌ها<sup>۱</sup> و دیگر کشتی‌ها هم به کار رفته باشد:

... آنان گودیِ دیگِ چوبی<sup>۲</sup> آینده را با آتش شعله‌ور ساختند. به دقت به پیشرفت آتش می‌نگریستند، و هنگامی که بیم گسترش آن به کناره‌ها می‌رفت، با نوارهایی از پوست سبزرنگ درخت یا گل یا آب جلوی آن را می‌گرفتند. همین که خاکسترها و چوب سوخته و سیاه شده، از کنش بیشتر آتش جلوگیری کرد. این زنان شگفت‌انگیز همه‌کاره، آتش را خاموش کردند و خرده‌های بازمانده از آتش را با جاروی علفی که خود سرهم‌بندی کرده بودند زُفت و روب کردند و به بیرون ریختند. سپس زنی با یک سنگ چخماق تراش‌دهنده که خود ساخته بود ذغال‌ها را تراشید و کنار زد. آنگاه سطحی صاف و صیقلی از چوب نمایان شد. آتش زدن و تراشیدن ذغال‌ها بارها انجام شد تا آنکه دیگ قایق مانند شکل دلخواه خود را به دست آورد. کار پردازش دیگ به پایان رسید. همین که گوشت آماده می‌شد و سنگ‌ها گرم می‌شدند، دیگ چوبی برای جوشاندن خوراک خانواده آماده بود. (سهم زن، ص ۳۳-۳۲)

1. canoes

2. boiler



در این دگرگونی چشم‌گیر مواد طبیعی از رهگذر کاربرد آتش، چوب که در حالت عادی با آتش از میان می‌رود، به شکل دیگی نسوز برای پخت‌وپز درآمد. به همین شیوه می‌توان دیگ‌های قایقی شکل را بزرگ‌تر درست کرد و قایق‌های ضد نشت برای پیمایش بر روی آب ساخت.

در روند کاربرد آتش و گرمای مهارشده، زنان حتی برخی از ماده‌هایی را که در حالت طبیعی زهرآلوده‌اند به شکل خوراکی‌های بنیادین درمی‌آوردند. یکی از شناخته‌شده‌ترین آنها مانیوک<sup>۱</sup> است که از رهگذر روندی پیچیده، با دستگاه فشار حصیری ویژگی‌های سمی آن را می‌زدودند و بازمانده‌ی آن را با گرمایش بیرون می‌رانند و آن را خوردنی می‌ساختند. به گفته‌ی میسون در بسیاری از سرزمین‌ها گیاهانی می‌رویند که در حالت طبیعی زهرآلود یا بسیار تلخ و زنده و یا تند و گزنده‌اند. در این سرزمین‌ها، زنان همگی به طور جداگانه دریافته‌اند که جوشاندن یا گرمایش، عنصر سمی یا ناخوشایند را از میان می‌برد.<sup>۱</sup>

## زنان درمانگر

نخستین درمانگران در تاریخ به راستی زنان بوده‌اند نه مردان. بریفولت در این باره می‌نویسد: «پرداختن زنان به کشت زمین و جستجو برای یافتن سبزی‌ها و ریشه‌های خوردنی آنان را در دانش گیاه‌شناختی، کارشناس ساخت که هنوز هم در میان مردمان بدوی بسیار فراگیر است. زنان با ویژگی‌ها و سودمندی گیاهان آشنا شدند. پس، از نخستین پزشکان بودند.» او می‌افزاید:

واژه «پزشکی» یا medicine از ریشه‌ای به معنای «دانش» یا «خردمندی» -

خردمندی «زن خردمند»<sup>۱</sup> برگرفته شده است. نام Medea، جادوگر گیاه - پزشک، از همین ریشه می‌آید .... به گفته‌ی یکی از بومیان آگویی<sup>۲</sup> «راز جادوگر آن است که گیاهانی را که اثرهای ویژه‌ای را می‌آفرینند می‌شناسد، و می‌داند که چگونه گیاهان را با هم بیامیزد و آنها را به کار برد تا نتیجه دلخواه را به دست آورد؛ و این چکیده و گوهر جادوگری است.»

در کنگو زبازند همگان است که پزشکان زن در کاربرد داروها و داروسازی گیاهی کارشناس تراند. در آسانتی رویهم رفته درمانگران زن را برای کمک‌های پزشکی بیشتر می‌پسندند، چون درباره پوست درختان و گیاهان دانش گسترده‌ای دارند. در آفریقای خاوری فراوانی شمار پزشکان زن به اندازه پزشکان مرد است (مادران، جلد یکم، ص ۴۸۶)

دان مکنزی<sup>۳</sup> در نوشته‌ای به نام نخستین گام‌های پزشکی<sup>۴</sup> (۱۹۲۷) از صدها درمان باستانی نام می‌برد که برخی از آنها بدون هیچگونه دگرگونی هنوز به کار می‌روند، و دیگر درمان‌ها نیز تنها اندکی تغییر یافته‌اند. در میان آنها داروهایی یافت می‌شوند که برای ویژگی‌های آرامش‌بخش، نشئه‌آور یا خواب‌آور خود به کار می‌رفتند. نگاهی گذرا دامنه شگفت‌آور این فراورده‌های دارویی را نشان می‌دهد. ویژگی‌های دارویی سودمند درخت اقایا، الکل، بادام، درخت بلسان، برگ تنبول<sup>۵</sup>، کافئین، کافور، زیره سیاه، روغن شال مورگا<sup>۶</sup> (برای درمان بیماری خوره یا جزام)، برگ گل انگشتانه<sup>۷</sup>، صمغ آب جو، اسطوخودوس، تخم کتان، جعفری، فلفل، قطران کاج<sup>۸</sup>، انار، خشخاش، ریواس، senega، شکر، تربانتین، افسنتین،

1. wise woman

2. Ogowe

3. Dan McKenzie

4. The Infancy of Medicine

5. betel

6. chaulmoorga

7. digitalis

8. pine tar

و صدها داروی دیگر رفته‌رفته پدیدار شد. این داروها از سراسر جهان می‌آمد آمریکای جنوبی، آمریکای شمالی، آفریقا، چین، اروپا، مصر و سرزمین‌های دیگر. نه تنها گیاهان؛ مایه‌های جانوری نیز به دارو تبدیل شدند. برای نمونه، زهرمار تبدیل به سرم شد تا برای درمان مارگزیدگی به کار رود و چیزی مانند پادزهر امروزی بود.

به گفته‌ی مارستون بیتز<sup>۱</sup> تا زمان کشف سولفامیدها<sup>۲</sup> و پادزیست‌ها (آنتی بیوتیک‌ها) به این فهرست چشم‌گیر داروهای باستانی، اندک شماری افزوده شده بود. او می‌نویسد: «این‌که چگونه انسان نخستین روش‌های بیرون کشیدن<sup>۳</sup>، آماده ساختن و به کار بردن این داروها، زهرها و خوراکی‌ها را یافته است یکی از بزرگترین رازهای انسان پیش از تاریخ باقی می‌ماند»<sup>۴</sup>. اما آنگاه که به راه پیموده‌ی زنان می‌نگریم و با کارهای سخت، آزمون‌های فراوان، خرد و تیزهوشی گونه‌ی زنان نخستین که با هر جنبه‌ای از ماندگاری گروه درگیر بودند آشنا می‌شویم این پدیده آن‌چنان هم رازآمیز نیست.

نه تنها پزشکی، پایه‌های دانش‌های گوناگون دیگر نیز همراه با هنر و دانسته‌های زنان شکل گرفت. چایلد می‌نویسد که آرد را به شکل نان درآوردن به دانش بیوشیمی و به کاربرد ریز - جاننداری به نام خمیرمایه نیاز دارد این مایه به ساخت جو و لیکورهای تخمیر شده هم انجامید. چایلد هم چنین زنان را برای «شیمی سفال‌گری، فیزیکی ریسندگی، مکانیک دستگاه پارچه‌بافی، و گیاه‌شناسی کتان و پنبه» می‌ستاید.<sup>۵</sup>

1. Marston Bates

2. sulfa

3. extracting

۴. جنگل و دریا (The Forest and the Sea)، ص ۱۲۶.

۵. در تاریخ چه پیش آمد، ص ۵۹.

همین که نیازی برآورده می‌شد، نیاز تازه‌ای پدیدار می‌گشت، و اینها نیز در ماریپیج‌های برخیزنده‌ی نیازهای نوپدید و مهارت‌های تازه‌یافت‌شده، برآورده می‌شدند. از آنجا که کارهای زنان در صنعت و هنرهای نخستین را بیشتر به «انسان»<sup>۱</sup> یا «گونه‌ی انسان»<sup>۲</sup> نسبت می‌دهند، ارزش آن را دارد که هنرهای دستی بسیار گوناگون زنان را که پیش از واگذاری آن در مرحله‌ی الوالی صنعتی به مردان، در دستان و مغز زنان شکل گرفته بود، بررسی کنیم.

### از ریسمان بافی<sup>۳</sup> تا پارچه بافی

ریسمان بافی شاید کار بسیار پیش‌پاافتاده‌ای به چشم آید اما سرآغاز یک رشته‌ی زنجیره‌ای از صنعت و هنر است که اوج آن به صنعت بزرگ پارچه بافی<sup>۴</sup> می‌انجامد. فن ساخت و بافت ریسمان نه تنها به چیره دستی، به دانش برگزیدن ماده‌ای درخور، پروردن آن و دستکاری در ماده به کار رفته نیز نیاز دارد چاپل و گن می‌نویسند:

همه تیره‌های شناخته شده در جهان به گونه‌ای از ریسمان‌ها بهره می‌برند، خواه برای بستن دسته چاقو، خنجر و مانند آن بر روی ابزارها، ساختن دام توری برای خرگوش، به نخ کشیدن و آویزان کردن کیسه‌ها، یا آویختن زیورها و آرایه‌ها به گردن خود. در جایی که پوست را بسیار به کار می‌برند، برای نمونه در میان اسکیموها، این ریسمان‌ها شاید بیشتر تسمه‌هایی است که از پوست و زردپی<sup>۵</sup> جانوران بریده می‌شود؛ تیره‌هایی که به پوست جانوران چندان دسترسی ندارند و در جنگل‌ها زندگی می‌کنند تارها و رشته‌های<sup>۶</sup>

1. Man

2. Mankind

3. cordage

4. textile

5. Sinews

6. fibers

گیاهی را به کار می‌برند مانند راتان<sup>۱</sup> [نی‌های پیچنده در سرزمین‌های گرمسیری آسیا]، گیاه بامیه و ریشه‌های صنوبر، این تارها و رشته‌ها برای آنکه درخور بهره‌وری باشند نیاز به کار دوباره ندارند. تارهای دیگر کوتاهند و باید درهم تنیده شوند تا به صورت یک رشته دراز ریسمان یا نخ درآیند. (اصول مردم‌شناسی، ص ۱۱۲)

فِنِ بافت ریسمان به صنعت سبده‌بافی انجامید. بسته به ماده‌ای که در دسترس بود، سبدها از پوست درختان، علف‌ها، فیبر درختان<sup>۲</sup> و ریشه‌ها ساخته می‌شد. برخی از آنها بافته و گونه‌های دیگر دوخته می‌شد. گوناگونی سبدها و سایر بافته‌ها بی‌اندازه است. رابرت. اچ. لوی<sup>۳</sup> برخی از اینها را برمی‌شمارد: سبد دستی، قمقمه‌ی آب، کاسه و پیاله، سینی برای خشک کردن، سایه‌بان (در کنگو)، کلاه و گهواره (در کالیفرنیا)، بادبزن، کوله‌پشتی، زیرانداز، بوریا، کیف بنددار رودوشی، صندوقچه‌های گوناگون، سبد ماهی و غیره. برخی از این سبدها چنان بافت فشرده‌ای دارند که آب از آنها تراوش نمی‌کند و برای آشپزی و انداختن خوراک به کار می‌روند.<sup>۴</sup> بریفولت می‌گوید:

فیبرهای پوست درختان و علف‌ها که زنان بدوی می‌بافند گاهی آن‌چنان زیبایی شگفت‌انگیزی دارد که مردان امروزی حتی با بهره‌گیری از ابزار ماشینی هم نمی‌توانند همانند آن را بسازند. نمونه‌آشنای آن کلاه‌هایی به نام پانامایی است که می‌توان آن را آن‌چنان مجال‌ه کرد که از میان یک حلقه انگشتری بگذرد .... (مادران، جلد یکم، ص ۴۶۵)

1. rattan

2. bast

3. Robert H. Lowie

۴. پیش‌درآمدی بر مردم‌شناسی فرهنگی An Introduction to Cultural Anthropology، ص ۱۲۴.

در این هنر، زنان از هر سرچشمه‌ای که پیرامون<sup>۱</sup>، در دسترس آنان می‌گذاشت بهره می‌گرفتند. در هر جا که نارگیل یافت می‌شد، از تارهای پوست نارگیل بهترین ریسمان‌ها بافته می‌شد، در فیلیپین گونه‌ای موز غیرخوراکی، کنف پرآوازه‌ی مانیلی را برای بافت فراهم می‌ساخت. در پلی‌نزی، درخت توت کاغذی را برای پوست آن می‌کاشتند؛ پس از آنکه زنان پوست درخت را می‌کوبیدند، به شکل پارچه درمی‌آمد و از این پارچه‌ها برای مردان و زنان پیراهن، کیف، کمر بند و غیره درست می‌کردند.

همه این‌ها به صنعت پارچه‌بافی انجامید، که در دوره‌ی نوسنگی<sup>۲</sup> پدیدار شد. به گفته‌ی چایلد:

در میان دهکده‌های بازمانده از دوره‌ی نوسنگی پیشین در مصر و در این سوی آسیا، نخستین نشانه‌های صنعت پارچه‌بافی را می‌یابیم. جامه و پوشاک دست‌ساخت، بافته شده از کتان و پس از آن از پشم، هم‌چشمی با پوست‌های پیراسته<sup>۳</sup> یا دامن‌های ساخته شده از برگ را همچون پوششی در برابر سرما و آفتاب، آغاز کرد. برای آن که این کار انجام‌شدنی باشد آمیزه‌ی دیگری از کشف‌ها و نوآوری‌ها، پیش‌نیاز آن است، رشته‌های بیشتری از دانش‌های علمی باید در عمل به کار رود .... پس، صنعت پارچه‌بافی نه تنها به دانش‌ماده‌های ویژه‌ای مانند کتان، پنبه و پشم نیاز دارد به پرورش جانوران و به کاشت گیاهان ویژه‌ای نیز بستگی دارد. (انسان خود را می‌سازد، ص ص

(۷۹-۸۰)

دستگاه پارچه‌بافی<sup>۴</sup> نوآوری تازه‌ای بود که بر اثر نیازهای صنعت

1. envitoment  
3. dressed skins

2. neolithic  
4. Loom

پارچه‌بافی فراهم شد. چایلد درباره ارزش و اهمیت آن می‌نویسد:  
 اکنون دستگاه پارچه‌بافی ماشینی است پیچیده و استادانه. آن چنان پیچیده  
 که نمی‌توان آن را در اینجا وصف کرد. کاربرد آن هم پیچیدگی کمتری ندارد.  
 آفریدن این دستگاه پیروزی بزرگی برای نوآوری بشری است. سازندگان آن  
 گمنام‌اند، اما به اندوخته والای دانش بشری کمک بنیادینی کرده‌اند ...  
 (انسان خود را می‌سازد، ص ۸۰)

هرگاه که به پیراستن و پرداخت پوست<sup>۱</sup> (دباغی) روی می‌آوریم، به  
 کارکرد شگفت‌آور همسانی از سوی زنان نخستین برمی‌خوریم.

### چرم‌سازان و پیرایشگران پوست<sup>۲</sup>

کارلتون کُن<sup>۳</sup>، درباره شکار که کار مردان بود می‌نویسد:  
 شکار ورزش خوبی برای اندام و مغز است. ویژگی‌هایی مانند خویشتن‌داری،  
 همکاری، ستیزه‌جویی بجا و آفرینشگری، نوآوری و زبردستی بالایی را  
 برمی‌انگیزد و شاید هم برای این ویژگی‌ها «برگزیده»<sup>۴</sup> شده باشد. گونه انسان  
 در دوره شکل‌گیری خود آموزشگاهی بهتر از این نمی‌توانست دیده باشد.<sup>۵</sup>  
 با این‌همه شکارگری و کشتن جانوران تلاش مغزی و زبردستی  
 فیزیکی بیشتری از آنچه برای برگرداندن پوست و فراورده‌های فرعی  
 شکار به چیزهایی سودمند لازم است را دربرندارد. زنان بودند که پوست  
 را پیراستند و با دباغی [فروبردن آن در اسید تانیک و یا نمک‌های معدنی]  
 آن را به صورت چرم درآوردند و از آن فراورده‌های نوین بسیار گوناگونی  
 ساختند.

1. tanning

2. tanners

3. Carleton Coon

4. selected for

۵. گزینه‌ای از مردم‌شناسی همگانی، A Reader in General Anthropology.

چرم‌سازی فرایندی دور و دراز، دشوار و پیچیده است. لُوی دیرینه‌ترین شکل این کار را که هنوز زنان انا<sup>۱</sup> همین تازگی‌ها در تیرادل فوگو<sup>۲</sup> به کار می‌بردند، چنین برمی‌شمارد:

هنگامی که یکی از مردان بومی انا، پوست گونه‌ای شتر بی‌کوهان به نام گواناکو<sup>۳</sup> را می‌کند، همسرش آن را از درازا و پهنا می‌کشد تا خشک شود. و پس از چند روز پوست را به گونه‌ای که رویه پشمین آن بر روی زمین باشد، پهن می‌کند. زن بر روی پوست خام خشک و صفت زانو می‌زند و با دشواری بافت‌های چربی و لایه شفاف زیر آن را با تیغه کوارتزی<sup>۴</sup> می‌تراشد. چند گاهی پس از آن او با مشت‌هایی پوست را ورز می‌دهد. چند بار سراسر پوست را درمی‌نوردد، و حتی دندان‌هایش را در این کار درگیر می‌کند تا آنکه پوست نرم شود. اگر بخواهد موهای روی پوست را در بیاورد، با همان ابزار تراش این کار را انجام می‌دهد.<sup>۵</sup>

ابزار تراش سنگی<sup>۶</sup> [از سنگ خردشده] و ابزار زمین‌کنی از دیرینه‌ترین ابزارها هستند. همین خود، زنان را همچون نوآوران و به‌کاربرندگان نخستین ابزارها و در نتیجه پیشگامان کار و کوشش می‌نمایاند. بریفولت گواه و نشانه‌های این گمانه را به‌طور فشرده برمی‌شمارد:

زنان نخستین برای به‌کار بستن این فرایندهای صنعتی، ابزارهای گوناگونی آفریدند. «ابزارهای تراش»<sup>۷</sup> یا کاردک‌ها را ساختند و به‌کار بردند که چنان بخش گسترده‌ای از ابزارهای پیش از تاریخ را دربرمی‌گیرند. در روزهایی که

1. Ona

2. Tierra del Fuego

3. Guanaco

4. quartz blade

۵. پیش‌درآمدی بر مردم‌شناسی فرهنگی، ص ۱۱۸.

6. the chipped stone scraper

7. stone scrapers



درباره یافته‌های پارینه‌سنگی بوشه دو پرتس<sup>۱</sup> گفتگو بود. بیشترین بگومگوها درباره‌ی کاربرد احتمالی این ابزارهای تراش درگرفته بود، پدیده‌ای که شک‌ها و گمان‌مندی‌ها را فرونشاند این بود که زنان اسکیمو امروزه همان ابزاری را به کار می‌برند که خواهران اروپایی آنان این چنین فراوان در انبوهی خردسنگ‌های بادآورده‌ی عصر یخ به جا گذاشته‌اند. کاردک‌ها و ابزارهای تراش زنان اسکیمو؛ بیشتر به شیوه‌ای استادانه و حتی هنرمندانه روی دسته‌ی استخوانی کار گذاشته شده است. در آفریقای جنوبی، کشور پر از ابزارهای تراشی است که همانند عصر پارینه‌سنگی در اروپاست؛ و آقای ای. اس. هارتلند<sup>۲</sup> از گواهی کسانی که از نزدیک با بوشمن‌ها<sup>۳</sup> آشنا هستند پی برد که این ابزارها را زنان ساخته‌اند.<sup>۴</sup> میسون<sup>۵</sup> نیز همین دیدگاه را دارد:

این ابزارهای تراش سنگی که در میان وحش‌خویان امروزی فراگیر است. در روزگاران دیرینه، ابزار دلخواه مادر بزرگ‌های ما بودند. تیره‌های آریایی در آسیا و اروپا، زمانی به شیوه‌ی بومیان امروزه آمریکا خود را می‌پوشاندند. اگر به اردوگاه یا در جایی که چادرهای خود را برپا می‌کردند سری بزنید در میان سنگ‌های آتش‌زنه، کاردک‌های فراوانی هم خواهید یافت. در خانه‌هایی در ایتالیا و سوئیس که بر روی تیرهای چوبی ساخته شده تکه‌هایی از چرم یافت شده است. بریتون‌ها<sup>۶</sup> در زمان ژولیوس سزار با پوست جانداران خود را می‌پوشاندند.... ابزار تراش، دیرینه‌ترین ابزار حرفه‌ای در جهان است. زنان

1. Boucher de Perthes

2. E. S. Hartland

3. bushmen

۴. مادران، جلد یکم، ص ۴۶۱.

5. Mason

6. Britons

سرخ پوست مونتانا<sup>۱</sup> هنوز این هنر را از مادران خود می‌آموزند و آنان نیز این حرفه را در زنجیره‌ای ناگسستنی از پیدایش گونه بشر تاکنون، از مادران خود آموخته‌اند. (سهم زن، ص ص ۷۸ - ۷۷)

چرم‌سازی به چیزی بیش از چیره‌دستی نیاز داشت. از آنجا که چرم‌سازی در اصل دگرسانی شیمیایی پوست خام است زنان ناگزیر بودند رازهای چنین واکنش‌های شیمیایی را بدانند. آنان دریافته‌اند که چگونه یک مایه را به کار برند تا در مایه دیگری دگرسانی پدید آورند.

به نوشته‌ی لوی در میان اسکیموها این دگرگونی شیمیایی با خیساندن پوست‌ها در لگنی از پیشاب به دست می‌آید. در آمریکای شمالی زنان سرخ‌پوست، پوست‌های خام را در فراورده‌ای که از مغز جانوران فراهم شده بود غوطه‌ور می‌ساختند<sup>۲</sup>.

گرمای راهبری شده<sup>۳</sup> نیز بخشی از فرایند چرم‌سازی بود. برای آنکه چرم سخت‌تر شود، زنان آن را بر روی آتش بی‌شعله‌ای دود می‌دادند. سپرهای سرخ‌پوستان آمریکای شمالی چنان سخت و استوار بود که نه تنها ضد تیر، گاهی ضد گلوله هم بود.

فراورده‌های چرمی به اندازه‌ی سبدبافی گسترده است. لوی پاره‌ای از کاربردهای چرم را برمی‌شمارد: چادرنشینان آسیایی قمقمه آب چرمی و در آفریقای خاوری سپر و پوشاک چرمی ساخته‌اند. سرخ‌پوستان آمریکای شمالی، از چرم لباس‌های بلند و گشاد [مانند رد]، پیراهن مردانه، جامه‌ی زنانه، ساق پیچ، کفش چرم نرم، چادر، گهواره و سپر می‌ساختند. آنان افزارهای دود و دم و خرده‌ریزهای پراکنده‌ی دیگر را در

1. Montana

۲. پیش‌درآمدی بر مردم‌شناسی فرهنگی، ص ۱۱۹.

3. directed heat

کیف کیسه‌ای از پوست گوزن، و گوشت را در کیسه‌هایی از پوست خام نگهداری می‌کردند. برگزیده‌ی کارهای استادانه چرمی زنان سرخ‌پوست آمریکای شمالی که در موزه‌ها گردآمده ستایش دیدارکنندگان را برمی‌انگیزد.

بریفولت به این نکته اشاره می‌کند که زنان می‌بایست چگونگی و ویژگی پوستی را که داشتند آماده می‌کردند و این پیشنهاد از پیش تصمیم بگیرند که این پوست برای چه نوع فراورده‌ای مناسب است.

بسته به آنکه چرم را برای چه کاربردی خواهیم تا دلتان بخواهد روش کار فرق می‌کند؛ پوست‌های نرم هموار و صاف می‌شوند تا به کلفتی یکسانی برسند و لایه‌ای که مو به آن چسبیده را نگه دارند؛ پوست‌های سخت برای چادر، سپر، قایق، چکمه، و چرم‌های نازک و نرم و شستشوپذیر برای پوشاک مناسب‌اند. همگی اینها به فرایندهای تکنیکی ویژه‌ای نیازمند است که زنان جامعه نخستین آن را گسترش داده‌اند. (مادران، جلد یکم، ص ۴۶۰)

میسون با نگرش به گوناگونی پوست‌هایی که زنان در این صنعت به کار می‌بردند می‌نویسد:

تنها در قاره آمریکا، زنانی که در کار پیرایش پوست بودند می‌دانستند که چگونه پوست جانوران گوناگون زیر را بیورند و آن را به صورت فراورده‌ی تولیدی درآورند. جانورانی مانند گربه، گرگ، روباه، تیره‌های گوناگون راسوها، خرس، راکون، فک، فیل دریایی، بوفالو، گاو، آهوی مُشک، بز، گوسفند، گوزن، موس [گوزن بومی آمریکای شمالی]، الک [گونه‌ای از گوزن‌های بزرگ]، همه گونه‌های وال‌ها، سی‌گونه از سنجاب‌ها، بیدستر [سگ‌آبی]، سنجاب زمینی بومی آمریکای شمالی، موش آبی، جوجه تیغی، خرگوش صحرائی، اپوسوم

[از رسته کانگوروها]، سوسمار، لاک‌پشت، پرندگان گوناگون، ماهیان و خزندگان بی‌شمار.

هرچیز خواه در آسمان بالای سر، روی زمین یا در آب‌ها، اگر پوستی برتن داشت زنان بدوی را می‌دید که به واری آن پرداخته‌اند، تا نامی برای آن بیابند، و بتوانند آن را به کاربرد نخستین خود، لباس انسانی درآورند و کاربردهای تازه‌ای برای آن بیافرینند که هرگز به گمان صاحبان اصلی آن نمی‌رسید. (سهم زن، ص ۷۱)

هنر آذینی<sup>۱</sup> (تزئینی) را زنان در پیوند با پیشه و حرفه خود پدید آوردند. این را می‌توان در طرح‌های رنگین سبدهایی که بافته‌اند و در فرآورده‌های چرمین آنان دریافت. این آفرینش هنری به هنر سفالگری نیز کشیده شد که در آن مهارت تولیدی زنان به پایه بالاتری رسید.

### سفالگران و هنرمندان

به گفته چایلد، سفالگری در روند مهار آگاهانه آتش و دانش به دست آوردن دگرگونی‌های شیمیایی، جهشی به شمار می‌رود. او می‌نویسد: سفالگری شاید دیرینه‌ترین بهره‌وری آگاهانه بشر از دگرگونی شیمیایی باشد ... چکیده‌ی پیشه‌ی سفالگر این است که او می‌تواند مشتی خاک را به هر شکلی که بخواهد درآورد و نگاه آن شکل را با «پختن»<sup>۲</sup> (حرارت دادن با دمای بیش از ۶۰۰ درجه سانتی‌گراد) پایدار سازد. از دید انسان نخستین، این دگرگونی در ویژگی ماده می‌بایست گونه‌ای دگرگونی گوهرین<sup>۳</sup> بوده باشد - دگردیسی گل یا خاک به سنگ ... در روند پختن، سفال نه تنها

1. decorative

2. firing

3. transubstantiation

پیوستگی و چسبندگی فیزیکی<sup>۱</sup> خود را دگرگون می‌سازد به رنگ دیگری هم درمی‌آید ... پس پیشه‌ی سفالگر حتی در خام‌ترین گونه آن، در فراگیرترین و همگانی‌ترین فرم آن، باز هم پیچیده و دشوار بود. به شناخت شماری از روندهای جداگانه نیاز داشت و به کاربرد پیکربندی درست و یک پارچه‌ی همه یافته‌ها، تاکنون تنها چند تا از اینها را برشمرده‌ایم. ویژگی سازنده‌ی پیشه‌ی سفالگری بر روی اندیشه‌ی بشری اثرگذار بود. ساخت یک سفال، نمونه‌ای برتر از آفرینشگری انسان بود. (انسان خود را می‌سازد، ص ۷۶-۷۹)

با آنکه چایلد در شرح دور و دراز خود درباره‌ی پیچیدگی سفال‌سازی، بارها به سفالگر همچون یک «زن» اشاره می‌کند در پایان سخن «انسان»<sup>۲</sup> را سازنده‌ی سفال برمی‌شمارد. از سوی دیگر جرج تامسون<sup>۳</sup> گزارشی زنده، روشن و گویا می‌دهد که زنان بدوی یا سفالگران، درباره تلاش‌های خود چه دیدگاهی داشتند:

از دید آنان این کاری آفرینشگرانه بود. راز یک زن بود که هیچ مردی نمی‌توانست به آن راه یابد. هرگاه یکی از زنان نمونه‌ای را به پایان می‌رساند آن را بالای دست نگه می‌داشت تا دیگران آن را بستایند و آن را چیزی آفریده شده<sup>۴</sup> می‌نامید. پس از آنکه آن را در آفتاب خشک می‌کرد با کاردک آهسته به آن می‌زد و طنین زنگ‌داری از آن به گوش می‌رسید. این، سخن‌گفتن آن چیز آفریده بود هنگامی که آن را در کوره می‌گذاشت در کنارش خوراکی هم می‌نهاد. اگر در کوره ترک برمی‌داشت - و آن‌گاه که شن و سنگ‌ریزه کافی در آن نبود، چنین هم می‌شد - صدای دنگ دنگی که می‌آمد

1. physical consistency

2. Man

3. George Thomson

4. created being

همان فریاد و آن چیز آفریده شده بود که داشت می‌گریخت. این واقعیت که گلدان ترک خورده دیگر صدای زنگ‌دار نمی‌داد گواه بر آن بود. پس در رویارویی چشم‌گیر با رویه‌های روزانه خود، زنان هرگز در هنگام انجام این کار آواز نمی‌خواندند چون می‌ترسیدند این چیزی را که آفریده‌اند به ناگهان وسوسه شود و پاسخ آوازشان را بدهد و گلدان‌ها بشکند. از این‌رو از دیدگاه آنان ظرف پرداخت‌شده چیزی بیش از یک گلدان بود. ظرف جاننداری بود با آوا و خواست ویژه خود.<sup>۱</sup>

با پدید آمدن چرخ سفالگری، که دیرزمانی پس از آن در تاریخ پدیدار شد. سفالگری به مردان واگذار شد. اما بریفولت داده‌های گردآوری شده از سراسر جهان را به دست می‌دهد که نشان‌دهنده‌ی آن است که «سفالگر آغازین یک زن بوده است» و نخستین هنرمند آذین‌گر<sup>۲</sup> هنری نیز زن بوده است:

نخستین آرایه‌ی سرامیکی<sup>۳</sup> را می‌توان به روشنی در طرح‌های رنگین سبذبافی میدو<sup>۴</sup> دید، که زیبایی آن حتی از بسیاری از فرآورده‌های آذین‌گری<sup>۵</sup> سرامیکی یونان<sup>۶</sup> نیز فراتر می‌رود. پنجاه طرح سراسر ناهمسان و گوناگون تاکنون شناسایی شده است. امروزه «دانش آن طرح‌ها را تنها زنان پیرتر می‌دانند». هم‌چنین، طرح‌های بسیار پیچیده‌ی سفالگری تونسی در خانواده هریک از زنان سفالگر با خانواده دیگر به یکسان نیست و از مادر به دختر می‌رسد. در گیانا<sup>۷</sup> زنان نه تنها ظرفی را که می‌سازند تزئین می‌کنند،

۱. بررسی جامعه‌ی یونان باستان, Studies in Ancient Greek Society, جلد دوم،

ص ۴۸.

2. artist decorator

3. ceramic ornament

4. maidu

5. decoration

6. Greek ceramic

7. Guiana

همه چیزهای دیگر حتی تیرهای کلبه را هم می‌آرایند. بدین‌گونه، به نظر می‌رسد که هنرهای آذینی<sup>۱</sup> را زنان آغاز کرده‌اند، که نخستین آراینده‌ی جامه‌ها، سبدهای بافته و سفال بوده‌اند. (مادران، جلد یکم، ص ۴۷۷)

برای ما پیوند دادن زنان به کار هنری ساختِ سفال آسان‌تر است تا به مهندسی و ساختمان، اما اینها نیز در مرحله‌های آغازین خود، بخشی از کار زنان بوده‌اند.

تبرستان

www.tabarestan.info

### معماران و مهندسان

ساختن انبار<sup>۲</sup> برای خوراکی‌ها و خانه برای مردم، زمانی بسیار به هم وابسته بوده‌اند؛ به گمان برخی، انبارها پیش از خانه‌های ساخته شده‌اند. سبک‌های گوناگونی از صندوقچه‌ها و حتی ساختارهای پیچیده‌ای را زنان برای انداختن خوراکی‌ها ساخته‌اند. برخی از انبارهای غله و نهانگاه‌های آذوقه در زمین‌کنده و باکاه پوشانده می‌شد. در زمین‌های نمناک و باتلاقی زنان انبارها را بر روی دیرک‌هایی بر فراز زمین می‌ساختند. میسون نمونه‌هایی به دست می‌دهد، از سبد بوریای کوچک در کلبه‌ای در کالیفرنیا برای نگهداری میوه بلوط تا انبارهای غله بزرگ در روستای موجاوه<sup>۳</sup>. می‌توان گمان برد که گنبد‌های اسلامی در ساختارهای آفریقایی را در اصل زنان به سان جایی برای انداختن ذرت ساخته‌اند.

میسون هم چنین رام‌کردن گربه برای رهایی از جانوران موذی را به زنان نسبت می‌دهد ....

«زنان گربه وحشی را برای نگهداری از انبار غله رام کردند .... پیش از آن، در

1. decorative art

2. storehouse

3. Mojave

سرآغاز تاریخ نوشته، در مصر، گربه از دید سِکْهت<sup>۱</sup> یا پَشت<sup>۲</sup>، دختر را<sup>۳</sup> و همسر پتا<sup>۴</sup>، مقدس بود» (سهم زن، ص ص ۱۸-۱۷).

زنان مهارت خود را بسیار فراتر از ساختن انبارها پروردند. آنان خانه‌های پیچیده و حتی دهکده‌های سرخ‌پوستی<sup>۵</sup> و شهرهای دیگر را ساختند. بریفولت داده‌های فراوانی درباره این جنبه از کار زنان همچون معمار یا مهندس را گردآوری کرد که نوشته‌ی زیر بخشی از آن است:

کلبه‌ی بومیان استرالیایی، جزیره‌نشینان اندامن، بومیان پاتاگونی<sup>۶</sup> و بوتوکودو<sup>۷</sup>، سرپناه‌های خام و زمخت سری<sup>۸</sup>، کلبه‌های پوستین و چادرهای سرخ‌پوستان آمریکایی، چادرهای موی شتر سیاه اعراب بادیه‌نشین، یورت<sup>۹</sup> کوچ‌گران آسیای مرکزی، سراسر کار زنان و با مراقبت ویژه آنان بوده است. برخی از آن خانه‌های کمابیش جابجاشدنی بسیار پیچیده‌اند. برای نمونه «یورت» گاهی خانه‌ای جادار است که به روی شبکه‌ای از تیرک‌ها به شکل دایره برپا شده و با داربستی از تخته‌های باریک استوار می‌گردد، همه آن با نمد کلفت پوشانده شده و ساختار گنبدمانندی را می‌سازد؛ درون آن دارای چند اتاق است. «همه بخش‌های سازنده‌ی یورت مگر بخش چوبی، بازده کار و هنر زنان ترکمن است، که خود را با ساختن و به هم پیوستن بخش‌های گوناگون آن سرگرم می‌کنند. هنگامی که آقای بوگوراس<sup>۱۰</sup> زبان چوکچی<sup>۱۱</sup> را بررسی می‌کرد، از شماری از مردان نام

- |              |                |
|--------------|----------------|
| 1. Sekhet    | 2. Pasht       |
| 3. Ra        | 4. Ptah        |
| 5. pueblos   | 6. patagonians |
| 7. Botocudos | 8. Seri        |
| 9. Yurta     | 10. Bogoras    |
| 11. Chukchi  |                |



بخش‌های گوناگون داربست خانه را پرسید. اما آنان از دادن هرگونه پاسخی ناتوان بودند و تنها می‌گفتند «ما نمی‌دانیم»، «این کار زنان است».

... کلبه‌های گلی اوماها<sup>۱</sup> سراسر کار زنان بود. دهکده یا شهر سرخ‌پوستی (پوئبلوس) در نیومکزیکو و آریزونا چشم‌انداز تماشایی شهری در آسیای جنوب شرقی را به یاد می‌آورد؛ بلوک‌های ساختمانی چند طبقه به شکل ردیف‌های پلکانی سربرافراشته‌اند. سقف یک ساختمان، مهتابی (تراس) ساختمان بالاتر است. راه رسیدن به طبقه‌های بالا با پله‌های بیرونی یا نردبانی است، و لبه دیوارها با برج و باروهای کنگره‌دار آذینی، آراسته شده است. حیاط‌ها، خیابان‌ها، میدان‌گاه‌ها و بازارچه‌ها و ساختمان‌های همگانی گرد شگفت‌انگیز که برای باشگاه‌ها و پرستش‌گاه‌ها از آن بهره می‌برند بخشی از این شهر را می‌سازند. این ساختمان‌ها را، تنها زنان ساخته‌اند. در میان بومیان زونی<sup>۲</sup> امروزه مردان در کار سخت‌تر آماده‌سازی چوب‌ها به زنان کمک می‌کنند. در میان بومیان هاپی<sup>۳</sup> هنوز، تنها زنان این کار را انجام می‌دهند. (مادران، جلد یکم، ص ص ۷۹-۴۷۸)

کشیشان اسپانیایی که در میان سرخ‌پوستان پوئبلو<sup>۴</sup> زندگی می‌کردند نه تنها از زیبایی کلیساها و دیرهایی که برای آنان ساخته شده بود، از اینکه زنان آنها را ساخته‌اند نیز شگفت‌زده شدند. یکی از کشیشان در گزارشی به هم‌میهن اروپایی خود نوشت که «هیچ مردی تاکنون دست به کار ساختمانی نزده است». و افزود:

«آن ساختمان‌ها را تنها زنان، دختران و پسران جوان عضو هیأت دینی

1. Omahas

2. Zuni

3. Hopis

4. pueblo

ساخته‌اند؛ چون در میان این مردمان رسم بر آن است که زنان ساختمان‌ها را بسازند .... هنگامی که برای نخستین بار یک کشیش مهربان مردی را برگماشت تا دیواری را بسازد، دور مرد بدبخت شرمنده را گروهی از زنان و کودکان ریشخندکنان فراگرفته بودند و ادای او را درمی‌آوردند و می‌خندیدند و گمان می‌کردند که این خنده‌دارترین صحنه‌ای است که در زندگی خود دیده‌اند، مردی که وادار شده بود به کار ساختمانی بپردازد» (همان جا، ص ۴۷۹)

باربری<sup>۱</sup> نیز مانند ساختمان با کار زنان آغاز شد. با نگرش به افسانه‌ای که می‌گوید زنان همیشه از نظر بدنی ناتوان‌تر از مردان بوده‌اند. این پدیده به ویژه آموزنده است.

### بار بر سر و دوش زنان

پیش از آنکه جانوران خانگی را برای باربری به کار برند زنان باربران اصلی کالاها و ابزار بودند. آنان افزون بر مواد خام هنرها و کارهای صنعتی خود، همه کالاها و باروبنه خانگی را نیز از جایی به جایی دیگر می‌بردند. در هر کوچ، زنان سرخ‌پوست چادرها و کلبه‌ها را برمی‌چیدند و آنها را از نو بر پا می‌کردند. آنان در زندگی روزانه‌ی خود، بار سنگین آوردن هیزم، آب، خوراک و سایر نیازمندی‌ها را بر دوش می‌کشیدند.

میسون می‌نویسد که «باربر<sup>۲</sup> بخش بنیادین زندگی صنعتی بدوی است. «گل رُس و سوخت را می‌بایست بیاورند تا سفال ساخته شود، و سفال را نیز می‌بایست شکل دهند تا با آن آب و خوراک از جایی به جای دیگر برده شود. پس سفالگر و باربر دو خواهر به شمار می‌روند.» (سهم زن، ص ۱۱۶).

در بسیاری از نمونه‌ها کودک نیز بخشی از بار است. او می‌نویسد:  
 درگینه‌ی نوی بریتانیا ... دیدن مادری که بر پشت خود سبدی خوراکی و یک  
 پشته‌ی بزرگ هیزم حمل کند و بار با ریسمانی که از روی پیشانی او نیز  
 می‌گذرد بر جای خود ایستاده و بر بالای آن کودک دو ساله خردسال او قرار  
 گرفته باشد، رخدادی پیش پا افتاده به شمار می‌رود. زنان از نخستین  
 سال‌های زندگی به بُردن بارهای سنگین آموخته می‌شوند و به آن  
 خومی‌گیرند. (همان‌جا، ص ۱۲۰)

روت‌لج‌ها<sup>۱</sup> پی بردند که بومیان کیکویو در آفریقای شرقی بریتانیا،  
 چهل پوند بار را برای مردان پذیرفتنی می‌دانستند. اما «یک زن، که از پنج تا  
 ده مایل دورتر هیزم به خانه می‌آورد، به دلخواه خود بارش را به صد پاوند  
 هم می‌رساند. مرد کیکویو از حمل باری که به چشم همسرش چیزی  
 نمی‌آید به کلی ناتوان است».<sup>۲</sup>

به این نکته پی برده‌اند که امروزه نیرومندی بیشتر بدنی مردان بر زنان  
 فرآورده‌ی پرورش‌یافته‌ی زندگی نوین و پیامد نگرش درباره‌ی  
 «مردانگی»<sup>۳</sup> و «زنانگی»<sup>۴</sup> است. در جامعه نخستین ناهمسانی بدنی میان  
 دو جنس چندان آشکار نبود. به گفته‌ی گواهان بی‌شمار، در برخی نمونه‌ها  
 زنانی یافت می‌شدند که از نظر نیروی بدنی از مردان برتر بودند. اینک  
 بخشی از گواهایی که بریفولت در این باره آورده است:

در میان بومیان آدومی<sup>۵</sup> در کنگو، «زنان اغلب از مردان نیرومندتر و با  
 اندامی پرورش‌یافته‌ترند». در میان اشیراها<sup>۶</sup> «مردان به هیچ روی به

1. Routledges

۲. با یک قوم پیش از تاریخ، (With a Prehistoric people) ص ۱۰۵.

3. masculinity

4. femininity

5. Adombies

6. Ashira

خوش‌اندامی زنان نیستند». زنانِ باشیلانگا<sup>۱</sup> به طرز چشم‌گیری از مردان مردانه‌ترند. مردان در سنجش با زنان ناتوان‌ترند. در داهومی<sup>۲</sup> «زنان بیشتر بلندبالا و مردانه و با شانه‌های پهن هستند».... زنان آشتانتی<sup>۳</sup> از ساختی نیرومندتر از مردان برخوردارند. زنان واتیتا<sup>۴</sup> را این‌گونه برشمرده‌اند که بیش از مردان، نرگونه پرورده شده‌اند. «در نیروی مردانه و پایداری، زنان سومال<sup>۵</sup> از سروران خود بسیار بزرگند».

زنان کرو<sup>۶</sup> خوش‌بنیه و نیرومند هستند، و می‌توانند بارهای بسیار سنگین را بر بالای سر خود حمل کنند. عصرها می‌توان آنان را با کوزه‌های بزرگ آب و یا با یک دسته هیزم به وزن صد پاوند بر روی سرشان، و گاهی نیز با بچه‌ای بر پشت آویزان، دید که با گام‌های سنگین به سوی خانه می‌آیند. آنان، بدین شیوه می‌توانند کیلومترها راه بروند بدون آنکه دستشان را بلند کنند تا بار سنگین خود را روبه‌راه و استوارتر گردانند....

چمپلن<sup>۷</sup> از «زنان نیرومندی با نیرویی شگفت‌انگیز» در میان سرخ‌پوستان کانادایی یاد می‌کند؛ که یک سردسته‌ی سرخ‌پوست درباره‌ی آنها گفته است که یک زن «می‌تواند به اندازه دو مرد بارکشی کند». در میان سرخ‌پوستان فوجی<sup>۸</sup> «روبهم‌رفته جنس زن نیرومندتر و زورمندتر از جنس مرد است». می‌گویند زنان عرب و دروز<sup>۹</sup> به بلندی و نیرومندی مردان‌اند؛ زنان افغان نیز بدین‌گونه‌اند. زنان تبتی را بلند بالاتر و نیرومندتر از مردان برشمرده‌اند.... بومیان خاسی<sup>۱۰</sup> در آسام هند «می‌توانند بارهایی را حمل

- |               |             |
|---------------|-------------|
| 1. Bashilanga | 2. Dahomey  |
| 3. Ashtanti   | 4. Wateita  |
| 5. Somals     | 6. Kru      |
| 7. Champlain  | 8. Fuegians |
| 9. Druse      | 10. Khasi   |

کنند که هندوان توان برداشتن آن را ندارند». (مادران، جلد یکم، ص ص ۴۵-

(۴۴۳)

پیشینه‌ی کاری چشم‌گیر و اثرگذار زنان با برشمردنِ همیشگی آن به نام کار «خانگی»<sup>۱</sup> از دیدگان پنهان مانده است. و این رخداد به این برداشت می‌انجامد که زنان نخستین، مانند زنان خانه‌دار امروزی، به کارهای کوچک و پیش‌پا افتاده‌ی خانگی در خانه‌های جداگانه سرگرم بودند، از یکدیگر دور بودند و در تولید اجتماعی هیچ نقشی نداشتند. اما به راستی این‌گونه نبوده و وارونه‌ی آن درست بوده است.

### تولید اجتماعی<sup>۲</sup> زنان

چون زنان کارهای خود را به شیوه‌ای چنین پیش پا افتاده آغاز کردند رسم بر آن است که کار آنان را تنها «کاردستی»<sup>۳</sup> برشمارند. اما پیش از آمدن ماشین، همه چیز با دست ساخته می‌شد. و پیش از پدید آمدن رسته‌ها (صنف‌ها)<sup>۴</sup>، کارگاه‌ها و کارخانه‌ها، جایگاه همه‌ی فراوری‌ها و آفرینش‌ها، خانه بود. اما نه خانه‌های تکی، خانه‌ی گروهی. بدون چنین سرآغاز و زمینه‌ای، رسته‌ها و کارگاه‌های سده‌های میانه و پس از آنها، مجموعه‌ی صنعت نوین مکانیزه پدید نمی‌آمدند. گوردون چایلد در این باره می‌نویسد:

پیشه‌های نوسنگی را به نام صنعت خانگی<sup>۵</sup> برشمرده‌اند. اما سنت‌های کاری و حرفه‌ای<sup>۶</sup>، سنت‌های فردی نیست، گروهی است. آزموده‌ها و خرد همه‌ی گروه همواره روی هم گذارده می‌شود. در یک دهکده امروزی در

1. household

2. social production

3. handicraft

4. guilds

5. household industry

6. craft traditions

آفریقا، زن خانه‌دار برای ساختن و پخت سفال‌های خود تک و تنها به گوشه‌ای پناه نمی‌برد. همه زنان روستا با هم کار می‌کنند، گپ می‌زنند و به دادوستد ایده‌ها و نگرش‌های خود می‌پردازند، حتی به یکدیگر کمک می‌کنند. کاری است آشکار و همگانی؛ دستورها و قانون‌های آن برآیند آزمون‌های گروهی است... رویهم‌رفته اقتصاد نوسنگی بدون کوشش‌های همیارانه نمی‌تواند زیست کند. (انسان خود را می‌سازد، ص ۸۱)

کوشش همیارانه، یا تولید اجتماعی بسیار فراتر از کوشش‌های تکی و فردی مردمان تک و تنه‌است. آزموده‌ها و دانش‌همگان در یک گروه می‌تواند روی هم گذارده شود و به تولیدکنندگان نسل‌های آینده واگذار گردد. هم‌چنانکه چایلد می‌نویسد:

حتی ساده‌ترین ابزاری که از شاخه شکسته یا سنگ تراشیده‌ای درست شده، نتیجه‌ی تجربه‌ای طولانی است - آزمون‌ها و خطاها، انگاره‌ها و ایده‌هایی که دریافت شده، به یاد سپرده، و با هم سنجیده شده است. مهارت ساخت ابزار با دیدن، به یاد آوردن و با آزمایش<sup>۱</sup> به دست آمده است. شاید گزاره‌گویی باشد اما با اینهمه درست است که بگوییم هر ابزاری نمودار یک دانش است. چون بهره‌گیری کاربردی از تجربه‌هایی است که به یاد سپرده، با یکدیگر سنجیده و گردآوری شده است. از همان گونه‌ای که در فرمول‌های علمی، در وصف‌ها<sup>۲</sup> و رهنمودها<sup>۳</sup>، سازمان‌دهی<sup>۴</sup>، فشرده و چکیده<sup>۵</sup> می‌شود. (در تاریخ چه پیش آمد، ص ۹)

در روند پیشرفت، کار همیارانه بود که زبان و سخن‌گویی هم پدیدار شد. در اینجا هم، کمک‌های سرنوشت‌ساز در پیدایش زبان نخستین، در

- |                  |                 |
|------------------|-----------------|
| 1. expirment     | 2. descriptions |
| 3. prescriptions | 4. systematized |
| 5. summerized    |                 |

نتیجه کوشش‌های تولیدی گوناگون زنان فراهم آمد. میسون درباره‌ی نخستین «زبان‌شناس»<sup>۱</sup> زن می‌نویسد:

زنان که روزانه و همه روزه دل‌نگران هنرهای صنعتی گوناگون بودند و به آن می‌اندیشیدند می‌بایست زبان این هنرها را نیز ساخته و آن را سامان‌دهی کرده باشند .... چنان‌که مکزیکی‌ها هم می‌گویند، «هر زنی بهترین فرهنگ‌واژگان است.» این اقرار از پیش‌نیاندیشیده بر پایه‌ی دریافت‌های بومیان آن کشور در سده‌های پیشین است. مردان وحش‌خو، درشکار و ماهی‌گیری تک و تنها هستند و باید آرام و خاموش باشند، پس کم‌گو هستند؛ اما زنان باهم‌اند، و در سراسر روز با هم گفتگو می‌کنند. زنان بدون آنکه در کانون‌های فرهنگی باشند، هنوز بهترین واژه‌نامه، بهترین سخنران و بهترین نامه‌نگار هستند. (سهم زن، ص ص ۹۰-۱۸۹)

نخستین زنان، یا زن‌واره‌ها، تلاش‌های کاری خود را بدون هیچ آموزگاری آغاز کردند. آنان ناگزیر بودند هر چیزی را از راه سخت آن یاد بگیرند. و تنها با پایداری، پُردلی، تیزهوشی و هنرآفرینی گروهی، کار را دنبال کردند. آنان با نگرش موشکافانه به جانداران در طبیعت چیزهایی را آموختند چنانکه میسون هم می‌گوید، هر دو جنس شاید به همین روش آموخته‌اند، اما چون دو جنس ناهمسان بوده‌اند، چیزهای ناهمانندی را آموخته‌اند.

او درباره جنس مرد می‌نویسد: «در برخورد با جهان جانوری و برای آموختن از آنان، مردان به ببر، خرس، روباه و باز<sup>۲</sup> نگاه می‌کردند، زبان آنها را می‌آموختند و در رقص‌های آئینی از آنها تقلید می‌کردند.» سپس می‌افزاید:

1. linguist

2. falcon

اما زنان از عنکبوت‌ها، لانه‌سازان، خوراگان‌دوزان و کارگران گل و خاک مانند زنبور خاکی و موریانه‌ها می‌آموختند. این بدان معنا نیست که این جانوران برای آموزش به زنان خنگ و کودن آموزشگاه برپا کرده بودند تا به آنان بیاموزند که چگونه کار کنند. بلکه ذهن تیز زنان برای اشاره‌هایی که از این سرچشمه‌ها می‌رسید هوشیار و گوش به‌زنگ بود .... برای برکشیدن و بالابردن صنعت‌گری<sup>۱</sup> بود که زنان نقش خود را چنان پیگیر و خوب بازی می‌کردند از همان آغاز روزگار بشری، زن چگونگی و راستای کار خود را برگزید و همواره به آن پای‌بند ماند. (همان‌جا، ص ۲۰۳)

در روند این کارهای سخت گوناگون بود که مغز و ذهن زنان زودتر و پرشتاب‌تر از مردان پرورده شد. زنان توان مغزی خود را که از پیش به سبب کارکردهای مادری هشیارتر هم بود از رهگذر تولید اجتماعی پُرشاخه، گسترده و گوناگون، شتاب بخشیدند. بریفولت می‌نویسد:

زن بدوی، مانند جانوران مادینه از نرینه‌ها بسیار دوراندیش‌تر، خردمندتر و نوآورتر است. نرینه‌ها در سنجش با مادینه‌ها کودن و ابله‌اند. کارکردهای مادری او پس از گذران دوره تکاملی دور و دراز "هشیاری، دوراندیشی و نوآوری" توان ذهنی سازنده‌ای را پدید آورد که برای پیشرفت نرینه‌ها ناآشناست، پس زنان در شرایط جامعه نخستین نه تنها از نظر هشیاری و خردمندی با مردان برابrand در عمل نیز برتراند .... پس جای شگفتی نیست که مردان وحش‌خو همیشه برای رایزنی (مشورت) به نزد زنان خانوار می‌روند. (مادران، جلد یکم، ص ۴۹۰)

پیشینه‌ی تولیدی و پرربار زنان را بسیاری از مردم‌شناسان نادیده گرفته و به آن کم بها داده‌اند چون بر این گمان بوده‌اند که کار مردان همیشه بسی



مهم‌تر از زنان بوده است. پیامد این فرض به انگاره‌ی کژ و نادرستی از زندگی و کارِ جامعه نخستین انجامیده است. صفحه‌ها با وصف کار و کوشش مردان برای جنگ و شکار، آئین‌های خونی و بازی‌ها و جشن‌های آنان پُر می‌شود، در حالی که کوشش‌های زنان را ناچیز می‌شمارند.

هم‌چنانکه دابلویو. آی توماس<sup>۱</sup> می‌نویسد: «ارج بیش از اندازه‌ای»<sup>۲</sup> که به کارهای ویرانگر مردان<sup>۳</sup> می‌نهند از این واقعیت برمی‌خیزد که قهرمانی و دلاوری‌های مردان «از ویژگی چشم‌گیرتر و شورانگیزتری برخوردار است، از نظر احساسی خوشایندتر است و توجه و ستایش مردم را از کار سخت و «جان‌کندن»<sup>۴</sup> زنان بیشتر برمی‌انگیزد».<sup>۵</sup> کار زنان نخستین را «جان‌کندن» وانمود کردن، و آن را به معنای امروزی آن بهره‌کشی و ستم بر زنان کارگر دانستن، یک اشتباه رایج است.

واقعیت این است که در جامعه هوادار زندگی اشتراکی<sup>۶</sup> نخستین، هیچ زوری در میان نبود و یا کارگر بیزار از کار، خواه زن یا مرد وجود نداشت. بریفولت برداشت خود را چنین می‌گوید:

در گزارش‌های نخستین درباره شرایط اجتماعی بدوی<sup>۷</sup> خطایی همگانی به چشم می‌خورد در هر کجا که زنان را می‌دیدند که به کار سختی پرداخته‌اند آن را نمونه‌ای از بردگی و ستم ارزیابی می‌کردند. هیچ برداشتی نمی‌تواند به این نادرستی باشد. معنای چنین نشانه‌ای درست وارونه آن است به سخن کوتاه، در جامعه‌ی بدوی که زنان، بیشتر به کار سخت می‌پردازند جایگاه آنان

1. W. I. Thomas

2. unusual esteem

3. the destructive activities of the male

4. drudgery

۵. جنسیت و جامعه، Sex and Society، ص ۱۳۱.

6. communalist

7. primitive

ناوابسته‌تر و نفوذ آنان بیشتر است؛ در جایی که بیکاره هستند و کار را بردگان انجام می‌دهند. زنان چیزی بیش از یک برده جنسی نیستند. (مادران، جلد یکم، ص ۳۲۸)

در برابر این فروداشت جایگاه زنان در فرهنگ‌های مادرسالار، بریفولت می‌نویسد:

«در اغلب جامعه‌های نافرهیخته زنان از آزادی و ناوابستگی برخوردارند که برای بیشتر جامعه‌های شهری نوین هوادار آزادی زنان تکان‌دهنده و شگفت‌آور به نظر می‌آید». (همان‌جا، ص ۳۱۱)

مردان بدوی همانند مردان امروزی به فروداشت کار زنان نمی‌پرداختند. تنها از رهگذر پیشرفت‌های فناوری که زنان آن را پدید آورده بودند سرانجام توانستند از وابستگی به شکار رهایی یابند و به فرم‌های بالاتری از تلاش‌های کاری راه پیدا کنند. زمانی که کشت بر روی زمین از کشت باغبانی به کشاورزی و باگسترش رام‌کردن جانوران به دامپروری پیش رفت، مردان، کشاورز و گله‌بان شدند و شکار به یک ورزش تبدیل شد.

نخست، مردان کارهای ساده را انجام می‌دادند و دستیار زنان بودند. آنان شاخه‌های شکسته و درختان فروافتاده را برمی‌چیدند و زمین را برای کشت و کار زنان آماده می‌ساختند. رفته‌رفته آنان کارگر ماهر شدند و در پیشه‌های بی‌شمار زنان شرکت جستند. سرانجام مردان بهبودهایی را در رشته‌های تکنیک‌های صنعتی آغاز کردند. برای نمونه، مردان رشته سفالگری را به دست گرفتند، چرخ سفالگری را ساختند و سفالگری را یکی از رشته‌های ویژه خود کردند. اجاق‌ها و کوره‌هایی را که زنان آفریده بودند به دست گرفتند و آنها را بهتر کردند و به صورت کوره‌های ذوب فلز

درآوردند و در آن فلزهای حاکی مانند مس، طلا و آهن را گداختند. با عصر فلز<sup>۱</sup> ما به دوره‌ی فرهیختگی یا تمدن<sup>۲</sup> گام نهادیم. تلاش‌های زنان در ابزارسازی و کار تولیدی رگه‌های خود را در برخی از افسانه‌های باستانی به‌جا گذارد. تایلور یکی از آنها را باز می‌گوید، نتیجه اخلاقی داستان این است که مردی که از کار، سر باز می‌زند به وضع و حال جانوری باز خواهد گشت و از آن برمی‌آید که بنیادی‌ترین کار را بیل‌زنی و زیرورکردن خاک و کشت زمین دانسته‌اند تا گیاهان خوراکی برویند نه شکار و کشتن جانوران و چنین است افسانه:

زولوها<sup>۳</sup> هنوز داستان ایلِ آماقم<sup>۴</sup> را می‌گویند که بابون<sup>۵</sup> شدند. آنان نژاد تنبلی بودند که زمین‌کنند را دوست نداشتند اما خوش داشتند که در خانه‌های دیگران غذا بخورند و می‌گفتند: «اگرچه زمین را کشت نمی‌کنیم اگر خوراک کسانی را که زمین را کشت می‌کنند بخوریم زنده خواهیم ماند.» پس سرکرده آنان که از خانه توسی<sup>۶</sup> بود ایل را گرد هم آورد و آنان خوراکی فراهم کردند و به سوی جنگل رفتند. آنان دسته‌های کلنگ زمین‌کنی را که دیگر به‌دردشان نمی‌خورد در پشت خود بسته بودند، دسته‌ها رشد کردند و به شکل دم درآمدند. بر تن‌شان موهایی روید. پیشانی‌شان برآمده شد، و بدین‌گونه آنان بابون شدند که هنوز این بابون‌ها را «مردان توسی» می‌نامند.

(خاستگاه‌های فرهنگ، ص ص ۷۷ - ۳۷۶)

کار اجتماعی، مهم‌ترین ویژگی است که انسان را از جانوران جدا می‌سازد که در آغاز، بیشتر در دست زنان بود. پس می‌توان گفت که آنان نخستین کشاورزان و صنعتگران، نخستین دانشمندان، پزشکان، پرستاران،

1. metal age

2. civilized epoch

3. Zulus

4. Amafeme

5. Baboon

6. tusi

ساختمان‌سازان و مهندسان؛ نخستین آموزگاران، هنرمندان، زبان‌شناسان و تاریخ‌گزاران بودند. خانه‌هایی که آنان گرداننده‌ی آن بودند تنها آشپزخانه و کودکستان نبود؛ نخستین کارخانه‌ها، آزمایشگاه‌ها، درمانگاه‌ها، دبستان‌ها و کانون‌های اجتماعی هم بود.

کار زنان بدون آنکه «جان‌کندن» بوده باشد، بسیار آفرینشگرانه بود؛ چیزی کمتر از گونه‌ی بشری نیافرید به گفته‌ی ای. سیدنی هارتلند<sup>۱</sup> در برخی از زبان‌های بدوی واژه‌ای را که برای «مادر» نهاده‌اند می‌توان به «تولیدکننده - زایشگر»<sup>۲</sup> ترجمه کرد. و این گوهر دوره مدرسالاری سازمان اجتماعی را باز می‌گوید. پس زنان، تنها زایشگر زندگی تازه یا مادران بیولوژیکی<sup>۳</sup> نبودند. آنان نخستین تولیدکنندگان نیازمندی‌های زندگی هم بودند: مادران اجتماعی<sup>۴</sup>.

- 
1. E. Sidney Hartland
  2. producer – procreatrix
  3. biological mothers
  4. the social mothers

## زن و مردان در کمون<sup>۱</sup> مادرسالارانه

ایستادگی در برابر پذیرش مادرسالاری تا اندازه‌ای به سبب انگاره‌ای نادرست درباره‌ی «فرمانروایی زنان»<sup>۲</sup> بر مردان است، واژگونه‌ای از فرمانروایی امروزی مردان بر زنان. به شمار نیاوردن سرشت سراسر ناهمسان دو سامانه‌ی اجتماعی به این دریافت نادرست انجامیده است.

نابرابری جنسی یکی از نمودهای گوناگون فرق‌گذاری و ستمی است که به مالکیت خصوصی دارایی<sup>۳</sup> و بخش‌بندی جامعه به چند طبقه، بستگی دارد. در دوره مادرسالاری نه نابرابری جنسی و نه نابرابری اجتماعی نمی‌توانست در میان باشد چون جامعه هم هوادار زندگی اشتراکی<sup>۴</sup> بود و هم برابری خواه<sup>۵</sup>. بریقولت در این باره می‌نویسد:

در بیشتر جامعه‌های بدوی چیزی برابر با فرداستی و فرمانروایی<sup>۶</sup> که در فرهنگ‌های پیشرفته‌تر از سوی فرمانروایان، طبقه اجتماعی و یک جنس بر جنس دیگر به کار می‌رود یافت نمی‌شود. .... نه مفهوم چیرگی اقتصادی از راه

1. commune

2. female rule

3. private ownership of property

4. communalist

5. egalitarian

6. domination

مالکیت خصوصی و نه مفهوم حق ویژه یا اختیار ویژه<sup>۱</sup> انگاره‌ای بدوی نیست و در جامعه‌ای که به راستی به گونه‌ای بدوی باشد هیچ جایی ندارد. (مادران، جلد یکم، ص ۳۴ - ۴۳۳)

هنگامی که نخستین بار در یکصد سال پیش به نهاد مادرسالاری پی بردند روشن نبود که دیرینگی آن در تاریخ به چه زمانی برمی‌گردد. جایگاه بلند زنان در نخستین روزگاران کشاورزی که پایان وحش‌خویی و آغاز بربریت بود آشکارتر از همیشه است. برتری و سرآمدی زنان همچون یک کشت کار در آئین‌های باروری<sup>۲</sup> و رویه‌های دیگری که زنان آن را انجام می‌دادند و هم‌چنین در بزرگداشت آنان همچون ایزدبانوان<sup>۳</sup> نمودار می‌شد. برخی گمان بردند که مادرسالاری تنها در دوره کوتاهی در آغاز کشاورزی پدیدار شده است و به این باور انجامید که در بهترین ارزیابی [به سبب کوتاه بودن زمان] تنها یک مادرسالاری نیمه‌کاره<sup>۴</sup> یا نارسا بوده است.

در واقع، سیستم خاندان مادری<sup>۵</sup> به دیرینگی خود بشر است. نخستین مادینه‌ها، که چوب‌های زمین‌کنی خود را به کار بردند تا به ریشه‌ها برسند و آن را از خاک به درآورند سرانجام آموختند چگونه زمین را کشت کنند، در واپسین مرحله وحش‌خویی از باغبانی فراتر رفتند و در نخستین مرحله بربریت به کشاورزی رسیدند. مادرسالاری به اصطلاح نارسای این دوره، در واقع در اوج پیشرفت خود بود. در مرحله‌ی دوم بربریت اُفت و فروافتادن مادرسالاری آغاز شد.

1. privileged right or authority

2. fertility rites

3. goddesses

4. partial

5. maternal clan system

سیستم خویشاوندی مادرراستا<sup>۱</sup> گواه بر آن است که پیشینگی مادرسالاری کمتر از پیشینه‌ی کاری زنان نبوده است. دانشمندان یابنده‌ی سیستم خویشاوندی مادری به درستی پی بردند که بازمانده‌ای از دوره پیش خانواده است که چنانکه برخی گفته‌اند «پدران در آن ناشناخته بودند» آنان می‌گویند که نمونه‌هایی که پیوندهای خویشاوندی و راسته‌ی تباری از راه مادر می‌گذرد بدون آنکه پدر را به رسمیت بشناسند، گواه بر آن است که خاندان مادری پیش از خانواده پدری می‌زیسته است. در بسیاری از سرزمین‌های بدوی، سیستم خویشاوندی مادری تا به امروز پایدار مانده است، حتی در جاهایی که پدران شناخته شده‌اند.

اگرچه بیشتر مردم‌شناسان امروزی، هستی خویشاوندی مادری را می‌پذیرند اما اینکه از دوره مادرسالاری سرچشمه گرفته باشد را رد می‌کنند و این، دو پرسش آزارنده و گیج‌کننده را بدون هیچ پاسخی می‌گذارد. نخست آنکه چگونه این سیستم خویشاوندی مادری یکسویه به وجود آمد؟ و چرا تنها در میان بدوی‌ترین مردمان و نه در میان مردمان فرهیخته و با فرهنگ یافت شده است؟

سخت‌ترین سدّ برای شناسایی پیش‌تر بودن مادرسالاری، نپذیرفتن خاندان مادری همچون واحد جامعه‌ای که پیش از خانواده پدری می‌زیسته، است. چنین پذیرشی این گفته‌ها را که برتری مردانه همیشه وجود داشته چون مردان از نظر بدنی نیرومندتراند و از این‌رو از نظر اجتماعی از زنان برتراند، و اینکه زنان به سبب باروری و زایمان جنس ناتوان و درمانده‌ای هستند و همیشه برای پشتیبانی از خود و فرزندانشان به مردان وابسته بوده‌اند را بی‌ارزش می‌سازد.

این گمانه‌ها، با پیشینه مردم‌شناختی سازگار نیست. زنان همیشه فرزند زاییده‌اند. اما چنان‌که پیشینه تولیدی آنان نشان می‌دهد در روزگاری این رخداد بازدارنده‌ی خودگردانی اقتصادی آنان نبوده است. تولیدگروهی با مراقبت گروهی از فرزندان همراه بود. زنان همیشه وام‌دار شوهران و پدران نبودند؛ پیش از پدید آمدن زناشویی و خانواده برادران و برادرانِ مادران در خاندان همکاران آنان بودند.

گذشته از آن، حتی پس از آنکه شوهران و پدران در سیستم خاندانی پدیدار شدند، دیرزمانی گذشت تا زناشویی و خانواده‌پدیری به استواری بنیاد نهاده شود. گواه و نشانه آن را می‌توان در جدایی زن از شوهر و پدر از فرزند دید.

### دوره پیش از خانواده

از آنجا که زنان نخستین به روش‌های علمی کنترل زایش دسترسی نداشتند. گمان می‌رود که در سراسر سال‌های باروری ناگزیر بودند یکی پس از دیگری بچه بزایند. شرح فشرده این انگاره نادرست رایج را ورن. ال. بولوف<sup>۱</sup> بدین‌گونه آورده است:

زنان از سال‌های نوجوانی خود باردار می‌شدند، شاید دست‌کم هر دو سال یک بار تا زمان یائسگی. دوره طولانی بارداری، آنان را از آزادی گشت و گذار و کمک برای از میان بردن یکه‌تازی مردان در شکار و ماهی‌گیری باز می‌داشت. با آنکه در گذشته سقط جنین فراوان بود و مرگ و میر کودکان به شمار بالایی رخ می‌داد، باز هم آبستنی‌های همیشگی و پرورش‌گند و زمان‌بر فرزند از کودکی تا برنایی از دامنه‌ی کارهای مادر می‌کاست. از سوی دیگر، مردان آزاد



بودند تا از خانه بیرون روند، به دلخواه در جنگل پرسه زنند، شکار کنند، بجنگند، حتی در بحر چیزی فروروند ... این بدان معنا نیست که زنان در پیشرفت شهریگری (تمدن) نوآور و سازنده نبودند، بودند ... هنوز زنان، زبردست بودند و وابستگی آنان با این رخدادِ راستین نمایان می‌شود که در زمانی که کشاورزی پدیدار شد و تک‌رشته کاری<sup>۱</sup> رخ داد، بیشتر کارهایی که زنان پیش‌تر انجام می‌دادند به دست مردان افتاد.<sup>۲</sup>

در فصل واپسین این نوشته همکار او، بانوبونی بولاف<sup>۳</sup> با او همداستان است که بیولوژی زنان پاسخ‌گوی وابستگی آنان به مردان است. او می‌نویسد که زنان «هرگز» جایگاه برابر با مردان نداشته‌اند و این به سبب «باروری نامحدود»<sup>۴</sup> آنان است.<sup>۵</sup> اما این گفته که آنان فرزندان فراوان می‌زاییدند با داده‌های به دست آمده سازگار نیست. جرج کاتلین<sup>۶</sup> که سراسر شمال و جنوب آمریکا را پیموده است. چنین می‌گوید:

برای یک زن [بدوی] کمتر پیش می‌آید که در سراسر زندگی خود از «نعمت» بیش از چهار یا پنج فرزند «برخوردار» شود؛ و رویهم‌رفته گویا آنان با دو یا سه فرزند هم خشنودند؛ در حالی که در میان مردمان فرهیخته اگر زنی مادر ده یا دوازده فرزند هم باشد چیز نابهنجاری نیست، و گاهی دو تا سه فرزند را هم‌زمان می‌زاید؛ و من به یاد ندارم که چنین نمونه‌ای را در همه سفرهای دور و دراز خود در سرزمین‌های سرخ‌پوستی دیده باشم،

1. specialization

۲. جنس زیردست, The Subordinate Sex, ص ۵.

3. Bonnie Bullough

4. unlimited fertility

۵. همان‌جا، ص ۳۳۵.

6. George Catlin

اگرچه ممکن است که گاه و بیگاه از کنار آنها نادیده، گذشته باشم.<sup>۱</sup> به گفته‌ی هاتن وبستر<sup>۲</sup>، مردمان بدوی هنگامی که شنیدند در کشورهای بافرهنگ<sup>۳</sup> یک زن ده یا بیشتر هم بچه می‌زاید شگفت‌زده می‌شدند. او می‌نویسد:

از مردی سفیدپوست شنیدم که بومیان از او پرسیده‌اند چند خواهر و برادر دارد، او رک و راست گفته بود «ده تا» پاسخ بومیان تند بود «چنین چیزی نمی‌تواند باشد»، «یک مادر هرگز نمی‌تواند این همه بچه داشته باشد». هنگامی که به آنان گفته شد که این بچه‌ها هر دو سال یکبار به دنیا آمده‌اند و چنین رخدادهایی در اروپا عادی و پیش پا افتاده است، آنها بسیار شگفت‌زده شدند و اندیشیدند که این پدیده‌ها به خوبی روشن می‌سازد که چرا بیشتر مردمان سفیدپوست چیزی بیش از یک «کوچولوی ناچیز»<sup>۴</sup> نیستند.

برعکس آنچه می‌توان چشم داشت، در روزگاری که شمار مردم روی زمین کم و پراکنده بود زنان به شمار اندکی از کودکان بسنده می‌کردند. این را نمی‌توان پیامد سقط جنین و یا مرگ و میر بالای کودکان دانست. چنانچه برخی کوشیده‌اند آن را این‌گونه توجیه کنند. اگر راستش را بخواهیم در برخی از سرزمین‌ها پس از آنکه آداب تو و امروزی<sup>۵</sup>، رویه‌های باستان را فرسوده و تباہ کرد مرگ و میر افزوده‌ای رخ داد. در جاهایی که این پدیده رخ نداد هم میزان زایش و هم میزان مرگ و میر از کشورهای بافرهنگ کمتر است. کاترین روت لیج<sup>۶</sup> در پژوهشی که او و شوهرش در سال‌های

۱. سرخ‌پوستان آمریکای شمالی، North American Indians، جلد دوم، ص ۲۵۸.

2. Hutton Webster

3. civilized

4. mere shrimp

5. modern

6. Katherin Routledge

نخستین این سده در میان بومیان آکیکیوی<sup>۱</sup> آفریقا انجام دادند آن را دریافت. او با دیدن شمار میانگین زایش‌ها در هر ماه که کمتر از چهار تن بود شگفت‌زده شد. و هنگامی که دریافت شمار مرگ و میر کودکان آنها در هر هزار کودک تنها ۸۴ تن و در سنجش با آن در امپراطوری انگلستان در آن زمان از هر هزار کودک ۱۳۸ تن بوده بیشتر شگفت‌زده شد. این آمار چنان دور از انتظار بود که او گمان کرد که شاید در شمارش یا داده‌های خود دچار لغزشی شده است.

شمار پایین زایش زنان بدوی شگفت‌آور نیست اگر ما زمان طولانی جدایی دو جنس را هرگاه که کودکی به دنیا می‌آید در نظر بگیریم. هرچه در پیش از تاریخ به زمان دورتری می‌رویم زمان جدایی دو جنس طولانی‌تر است. در سرزمین‌های بدوی تر ده تا دوازده سال به درازا می‌کشد؛ در سرزمینی‌های پیش‌رفته‌تر دو تا سه سال را دربرمی‌گیرد. رایج‌ترین فرمولی که برای روشن‌ساختن این پدیده‌ی شگفت‌آور داده می‌شود این است که یک زن «روا نیست» با شوهرش یا هر مرد دیگری پس از به دنیا آوردن کودک آمیزش کند. گفته می‌شود که این بازداری در سراسر زمانی که مادر به کودک «شیر می‌دهد» یا او را «از شیر می‌گیرد» ادامه دارد. و این زمان دور و درازی است. در حالی که امروزه کودکان را از سه ماه تا نه ماه پس از زایش از شیر می‌گیرند، در جامعه‌ی نخستین، روندی دورودراز داشت از سه تا نه سال یا بیشتر را دربرمی‌گرفت. نوشته‌ی زیر گواهی است از بریفولت:

این یک رسم بسیار پذیرفته است که هنگامی که زنی باردار شود، در سراسر دوران بارداری و یا دست‌کم در ماه‌های واپسین بارداری هرگونه هم‌بالینی

باید پایان یابد، و در سراسر زمانی که او به کودک شیر می‌دهد جدایی میان او و همسرش به شیوه رایج بدکار بسته می‌شود. دوره دوم در میان مردمان نافرهیخته بسیار طولانی‌تر از زنان اروپایی است. در عمل، کودکان، خود خویشان را از شیر می‌گیرند. کودکی که به این سو و آن سو می‌دود و در بازی‌های کودکان دیگر و حتی در سرگرمی‌های مردان شرکت می‌کند اگر هنوز هم شیرخوار باشد چیز نابهنجاری نیست.

برای یک زن بدوی شیردادن به فرزندان چهار ساله و حتی پنج، شش یا هفت ساله بسیار عادی است. از دو تا سه سال، همگانی‌ترین دوره‌ی شیردهی است. در بیشتر این زمان، پیوندهای زناشویی در میان بسیاری از مردمان نافرهیخته یکسره گسسته می‌شود. (مادران، جلد دوم، ص ص ۹۲-۹۱)

(۳۹۱)

مردم‌شناسان دیگر نیز به این پدیده اشاره‌های کوتاهی کرده‌اند. دابلیو. آی توماس<sup>۱</sup> می‌نویسد که «بیشتر تا چهار یا پنج سالگی به کودکان شیر می‌دهند و گاهی تا ده یا دوازده سالگی» (جنسیت و جامعه، ص ۵۶). ویلیام گراهام سامنر<sup>۲</sup> گزارشی را درباره‌ی سرخ‌پوستان پلینز<sup>۳</sup> باز می‌گوید: «رسمی دیرینه بوده است که: یک زن نباید فرزند دوم بیاورد مگر آنکه فرزند نخست ده ساله شده باشد»<sup>۴</sup>. همانند این گزارش از دیگر سرزمین‌های بدوی نیز آمده است. اما در این اشاره‌های سرسری، دلیل این رسم‌ها را نمی‌آموزیم.

گزارش سی. ال. میک<sup>۵</sup> روشن‌گرتر و گویاتر است. او می‌نویسد که زنان

1. W. I. Thomas

2. William Graham Sumner

3. Plains

۴. روش‌های مردمی (Folkways)، ص ۳۱۵.

5. C. L. Meek

نیجریه‌ای در سراسر این دوره تن خود را با خاک سرخ رنگین می‌کنند و بدین‌گونه به همگان آگهی می‌دهند که در حال بارداری، شیر دادن یا از شیرگرفتن یک کودک هستند و در شرح آن می‌گویند:

هدف اصلی این رویه شاید برای دور ساختن رخنه‌های شیطانی<sup>۱</sup> بوده باشد، اما همچون یک آگهی همگانی به کار می‌آید که او (زن) دارد کودکی را از شیر می‌گیرد، آگهی که سنجیده و دوراندیشانه است، چون زن در زمان شیردادن که در میان بومیان کاتاب<sup>۲</sup> سه سال اندیشیده شده نباید رابطه جنسی داشته باشد.<sup>۳</sup>

می‌دانیم که زنان خود را تابو ساخته بودند و در طول گشت و گذارهای شکار و جنگ از دسترس مردان به دور بودند و هم‌چنین هنگامی که در دوره ماهانه خود بودند و یا در دوره‌ی بارداری، جدایی همانندی رخ می‌داد. اما جای شگفتی است که شمار سال‌های چنین جدایی‌هایی در زمان پرورش فرزند، توجه اندکی را برانگیخته است. آیا برای آن است که به این گمانه که زناشویی، حالت عادی و همیشگی رابطه میان زن و مرد است زیان می‌رساند؟

ویژگی بنیادین زناشویی امروزی کنترل شوهر بر زن است. اگر زنی امروزی از نظر جنسی سال‌ها خود را به دور از دسترس شوهر نگه دارد شوهر می‌تواند بر حق زناشویی خود پافشاری کند و یا زن را طلاق دهد. اما آنگاه که زن وحش‌خو به خود رنگ سرخ می‌مالید و خود را جدا می‌ساخت، هیچ مردی به او نزدیک نمی‌شد تا آنکه او نشان می‌داد که

1. evil influences

2. Katab

۳. بررسی‌های قبیله‌ای در شمال نیجریه (Tribal Studies in Northern Nigeria).

دوباره از نظر جنسی آماده است. این بیشتر یادآور رفتار نخستین هاست، که مادینه، خود را در دوره بارداری و زایمان از نرینه‌ها جدا می‌سازد، نه زناشویی امروزی. [رفتار زن وحش خو بیشتر یادآور رفتار نخستین‌های مادینه بود تا زنان امروزی].

اما این پدیده پرسش‌هایی درباره‌ی تکامل‌گرایی‌های جنسی زنانه<sup>۱</sup> برمی‌انگیزد. جدایی طولانی زنان و وحش‌خو از جدایی نخستین‌ها در دوره بارداری و زایمان خود بسیار فراتر می‌رود. در واقع گسست کامل آمیزش جنسی برای زمانی بیشتر از دوازده سال نه در جهان جانوری و نه در جهان انسان امروزی، همانندی ندارد. رویه‌ای بی‌همتا است.

زنان امروزی از نظر زندگی سکسی پیوسته و بی‌گسست، درست به‌توان مردان هستند؛ و حتی برخی‌ها بر این گمان هستند که زنان در این‌باره از مردان پرشورتر و نیرومندتراند. بازایستایی آمیزش جنسی پس از زایش فرزند شاید در زمان کوتاهی رخ دهد – چند هفته، بیشتر یا کمتر، به شرایط بستگی دارد. اما امروزه هر زنی که از آمیزش‌های جنسی تا چند سال پس از زایش فرزند پرهیزد او را نابهنجار می‌دانند. اما این روش برای زنان وحش‌خو بهنجار بود. چگونه باید آن را باز نمود؟

اگر پیشنهاد کنیم که شوهر هر بار «سال‌ها» همسرش را از آمیزش جنسی بازمی‌داشت چون از آلودگی ناپاکی‌های پس از زایش فرزند می‌ترسید پوچ و بی‌معناست. گمان هم نمی‌رود که زنان وحش‌خو پاک‌دینانی<sup>۲</sup> بودند که آگاهانه خواهش‌های جنسی خود را سرکوب می‌کردند. واژگانی مانند «پرهیزگاری»<sup>۳</sup> یا «خوبیستن‌داری»<sup>۴</sup> که

1. female sexuality

2. puritans

3. abstinence

4. continence

مردم‌شناسان به فراوانی آن را به کار می‌برند گمراه‌کننده‌اند چون معنای چنین سرکوبی را می‌رسانند. برآیندی که از آن می‌توان گرفت این است که زنان وحش خود در سراسر زمانی که از مردان کناره می‌گرفتند خواهش‌های جنسی چندانی نداشتند.

این پدیده، واگرایی<sup>۱</sup> تند و تیزی را در تکامل آغازین گرایش‌های جنسی زن و مرد نشان می‌دهد که از واگرایی نرینه و مادینه در جهان جانوری بسی فراتر می‌رود. فصل بدون آمیزش و جفت‌گیری که در میان گونه‌های پست‌تر جانوری همگانی است، در میان نخستین‌ها از میان رفت، در آنجا نرینه‌ها در سراسر سال توان جفت‌گیری دارند، و این ویژگی در جهان بشری نیز ادامه یافت. با این همه، در میان مادینه‌ها دگرگونی به راهی دیگر که رویاروی آن بود رخ داد. نیازهای جنسی آنان در سنجش با گونه‌های پست‌تر، از پیش، در مرحله نخستین بودن کاهش یافت و در جهان بشری باز هم کمتر شد. دلیل این اُفت سخت در گرایش جنسی زنانه چه بود؟

در اینجا باید به یاد بیاوریم که ناهمخوانی میان دو جنس در کردارهای جنسی، در گستره خوراکی نیز وجود داشت. در جهان جانوری هر دو جنس یک گونه خوراک را می‌خورند. نرینه و مادینه‌ی گیاه‌خوار، علف و سبزی‌های دیگر را می‌خورند و در گوشت‌خواران هر دو جنس شکارگر و گوشت‌خوارند. اما در جهان بشری، با آغاز برنامه‌ی خوراکی «همه چیزخوار»<sup>۲</sup> واگرایی ناگهانی و دور از چشم‌داشتی میان دو جنس رخ می‌دهد هم در کار و هم در برنامه خوراکی روزانه. مردان، شکارگر و گوشت‌خوارند؛ و زنان گردآورنده خوراک و گیاه‌خوار.

مهم نیست که این واگرایی چگونه پیش آمد. نمی شود انکار کرد که این واگرایی ها در عصر آدم خواری حکمفرما بود، همان دوره ای که زنان تابوهای توتیمیک را برای نظارت اجتماعی بر خوراک و رابطه جنسی بنیاد نهادند. آیا این علتِ افْتِ شدید در گرایش جنسی زنانه است؛ آیا پیامد پیکار با آدم خواری و پاسخ گویی<sup>۱</sup> بوده که برای ماندگاری گونه ی انسان بردوش زنان نهاده شده است؛ آیا این یکی از ابزارهایی بود که زنان با آن می توانستند واحد خواهران و برادران بدون رابطه جنسی را در سیستم خاندان مادری سازمان دهند؟ ما هنوز نمی دانیم آیا فشار اجتماعی<sup>۲</sup> این پیامد بیولوژیکی را در زنان پدید آورد یا نه.

در هر صورت، زمان دور و دراز جدایی زنان و مردان گواهی است بر نبود زناشویی و خانواده پدری در عصر وحش خوبی<sup>۳</sup>. بیشتر مردم شناسان این نگرش را ندارند، به باور آنان زناشویی همیشه بوده است آنان تنها در این باره باهم بگومگو دارند که آیا زناشویی تک همسری بوده یا نه. برخی در جدایی دور و دراز زن و مرد زمینه و خاستگاه زناشویی چند همسری را می بینند. هاتین وبستر می نویسد:

بازداری آمیزش جنسی میان زن و شوهر، به توجیه رسم چند همسری کمک کرده است. مردی با یک همسر شاید برای دیرزمانی باید خویشان دار و پرهیزگار بماند، مگر آنکه رابطه جنسی بیرون از پیوند زناشویی روا باشد.<sup>۴</sup>

هابل نیز در این باره می نویسد:

مادران بدوی در دوران بارداری و شیردهی، که شاید سال ها به درازا بکشد.

1. responsibility

2. social stress

3. epoch of savagery



اغلب خویشن‌دار و پرهیزگارانند. در این شرایط، شوهری که توان آن را داشته باشد، چند زنی را سودمند خواهد یافت. نیازی که زنان بر این پایه با آن روبرو نیستند.<sup>۱</sup>

در واقع، نه زناشویی تک‌همسری و نه چندهمسری در جامعه وحش‌خوی وجود نداشت. هم‌چنانکه مرد نمی‌توانست بر رویه‌های جنسی همسر خود چند و چون بگذارد، زن هم نمی‌توانست برای او مرزگذاری کند. شماری از مردم‌شناسان و در میان آنها بوستر، نوشته‌اند که «زن»<sup>۲</sup> از نگرش «شوهر» خود که در کنار او همسران بسیار دیگر هم وجود داشته باشد پشتیبانی می‌کرد.

کاترین روتلج نمونه‌ای دیدنی از یک «خانواده چند همسر»<sup>۳</sup> را در میان آکیکیویوها نشان می‌دهد. زنان در کلیه‌های جداگانه‌ای که گرداگرد زمین پرچین شده برای نگه‌داری گله ساخته شده بود با فرزندان خود زندگی می‌کردند. زنان خوراک روزانه را بر روی اجاق‌های خود می‌پختند، نه شوهر با هیچ یک از آنان غذا می‌خورد و نه هیچکدام از زنان برای او غذا می‌پختند. با وجود آنکه هریک از زنان به گفته روتلج «دم و دستگاه جداگانه‌ی»<sup>۴</sup> خود را داشت این وضع همگان را در سامانه‌ی دهکده زبردست یک سرور مرد قرار می‌داد». شگفت‌آورترین چیز در نزد روتلج نبودن رشک‌بری (حسادت) در میان زنان بود. زنان بومی هم از اینکه زنان انگلیسی بر سر توجه جنسی مردان به هم رشک می‌ورزند، شگفت‌زده می‌شدند. آنان به روتلج گفتند این پیام را به زنان در انگلستان برساند: «ما

۱. انسان در جهان نخستی، Man in the primitive world, ص ۲۳۳.

2. wife

3. polygamous household

4. independent establishment

به کسی که او را نمی‌خواهیم شوهر نمی‌کنیم» و «دوست داریم شوهرمان تا آنجا که می‌تواند زن بگیرد» و روتلج می‌افزاید: «وضع‌تھی دستانه و درمانده‌ی مرد سفیدپوست «دارا»<sup>۱</sup> در رابطه با زنان، کنجکاوی بی‌پایان بومیان را برانگیخته بود. و پاسخ شوهرم که زن سفیدپوست دوست دارد که شوهرش مال خودش باشد. در آنان هیچ اثری نگذاشت.»<sup>۲</sup>

این به اصطلاح خانوار چندهمسری در واقع خاندان مادری زنان و کودکان است که به آن سرکرده‌ی مردی که سرپرستی پدافند دهکده با اوست افزوده شده است. و این به‌هیچ‌روی با مہین سالار یا خان بزرگ<sup>۳</sup> پدرسالارانه که کنترل کامل زنان و هم‌خواه‌ها<sup>۴</sup> و کودکان را در دست دارد همانند نیست. زنان حرم‌سرا فرمانبردار خواست و آرزوهای سرور خود هستند؛ آنان نباید گرایش‌های جنسی خود را دنبال کنند. و بالاتر از همه، نمی‌توانند با هیچ مردی مگر سرور خود آمیزش جنسی داشته باشند.

در دهکده‌ی خاندان مادری، سرکرده‌ی مرد می‌تواند شوهر هر زنی باشد که خود را در دسترس او می‌گذارد اما این کار برای زنان ناگزیر نیست. هیچ نشانه و گواهی در دست نیست که همه زنان، تنها با یک مرد رابطه جنسی داشته باشند. اگر چنین کرده باشند از روی خواست خود بوده نه به زور. هم‌چنانکه به روتلج گفته‌اند آنان به «زن‌شویی» وادار نشده‌اند، ناگزیر نبوده‌اند با کسی که دوست نداشته‌اند آمیزش کنند، و هرگاه آمیزش کرده باشند با مردی به‌گزین خودشان بوده است.

این آزادی زنان برای دنباله‌روی از گرایش‌های جنسی خود،

1. rich

۲. با مردمان پیش از تاریخ (With a Prehistoric people)، ص ص ۳۴ - ۱۳۳ - ۱۲۴.

3. overlord

4. concubines

نوآبادنشینان و فرستادگان دینی<sup>۱</sup> اروپایی به سرزمین‌های بدوی را نگران ساخت، آنان می‌کوشیدند همه چیز را برابر با رسم‌ها و منش‌های خود دگرگون سازند. آدُری ریچاردز<sup>۲</sup> در نوشته‌ای درباره بومیان باتوی جنوبی<sup>۳</sup> می‌نویسد از رابطه جنسی دو تا سه سالی پس از زادن فرزند جلوگیری می‌کنند و می‌گوید: «برای گروه‌های دینی اروپایی و دیگران که بر تک‌همسری بومیان پافشاری می‌کنند این مسأله پیامدهای عملی آشکاری دارد»<sup>۴</sup>. در واقع، به زور و ادا داشتن مردی که همراه جنسی همیشگی ندارد به تک‌همسری، دشوار است. زنان بومی درباره «شوهر» مشترک خود واقع‌بین‌تر بودند و او را به داشتن چندین «همسر» برمی‌انگیختند.

هرگاه زنی سال‌ها خود را از شوهرش جدا سازد، و با فرزندان‌ش در خانه‌ای به سر برد، برای شوهر غذا نپزد و یا با او غذایی نخورد، نمی‌توانیم از زناشویی به معنای راستین واژگانی آن سخن بگوییم. تلاش برای به‌زور جای دادن نهاد زناشویی<sup>۵</sup> خواه تک‌همسری یا چندهمسری.... در دوران پیش از تاریخ که پدیدنیامده بود پیوندهای راستینی را که میان دو جنس حکمفرما بود، نادرست می‌نمایاند. در جامعه وحش‌خوی، مرد، تنها یک یار جنسی گذرا یا گهگاهی زن بود.

جداسازی زن و مرد به معنای جدایی مرد از فرزندان یار یا همسر خود نیز هست. در روزگار دیرین مرد با فرزند زنی که با او آمیزش جنسی

1. missionaries

2. Audrey Richards

3. Southern Bantu

۴. گرسنگی و کار در یک ایل وحش‌خوی (Hunger and Work in a Savage Tribe)، ص ۳۹.

5. marriage

داشت برخوردار اندکی داشت و یا هرگز برخوردار نبود. سپس، آنگاه که برخی رابطه‌ها میان پدر و فرزند را روا داشتند، این رابطه‌ها اندک بود و بودن مرد در هنگام زایش و چند سال پس از آن را دربر نمی‌گرفت. با اینکه این پدیده را بارها گزارش داده‌اند آن را به شیوه‌ای سرسری یادآوری کرده‌اند، گویی که پدری را دور نگه داشتن و با او به مانند دشمن خطرناک فرزندش رفتار کردن روشی به هنجار نیست. نمونه‌ی برجسته آن نوشته‌ای است از ویستر:

مادر باوندایی<sup>۱</sup> چندان جدا می‌ماند تا بند ناف بچه بیافتد، نزدیک به چهار ماه پس از زایمان. شوهر از زایمان و جنس بچه خبر داشت، اما تا زمانی که گوشه‌گیری مادر به سر نمی‌رسید نمی‌توانست بچه را ببیند و یا به او دست بزند. (تابو، ص ۷۳)

بریفولت داده‌هایی را از قاره‌ها و جزیره‌های گوناگون به دست می‌دهد که جدایی پدر و فرزند سال‌ها به درازا می‌کشد، و در سرزمین‌های دیگر ماه‌ها. در برخی از سرزمین‌ها تا زمانی که کودک بتواند چهار دست و پا راه برود مرد نمی‌تواند زن و فرزندش را ببیند؛ در جاهای دیگر تنها زمانی این بازداری از میان می‌رود که کودک بتواند راه برود.

در شماری دیگر، جداسازی چهار تا پنج سال نیز رخ می‌داد. این رویه تا تاریخ نوشته پایدار ماند. بریفولت می‌نویسد:

قانونی که هرودوت نام برده که مرد نمی‌تواند فرزندش را تا پنج سالگی ببیند، شاید به چنین بیرون‌راندن طولانی مرد از خانه همسرش اشاره دارد.<sup>۲</sup> در برخی از سرزمین‌ها جدایی کاهش یافته‌ای که تا چهل روز به درازا

1. Bavenda

۲. مادران، جلد دوم، ص ۲۹۶ - ۳۹۳، ۳۷۶.

می‌کشد تا به امروز هم ادامه دارد. جداسازی «پدر و فرزند»، در آغاز جدایی کودکان از مردان بزرگسال بود که شکارگر و جنگ‌آور بودند و مادر کار پرستاری و نگه‌داری از کودکان را بر دوش داشت. چگونگی آن را نمی‌توان دریافت مگر آنکه آن را همچون بازمانده‌ای از روزگار آدم‌خواری بدانیم.

آئین‌های شگفت‌آوری که در پیرامون مادر در بستر زایمان و نوزادش انجام می‌شود نمایانگر خطرهای رویاروی کودکان است. مانند همیشه بومیان این آئین‌ها را با زبانی گنگ باز می‌گویند که گویی پدید آمده تا از رخنه‌های شیطانی<sup>۱</sup> یا از «شورچشمی»<sup>۲</sup> جلوگیری و یا از کودک در برابر نیروهای بدخواه ناشناس پشتیبانی کند. به زبان خوش‌بینانه، می‌گویند آئین‌ها پدید آمده‌اند تا کودکان به نیرومندی و تندرستی بزرگ شوند.

چگونگی خطری که رویاروی نوزادان بود و از آن می‌ترسیدند تنها در خود آئین‌ها نهفته است. برای نمونه، چرا زنانی که دوروبر زن در بستر زایمان بودند هنگامی که زایش رخ می‌داد به بیرون از خانه می‌شتافتند تا هوا را با گونه‌ای از جنگ‌افزارها بجنابند؟ آیا «چشمان شوری» که آنان این همه از آن می‌ترسیدند چشمان جانوران خطرناک بود یا مردان؟ و معنای سد آتشی که در دوران خفتگی در بستر زایمان گرداگرد مادر و نوزاد می‌گذاشتند چه بود؟ بازمانده‌ی این رویه باستانی در فرهنگ‌های امروزی‌تر شعله کوچکی است که در زیر یا کنار بستر زایمان مادر و نوزاد او می‌سوزد. فریزر درباره این آئین آتش چنین می‌نویسد:

1. evil influences

2. evil eye

در میان بوگوها<sup>۱</sup> در راستای شمال حبشه، زمانی که زنی فرزندی می‌آورد، دوستانش که همگی زن هستند در آستانه در خانه آتشی بر می‌افروزند، و مادر و نوزادش به آهستگی دور آن می‌چرخند، در همان زمان با زنگوله‌ها و شاخه‌های نخل صدای بلندی درمی‌آورند و می‌گویند این کار را برای ترساندن «ارواح خبیثه»<sup>۲</sup> انجام می‌دهند ... تا مادر و نوزاد را از تاخت و تاز دیوها و اهریمنان برهانند. از این روش در افسانه‌ای یونانی گفته می‌شود که کورت‌ها<sup>۳</sup> گرداگرد زئوس<sup>۴</sup> نوزاد رقصیده و شیوه‌هایشان را به سپر خود می‌زدند، تا جیغ و فریاد بچه شنیده نشود. مبادا توجه ناپدیری اوکرونوس<sup>۵</sup> را برانگیزد، که خوی او چنان بود که همین‌که نوزادی زاده می‌شد او در کام خود فرو می‌برد. می‌توان این گمان را داشت که این افسانه یونانی یاد رسمی کهن را دربردارد که برای پاسداری از کودکان در برابر سبب‌های بی‌شمار مرگ‌ومیر نوزادان که مردان بدوی آن را در نتیجه‌ی عمل روانِ بدخواه و خطرناک مردگان می‌دانند، به کار بسته می‌شود.<sup>۶</sup>

با این‌همه، پیش از آنکه مردان بیابند و سبب مرگ و میر کودکان را از «روان‌های»<sup>۷</sup> بدخواه بدانند، زنان در عمل با سختی‌ها و دشواری‌های پاسداری از نوزادان و کودکان در برابر شکارگران خواه جانور یا انسان روبرو بودند. آنان بخش انسانی مسئله را با جدایی خود و فرزندان‌شان در پناه نهاد توت‌پرستی و تابو حل کردند.

1. Bogos

2. Evil Spirits

3. Curetes

4. Zeus

5. Cronus

۶. فرهنگ مردمی در عهد عتیق, Folklore in the Old testament, abr.ed, ویراست

کوتاه شده، ص ۴۳۴.

7. spirits

این پدیده نور دیگری بر فرمول ساده‌انگاران‌های که برای روشن ساختن جدایی دو جنس فراهم آمده می‌افکند که می‌گوید: «زن نمی‌تواند در سراسر دوران شیردهی» با شوهر خود آمیزش جنسی داشته باشد. چنین گمانی بسیار دور است که زنی به تنهایی فرزندش را ده تا دوازده سال نگه‌داری کند. اما این واقعیت که او یک زن بود، در شرایط تابویی بود، تا زمانی که بچه با او بود نگه‌داری و پاسداری از او را فراهم می‌ساخت. زیرا زنِ تابویی شده، فرزندش و هر چیز دیگری که زن آن را تابو شناخته بود «دست نزدنی» بودند.

در جایی که شوهر هرگاه که دلش خواست نمی‌تواند با همسرش نشست و برخاست کند و با پدر همچون دشمن خطرناک فرزند رفتار می‌شود، نمی‌توانیم از خانواده پدری<sup>۱</sup> جاودانه سخن بگوییم. نشانه‌ها گواهی می‌دهند که خانواده پدری، تنها پس از یک تکامل دورودراز و نااستوار<sup>۲</sup> پدید آمد. هرچه در روزگار پیش از تاریخ دورتر می‌رویم کمتر به هم‌پیوستن دو جنس را می‌بینیم و بیشتر جدایی آنان را. نمونه‌های زیر را کوالی<sup>۳</sup> آورده است:

ویژگی شگفت زندگی زناشویی در نیوکالدونیا<sup>۴</sup> این است که زن و مرد زیر یک سقف نمی‌خوابند. زن به تنهایی در انباری<sup>۵</sup> نزدیک خانه‌اش زندگی می‌کند. و می‌خوابد. «شما مرد و زنی را که با هم سخن بگویند و نزدیک هم بنشینند کمتر می‌بینید. انگار زنان از هم‌نشینی با هم‌جنسان خود بسیار خشنودترند. مردان که با نیزه‌هایشان به روشی تن‌آسایانه پرسه می‌زنند، در

1. father family

2. precarious

3. Crawley

4. New Caledonia

5. shed

گروه زنان کمتر به چشم می‌خورند...»

در جزیره‌های پلیو<sup>۱</sup> «جدایی چشم‌گیری در میان دو جنس دیده می‌شود» زنان و مردان بسیار کم با هم زندگی می‌کنند و زندگی خانوادگی انجام‌ناشدنی است... در سؤال پایتخت‌گره قانون حکومت نظامی غریبی حکمفرماست به نام پم یا<sup>۲</sup> در ساعت ۸ بامداد و ۳ پس از نیم‌روز، زنگ بزرگی به صدا درمی‌آید و در میان این ساعت‌ها تنها زنان می‌توانند در خیابان‌ها پدیدار شوند. در روزگاران دیرین مردانی که در ساعت‌های روز داشته شده برای زنان به خیابان می‌آمدند به سختی کیفر می‌دیدند، اما از چند سال پیش از سخت‌گیری این قانون کاسته شده است. گذشته از این قانون، «زندگی خانوادگی آن چنان که ما داریم، در کره یکسره ناشناخته است.» (گل سرخ رازآلود، جلد یکم، ص ۵۰-۴۶)

کِراالی، شگفت‌زده از دربرداشته‌های داده‌های فراوان خود درباره‌ی جدایی دو جنس، فریاد برمی‌آورد: «زن و مرد آن چنان از هم بیگانه‌اند که گویی از دو گونه‌ی جداگانه‌اند... هر زن و هر مرد، مانند همه مردان و زنان به‌طور بالقوه برای یکدیگر تابو هستند.» (همان‌جا، ص ۸۶).

لئو فروبنیوس<sup>۳</sup> در همین زمینه افسانه‌ای را باز می‌گوید:

یکی از شگفت‌انگیزترین افسانه‌ها که از روزگاران بس کهن به ما رسیده است به رابطه‌های جنسی دیرین بشر می‌پردازد و می‌گوید که در آغاز مردان و زنان جداگانه زندگی می‌کردند و از یکدیگر چیزی نمی‌دانستند. در دنباله داستان می‌گوید در نخستین برخورد پیش‌آمدی زنان و مردان، زنان مانند مردان رزمند به دفاع از خود پرداختند، از این‌رو جنگ سرنوشت‌سازی

1. pelew

2. pem-ya

3. Leo Frobenius



درگرفت. تنها پس از آن بود که ناهمسانی این دو جنس آشکار شد. این افسانه‌ها از شمال باختری آفریقا برخاسته و به شکل‌های گوناگون به سوی شرق ره‌سپرده و یگراست به اقیانوس آرام رسیده است.<sup>۱</sup>

اگر چنین جنگی رخ داده باشد، که در آن سپیده دم آغازین پیشرفت بشری باورکردنی است، هدف زنان بنیادگذاری تابوهای توتیمیک سریچی‌ناپذیر و آئین‌های پرهیز بود تا ایمنی زنان و کودکیان فراهم شود. به سخن دیگر، هدف بنیادگذاری خانواده کوچک پدری نبود، پدید آوردن برادری مردان بود که از روی مادری و خواهری زنان الگو برداری شده باشد.

زنان نه تنها از نظر زیستی (بیولوژیکی) برای فراهم ساختن آن از ویژگی‌هایی برخوردار بودند؛ در روند کار و کوشش‌های خود نیز ابزار سرنوشت‌ساز را برای پیروزی خویش به دست آوردند. آنان آتش را کشف کردند.

## زنان و آتش

آتش چگونه کشف شد و برای چه هدف‌های آغازینی به کار گرفته شد. برای دانشمندانی که درگیر خاستگاه‌های اجتماعی هستند درون‌مایه‌ای با خیال‌پردازی بی‌پایان است. در پیشه‌های صنعتی آتش را همچون «ابزار ابزارها»<sup>۲</sup> می‌شناسند. اما کشف آتش بسیار دیرینه است، بیش از نیم‌میلیون سال پیش، حتی پیش از پیدایش انسان هوشمند<sup>۳</sup>. نیاز وادارنده‌ی آغازین برای مهار و به‌کارگیری آتش چه بود؟

۱. «زناشویی و مادرسالاری»، در کتاب زناشویی، "Marrige and Matriarchy" in

the Book of Marriage, ص ۷۷.

2. tool of tools

3. Homo sapiens

جولیوس لیپرت<sup>۱</sup> می‌نویسد: «آتش در تاریخ بشری از دو جنبه ارزش فراوان دارد؛ یکی از جنبه اجتماعی و دیگر فناوری» او پیشنهاد می‌کند که ارزش اجتماعی دیرینه‌تر است «کاربرد آتش در هنرهای مکانیکی بسیار دیر رخ داد و حتی به کار گرفتن آن برای آماده‌سازی خوراک از آغاز نبوده است». از دید او «آنچه آتش در آغاز فراهم ساخت جلوگیری از سرما و تاخت و تاز شبانه‌ی جانوران گوشت‌خوار بود. آتش نگهبانی بود که می‌توانستند در جلوی آشیانه خود خواه درون غار یا در زمین روباز بگذارند و به آن پشتگرم باشند. و با آن آدمیان توانستند زیست‌گاه خود را تا درون جنگل‌هایی که در قلمروی جانوران بود و به کوهستان‌های سرد و شمال یخ‌زده گسترش دهند.»<sup>۲</sup>

نیاز آغازین به آتش برای جلوگیری از سرما را برخی به پرسش گرفته‌اند. حتی تا امروز هم مردمان بدوی یافت می‌شوند که در سرمای سرزمین‌هایی کوهستانی، نیمه برهنه به اینسو و آنسو می‌روند، در حالی که پوشش‌های گرم را به آسانی می‌توانند فراهم سازند، آنان بدون هیچ ناراحتی در آبهای یخ‌زده شنا می‌کنند. گمان می‌رود کاربرد آتش برای گرما، مانند پوشاک، دیرتر رخ داده باشد. اما درباره نیاز به آتش برای جلوگیری از تاخت و تاز جانوران خطرناک یا انسان هیچ شکی در میان نیست.

پس، پیش از آنکه آتش برای کاربردهای تکنیکی، ابزار ابزارها شود در زندگی اجتماعی «جنگ‌افزار جنگ‌افزارها»<sup>۳</sup> بود. آتش را می‌توان هم برای

1. Julius Lippert

۲. تکامل فرهنگ، ص ص ۱۴۸، ۱۳۰.

3. weapon of weapons

هدف‌های آفندی و هم پدافندی به کار برد. آتش شعله‌ور سدی می‌ساخت؛ و در فرم شاخه‌های خشک شعله‌ور، جنگ‌افزاری تاخت‌گرانه در برابر جانوری درنده یا تاخت‌وتازگر بود.

از هر دو جنبه، هم ابزار و هم جنگ‌افزار، آتش بعد تازه‌ای به زندگی رو به شکوفایی بشری افزود. پس از آنکه آتش برای کاربردهای اجتماعی و صنعتی رام و مهار شد و بشر فرمان آن را به دست گرفت، به گونه انسان کمک کرد تا بر پای خود بایستد. بنجامین فارینگتون<sup>۱</sup> شرح و وصف گویای پلینی<sup>۲</sup> درباره جنبه‌های دوگانه آتش را باز می‌گوید: «ای آتش، ای پاره‌ی آرام‌نشدنی و بی‌کران طبیعت، تو را ویرانگر بخوانم یا آفریننده؟»<sup>۳</sup> افسانه‌های روزگاران نخستین هر دو روی آتش را دربردارند. در دیرینه‌ترین اسطوره‌ها آتش را همچون نشانه‌ی مرز جداکننده انسان و جانوران برگزیده‌اند. رادکلیف براون<sup>۴</sup> نمونه‌هایی از افسانه‌های جزیره‌نشینان آندامان به دست می‌دهد. او می‌نویسد: «دست‌یافتن بر آتش انسان را، آن‌چنان که امروز هست، ساخت» و «ناتوانی در کاربرد آتش جانوران را به گونه‌ای که امروز هستند درآورد و آنها را از شرکت در زندگی بشری بازداشت.» به گفته‌ی بومیان به سبب آتش (یا در اثر دست‌یافتن بر آتش) بود که نیاکان زنده ماندند.<sup>۵</sup>

فریزر افسانه پایوایی<sup>۶</sup> را درباره نخستین جفت انسانی که بر روی زمین پدیدار شدند را باز می‌گوید. مغز آنان هنوز خام و ناپروورده بود. از آتش

1. Benjamin Farrington

2. Pliny

۳. علم یونانی (Greek Science)، جلد یکم، ص ۴۲.

4. Radcliffe – Brown

۵. جزیره‌نشینان آندامان (The Andaman Islanders)، ص ۴۳ - ۳۴۲.

6. papun

آگاه نبودند. آنان «به مانند جانوران زندگی می‌کردند .... بدون آنکه نیاز به پیام‌رسانی به یکدیگر با زبان را حس کنند.» نخستین بار که زبانه‌های آتش را در بیشه‌زارهای بامبو دیدند و ترق و تروق آن را شنیدند، نخستین فریاد برخاسته از ترس و شگفتی خود را کشیدند، از این‌رو «زبان‌شان باز شد از آن پس می‌توانستند سخن بگویند.» گودالی در زمین که از آنجا این نیاکان بشر پدیدار شدند تا به امروز پاره زمینی مقدس است؛ هرچیز که در آن روان می‌شود یا در آنجا می‌پرد یا در آن می‌روید مقدس است.<sup>۱</sup>

این افسانه نه تنها به آغاز زندگی بشری، به کهن‌ترین نهادِ گرداننده‌ی اجتماعی، توت‌پرستی و تابو نیز اشاره دارد.

در هر جا که توت‌پرستی پدید آمده باشد زنانِ تابویی را نیز می‌یابیم، زنانِ توانمند را. پیوند نزدیک زنان هم با آتش و هم با سیستم توت‌میک در زبان‌های بدوی نیز چون افسانه‌های آن، درونه‌ای<sup>۲</sup> شده است. دابلیو. جی. مک‌گی<sup>۳</sup> می‌گوید که در میان سرخ‌پوستان سیری<sup>۴</sup> واژه‌ی Km-Kaak گذشته از آنکه به معنای مادرِ بزرگ<sup>۵</sup> است «این نام ساخته شده تا جانوران نگهبان ایل، آتش، و هم‌چنین توده مردم را<sup>۶</sup> دربرگیرد».<sup>۷</sup>

رام‌کردن آتش را بیشتر به مردان نسبت می‌دهند. اما سنت‌های مردمان بدوی نشان می‌دهد که پیش از آنکه این فن به مردان واگذار شود زنان

۱. فرهنگ مردمی در عهد عتیق، جلد یکم، ص ۳۹ - ۳۸.

2. embedded

3. W. G. McGee

4. Seri

5. Great Mother

6. human folks

۷. سرخ‌پوستان سیری (The Seri Indians)، ص ۱۲۳.

فروزندگان آتش بودند. به گفته‌ی فریزر در تنگه تورس<sup>۱</sup> در گینه‌ی نو، هنگامی که با دو تکه چوب آتشی برمی‌افروزند می‌گویند: «مادر آتش می‌بخشد»<sup>۲</sup>؛ چوب افقی را «مادر» و چوب عمودی را «بچه»<sup>۳</sup> می‌نامند.

اجاق یا آتشدان خانگی همیشه، زن و خانه دوست‌کردنِ مردان را به یاد آورده است. از دیرینه‌ترین روزگاران باستان رومی، دوشیزگان معبد وستا<sup>۴</sup> نگهبانان آتش جاودانی بودند.

این درون‌مایه که زنان، نخستین دست‌یافته‌گان بر آتش بودند در افسانه‌های فراوانی که فریزر درباره سرآغاز آتش گردآوری کرده نمایان است. به گفته‌ی این داستان‌ها آتش در دست زن بود؛ تنها زن می‌توانست آتش درست کند؛ او در جاهای گوناگون آتش برمی‌افروخت، بیشتر در سرِ چوب‌یام (سیب‌زمینی هندی) یا چوب زمین‌کنی. او آتش را بر روی انگشتان یا ناخن دستانش روشن نگه می‌داشت. پیرزنی شش انگشت داشت؛ در انگشت ششم آتش نگه می‌داشت و به اینجا و آنجا می‌برد. پیرزن دیگری از آذرخش<sup>۵</sup> آتش به دست آورد؛ آن را گم کرد؛ سپس با مالش دو چوب به یکدیگر آن را بازیافت.<sup>۶</sup>

در این درون‌مایه‌ها، آرزوی زن یا نیای او برای نگهداری آتش برای خود و پنهان‌کردن آن از یک مرد یا از همه مردان به روشنی نمودار می‌شود. در رابطه‌ی دو جنس با آتش، ناهمسانی آشکاری دیده می‌شود؛ برخی از آن به روشنی گفته می‌شود و برخی دیگر در پشت جانوران و

1. Torres straits

2. Mother gives fire

3. child

4. vestals

5. lightning

۶. اسطوره‌هایی درباره سرآغاز آتش (Myths of the Origin of Fire)، صص ۵۸-۵۴.

پرنندگان توتیمیک پنهان می‌شود. زنان در رام‌کردن و کاربرد آتش، پنهان کردن آتش، نگه‌داری از آتش و زنده‌نگه‌داشتن اخگرهای گرانبهایی که پس از یک آتش‌سوزی ویرانگر یا سیل بر جای می‌مانند درگیر بوده‌اند. از سوی دیگر، مردان آگاهانه یا ناآگاهانه در پیوند با کاربرد نادرست از آتش یا «دزدی»<sup>۱</sup> آتش هستند که به ویرانگری می‌انجامد.

افسانه‌هایی درباره آتش‌سوزی‌های بزرگ یا «آتش سیل آسا»<sup>۲</sup> که نزدیک بود جهان را به پایان برد، یافت می‌شوند. در برخی از آنها این پدیده بازگشت از زندگی بشری به زیست جانوری را در پی دارد. تایلور از اسطوره‌ای از مبوکوبی‌های<sup>۳</sup> آفریقای جنوبی می‌گوید که به چنین برگشتی اشاره دارد. «در آتش‌سوزی بزرگ در جنگل آنان، مرد و زنی برای در پناه ماندن از توفان آتشین از درختی بالا رفتند اما زبانه‌های آتش چهره آنان را سوزاند و آنان را به شکل میمون بی‌دم<sup>۴</sup> درآورد»<sup>۵</sup>.

در افسانه‌های تازه‌تر چهره‌ی مرد تازه‌ای پدیدار می‌شود، پسر یا نوه‌ی یک مادر، قهرمان فرهنگی که سوده‌های فراوانی به گونه‌ی انسان می‌رساند. مانند ارزانی داشتن موهبت آتش که از سرچشمه‌ی نادیده‌ای برای همه‌ی نژاد بشری دریافت شده است. افسانه مائوئی<sup>۶</sup> قهرمان فرهنگی مائوری‌های<sup>۷</sup> زلاندنو، نمونه‌ی شناخته شده‌ای است.

برابر با روایتی که سر جرج‌گری<sup>۸</sup> در سال ۱۸۵۵ گزارش داده است: «جوان دست به کار شد تا آتش‌های ماهوایکا<sup>۹</sup> مادر بزرگ خود را خاموش

1. theft

2. deluges of fire

3. Mbocobis

4. ape

5. خاستگاه فرهنگ (the origin of the culture)، ص ۳۷۷.

6. Maui

7. Maoris

8. Sir George Grey

9. mahuika

کند و نابود سازد. این زن سالخورده آتش را از ناخنی در دست خود بیرون می‌کشید و به او می‌داد. جوان کوشید او را فریب دهد و پی در پی از او آتش بیشتری خواست. اما با برگرفتن آتش از همه ناخن‌ها و حتی ناخن پاها دیگر برای پیرزن چیزی به جا نماند.

در این مرحله آتش‌سوزی بزرگ رخ داد. با آتش برافروخته در جنگل دیگر در روی زمین جایی برای پناه بردن یافت نمی‌شد. حتی آب دریاها نیز از زبانه‌های آتش به جوش آمدند. مائویی و زن سالخورده نزدیک بود در آتش‌سوزی نابود شوند. خوشبختانه با پا در میانی زنان دیگر نیاکانی سیلاب‌ها رها شدند و زبانه‌های آتش را خاموش کردند و هر دوی آنان نجات یافتند. ماهو ایکا، زن سالخورده‌ای که اکنون او را «ایزد بانوی آتش»<sup>۱</sup> می‌نامند توانست چند اخگر را پیش از آنکه همه آنها از میان بروند زنده نگه دارد. و این پدیده آغاز تازه‌ای در زندگی آنان شد. پس از از سر گذراندن آن رخداد ترسناک، مائویی بر آن شد تا کارهای خوب بسیاری برای آدمی انجام دهد. و این است اسطوره‌ی («آفرینش به روایت [بومیان] مائوری» در کتاب مرجع در مردم‌شناسی، ص ۵۶-۴۵۴).<sup>۲</sup>

رادکلیف براون افسانه‌هایی را درباره بیلیکو<sup>۳</sup>، از زنان نیایی جزیره‌نشینان آندامان باز می‌گوید، که وابستگی نزدیکی به گیاه یام (سیب‌زمینی هندی) و خوراکی‌های گیاهی دیگر دارد و «نخستین دارنده‌ی آتش»<sup>۴</sup> است. او می‌نویسد:

بیلیکو که آتش از او سرچشمه می‌گیرد، سرچشمه‌ی زندگی<sup>۵</sup> نیز هست. این

1. the goddess of fire

2. "The Creation According to the Maori," in Source Book in Anthropology

3. Biliku

4. the first possessor

5. life

نگرش به بیلیکو بی‌گمان در سراسر جزیره‌های آندامان وجود دارد، هرچند که در جنوب بیشتر از شمال گسترش یافته است. بر این پایه بیلیکو بنیادگر آغاز جامعه نیز هست، و چون همه جهانیان در جامعه گرد هم می‌آیند، او کسی است که آغازگر جامعه در همه جهان است. او سامانه‌ای<sup>۱</sup> را آفریده یا آراسته است که مردان در آن زندگی می‌کنند. (جزیره‌نشینان آندامان، ص ۳۷۲)

در این سرزمین نیز داستان‌هایی درباره آتش‌سوزی بزرگ مصیبت‌بار که نیاکان را فراگرفته و آنان را به جانوران دگرگون ساخته بود، یافت می‌شود. در بسیاری از روایت‌ها، نزدیک بود آتش از دست برود؛ گاهی آن را با گذاشتن در یک دیگ خوراک‌پزی و بردن آن به درون غار زنده نگه داشته‌اند. سرانجام، در پی آن قهرمان فرهنگی می‌آید و کاربردهای نوآورانه آتش از سرگرفته می‌شود.

این داستان‌ها نشان می‌دهد که زن در روزگار نخستین چیزی بیش از نگهبان دلسوز آتش خانگی که اغلب با رام‌کردن یا «خانگی کردن»<sup>۲</sup> مردان و جانوران پیوند دارد، بوده است. ردکلیف براون از ویژگی دوگانه‌ای که در این افسانه از زنان نشان می‌دهند شگفت‌زده شد؛ زن را نه تنها به سان یک «نیکوکار بزرگ»<sup>۳</sup>، به سان «دشمن‌گونه‌ی انسان»<sup>۴</sup> هم نشان می‌دهد. او به کاربرنده‌ی آذرخش و فرستنده‌ی توفان‌ها و گردبادهاست. آنچه از این دوگانگی برمی‌آید آن است که در روزگار بسیار دیرین، با نگرش به خطرهایی که رویاروی بشر رو به پیشرفت بود، پیکار برای ماندگاری گروه نمی‌توانست تنها با روش‌های آستی‌جویانه انجام شود زنان که در ساخت

1. order

2. domestication

3. great benefactress

4. hostile to mankind



جهان بشری پیشگام بودند آماده بودند تا از ساخته‌ی خود در برابر هرتلاشی برای ویرانی آن پاسداری کنند. آئین‌های آتش در زمان زاده‌شدن فرزند که به شکل‌های گوناگون تا به امروز هم برگزار می‌شود بازمانده‌ای از همان دوران باستان است که آتش را به‌سان جنگ‌افزار دفاعی به کار می‌بردند. فریزر درباره رسم شگفتی از لائو<sup>۱</sup> و سیام<sup>۲</sup> می‌گوید: «پس از زایمان دیواره‌ای از آتش شعله‌ور در گرداگرد مادر برپا می‌کردند و او ناگزیر بود هفته‌ها پس از زایمان در درون و یا کنار آن بماند». به گمان فریزر این «کمر بند رخنه‌ناپذیر» طرح شده بود تا از «روح ناآرام و بی‌تاب»<sup>۳</sup> بچه در بحرانی‌ترین دوره‌ی زندگی او پاسداری کند. با این‌همه، از دید مادرانی که در روزگاران نخستین<sup>۴</sup> زندگی می‌کردند و با گوشت‌خواران پرسیه‌زن، خواه انسان یا جانور روبرو بودند، خطرها رازآمیز<sup>۵</sup> نبود، راستین بود.

دیرزمانی پس از آن‌که انگیزه‌های نخستین، برای برپایی سدهای آتش از میان رفت، آئین‌ها باز هم به جا ماند. فریزر از چرخه‌ی پیوسته و بی‌گسست آتش<sup>۶</sup> سخن می‌گوید و می‌نویسد:

بازمانده‌ی این آئین را می‌توان در رویه‌های کهن اسکاتلند یافت که سه بار شمع افروخته‌ای را در گرداگرد بستری که مادر و نوزادش در آن آرمیده‌اند می‌گرداندند ... در سوننبرگ<sup>۷</sup> پس از زایش نوزاد باید آتشی را همواره افروخته نگه دارند و گرنه جادوگران نوزاد را می‌ربایند، آلبانیایی‌ها تا چهل

1. Lao

2. Siam

3. fluttering soul

4. primeval

5. mystical

6. continual and continuous circle of fire

7. Sonnenberg

روز پس از زایش نوزاد، در اتاق آتشی را پیوسته روشن نگه می‌دارند؛ مادر باید در سراسر این زمان در خانه بماند و شب‌ها از اتاق هم نباید بیرون رود؛ و هر کس که در این چهل روزه شب هنگام به خانه بیاید باید از روی آتش فروزانی بپرد.<sup>۱</sup>

در گزارش مالینوفسکی درباره‌ی آئین آتش در جزیره‌های تروبریاند<sup>۲</sup>، بومیان پیدایی این آئین را به سبب اثرهای «سودمندی»<sup>۳</sup> که بر تندرستی بچه می‌گذارد دانسته‌اند:

مادر و نوزاد در نخستین ماه، بیشتر وقت خود را بر روی تختخواب بلندی که در زیر آن آتش کوچکی برافروخته می‌گذرانند. این چاره‌ای بهداشتی است چون بومیان چنین دود و گرمایی را برای تندرستی خود بسیار سودمند می‌دانند، و آن را گونه‌ای داروی پیش‌گیرانه در برابر افسون و جادوی سیاه می‌پندارند. هیچ مردی نباید به درون خانه بیاید...<sup>۴</sup>

آئین‌های آتش که به کودکان کمک کرد تا با تندرستی و نیرومندی بزرگ شوند، گسترش معنایی یافت و در دوره‌ی کشاورزی برای کاربرد تازه‌ای برگرفته شد تا گیاهان به خوبی برویند و خوراکی‌های فراوان به بار آورند. بریفولت درباره‌ی آتش معبد و ستا<sup>۵</sup> و آتش‌های باروری می‌نویسد:

رسم روشن کردن آتش یا گرداندن مشعل به دور کشت‌زارهای تازه‌بذرافشانی شده‌گونه‌ای از آئین‌هایی است که در آن آتش و کامیابی در کشاورزی به هم وابسته شده‌اند، و آن‌چنان معناهایی به خود گرفته و وابستگی‌هایی را

۱. دسته‌های انبارشده‌ی [غله]، Garnered Sheaves، ص ص ۲۷ - ۲۶.

2. Trobriand

3. beneficial

۴. زندگی جنسی وحش‌خویان در شمال باختری ملانزی، The Sexual Life of Savages in North - Western Melanesia، ص ۲۳۲.

5. vestal fires

پذیرفته که انگیزه اصلی و آغازین، از یاد رفته است و دریافتنی نیست.

(مادران، جلد سوم، ص ص ۵-۴)

در کنار هنرهای «جادویی»<sup>۱</sup> زن که سبب می شد خاک، خوراکی های فراوانی به بار آورد، زمانی هم که فراورده ها چیدنی و خوردنی می شدند زن بود که به هنگام آگهی می داد. به گفته ی بریفولت، در جشن ذرت سرخپوستان آمریکایی، زنان «اختیار بی حدودمرزی» داشتند. پیرترین و ارجمندترین مادر، کار آماده سازی جشن و گرداندن آن را به دست می گرفت. او از این برتری نیز برخوردار بود که بچه هایش را، آن چنان که همه ی ایل را بدین نام می خواند، فراخواند و به آنان خبر دهد که هنگام خوردن ذرت تازه فرارسیده است؛ زنان جوان تر هرگز بر او پیش دستی نمی کردند. او به نقل از کشیش هنیپین<sup>۲</sup> می افزاید «آنان به آن جادوگران پیر ارج فراوان می نهادند» (جلد دوم، ص ۵۱۹)

در آغاز، واژه «جادوگر»<sup>۳</sup> نام خوارکننده ای برای زنان نبود. جادوگران و ساحره ها<sup>۴</sup> پیشینیان و نیاکان زن - ایزدان یا الهه گان<sup>۵</sup> بودند. در جامعه نخستین زنان به سبب توان رازآمیز تولید و زایش جادوگر بودند آنان می توانستند بچه بزایند و گیاهان را برویاند؛ آنان می توانستند آتش را رام کنند، خانه و آشیانه و آبادی ها را بنیاد نهند و قانون هایی را برای رفتار اجتماعی به سامان مردان، وضع کنند. بریفولت می گوید:

«توان جادوگری»<sup>۶</sup> را در سراسر جهان، همگان به ویژه از آن زنان می دانند.

جادوگر یک زن است، اما جادوگر مرد<sup>۷</sup> الگوبرداری مردانه ای است از

1. magical

2. Father Hennepin

3. witch

4. sorceress

5. goddess

6. the power of witchcraft

7. wizard

دارنده‌ی اصلی توانِ جادویی ... در هر جا که نیروهای جادویی را باور دارند، هر زنی را برخوردار از آن می‌دانند چون او یک زن است» (جلد دوم، ص ۵۵۶) با پدیداری نیروهای پدرسالارانه برخی از زنان جادوگر به ایزدان یا الهه‌گان، همسران زبردست یا همراه خدایان<sup>۱</sup> تبدیل شدند. در دوره گذار از مادرسالاری به پدرسالاری، چهره‌های مردانه حتی جای زن - ایزدان را گرفتند. و چنین بود آنچه بر ایزد بانوی بابلی یا آشوری به نام ایشتار<sup>۲</sup> گذشت. گفته می‌شود که او نخستین ایزد<sup>۳</sup> سامیان باستان بوده است. با اینهمه، هنگامی که جامعه از سازمان مادرسالاری گذر کرد و به سامانه‌ی پدرسالاری رسید ایشتار از زن به مرد تبدیل شد و نام مردانه‌ی ایشتار<sup>۴</sup> یافت<sup>۵</sup>. در برخی از سرزمین‌ها که جایگزینی به‌طور کامل رخ نداد، پژوهشگران در برابر ابهام در جنسیت چهره‌ی نخست اسطوره‌ای سردرگم می‌شوند. برای نمونه، رادکلیف براون از دیدهای هم‌ستیز و ناسازگار جزیره‌نشینان آندامان درباره بلیکو<sup>۶</sup> آفریدگار زن جهان، سردرگم می‌شود. او با چهره مردانه‌ای به نام پولوگا<sup>۷</sup> همکاری نزدیکی دارد، اما هنوز پولوگا جای او را نگرفته است.

در جایی که جایگزینی کامل رخ داده است. قهرمان فرهنگی عصر مادرسالاری به گونه‌ی خدای پدرسالار<sup>۸</sup> درمی‌آید. نمونه‌ی برجسته آن دیونیسوس<sup>۹</sup> خدای تاک<sup>۱۰</sup> و شراب است که همراه با سامانه نوین

1. gods

2. Ishtar

3. divinity

4. Ashtar

۵. دانشنامه‌ی دین و اخلاق، جلد هفتم، ص ۳۳ - ۴۲۸.

6. Biliku

7. Puluga

8. patriarchal god

9. Dionysus

10. vine

پدرسالاری در سرزمینی که «گهواره‌ی تمدن»<sup>۱</sup> خوانده می‌شد پدیدار می‌شود. پس از این جانشینی، جهان اسطوره‌ای دیگر پُر از مادران و پسران قهرمان و نوادگان آنان نبود، خدایان یادشده و پسرانشان (خدایان خورشید)<sup>۲</sup> جای آنان را گرفتند.

به همراه این رخداد، تاریخ افسانه‌ای و سنت در چارچوب و زبان مردانه درآمد، ستایشی که در گذشته از زنان آفرینش‌گر جهان می‌شد اکنون به سوی آفریدگار مرد روانه شد. نمونه‌ای از آن را می‌توان در ریگ ودا<sup>۳</sup> هندیان یافت که آغاز زندگی آریایی را برخاسته از دست‌یابی تیره‌ی آنگیرا<sup>۴</sup> بر آتش می‌داند. به گفته‌ی اس. ای دنج<sup>۵</sup>، «انقلاب چنان بزرگ بود که همه زندگی آریایی پس از آن، به آتش ربط می‌یافت و در پیرامون آن دور می‌زد و آتش کانون آن بود. آفرینش، هستی، بالندگی، دارایی، شادی همه از آتش (آگنیل)<sup>۶</sup> سرچشمه می‌گرفت.» به همراه آتش «هنر رام کردن جانوران»<sup>۷</sup> پدیدار شد که فراوانی رمه و دارایی مردم را به بار آورد. «رهبر»<sup>۸</sup> بزرگ این آفرینش یک مرد بود که آگنی<sup>۹</sup> نام داشت که کارگزار<sup>۱۰</sup> گداختِ سنگ‌های کانی برای به‌دست آوردن فلز هم بود:

از اینروست که ریگ ودا آتش را راهبر و پشتیبان در نشاندن و جایگیر شدن<sup>۱۱</sup>

1. cradle of civilization

2. the sun - gods

3. Rigveda

۴ . Angiras . تیره یا خاندانی که تبار خود را از راستای مردانه می‌جست.

5. S. A. Dange

6. Agnil

7. art of domestication of animals

8. leader

9. Agni

10. smelter

11. settlement

انسان می‌خواند این مرد رهبر، ویشپاتی<sup>۱</sup> نام دارد. ویش به معنای آرام‌گرفتن، جای‌گزیدن و ماندن است. او به تنهایی داشتن خانه و زندگی خانوادگی را انجام‌پذیر ساخت. او دیرینه‌ترین و بزرگترین دوست بشر است که خدایان برای انسان فرستاده‌اند.<sup>۲</sup>

اما کشف و کاربرد آتش از سوی زنان، روند ساخت خانه‌ها و سازمان‌دهی زندگی اجتماعی آنان، رگه‌هایی بر جای نهاده که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد. در چاپ ششم فرهنگ نوین دانشگاهی و بستر<sup>۳</sup> ایزد رومی وستا<sup>۴</sup> را چنین برشمرده‌اند. «ایزد بانوی آتشگاه خانگی و بنابراین هنر آشپزی» و می‌افزاید: «معبد او نماد آتشگاه شهر است و آتشی در بردارد که در نخستین روز سال نو (یکم مارچ) از نو برافروخته می‌شود....» پس، آتشگاه، در آغاز کانون سراسر یک سرزمین نو آباد بود و پیش از آنکه به اجاق خانگی خانواده‌های امروزی کاهش یابد در معبد ایزد بانو به اوج خود رسیده بود. به گفته بریفولت، در پرو، کاهن بانوان معبد وستایی را هنوز ماماکونا<sup>۵</sup> یا «مادران» می‌نامند.<sup>۶</sup>

فرآورده‌های سفالینی که زنان در کوره‌های خود ساخته‌اند، و برخی از آنها به شکل دیگ و گلدان و برخی دیگر به شکل چهره و پیکره خود زنان، درست شده، از ساخته‌های دیرینه‌ی دیگری است که نشان‌دهنده‌ی پیش‌تر بودن مدارسالاری است. صدها تندیس کوچک از زنان از میان

1. Vishpati

۲. هندوستان: از کمونیسم ابتدایی تا بردگی (India: From Primitive Communism to Slavery) ص ص ۴۵ - ۴۴

3. Websters New collegiat dictionary

4. vesta

5. mama - cuna

۶. مادران، جلد دوم، ص ۱۶.

بازمانده‌های عصر نوسنگی و سنگ و برنز<sup>۱</sup> در اروپای مرکزی، مدیترانه و خاور نزدیک یافت شده است، در همان سرزمین‌هایی که گهواره‌ی تمدن را ساخته‌اند. به همراه تندیس‌هایی که از گل پخته ساخته شده برخی از تندیس‌های کنده شده در سنگ را هم یافته‌اند. کهن‌ترین پیکره به نام ونوس ویلندورف<sup>۲</sup> نزد همگان شناخته شده است.

نه تنها تندیس‌ها، حتی گلدان‌ها و دیگ‌های ساخته زنان را هم همچون «الهه‌گان» می‌دانستند. واژه پات<sup>۳</sup> در روزگاری نه چندین دور درباره زنِ کودنِ رنجبر و خانه‌دار به کار می‌رفت. اما در اصل، هم چنانکه بریفولت می‌نویسد:

به گفته‌ی دکتر الیوت اسمیت<sup>۴</sup> «دیگِ مادر»<sup>۵</sup> به راستی انگاره‌ی بنیادین در همه سرزمین‌هاست، و کمابیش در سراسر جهان پراکنده شده است. همسانی دیگ با مادرِ بزرگ<sup>۶</sup> در بیشتر سرزمین‌های جهان در باورهای کهن ریشه‌ای ژرف دارد. در پرو، زن - ایزدی به نام «ساناکمانا» را در سراسر کشور به صورت یک دیگ می‌پرستیدند. در میان تیره‌های بومی جنوب هندوستان همچون یونان، زن - ایزدان را بیشتر به شکل دیگ بازنمایی می‌کنند. در کانارا<sup>۷</sup>، الهه دیگ<sup>۸</sup> ویژه‌ای یافت می‌شد به نام کِل ماری<sup>۹</sup>. در میان بومیانِ دی اکس<sup>۱۰</sup> در شمال برنئو و در جزیره‌های فیلیپین نیز زن - ایزدانِ دیگ چهره را می‌پرستیدند.

در برخی از سرزمین‌های بدوی بازمانده، همان ارجی که به دیگِ مادر

1. chalcolithic

2. Willendorf

3. Pot

4. Dr Elliot Smith

5. The Mother Pot

6. The Great Mother

7. Canara

8. Pot Goddess

9. Kel Mari

10. Dayaks

یا الهه می‌نهادند درباره مادران آتش<sup>۱</sup> هم یافت می‌شود. جی. بچلر<sup>۲</sup> در گفتاری درباره تیره‌ای از ژاپنی‌ها به نام آنیوس<sup>۳</sup> می‌نویسد:

ویژگی گوهری آتش، به سخن دیگر، روان انگاشته‌ی آن، آنگاه که در آتش‌دان خانگی می‌سوزد، می‌گویند از جنس زنانه است، و از آن که بگذریم، بسته به مورد آن را *Fugi, Unji* یا *Huchi* می‌نامند ... و هم‌چنین آن را - *Iresu Huchi* می‌خوانند به معنای «ایزدی که پشتیبان ماست» و *Iresu - Huchi* به معنای «مادر بزرگی که پشتیبان ماست» - *Fugi* یا *Huchi* به معنای «مادر بزرگ» یا نیای زنانه است و *Iresu* «نگهداری»<sup>۴</sup> یا پروراندن<sup>۵</sup> را می‌رساند. این بت در قلمرو و رده خود بر همه سروری دارد، گاهی او را درمانگر بیماری و پالایشگر بدن می‌نامند. از آنجا که این بت از ارج فراوان برخوردار و در رده‌ی والایی ایستاده است. شگفت‌آور نیست اگر می‌بینیم که [در سنجش با چیزهای دیگر] بت آتش را بیشتر می‌پرستند. در واقع، آن چنان والا انگاشته می‌شود که گاهی او را «فرمانروای جهان»<sup>۶</sup> می‌خوانند. (دانش‌نامه‌ی دین و اخلاق، جلد یکم، ص ۲۴۲)

با نگرش به پیشینه‌ی گوناگون کار زنان در همه عصرها، جای شگفتی نیست که جنس زن دارای اینهمه نام شده است. مانند مادر زمین<sup>۷</sup> یا الهه‌ی باروری<sup>۸</sup>، زنان از زمین خوراک‌های فراوانی را به دست می‌آورند هم‌چنین فرزندان آدمی را می‌زایند و آنان را می‌پرورانند. در گروه‌های همیارانه خویش، آنان را همچون الهه‌گان سرنوشت<sup>۹</sup> می‌شناسند، تننده و بافنده‌ی

1. fire mothers

2. J. Batchelor

3. Ainus

4. to sustain

5. to bring up

6. Governor of the world

7. Mother Earth

8. Goddess of Fertility

9. The Fates



سرنوشت بشری، و هم‌چنین الهه‌گان بخشایش (رحمت)<sup>۱</sup> و ایزدان مهربانی و نیکوکاری<sup>۲</sup>. اما زنان را به هر نامی که خوانده باشند خواه دیگ یا ونوس، جادوگر یا ایزد - در آغاز، آنان مادرانِ آموزگارِ نهادِ مدارس سالار بودند. پیشینه‌ی ارج نهادن مردان بدوی برای آفرینشگری زنان آن‌چنان چشمگیر است که حتی کسانی که باور دارند زنان همیشه جنس دوم بوده‌اند دچار شگفتی می‌شوند. و این چنین است الکساندر گلدن وایزر<sup>۳</sup> که گزارش رادین<sup>۴</sup> از بومیان کاگابا<sup>۵</sup> در کلمبیا را باز می‌گوید و می‌نویسد: «آنان یک ایزد بانو دارند و ایمان خود را آن‌چنان بر زبان می‌آورند که حتی سخت‌گیرترین یگانه‌پرستان را نیز خشنود خواهد کرد، و ستایش آنان را چنین بر می‌شمرد:

مادرِ آواها و نغمه‌ها، مادرِ همه زه و زاده‌های ما، در آغاز پیدایش چیزها ما را بزاد و او مادر همه گونه‌های آدمی و همه مردمان است. او مادر تندر، مادر رودها، و مادر درختان و همه چیزهاست. مادر گیتی، برادران کهن‌سال‌تر و مردمان سنگی است. مادر برادران جوان‌تر ما، فرانسویان و بیگانگان است. مادر ساز و برگِ پایکوبی ما، و همه‌ی معبدهای ماست. و او تنها مادری است که ما داریم. و تنها اوست که مادرِ آتش، آفتاب و راه‌شیری است. او مادر باران و یگانه مادر ماست و او در همه معبدها برای ما یادگاری به جا گذاشته است - یادگاری به شکل سرودها و پایکوبی‌ها. (مردم‌شناسی، ص ۲۲۸)

1. The Graces

2. The Charities

3. Alexander Golden weiser

4. Radin

5. Kagoba

### برادری در نهاد مادرسالار

کسانی که نمی‌توانند جایگاه زنان را در جامعه نخستین دریابند دربارهی جایگاه، نگرش‌ها و رفتار مردان نیز برداشت نادرستی دارند. و این از نادیده گرفتن و یا نپذیرفتن ویژگی گروهی (اشتراکی) و برابری خواه جامعه‌ی وحش‌خو و آن را به مانند زونوشت کوچکی از جامعه طبقاتی امروزی دیدن، با برتری مردانه‌اش و با فروداشت زنان در آن، برخاسته است.

پس، هنگامی که آنان جایگاه ارجمندی را که «برادران» در جامعه وحش‌خو گرفته بودند می‌بیند مردان را همچون عضو «برادری» گروهی نمی‌بیند، آنان را مردان چیره و فرمانروا<sup>۱</sup> می‌انگارند که درست مانند شوهران و پدران در جامعه پدرسالار، بر بالای سر خواهران ایستاده‌اند. از آنجا که داده‌های مردم‌شناختی این ادعا را بجا نمی‌داند، دلیل آوری آنان بر پایه نیروی بدنی برتر مردان و توان جنگ آوری آنان است.

برای نمونه، دابلیو. آی. توماس<sup>۲</sup> می‌نویسد: «از نظر نیروی بدنی، مرد سرور بود، و بیشتر به اندازه‌ای بسنده سنگ‌دل». و می‌افزاید:

با نگرش به نیروی برتر مردان در پیشروی و زورورزی، آنان به ناگزیر می‌بایست کنترل رهبری زندگی گروه را به دست بگیرند، چگونگی سرآغاز گروه هرچه می‌خواهد باشد. این دریافت دشواری نیست که، اگر توان پریدن، بلندکردن، دویدن، بالارفتن و مشت‌زدن زنان، هرچند با تفاوتی ناچیز، کمتر از مردان باشد. توان جنگی آنان به همان اندازه کمتر است؛ چون جنگ کاربرد زور است و بس، و هرگز در تاریخ جامعه‌ی دمی نبوده که اصل زور و

1. Dominant

2. W. I. Thomas

نیرو<sup>۱</sup>، که با پیوند جنسی سازگار شده، پیروز نگشته باشد.<sup>۲</sup> این درون‌مایه‌ی<sup>۳</sup> «برادر سنگ‌دل»<sup>۴</sup> را گلدن وایزر آشکارتر ساخته است: این واقعیت که جنگنده یا جنگ‌جو، که در کاربرد جنگ‌افزار مهارت دارد همیشه یک مرد است، به ناگزیر او را در جایگاه ویژه‌ای از برتری و سرآمدی اجتماعی می‌نشانند. و به راستی گمان می‌رود، هرچند ثابت‌کردن آن دشوار است که یکی از نخستین انگیزه‌ها برای برکناری سیاسی اجتماعی زنان پیامد ناتوانی او در هنگام برخورد با مرد، برادرِ جنگ‌آور بود، که در چنین هنگامی برتری بدنی طبیعی مرد به گونه‌ای پُررور (و اگر از او ازن] بپرسیم) و خطرناک افزایش می‌یافت. (مردم‌شناسی، ص ۱۴۰)

پیشینه کاری زنان نخستین<sup>۵</sup> پشتیبان این ادعا نیست که آنان از نظر بدنی ناتوان یا بیچاره بوده‌اند. آن‌چنان که از برگه‌ها و نشانه‌ها برمی‌آید با آنکه دگرگونی در اندازه و نیروی دو جنس رخ می‌دهد، برتری همیشه از آن مردان نبوده است. از این دگرگونی‌ها مهم‌تر آن است که دو جنس توان خود را در کاربردهای دگرگونه‌ای می‌گذارند.

در نخستین بخش‌بندیِ کار، زنان به گردآوری خوراک، کارهای دستی، ساختمان‌سازی، باربری، باغبانی و بسیاری از دیگر کارهای تولیدی می‌پرداختند. این به آنان تاب و توان فراوانی داد و نیرو بخشید تا بارهای سنگین‌تری از مردان را بلند کنند. از سوی دیگر، مردان که شکارگر و جنگجو بودند گونه‌ای از نیروی مردانگی را پروردند که از دویدن، پریدن،

1. the law of might

۲. جنسیت و جامعه، Sex and Society، ص ۶۷.

3. theme

4. brutal brother

5. primitive

چیزی را پرتاب کردن و مانند اینها برمی آمد. اما آن چنان که گلدن وایزر می گوید زور و نیروی مردانه نبود که مردان بدوی را بر زنان بدوی برتری و سرآمدی بخشید.

در واقع، در تز گلدن وایزر پاره های ناهمسازی یافت می شود. از یکسو ادعا می کند که برتری بدنی مردان، زنان را بیچاره و بی پناه ساخت. از سوی دیگر می گوید که «فرق گذاری اقتصادی به زبان زنان که آنان را از بسیاری از پیشه ها بیرون انداخت و وابسته به مردان ساخت در میان مردمان بدوی به چشم نمی خورد» (همان جا، ص ۱۴۰). این سخن به معنای آن است که ستم اجتماعی بر زنان که نشان جامعه ماست، در جامعه اشتراکی وحش خو وجود نداشته است.

توماس نیز نمی تواند تز خود را دنبال کند که چون مردان می توانستند «زور ورزند» همیشه لگام زندگی اجتماعی در دست آنان بوده است. هرچند دویدن، پریدن و جنبش های مشت زنی مردان مهم بوده است آنان در کار و کوشش تولیدی زنان در درجه دوم بوده اند. همین را توماس در گفتار زیر که شرح فشرده ی تا اندازه خوبی است درباره ی اینکه واژه ی «مادرسالاری» چه معنایی دارد می پذیرد:

مرد، شکار و جنگ را انجام می داد. او به زن پیوند داشت، اما پایدار نبود. او در خانه نمی ماند. زنان و کودکان گروه هسته ای جامعه بودند. نقطه ی ثابت و پابرجا. جایی که مرد همیشه به آن جا برمی گشت. در نتیجه گونه ای جامعه ی دوگانه و کارهای دوگانه پدید آمد و مرد نماینده ی کارهای سخت تر و خشن تر و گهگاهی بود که جنبش و همکاری ماهرانه و افزون بر آن سازمان دهی شکار و جنگ را دربرداشت؛ در حالی که زنان زندگی پایدار و بی دردسری را دنبال می کردند ... توجه زنان به کارهای صنعتی گرایید چون اینها، با خوی های

آرام و پایدار و ایستا سازگار بودند. زن، کشاورزی، سفال‌گری، بافندگی، دباغی، و همه‌ی فرایندهای صنعتی که در کار فراورده‌های جنبی شکار درگیر هستند را پدید آورد. او مرد را رام کرد و به او در رام‌کردن جانوران یاری رساند. او خانه‌اش را خود ساخت، و خانه از آن او بود. او پس از زناشویی به گروه شوهر نپیوست. سرچشمه‌ی سازمان‌دهی اجتماعی، به راستی زن و فرزندان و نوادگان او بودند و زنان که نسل رهبران جامعه مدنی بودند، اگر چه مردان سازمانی جنگی و تکنیکی را پدید آوردند که سرانجام آنان را فروبلعید. (جنسیت و جامعه، ص ص ۲۹ - ۲۲۷)

این باور که زنان همیشه پیرو مردان بوده‌اند از تلاش برای کشاندن وضعیت زندگی امروزی به جامعه وحش‌خوی ریشه می‌گیرد در حالی که در آنجا چنین وضعی حکمفرما نبوده است. درست به سبب آنکه زنان شکارگران و جنگ‌آوران پرتوان نبوده‌اند، می‌توانستند خانه‌ساز باشند، زمین را کشت کنند، چیزهای سودمند تولید کنند، جانوران و مردان را خانگی سازند. از سوی دیگر، مردان برای پیشه شکارگری خود و دفاع از جامعه در برابر شکارگران و غارتگران بیگانه به جنگ‌افزار آراسته بودند، اما این جنگ‌افزار را برای تاخت و تاز به برادران خود و فرمانروایی بر آنان داران بودند تا چه رسد به خواهران و مادران خود .... در سیستم توتیمیک و تابویی وحش‌خوی، زندگی مردان خویشاوند مقدس بود و زندگی زنان تابو شده از آن‌هم بیشتر.

فرهنگ‌های گوناگون، مردان گوناگونی را می‌پرورند، و مردان نهاد مادرسالار در جامعه اشتراکی و برابرخواهی که زنان بنیاد نهادند پرورش یافته بودند. «برادر»، وحش‌خوی عضو «برادری»<sup>۱</sup> بزرگ ایلی بود که

برپایه این رابطه‌ها نهاده شده بود. گزارش مورگان از ایروکوآها<sup>۱</sup> نمونه خوبی است:

همه بومیان ایروکوایی از نظر فردی آزاد بودند، و می‌بایست از آزادی یکدیگر دفاع کنند؛ در مزیت‌ها و حقوق فردی با هم برابر بودند، سران و سرکردگان قبیله خواهان هیچ برتری نبودند؛ آنان نهاد برادری بودند که با پیوندهای خویشی به هم وابسته بودند. آزادی، برابری و برادری، هرچند هرگز به زبان نیامده بود اصل‌های پایه‌ای تیره‌ها بودند.<sup>۲</sup>

در بخش‌بندی کار مردانه پاره‌ای از کارهای گروه به سران و سرکردگان ایل داده شد. کاری را که باید انجام می‌شد به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند جنگ یا سازش را از راه گفتگو و رایزنی گروهی همه جامعه برمی‌گزیدند خواه شورای رسمی برپا می‌شد یا نه. قدرت مردانه‌ی ستمگر<sup>۳</sup> با ویژگی برابری خواه جامعه بدوی سازگار نبود.

رادکلیف براون<sup>۴</sup> درباره‌ی جزیره‌نشینان آندامان می‌نویسد: «همه کارهای گروه را زنان و مردان کهنسال سروسامان می‌دهند .... ارج کهنسالان را با سنت و یا با نگرش به این واقعیت که کهنسالان از جوانان آزموده‌تراند زنده نگه می‌دارند. اگر روا می‌داشتند که کهنسالان در برابر جوانان رفتار ستمگرانه داشته باشند شاید این ارج از میان می‌رفت.» او می‌گوید: «دست همه سران از سرکرده تا کدخدا بسیار بسته است و می‌افزاید: واژگان «سرکرده»<sup>۵</sup> یا سالار و «قدرت»<sup>۶</sup> یا اختیار، انگار به

1. Iroquois

۲. خانه‌ها و زندگی خانگی بومیان آمریکایی Houses and House - Life of the American Aborigines, ص ۸.

3. tyrannical

4. Radcliffe - Brown

5. chief

6. authority

گونه‌ای فرمانروایی یا روند کار سازمان یافته اشاره دارد، و از آن چیزی در اندامان یافت نمی‌شود.<sup>۱</sup>

گزارش‌های همانندی درباره‌ی قدرت محدود سران قبیله از همه سرزمین‌های بدوی جهان به دست آمده است. توماس درباره بومیان اُروکایوا<sup>۲</sup> در گینه‌ی نو می‌گوید که سالاری و سرکردگی که به روشنی مرزبندی و تعریف شده باشد یافت نمی‌شود؛ از این رو یافتن واژه‌ای که با انگاره‌ی ما درباره‌ی «سرکرده» برابر باشد دشوار است، چون این واژه حتی برای بلندپایه‌ترین رهبر آنان بسیار «خودنمایانه»<sup>۳</sup> است (فتار بدوی، ص ۴۱۸).<sup>۴</sup> به گفته دابلیو. اچ. آر. ریورز<sup>۵</sup> «این به اصطلاح رئیس‌ان هیچ‌یک از کارهای اجتماعی را که ما به سرکردگی و سالاری ربط می‌دهیم، انجام نمی‌دهند».<sup>۶</sup>

نقش راستین سران وحش‌خوی با گزارش‌های بی‌شمار که آنان را همچون فرمانروایان پدرسالار توانگر، بلندپایه و دارای قدرت زورآور<sup>۷</sup> می‌نمایانند کژ و کوژ شده است. اما مردمان بدوی هیچ دریافتی از پیروی خفت‌بار در برابر فرمانروایان خود ندارند. بریفولت نمونه‌های زیر را می‌آورد:

بومیان ایروکوآ و دلاور<sup>۸</sup> «راه کلانتری یا دادگاه بخش، قانون و هیچ قید و بندی را نمی‌شناسند. سران، چیزی بیش از ارجمندترین هم‌پایگان آنها نیستند». وظیفه اصلی آنها گفتگو با قبیله‌های دیگر و با اروپاییان بود و خود

۱. جزیره‌نشینان آندامان (the Andaman Islanders)، ص ص ۲۷ - ۲۴.

2. Orokaiva

3. pretentious

4. Primitive Behavior

5. W. H. R. Rivers

۶. سازمان اجتماعی (Social Organization)، ص ۱۶۱.

7. coercive power

8. Delawares

را برای به کار بستن هر پیمان نامه‌ای که از این راه بسته می‌شد پاسخگو می‌دانستند، برای یک لغزش کوچک به سختی توبیخ می‌شدند؛ برای هر سهل‌انگاری در انجام وظیفه خود، برکنار می‌شدند. «هنگامی که درباره فرمانبرداری از شاه با آنان سخن می‌گفتید می‌خندیدند». یک بازرگان که کارمند بنگاه هادسن بی<sup>۱</sup> می‌باشد از گیجی و شگفتی سرخ‌پوستان در آن هنگام که او از گردانندگان بنگاه به نام رئیس<sup>۲</sup> آن خود یاد می‌کند، سخن می‌گوید: سرخ‌پوستان پرسیدند، «آن رئیس<sup>۳</sup> چه کسانی هستند و چه چیز آنها را برتر از دیگران می‌سازد؟» او پاسخ داد که نفوذ آنها به سبب داشتن دارایی فراوان است؛ «اما هرچه بیشتر در ستایش آنان سخن می‌گفتم، خوارداشت و سرزنش بیشتری را برایم به بار می‌آورد، اگر از چیزی در زندگی پشیمان شده باشم از اینهمه پُرحرفی بوده است». (مادران، جلد یکم، ص ۴۹۴)

در یک جامعه اشتراکی فرمانبرداری مردان از مردان دیگر بر پایه دارایی، بلندپایگی و قدرت دیده نمی‌شود؛ هم‌چنین پیروی زنان از جنس «برتر»<sup>۳</sup> مرد وجود ندارد. در برابر آن، نفوذ زنان بر مردان آشکارتر از نفوذ مردان بر زنان بود. نخستین نوآبادنشینان و نگرندگان، در برابر این نگرش‌ها که با نگرش‌های مردمانی که در جامعه طبقاتی پدرسالار پرورده شده و این چنین ناسازگار بود به شگفتی آمدند.

این نکته در نوشته‌ی دابلیو. دابلیو. راک هیل<sup>۴</sup> در کتاب سرزمین لامها آمده و بریفولت آن را بازگفته است. به نوشته‌ی آقای راک هیل «اینکه چگونه آن زنان چنین برتری و چیرگی را بر مردان به دست آورده‌اند،

1. Hudson Bay

2. chiefs

3. superior

4. W. W. Rockhill



و چگونه فرمانروایی خود را چنین فراگیر و پذیرفتنی برای نژاد بی قانون بربر که با ناخرسندی از سرکردگان خود فرمان می برد ساخته اند مسئله ای است که ارزش بررسی را دارد» (همان جا، ص ۳۲۱). از دید این نویسنده، وحش خویِ برابری خواه، «بی قانون»<sup>۱</sup> بود و ارج نهادن او به زنان در نیافتنی.

سروری<sup>۲</sup> که زنان بدوی بر مردان داشتند و آن را به کار می بستند به زور جنگ افزار به دست نیامده بود، چون مردان خود آراسته به جنگ افزار بودند. زنان پراچ ترین گونه بودند چون جامعه اشتراکی که آفریده بودند برای همگان سودمند بود، هم برای مردان و هم زنان. حتی مردم شناسانی که درباره زیست نهاد مادرسالار دو دل هستند و یا آن را نمی پذیرند ناگزیرند جایگاه پرنفوذی را که زنان بدوی به دست گرفته بودند، به رسمیت بشناسند. توماس می نویسد: «هرگز چنین سیستمی وجود نداشته است، به سخن درست تر، سیستمی که زنان، طبقه ی فرمانروای آن باشند، اما ... در سیستم مادرراستا<sup>۳</sup> - مادر نشیم<sup>۴</sup> زنان گاهی فرمانروای رابطه های خانگی<sup>۵</sup> هستند.» هر چند نمونه ای که او می دهد و از روی گزارش جی. دابلیو پاول<sup>۶</sup> درباره ی دولت سرخ پوستی و این دات<sup>۷</sup> گرفته شده، بسیار فراتر از دید آبکی تر او در این زمینه است.

پاول نشان داد که شورای قبیله ای «دارای یک پنجم از مردان و چهارینجم از زنان» بوده است. رئیس را زنان عضو شورا بر می گزیدند که با

1. lawless

2. Mastery

3. matrilineal

۴. matrilocal، در آشیان خانواده زن یا قبیله او زندگی کردن.

5. domestic - relations

6. J. W. Powell

7. Wyandot

زنان دیگر و مردان گروه رایزنی می‌کردند. او (مرد) یا رهبر شورا از سوی زنان برگماشته می‌شد و برای کارها و رفتار خود در برابر زنان پاسخگو بود. این‌ها [کارهای واگذار شده به زنان] کارهای «خانگی»<sup>۱</sup> کوچک نبودند، کارهای اجتماعی و سیاسی مهمی به‌شمار می‌آمدند که در دست زنان بود.

گلدن وایزر سازمان «مادری»<sup>۲</sup> ایروکوایی را یکی از بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین گروه‌های مادرسالار می‌داند. این هم‌پیمانی بزرگ قبیله‌ها، شورایی سراسری داشت با پنجاه رئیس یا سرکرده. با این‌همه نفوذ زنان بسیار بود، نه تنها در میان خاندان‌ها، در ایل‌ها<sup>۳</sup> و هم‌پیمانی‌ها<sup>۴</sup> نیز چنین بود. مادران<sup>۵</sup> هم در گزینش رئیسان مهتر و مهمتر نقش سرنوشت‌سازی داشتند و اگر آنان در انجام وظیفه خود و برآوردن خواسته‌های زنان شکست می‌خوردند برکنار می‌شدند. گلدن وایزر گزارش می‌دهد:

«از آنچه گفته شد روشن است که اگرچه هیچ زنی تا آنجا که می‌دانیم تاکنون جایگاه رهبری را در کنفدراسیون ایروکوا به دست نیاورده است، زنان، هم در گزینش رهبران و هم در برکناری آنان توان بیشتری از مردان داشتند. به سخن دیگر، افکار عمومی در خاندان مادری در گزینش محدود این سرکرده‌ها و رئیسان<sup>۶</sup> درگیر بود و این افکار عمومی به‌طور چشم‌گیرتری از آن زنان بود تا مردان گروه ...

هم‌چنین مادران همه خانواده‌های مادری ایل‌های هم‌پیمان، به‌طور

1. domestic

2. maternal

3. tribes

4. League

5. matrons

6. chieftains

گروهی همچون تنی یگانه در یک راستای سازنده اجتماعی کار می‌کردند و در برابر رفتار جنگ‌جویان جوان نیروی بازدارنده‌ای داشتند و هرگاه چنین بازداری از دید آنان دلخواه بود آن را به کار می‌بستند ....

از بسیاری از جنگ‌های ویرانگر با راهنمایی بخردانه‌ی مادران می‌بایست جلوگیری شده باشد، که پیش از آنکه خیلی دیر شده باشد به جوانان و جنگ‌جویان ناشکیبا در برابر تاخت و تازهای خطرناک بی‌احترامی و بی‌نزاکتی هشدار می‌دادند و از این راه دوران آشنی را درازتر می‌ساختند (مردم‌شناسی، ص ص ۶۵-۳۶۴)

اگر مردانی که با انگاره‌های پدرسالارانه به بار آمده بودند نمی‌توانستند ارج نهادن شکارگران و جنگجویان وحشی را به زنان دریابند، وحش‌خویان نیز نمی‌توانستند برتری مردانه‌ی «فرهیخته‌گان»<sup>۱</sup> و فروداشت زنان را دریابند. دو نمونه از داده‌های بریفولت این رویارویی را آشکارتر می‌سازد.

او به بازگویی گزارشی از گروه دینی جی. اف. لافیتو<sup>۲</sup> می‌پردازد که درباره‌ی سرخ‌پوستان مدرسالار آمریکایی با زبان پدرسالارانه سخن می‌گوید:

«هیچ چیز راستین‌تر از این برتری زنان نیست. قوم و ملت<sup>۳</sup>، والاگه‌ری<sup>۴</sup>، شجره‌نامه تبارشناختی<sup>۵</sup>، پیوستگی نسل‌ها<sup>۶</sup> و نگاهداشت خانواده‌ها<sup>۷</sup> همه به زنان وابسته است. در زنان است که همه توانمندی‌های راستین می‌زید،

1. civilizers

2. J. F. Lafitau

3. nation

4. the nobility of blood

5. genealogical tree

6. the order of generations

7. the preservation of the family

کشت زارها و همه فراورده‌ها همه از آن زنان است. آنان روح<sup>۱</sup> شوراها و داوران جنگ و آشتی هستند.» (مادران، جلد یکم، ص ۳۱۶)

از سوی دیگر، در سخنرانی که سخنور برگزیده‌ی بومیان ایروکوا در گفتگوهای آنان با فرماندار کلینتون<sup>۲</sup> انجام داد، از فرمانروایان پدرسالار خواست که به زنان ایروکوا بی ارج بیشتری بگذارند:

«برادران! نیاکان ما برتافتن از رایزنی با زنان و به‌ویژه زنان آموزنده<sup>۳</sup> را گناه بزرگی می‌دانستند. آنان به آموزندگان زمین<sup>۴</sup> ارج می‌نهادند. به گفته‌ی پدران ما چه کسی ما را به دنیا آورد؟ زمین‌های ما را کشت کرد، آتش‌هایمان را برافروخت و دیگ‌هایمان را به جوش آورد مگر زن؟ اما زنان؟ برادر! می‌گویند که نگران و دلواپس‌اند ... خواهش می‌کنند که ارج و گرمی‌داشت نیاکان ما از زنان خوار شمرده نشود؛ روح بزرگ<sup>۵</sup> آنان را آفریده است. زنان آموزگار درخواست می‌کنند بگذارند آنان با آزادی که به زنان رواداشته شد و با روح نیاکان ما سازگاری دارد سخن بگویند. آنان خواهش می‌کنند که رئیس بزرگ<sup>۶</sup> توان خود را به کار گیرد و آنان را در آرامش نگه دارد. چون آنان جان<sup>۷</sup> این قوم به شمار می‌آیند.

درست همان‌طور که رابطه‌ی میان مردان و زنان در جامعه وحش‌خوی با پیوندهای ما ناهمسان بود، رابطه مردان با مردان دیگر نیز چنین بود. تایلور در این باره به حکم گلی زیر می‌رسد:

از میان درس‌هایی که باید از زندگی تیره‌های نافرهیخته‌ی آموخت این است که چگونه زندگی در جامعه می‌تواند پیش برود بدون آنکه پلیسی برای

1. soul

2. Clinton

3. governess

4. mistresses of the soil

5. The Great Spirit

6. The Great Chief

7. life

نگهداری نظم در میان باشد. آشکار است که حتی فروپایه‌ترین مردمان نمی‌توانند تنها با آنچه آلمان‌ها آن را "faust - recht" می‌خوانند یا - fist "right" و مابقی آن قانون چماق<sup>۱</sup> می‌گوییم زندگی کنند. وحش‌خوی نیرومندتر به کلبه‌ی همسایه‌ی ناتوان‌تر خود نمی‌تازد و آنجا را در دست خود نمی‌گیرد و صاحب‌خانه را با یک نیزه‌ی سرسنگی که پشت سرش پرتاب شده به جنگل نمی‌گریزند. بدون گونه‌ای نظارت که فراتر از حق قوی‌تر باشد، ایل در یک هفته از هم فروخواهد پاشید .... در جزیره‌های هند خاوری<sup>۲</sup> جایی که کریستف کلمب برای نخستین بار به آنجا گام نهاد ایل‌هایی زندگی می‌کردند که آنان را مهربان‌ترین و نیک‌خواه‌ترین نژاد بشری خوانده‌اند. شومبرگ<sup>۳</sup> جهانگردی که کاریب‌های<sup>۴</sup> جنگ‌جوی را در زندگی بومی آنها خوب می‌شناخت، نمایی بهشت‌گونه از روش‌های زندگی آنان نشان می‌دهد که در آن بدی‌های سفیدپوستان، بومیان را گمراه و تباه نکرده بود .... او می‌گوید: جهان فرهیخته و با فرهنگ، نباید به بومیان اخلاق را بیاموزد، چون هر چند آنان درباره آن سخنی نمی‌گویند در آن زندگی می‌کنند.

(مردم‌شناسی، ص ۵۰-۲۴۹)

نابرابری و فرق‌گذاری که در جامعه‌ی با فرهنگ پدیدار شد زمانی در میان نبود و نمی‌توانست هم باشد آنگاه که ماندگاری انسان به همبستگی هرچه نزدیک‌تر میان مردمان بستگی داشت. پس، گذشته از چیزهای شخصی که به آن همچون بخشی از بدن انسان می‌نگریستند نه دارایی فردی، همه زمین‌ها و دارایی‌ها را مشترک می‌دانستند. و به سود همه گروه خاندان از آن بهره می‌گرفتند. این کار به وحش‌خویان حسی از ایمنی و

1. club - law

2. West Indian

3. schomburgh

4. caribs

اعتماد به دیگران بخشید که در جامعه امروزی ما به طور چشم‌گیری جای آن خالی است.

ناهمسازی چشم‌گیر میان رفتار وحش‌خویان و مردمان با فرهنگ از زمانی که نخستین برخوردها با بومیان رخ داد، به چشم خورد. جاکوب باگرت<sup>۱</sup> کشیشی که دوست سال پیش در میان سرخ‌پوستان کالیفرنیا به سر می‌برد، آنان را چنین برمی‌شمرد:

می‌توانم به خوانندگان بگویم که ... آنان بی‌گمان بسیار شادمانه‌تر از اروپانشینان زندگی می‌کنند ... در سراسر سال چیزی رخ نمی‌دهد که برای یک کالیفرنایی دشواری، آزرده‌گی یا رنجشی به بار آورد. چیزی که زندگی او را پردردسر و مرگ را دلخواه سازد ... هم‌چشمی، رشک‌بری و دروغ‌بستن (افترا) زندگی او را تلخ نمی‌سازد. و او دستخوش بیم از دست‌دادن آنچه دارد نمی‌گردد، و نه دلواپس افزایش آن است ... کالیفرنایی‌ها معنای Meum (مال من) و tuum (مال تو) را نمی‌دانند، دو مفهومی که به گفته‌ی سن گریگوری<sup>۲</sup>، روزهای زندگی ما را سرشار از تلخی و بدی و گناهان توجیه‌ناپذیر می‌سازد.<sup>۳</sup>

بریفولت درباره سرخ‌پوستان آمریکایی گزارش فراوانی می‌دهد که گزارش زیرین بخشی از آن است:

لا. هونتان<sup>۴</sup> می‌نویسد:

«این وحشیان چیزی از مال من و مال تو نمی‌دانند، می‌توان گفت که آنچه از آن یکیست از آن دیگری هم هست. هرگاه که وحش‌خویی در شکار بیدستر

1. Jacob Baegert

2. St. Gregory

۳. آموزشیار مردم‌شناسی همگانی، Reader in General Anthropology، ص ۷۸

4. La Hontan

یا سگ آبی<sup>۱</sup> ناکام شود همراهانش بدون هیچ درخواستی به او یاری می‌رسانند ... تنها کسانی که مسیحی هستند و در آستانه‌ی شهرهایمان زندگی می‌کنند پول را به کار می‌برند. دیگران به آن دست هم نمی‌زنند. بومیان آن را «مار فرانسوی»<sup>۲</sup> می‌نامند و می‌گویند که در میان ما (سفیدپوستان) به مردم دستبرد می‌زنند، به آنان دروغ می‌بندند و به آنان خیانت می‌کنند، یکدیگر را برای پول می‌فروشند، شوهران زنان خود را و مادران دختران خود را برای این فلز می‌فروشند. به گمان بومیان شگفت‌آور است که کسی از دیگران کالا و دارایی بیشتر داشته باشد و کسانی که بیشتر دارند در سنجش با کسانی که کمتر دارند از ارج بیشتری برخوردار باشند. بومیان هرگز به بگومگو و درگیری و جنگ نمی‌پردازند، به یکدیگر دستبرد نمی‌زنند و سخن‌های ناخوشایند درباره دیگران نمی‌گویند. کشیش شارل و آ<sup>۳</sup> می‌گوید: «آنچه در مردمانی با چهره‌ی سراسر بربرانه<sup>۴</sup> شگفتی همگان را برمی‌انگیزد دیدن رفتار مهربانانه‌ی آنها با یکدیگر و توجه به احساس دیگران است که در بیشتر کشورهای فرهیخته در میان مردمان عادی نمی‌توان یافت. این پدیده، بی‌گمان بخشی از این واقعیت برمی‌خیزد که واژگان «مال من» و «مال تو» که سن کریسوستوم<sup>۵</sup> می‌گوید در دل‌هایمان آتش خیرخواهی<sup>۶</sup> را خاموش می‌سازد و آزمندی را برمی‌افروزد، برای این وحشیان ناشناخته است. هک ولد<sup>۷</sup> می‌گوید: «من آنها را دیده‌ام که گوشت جانوران وحشی، پرنندگان، آهو، خرس و ماهی را هرگاه به اندازه‌ی باشد که به همه برسد میان خود بخش می‌کنند؛ یک نمونه را هم به یاد ندارم که این کار

1. beaver

2. snake of the french

3. charle voix

4. barbarous

5. St. Chrysostom

6. charity

7. Hech Welder

به بگومگو یا خرده‌گیری از نابرابری در بخش‌بندی یا به دیگر رفتارهای ناخوشایند و رنجش‌آور انجامیده باشد. آنها دوست دارند با شکم‌گرسنه بخوابند و بار این تهمت را بر دوش نکشند که از برآوردن نیازهای گرسنگان و بینوایان سرباز زده‌اند؛ آنان می‌گویند تنها سگان و جانوران درنده با یکدیگر می‌جنگند» (مادران، جلد دوم، ص ص ۹۷-۴۹۶)

ریورز<sup>۱</sup> گزارشی از پرسش و پاسخ‌هایی که با برخی از بومیان جزیره‌های پولینزی داشته است می‌دهد:

من با چهارتن از بومیان جزیره‌ی نیو<sup>۲</sup> یا سوج<sup>۳</sup> در قایقی راه می‌پیمودیم. با بهره‌گیری از فرصت، درباره‌ی سازمان اجتماعی آنان به پرس‌وجو پرداختم. در پایان این گفت و شنود آنها گفتند که می‌خواهند درباره‌ی رسم‌های کشور من هم پرس و جو کنند و با بهره‌گرفتن از روش‌های خود من، یکی از نخستین پرسش‌های آنان در این باره بود که اگر من سکه‌ای طلا داشته باشم با آن چه کار خواهم کرد. در واکنش به پاسخ‌های نارسا و دودلانیه‌ی من رک و راست از من پرسیدند آیا آن را با پدر و مادر، خواهران و برادرانم بخش خواهم کرد یا نه؟ هنگامی که پاسخ دادم به طور معمول این‌کار را نمی‌کنم و به این‌کار ناگزیر نیستم و بی‌گمان آن را انجام نخواهم داد، و این رسم همگانی ما نیست، آنها گفته مرا چنان خنده‌آور یافتند که دیرزمانی طول کشید تا از خنده باز ایستادند. برخورد آنها در برابر فردگرایی<sup>۴</sup> من .... گرایش کمون‌گرایی<sup>۵</sup> استواری را آشکار ساخت.<sup>۶</sup>

یادآوری کرده‌اند که در جامعه‌ی نخستین فردگرایی آن چنان نارسا

- |                |                  |
|----------------|------------------|
| 1. Rivers      | 2. Niue          |
| 3. Savage      | 4. individualism |
| 5. communistic |                  |

۶. سازمان اجتماعی، Social Organization، ص ۱۰۸.



بود که واژه‌ای برای گفتن فرد یا باشنده‌ی<sup>۱</sup> جدای از گروه در میان نبود. و این برخی از پژوهشگران را به خطایی بزرگ دچار ساخت، زیرا واژه‌ی بومی به معنای «ما» را به «من» ترجمه کردند و گمان کردند که نگرش مردمان نخستین همانند ماست. لوسین لوی برول<sup>۲</sup> در این باره می‌نویسد:

یک بومی آن چنان به راستی خویشتن را با ایل و تبارش یکسان می‌بیند که همیشه ضمیر اول شخص را به کار می‌برد. در یادگرفتن از جنگی که شاید ده نسل پیش رخ داده باشد می‌گوید: «من آن دشمن را شکست دادم»، و نام آن قبیله را می‌گوید. و به روشی همانند، سرسری و نسنجیده با یک تکان دست، ده هزار آکر<sup>۳</sup> زمین را نشان می‌دهد و می‌گوید: «این زمین منست». او هرگز گمان نمی‌کند که کسی بیندارد که او تنها مالک چنین زمینی است، و هیچ کس به چنین گمراهی دچار نمی‌شود مگر یک اروپایی، زمانی که اروپاییان به این کرانه‌ها رسیدند، به سبب ناتوانی مائوری‌ها<sup>۴</sup> از درک مالکیت فردی زمین و فروش زمین، نابسامانی‌های فراوانی رخ داد.<sup>۵</sup>

هانس کلسن<sup>۶</sup> بر این نکته پافشاری می‌کند که نبودن خودآگاهی<sup>۷</sup> در میان مردم بدوی در زبانشان آشکار است؛ که در آن «در سنجش با زبان‌های دیگر توان و زمینه‌ی بیان در اول شخص چندان گسترش نیافته است.» او می‌نویسد: اگر یک مائوری با ضمیر اول شخص سخن بگوید همیشه به ناگزیر از خود سخن نمی‌گوید، از گروهش که خود را به طور طبیعی با آن یکی می‌داند سخن می‌گوید. او می‌گوید «من» این یا آن کار

1. entity

2. Lucien Levy Bruhl

3. acres

4. maori

۵. سرشت بدوی، The Social of the Primitive، ص ۶۸.

6. Hans Kelsen

7. ego - consciousness

را انجام داده‌ام، بدین‌سان، به معنای آن است که ایل یا قبیله‌ی من آن کار را انجام داده‌اند. خاک یا زمین من<sup>۱</sup> به معنای سرزمین و زادگاه قبیله است»<sup>۲</sup>

بریفولت یادآوری می‌کند که همبستگی گروه در کمون<sup>۳</sup> نخستین «از بیرون و با قانون‌گذاری برای مردمی ناخرسند سربار (تحمیل) نشده است.» وحش خویان از ته دل دریافته‌اند «اگر عضو<sup>۴</sup>ی از گروه به درد آید دیگران هم رنج خواهند برد، نه تنها در روند جمله‌پردازی‌های پرسوز و گداز بلکه در رخدادهای راستین»<sup>۴</sup>. به سخن دیگر، هرکس به راستی پاسدار برادرش بود و چون می‌دانست که تنها با چنین همبستگی می‌تواند بهزیستی خود را پایدار نگه دارند. پیامدهای آن را می‌توان با زبان مورگان بازگفت:

«برشمردن (توصیف) یک جامعه سیاسی که در آن ستم و ناخشنودی کمتر باشد و ناوابستگی<sup>۵</sup> فردی و آزادی بی‌حدومرز بیشتر، دشوار است»<sup>۶</sup>

بی‌گمان هم‌چنان که بریفولت می‌گوید: در بسیاری از سرزمین‌های بدوی «بومیان پس از چندسال برخورد با اروپاییان سراسر دگرگون شدند» و «نیرومندترین و اصلی‌ترین سبب این دگردیسی دست یافتن به دارایی فردی<sup>۷</sup> بوده است»<sup>۸</sup>. هر جا این پدیده رخ بدهد، مردان بدوی مانند مردان

1. my soil

۲. جامعه و طبیعت (Society and Nature)، ص ۱۱.

3. commune

۴. مادران، جلد دوم، ص ۴۹۶.

5. independence

۶. هم‌پیمانی ایروکوآها (League of the Iroquois)، ص ۱۳۹.

7. private property

شهری و فرهیخته بر زنان چیرگی و سروری خواهند یافت. با اینهمه، این رخداد نمی‌تواند ثابت کند که زنان همیشه جنس فرودست و فرمان‌بر بوده‌اند و تنها بدان معناست که با فروپاشی جامعه‌ی اشتراکی<sup>۹</sup> و برابری‌خواه از ارزش مردان نیز به مانند زنان کاسته شد.

از آنجا که جامعه نخستین را زنان بنیاد نهادند و آن را استوار کردند در خود نشانِ چهره‌ی مادری سیستم خاندانی را دارد. با این همه چیزی بیش از مادرسالاری بود؛ برادریِ مادر سالارانه نیز بود، که نیاز به بررسی موشکافانه گروه مردانه جامعه‌ی بدوی و چگونگی شکل‌گیری و تکامل برادرسالاری<sup>۱۰</sup> را دارد.

---

۸. مردان، جلد دوم، ص ۵۰۰.

9. communal

10. fratriarchy

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست واژگان برگزیده‌ی کتاب تبرستان

**Affiliated Clans**: خاندان‌های وابسته، رده‌بندی فراگیر که هم‌خاندان‌های بهم‌پیوسته‌ی همسو (parallel) و هم‌خاندان‌های هم‌پیمان آنسو - (cross cousins) را دربرمی‌گیرد.

**Anthropoids**: میمون‌های انسان‌نما که از میان آنها گونه‌ی بشرسان (hominid) پدید آمد و تکامل یافت.

**Anthropology**: انسانشناسی، علم پیدایش و تکامل جامعه‌ی انسانی در پیش از تاریخ

**Anthropophagy**: آدم‌خواری

**Artifact**: دست‌ساخته، چیزی که پرداخته دست بشر و کار او می‌باشد.

**Australopithecus**: (در جمع، Australopithecines): دیرینه‌ترین آدم‌سانان ابزارساز؛ زادگاه: آفریقا

**Rules of Avoidance** و آئین پرهیز، بازداری از برخورد و نزدیک شدن به مردمان و چیزهای دیگر به فرمان تابو.

**Avunculate**: دایی سروری، وابستگی و رابطه‌ی میان برادر مادر و پسر خواهر در واپسین مرحله‌ی تکامل برادرسالاری.

**Barbarism**: بربریت، مرحله دوم و بالاتر تکامل اجتماعی پس از وحش‌خویی، با اقتصادی که بر پایه کشاورزی و دامپروری استوار است، ویژگی نخستین مرحله‌ی آن پیدایش خانواده مادری (Matrifamily) است.

blood Revenge: خونخواهی، سیستم بدوی کیفر مرگ در برابر مرگ. به آن جنگ تلافی جویانه هم می‌گویند.

Bride price: شیربها، کابین، گله گاو یا کالاهای دیگری که برای زن ستاندن داده و گرفته می‌شود.

Chief: واژه دیگری برابر با Head Man.

Civilization: شهرگیری، تمدن، سؤمین مرحله و مرحله کنونی تکامل اجتماعی، که ویژگی آن پیدایش دارایی فردی، بخش‌بندی طبقاتی و خانواده پدرسالار است.

Clan: خاندان، گروهی که مادران، برادران و کودکان مادران را دربرمی‌گیرد؛ خویشاوندان مادرراستایی که از فرزندان یک مادر نیایی هستند؛ واحد برون همسر در درون یک ایل.

Classificatory Kinship: خویشاوندی ردگانی، سامانه‌ای از خویشاوندی اجتماعی که گروه بزرگی از مردم را بدون توجه به پیوندهای ژنتیکی (خانوادگی) به هم پیوند می‌دهد.

Coup: برخورد نزدیک با دشمن بدون آنکه به او زخمی بزنند و یا او را بکشند. کاری دلیرانه در میان سرخ‌پوستان Plains.

Couvade: زائونمایی، آئینی که در آن مرد به طور نمایشی «زایمان» را از سر می‌گذراند و تنها پدر فرزند آن زن شناخته می‌شود.

Cross Cousins: خویشاوندان آن‌سو، زنان و مردان هم‌نسل که از گروه روبرو (و پیش از آن دشمن) هستند: مردان دو سوی، برادرخوانده‌ها یا شوهر خواهران (brothers in Law) هم و مردان و زنان دوسوی، همسران راستین یا بالقوه یکدیگر به شمار می‌روند.

divided family: خانواده ناپیوسته، چندپاره، خانواده مادرسالار که در آن برادر مادر در رابطه با فرزندان، بر شوهر برتری دارد.

Dual organization: سازمان دونیمه، رابطه دوسویه میان دو نیمه‌ی یک ایل که دارای پیوندهای برادرانه و همسرانه هستند.

Endogamy: زناشویی درون‌گروهی، رابطه‌های دوسویه میان دو گروه برون‌همسر (نیمگی‌ها) برای دادوستد خوراک و جفت‌یابی.

Social و Evolution: تئوری که بر پایه آن جامعه از مرحله‌های پیاپی پیشرفت، از فروتر تا برتر، گذشته است.

Exogamy: برون‌همسری، قانون «زناشویی در بیرون از گروه» (Marring out) که به قانون شکار در بیرون (hunting out) همراه است. مردان وابسته به گروه خویشاوندی می‌بایست خوراک و جفت خود را در بیرون از سرزمین خود به دست آورند.

Father - family: پدر - خانواده، خانواده‌ی پدرسالار که یک پدر را دربرمی‌گیرد که در جایگاهی بالاتر از همسر یا همسران و فرزندان خود ایستاده است.

Feminid: دانش واژه‌ای که در این کتاب برای مادینه‌ی آدمسان (female hominid) به کار می‌رود.

Fossil: سنگواره، چیزی ارگانیک (گیاهی یا جانوری) که سخت‌شدن و سنگواره‌گشتن از نابودی آن جلوگیری کرده است.

Fratriarchy: برادرسالاری، این واژه در کتاب برای برادری مردان در روزگاران نخستین (Primitive) به کار رفته است که همتای خواهری زنان در مادرسالاری بود و از روی آن ساخته شده بود.

Fratrilineal kinship: خویشاوندی برادر راستا، برآیند مردانه خویشاوندی مادر راستا.

Fratriliny: برادر راستایی، واژه‌ای که در این کتاب برای بخش مردانه مادر راستایی به کار رفته است؛ تبار مردانه از رهگذر برادر مادر دنبال می‌شده است.

Gens: واژه‌ای باستانی برای خاندان (clan).

Gift - Giving: هدیه‌دهی: دادوستد خوراک و چیزهای دیگر میان گروه‌ها برای پدیدآوردن پیوندهای برادری و همسری.

Headman: به طور معمول، مرد کهن‌سالی که سرپرستی کارهای مردانه مانند

سامان‌دهی جنگ، آئین‌ها و ورزش‌ها را برعهده دارد.

Hominids: آدم‌سان، گونه‌های چندگانه‌ی بالاتر از میمون‌های بی‌دم اما فروتر از انسان هوشمند؛ فروبشرها (subhumans).

Homo Sapiens: انسان هوشمند، تنها گونه‌ی انسان کامل و پیشرفته.

initiation: آئین پاگشایی یا نوآموزی، آئینی که درباره مردان جوان به کار بسته می‌شد و نشانه‌ای بود از یافتن رده و جایگاهی تازه.

interchange: دادوستد، رابطه‌های دوسویه اجتماعی که دادوستد هدیه را بردارد؛

جدا از پایاپای (Barter) و دادوستد کالایی (commodity exchange) بود. این دو

گونه پس از آن رفته‌رفته پدیدار شدند.

Kula: واژه بومیان تروبریانند برای سیستم دادوستدی خود.

Lineage: دودمان، راسته تباری، واژه دیگری برای خاندان مادرراستا.

Lobola: واژه‌ای برای شیربها یا کابین (bride price) در میان مردم بانتو زبان آفریقای جنوبی.

Matriarchy: سیستم اشتراکی خاندان مادری، سازمان اجتماعی که پیش از جامعه پدرسالار بنیادگذاری شده بود.

Matrifamily: واپسین مرحله در تکامل ساختار خاندان مادری و نخستین فرم خانواده، به خانواده ناپیوسته یا چند پاره نگاه کنید.

Matrilocal marriage: زناشویی مادرنشیمی، آشیان‌گزینی یک جفت هم‌خانه در خاندان زن.

Moiety: نیمگی، یکی از دوسوی (phratries) ایل.

Neolithic period: عصر نوسنگی، روزگار بربریت.

Nuclear family: خانواده هسته‌ای، خانواده پدری امروزی، که شوهر، زن و فرزندان را دربردارد.

Oruzo: واژه‌ای آفریقایی برای بخش‌بندی زناشویی (marriage division)، برای بخش‌بندی خوراک نیز به کار می‌رود.



pairing family: واژه مورگان برای خانواده مادری (matrifamily).

paleolithic period: عصر پارینه سنگی، روزگار وحش خویی

parallel cousins: زنان و مردان هم‌نسلی که به خاندان‌های به هم پیوسته اما گوناگون وابسته بودند. مردان را «برادران» و زنان را «خواهران» می‌نامیدند. و از رابطه جنسی بازداشته می‌شدند.

Patriarchy: پدرسالاری، برتری پدر و رویهمرفته برتری مردان در زندگی خانوادگی و اجتماعی.

Patrilineal Kinship: خویشاوندی پدرراستا، پذیرفتن و باورداشتن پیوند پدری میان یک فرزند و شوهر مادرش.

Patrilocal marriage: زناشویی پدرنشیمی، آشیان‌گزینی یک جفت هم‌خانه در سرزمین شوهر و با خویشاوندان مادری او.

Phratry: شماری از خاندان‌های به هم پیوسته (parallel) که یک سو یا یک نیمه از ایل را دربرمی‌گیرند.

Potlatch: جشن پات‌لاک، آئین سرخ‌پوستان کرانه‌ی شمال غربی آمریکا که ویژگی آن دادوستد خوراک و هدیه بود.

primal horde: رمه‌ی آغازین: دیرینه‌ترین گروه اجتماعی که از زندگی نخستی [جانورانی از گونه‌ی بوزینه و میمون] پدیدار شده بودند.

Primeval period: مرحله پیشین وحش‌خویی.

Primitive: بدوی، آغازین یا نخستین، این واژه بیشتر درباره مرحله پسین وحش‌خویی به کار می‌رود. اگرچه مرحله نخست بربریت را نیز "Primitive" به شمار آورده‌اند.

Property, Private: دارایی فردی، مالکیت خصوصی، دارایی که از آن فرد یا خانواده‌های جداگانه است و در برابر دارندگی گروهی جامعه بدوی (Primitive) قرار می‌گیرد.

Rite of passage: آئین‌گذار، آئینی که نشان‌دهنده‌ی تغییر در سن، رده و جایگاه،

کارکرد یا کار و حرفه است. به پاگشایی و زائونمایی نگاه کنید.

Savagery: دیرینه‌ترین و نخستین مرحله تکامل اجتماعی که اقتصاد آن بر پایه شکار و گردآوری خوراک بوده است.

Sib: واژه دیگری برای خاندان (Clan).

Susu: واژه بومیان دبو (Dobuan) برای خاندان مادرراستا.

Taboo (Tabu): بازداشتن و جلوگیری کردن، یا چیزهایی بازداشته شده و جلوگیری شده را گویند.

Talio, Talion: قصاص، قانون کیفر. و هم‌چنین آن را Lex talionus هم خوانده‌اند.

Totem: توتم، گونه‌های جانوری یا گیاهی که به آن همچون عضوهای گروه خویشاوندی می‌نگرند یا در معنای گسترده‌تر، نماد یک توتم.

Totemism: توتم‌باوری، دیرینه‌ترین سیستم سامانه و نظم اجتماعی، بر پایه خویشاوندی توتمی و تابو.

Tribe: ایل، گروه درون همسر که دربرگیرنده دو سویه یا دو نیمه‌ی برون همسر است

که هریک از دونیمه نیز چند خاندان به هم پیوسته را دربرمی‌گیرد.

Veve: واژه بومیان ملانزی برای خاندان مادری (Maternal Clan).

آموزندگان زمین	rule of avoidance	آئین پرهیز
mistresses of the soil	fertility rites	آئین‌های باروری
Sexual abstinence	deluges of fire	آتش سیل‌آسا
آمیزش پرهیزی	vestal fires	آتش معبد و ستا
ابزار تراش سنگی (از سنگ خرد شده)	Cannibal	آدم‌خوار، هم‌نوع‌خوار
the chipped stone scraper	Man - Eater	آدم‌خوار
ابزارهای تراش	the human being	آدمی‌زاده
scrapers	lightning	آذرخش
ابزارهای سنگی تراش	decoration	آذین‌گری
stone scrapers	decorative	آذینی، تزئینی
ابزار	ceramic ornament	آرایه سرامیکی
alleged	experiment	آزمایش
ادعا شده	test	آزمون
ارج بیش از اندازه	Australopithecus	آسترالوپیتکوس
unusual esteem	primordial	آغازین
sacred	offence and defence	آفند و پدافند
ارجمند، قدسی، حرمت‌دار	contaminating	آلاینده
evil spirits		
ارواح خبیثه		
craftsmen		
استادکاران		
australopithecines		
آسترالوپیتکوسی‌ها		
communal		
اشتراکی، همگانی		
the law of might		
اصل زور و نیرو		
الهه‌گان بخشایش (رحمت)		

transportation	باربری	The Fates	الهه‌گان سرنوشت
burden bearer	باربر	Goddess of fertility	الهه باروری
unlimited fertility	باروری نامحدود	pot goddess	الهه دیگ
forbidden	بازداشته شده، ناروا، ممنوع	shed	انبار
	باغ‌های جانورشناسی	storehouse	انبار
Zoological gardens		association of men	انجمن مردان
food division	بخش بندی خوراک	circumference	اندازه پیرامونی
	بخش بندی زناشویی	Peking man	انسان پکن
maeeiage division		Java man	انسان جاوه
class division	بخش بندی طبقاتی	Man eating	انسان خوراری
division of labour	بخش بندی کار	solo	انسان سولو [از تیره خانواده جاوه]
depraved	بدخوی، تبه کار	Man	انسان / مرد
non sexual	بدون گرایش جنسی	Man - apes	انسان - میمون‌ها
egalitarian	برابری خواه	neandertal	انسان نئاندرتال
fratriarchy	برادرسالاری	hominids	انسان‌واره، بشرسان، آدم‌سان
brutal brother	برادر سنگدل		انسان‌های سپیده دم / سرآغاز
	برادری تیره‌ای / طایفه‌ای	dawn men	
clan brotherhood		homo sapiens	انسان هوشمند
brotherhood	برادری	man	انسان
barbarous	بربرانه	conception	انگاره
barbarism	بربریت	stimulation	انگیزش
superior	برتر		ایزدان مهربانی و نیکوکاری
toleration	بردباری، رواداری	The Charities	
	برکشیدن و بالا بردن صنعتگری	goddess	ایزدبانو، الهه
apotheosis of industrialism		the goddess of fire	ایزد بانوی آتش
selected	برگزیده	divinity	ایزد
exogamy	برون همسری	tribal	ایلی

واژه‌نامه (فارسی به انگلیسی) □ ۳۰۱

avoidance	پرهیز	canoe	بلم
fictional	پنداری	extracting	بیرون کشیدن
dressed skins	پوست‌های پیراسته	instinctual aversion	بیزاری غریزی
explorers	پویندگان	lawless	بی‌قانون
pithecanthropus	پیته‌کنترپوس	continous	بی‌گسست
enviroment	پیرامون، محیط	textile	پارچه‌بافی
tanners	پیرایشگران پوست	celibacy	پارسایی
lucky accident	پیش‌آمد شگون‌دار	paleolithic	پارینه‌سنگی
fraternal alliance	پیمان برادری	responsibility	پاسخ‌گویی
guarantee	پیمان‌سپاری و پای‌بندی		پاک‌دینانه، نگرش‌های اخلاقی
covenants	پیمان‌ها	puritanical	سخت‌گیرانه
	پیوستگی / چسبندگی فیزیکی	puritans	پاک‌دینان
physical consistency		sexual purity	پاکی و نیالودگی جنسی
	پیوستگی نسل‌ها	purification	پالایش
the order of generation		horticulture	پالیزکاری
continual	پیوسته		پایگان (سلسله مراتب) قدرت
	پیوندهای تکاملی خرد‌خرد و ناپیوسته	pecking order	یا نوک‌زنی
piecemeal evolutionary linkages		firing	پختن
	تابوی آمیزش با خویشاوندان بسیار	Diffusionist	پخش‌ده‌انگاران
incest taboo	نزدیک / محرم‌آمیزی	father - family	پدر - خانواده
Sex taboo	تابوی جنسی	producer	پدیدآورنده
	تابوی خون‌ریزی ماهانه	passive	پذیرا
menstrual taboo		fragmentary	پراکنده و ناپیوسته
taboo	تابو	bloated	پر باد
fibers	تارها، رشته‌ها	aggressive	پرخاشگرانه
evil	تبه‌کارانه	to bring	پروراندن
monkey hill	تپه میمون	abstinence	پرهیزگاری

close seperation	جدایی نزدیک هم	systematized fear	ترس سازمان یافته
Sex	جنس	anti - evolutionists	تکامل ستیزان
weapon	جنگ افزار	evolutionists	تکامل گرایان
warriors	جنگ جویان	loners	تنهایان
circle	چرخه	totemism	توتم باوری / توتم پرستی
digging stick	چوبدست زمین کنی	Sex totem	توتم جنسی
dominant	چیره، فرمانروا	human folks	توده مردم
created being	چیز آفریده شده	the people	توده مردم
sacredness	حرمت		توصیف گرایان آزمونی (تجربی)
father right	حق پدری	Empirical descriptive	
mother right	حق مادری	social production	تولید اجتماعی
customary law	حقوق عرفی	food producing	تولید خوراک
	حق یا اختیار ویژه		تولیدکننده - زایشگر
priviledged right or authority		producer - procreatrix	
origins	خاستگاهها	production	تولید
	خان، ارباب، خان بزرگ، مِهین سالار	horde	تیره / رمه
overlord		gens	تیره، طایفه
	خاندان / خانوار / دودمان /		[سیستم] تیره ای / طایفه ای مادری
clan	طایفه / تیره	maternal gen	
domestication	خانگی کردن، رام کردن	quartz blade	تیغه کوارتزی
domestic	خانگی		جادوگری / افسون دلسوزانه
household	خانگی	sympathetic magic	
father family	خانواده پدری	witchcraft	جادوگری
	خانواده چند همسر	magical	جادویی
polygamous household		witch	جاودگر زن
clubhouse	خانه باشگاهی	wizard	جاودگر مرد
gods	خدایان	far seperation	جدایی دور از هم

verified	درست‌انگارده	patriarchal god	خدای پدرسالار
settlement	در - نشانندن، جایگیرشدن	sister	خواهر
theme	درون‌مایه	Ego - consciousness	خودآگاهی
	درون‌مایهٔ مردگرایی	pretentious	خودنمایانه
the male oriented theme		human food	خوراکی‌های انسانی
embeded	درونه‌ای	animal food	خوراکی‌های جانوری
endogamy	درون‌همبستگی	indifference	خونسردی، بی‌تفاوتی
theft	دزدی		خویشاوندان تنی و هم‌خون
rape	دست‌درازی، تجاوز جنسی	blood relatives	
loom	دستگاه پارچه‌بافی	collateral	خویشاوندانِ هم‌تبار کناری
untouchable	دست‌نزدنی	kin	خویشاوندان
	دستور بی‌چون و چرا	social kinship	خویشاوندی اجتماعی
categorical imperative		clan kinship	خویشاوندی طایفه‌ای
	دستورهای دینی خورد و خوراک	maternal kinship	خویشاوندی مادری
dietary laws		close kin	خویشاوندی نزدیک
hostile to mankind	دشمن‌گونهٔ انسان	kindred	خویشاوندی
totemic disguise	دگرچهرگی توتمیک	inbreeding	خویش‌پیوندی
genetic variance	دگرگونی ژنتیکی	inbred	خویش‌پیوند
transubstantiation	دگرگونیِ گوهرین	continnence	خویش‌داری
	دَم و دستگاه جداگانه	charity	خیرخواهی
independent establishment		plough	خیش، گاوآهن
	دودمان مادری / خاندان مادری		دارایی فردی / مالکیت خصوصی
maternal clan		private property	
probation	دوره آزمایشی	rich	دارا
	دوره آغازین وحش‌خویی		دارندگی همگانی دارایی‌ها
primeval epoch		communal possession of property	
civilized epoch	دوره‌فرهینتگی / تمدن	tanning	دباغی، پیراستن و پرداخت پوست

fluttering soul	روح ناآرام و بی تاب	دوره گردآوری خوراک
soul	روح	food gathering epoch
systemize	روشمند ساختن	pueblos
explanation	روشنگری، توضیح	دعکده‌های سرخ‌پوستی
	رویکرد تکامل‌گرایانه	pole
evolutionary approach		دیگ
leader	رهبر	mother pot
prescriptions	رهنمودها	دیگ مادر
cordage	رسمان‌بافی	pot
procreation	زایش	دیگ
linguist	زبان‌شناس	chief
sinews	زردپی	رئیس، سرکرده، سالار
the digger	زمین‌کن	domestic relation
context	زمینه	رابطه‌های خانگی
contaminating woman	زن آلاینده	mystical
marrying out	زناشویی در بیرون	رازآمیز
intermarriage	زناشویی درون‌گروهی	Sex urge
marriage	زناشویی	رانش جنسی، انگیزش جنسی
governess	زنان آموزنده	Sex drive
femininity	زنانگی	رانش جنسی
clan incest	زنای خاندانی	evil influences
goddess	زن‌آیزد، الهه، ایزدبانو	رخنه‌های شیطانی
wise woman	زن خردمند	marrige class
life	زندگی، جان	رده‌بندی زناشویی
uterine	زهدانی	رده‌های زنانه و مردانه
genetics	ژن‌شناسی	male and female classes
sorceress	ساحره	رده‌ها
		classes
		marriage class
		رده همسرگزینی
		dietaries
		رژیم‌های خوراکی
		guilds
		رسته‌ها، صنف‌ها
		group - conditioned behavior
		رفتار گروهی شرطی
		father horde
		رهمی پدری
		primal horde
		رهمه آغازین
		tolerated
		روا داشته شده
		psychological
		روانی
		spirit
		روان
		the Great Spirit
		روح بزرگ



سیستم خویشاوندی ردگانی	Structural	ساختارگرا
classificatory system of kinship	outhouse	ساختمان کوچک فرعی خانه
سیستم خویشاوندی مادرراستا		سازمان دو نیمه ایل / سازمان دهی
matrilineal kinship system	dual organization	دوگانه
سیستم دودمان مادری		سازماندهی شده، سامان یافته
maternal clan system	systematized	
سیستم ردگانی خویشاوندی	organic	سازمند
classificatory system of relationship	formative	سازنده / شکل دهنده
classificatory system of relationship	order	سامانه
سیستم ردگانی	stem	ستاک
pastoral	tyrannical	ستمگرانه
شبانگی	primeval	سراغازین
شجره‌نامه تبارشناختی	greek ceramic	سرامیک یونانی
genealogical tree	chiefs	سران
شکار سر [کشتن دشمن و نگه داشتن سر	chieftains	سرکرده‌ها، رئیسان
head hunting] او	mastery	سروری
evil eyes		سنت‌های کاری و حرفه‌ای
شوری چشمی	craft tradition	
civilized	traditional	سنتی
شهری، بافرهنگ	flint	سنگ آتش‌زنه
civilization	chipped stone	سنگ لب پرشده
شهریگری / تمدن	fossil	سنگواره
cougar	sinanthropus	سنیان تروپوس
شیرکوهی	beneficial	سودمند
شیوه ماندگاری (بقای) طبیعی	yam	سیب‌زمینی هندی
nature's mode of survival		سیستم ایلی و خاندانی (قبیله‌ای)
household industry	clan and tribal system	
صنعت خانگی		
chalcolithic		
عصر سنگ و برنز		
metal age		
عصر فلز		
epoch of savagery		
عصر وحش‌خویی		
savage era		
عصر وحش‌خویی		
oedipus complex		
عقدۀ ادیپوس		

handicraft	کاردرستی	social instinct	غریزه اجتماعی
drudgery	کار سخت، جان‌کندن		غریزه‌های پرورشگر
functionists	کارکردگرایان	nurturing instincts	
smelter	کارگزار	instinctual	غریزی
hoe	کج بیل		فراوری (تولید) گروهی
	کشت‌باغ کوچک - اندازه	collective production	
small scale garden culture		Entity	فرد، باشنده
natural attraction	کشش طبیعی	individualism	فردگرایی
	کمون‌خواه، هوادار زندگی اشتراکی		فرستادگان دینی، هیأت نمایندگی
communalist		missionars	دینی برای تبلیغ
communistic	کمون‌گرا		فرمانروایی برتر
commune	کمون	extraordinary dominance	
impulse	گرایش و کشش	female rule	فرمانروایی زنان
	گرایش‌های جنسی زنانه	domination	فرمان‌روایی
female sexuality		governor	فرمانروا
food gathering	گردآوری خوراک	subhumens	فروبشرها
	گرمای راهبری شده، مهارشده	civilizers	فرهیخته‌گان
directed heat		social stress	فشار اجتماعی
kin - community	گروه خویشاوندی	summerized	فشرده، چکیده
antisocial	گروه ستیز	bast	فبیر درختان
colonies	گروه‌ها	canon	قانون آئینی
communal	گروهی / همگانی / اشتراکی	jungle law	قانون جنگل
collective	گروهی	club - law	قانون چماق
proposition	گزاره	coercive power	قدرت زورآور
natural selection	گزینش طبیعی	authority	قدرت
	گش‌شدگی، آمادگی برای	sacred	قدسی و حرمت‌دار، ارجمند
estrus	آمیزش جنسی	nation	قوم، ملت

واژه‌نامه (فارسی به انگلیسی) □ ۳۰۷

مراقبت / پرستاری مادری	lion pride	گله شیر
mother care	species	گونه
transitional stage	mankind	گونه انسان
مرحله گذار		گویایی روشن و رسا
مرحله نخست وحش خوئی، روزگاران	articulate speech	
primeval period	cradle of civilization	گهواره تمدن
نخستین	fire mothers	مادران آتش
مردان خویشاوندپرودمانی		مادران بیولوژیکی / زیستمانی
clan kinsmen	biological mothers	
مردانگی	matrons	مادران
masculinity	matrilineal	مادرراستا
مردمان زمین‌های پست	Mother Earth	مادرزمین
lowlanders	matriarchy	مادرسالاری
anthropophagy		مادرنشیم، [در آشیان خانواده زن
مردم خوراری	matrilocal	زندگی کردن]
مردم نخستین اسکاندیناویایی		مادری فیزیکی و کالبدی
Norse Man	physical motherhood	
مقدمه	maternal	مادری
premise	motherhood	مادری
مهارکردن، بازداشت، بندزدن	sandstone	ماسه سنگ
restraint		مالکیت خصوصی دارایی
kindness	private ownership of property	
مهربانی	fish eaters	ماهی‌خواران
ape		محرم آمیزی هم خون آمیزی / زنا /
میمون بی‌دم	agnosticism	خویش‌پبندی
میمون‌سان، بشرنما	generic term	مراقبت اجتماعی
میمون‌های بشرسان، میمون‌های	independence	
anthropoids	disparity	نا - وابستگی
انسان‌نما		ناهمسانی
میمون‌های عنکبوتی		
spider monkeys		
نااستوار		
precarious		
نابرابری، ناسازگاری		
disproportion		
ناشناس‌انگاری		
agnosticism		
نام / اصطلاح عام		
generic term		
نا - وابستگی		
independence		
ناهمسانی		
disparity		

divergence	واگرایی	نخستین / آغازین / بدوی / مرحله
the nobility of blood	والاگهری	پسین وحش خوئی
savagery	وحش خوئی	نخستین دارنده
savage	وحشی / وحش خو	نخستی ها
descriptions	وصف ها	نرم خوئی، مهربانی
	ویژه گردانی، رشته ورزی،	نربینه فرمان روا / چیره dominant male
specialization	تک رشته کاری	نشانه
	هم آمیزی فن ها و شگردها	نشانه خون
combination of techniques		نظارت، سرپرستی
competitive	هماوردانه / رقابت جویانه	نفوذ و اثر آلاینده
league	هم پیمانی	contaminating influence
	هم تباری مادر راستایی	to sustain
matrilineal relations		نگه داری
concubine	هم خوابه	نگه داشت خانواده
matrimon	همسرداری	the preservation of the family
comparative	هم سنجانه	نواباد نشینان
understandings	هم فهمی	neolithic
ominivorous	همه چیز خوار	نوگر ویده، نوآموز
artist decorator	هنرمند آذین گر	modern
decorative art	هنرهای آذینی	نو و امروزی
	یک شاخه یا یک نیمه از ایل /	great benefactress
phratry	یکی از دو نیمه ایل	نیکوکار بزرگ
lumping	یک کاسه کردن	quasi - human
		نیمه انسان
		partial
		نیمه کاره، نارسا
		نیمه رویاروی [در ایل]
		opposite phratry
		rattan
		نی های پیچنده

واژه دودمانی کارکردی

functional clan term

abstinence	پرهیزگاری	australopithecines	اُسترالوپیتکوسی‌ها
aggressive	پرخاشگرانه	authority	قدرت
agnosticism	ناشناسانگاری	avoidance	پرهیز
alleged	ادّعا شده	barbarism	بربریت
animal food	خوراکی‌های جانوری	barbarous	بربرانه
anthropoidal	میمون‌سان، بشرنما	bast	فیبر درختان
anthropoids	میمون‌های بشرسان،	beneficial	سودمند
anthropophagy	میمون‌های	biological mothers	مادران بیولوژیکی / زیستمانی
	انسان‌نما، مردم‌خواری		
anti - evolutionists	تکامل‌ستیزان	bloated	پر باد
antisocial	گروه‌ستیز	blood relatives	خویشاوندان تنی و هم‌خون
ape	میمون بی‌دُم	brotherhood	برادری
apotheosis of industrialism	بِرکشیدن و بالا بردن صنعتگری	brutal brother	برادر سنگدل
articulate speech	گویایی روشن و رسا	burden bearer	باربر
artist decorator	هنرمند آذین‌گر	cannibal	آدم‌خوار، هم‌نوع‌خوار
association of men	انجمن مردان	canoe	بلم
australopithecus	اُسترالوپیتکوس	canon	قانون آئینی

categorical imperative	دستور بی چون و چرا	class division	بخش‌بندی طبقاتی
celibacy	پارسایی	classes	رده‌ها
ceramic ornament	آرایهٔ سرامیکی	classificatory system	سیستم ردگانی
chalcolithic	عصر سنگ و برنز	classificatory system of kinship	سیستم خویشاوندی ردگانی
charity	خیرخواهی	classificatory system of relationship	سیستم ردگانی خویشاوندی
chief	رئیس، سرکرده، سالار	close kin	خویشاوندی نزدیک
chiefs	سران	close separation	جدایی نزدیک هم
chieftains	سرکرده‌ها، رئیس‌ان	club - law	قانون چماق
chipped stone	سنگ لب پرشده	clubhouse	خانه باشگاهی
circle	چرخه	coercive power	قدرت زورآور
circumference	اندازهٔ پیرامونی	collateral	خویشاوندان هم‌تبار کنارین
civilization	شهریگری / تمدن	collective	گروهی
civilized	شهری، بافرهنگ	collective production	فرآوری (تولید) گروهی
civilized epoch	دوره فرهیختگی / تمدن	colonies	گروه‌ها
civilizers	فرهیخته‌گان	combination of techniques	هم‌آمیزی فن‌ها و شوگردها
clan	طایفه / تیره	communal	گروهی / همگانی / اشتراکی
clan and tribal system	خاندان / خانوار / دودمان	communal possession of property	دارندگی همگانی دارایی‌ها
clan brotherhood	سیستم ایلی و خاندانی (قبیله‌ای)	communalist	کمون‌خواه، هوادار زندگی اشتراکی
clan incest	برادری تیره‌ای / طایفه‌ای	commune	کمون
clan kinship	زنانی خاندانی	communistic	کمون‌گرا
clan kinsmen	خویشاوندی طایفه‌ای	comparative	هم‌سنجانه
	مردان خویشاوند دودمانی		

competitive	هماوردانه / رقابت‌جویانه	descriptions	وصف‌ها
conception	انگاره	dietaries	رژیم‌های خوراکی
concubine	هم‌خوابه	dietary laws	دستورهای دینی خورد و خوراک
contaminating	آلاینده	diffusionist	پخش‌ده‌انگاران
contaminating influence	نفوذ و اثر آلاینده	digging stick	چوب‌دست زمین‌کنی
contaminating woman	زن آلاینده	directed heat	گرمای راهبری شده، مهار شده
context	زمینه	disparity	ناهمسانی
continence	خویشتن‌داری	disproportion	ناابرابری، ناسازگاری
continous	بی‌گسست	divergence	واگرایی
continual	پیوسته	divinity	ایزد
control	نظارت، سرپرستی	division of labour	بخش‌بندی کار
cordage	ریسمان‌بافی	domestic	خانگی
cougar	شیرکوهی	domestic relation	رابطه‌های خانگی
covenants	پیمان‌ها	domestication	خانگی کردن، رام کردن
cradle of civilization	گهواره تمدن	dominant	چیره، فرمانروا
craft tradition	سنت‌های کاری و حرفه‌ای	dominant male	نرینه‌ی فرمانروا / چیره
craftsmen	استادکاران	domination	فرمانروایی
created being	چیز آفریده شده	dressed skins	پوست‌های پیراسته
customary law	حقوق عرفی	drudgery	کار سخت، جان‌کندن
dawn men	انسان‌های سپیده‌دم / سرآغاز	dual organization	دوگانه
decoration	آذین‌گری		سازمان دو نیمه ایل / سازمان‌دهی
decorative	آذینی، تزئینی	egalitarian	برابری خواه
decorative art	هنرهای آذینی	ego - consciousness	خودآگاهی
deluges of fire	آتش سیل‌آسا	embdedd	درونه‌ای
depraved	بدخوی، تبه‌کار		

empirical descriptive	فرمانروایی زنان	female rule
توصیف‌گرایان آزمونی (تجربی)		female sexuality
endogamy	گرایش‌های جنسی زنانه	گرایش‌های جنسی زنانه
درون همسری		femininity
entity	زنانگی	زنانگی
فرد، باشنده		fertility rites
enviroment	آئین‌های باروری	آئین‌های باروری
پیرامون، محیط		fibers
epoch of savagery	نارها، رشته‌ها	نارها، رشته‌ها
عصر وحش‌خویی		fictional
estrus	پنداری	پنداری
گشش‌شدگی، آمادگی برای آمیزش جنسی		fire mothers
evil	مادران آتش	مادران آتش
تبه‌کارانه		firing
evil eys	پختن	پختن
شور چشمی		fish eaters
evil influences	ماهی‌خواران	ماهی‌خواران
رخنه‌های شیطانی		flint
evil spirits	سنگ آتش‌زنه	سنگ آتش‌زنه
ارواح خبیثه		fluttering soul
evolutionary approach	روح ناآرام و بی‌تاب	روح ناآرام و بی‌تاب
رویکرد تکامل‌گرایانه		food division
evolutionists	بخش‌بندی خوراک	بخش‌بندی خوراک
تکامل‌گرایان		food gathering
exogamy	گردآوری خوراک	گردآوری خوراک
برون همسری		food gathering epoch
experiment	دوره‌ی گردآوری خوراک	دوره‌ی گردآوری خوراک
آزمایش		food producing
explanation	تولید خوراک	تولید خوراک
روشنگری، توضیح		forbidden
explorers	بازداشته‌شده، ناروا، ممنوع	بازداشته‌شده، ناروا، ممنوع
پویندگان		formative
extracting	سازنده / شکل‌دهنده	سازنده / شکل‌دهنده
بیرون‌کشیدن		fossil
extraordinary dominance	سنگواره	سنگواره
فرمانروایی برتر		fragmentary
far seperation	پراکنده و ناپیوسته	پراکنده و ناپیوسته
جدایی دور از هم		fraternal alliance
father - family	پیمان برادری	پیمان برادری
پدر - خانواده		fratriarchy
father family	برادرسالاری	برادرسالاری
خانواده پدری		functional clan term
father horde	واژه دودمانی کارکردی	واژه دودمانی کارکردی
رمه‌ی پدری		functionists
father right	کارکردگرایان	کارکردگرایان
حق پدری		



genealogical tree	شجره‌نامه تبارشناختی	hostile to mankind	دشمن گونه‌ی انسان
generic term	نام / اصطلاح عام	household	خانگی
genetic variance	دگرگونی ژنتیکی	household industry	صنعت خانگی
genetics	ژن‌شناسی	human folks	توده‌ی مردم
gens	تیره، طایفه	human food	خوراکی‌های انسانی
goddess	ایزدبانو، الهه	impulse	گرایش و کشش
goddess	زن‌ایزد، الهه، ایزدبانو	inbreeding	خویش‌پیوندی
goddess of fertility	الههٔ باروری	inbred	خویش‌پیوند
gods	خدایان	incest	محرم‌آمیزی
governess	زنان آموزنده	incest taboo	هم‌خون‌آمیزی
governor	فرمانروا	زنا / خویش‌پیوندی / تابوی آمیزش	
great benefactress	نیکوکار بزرگ	independence	محرم‌آمیزی ناوابستگی
greek ceramic	سرامیک یونانی	با خویشاوندان بسیار نزدیک	
group - conditioned behavior	رفتار گروهی شرطی	independent establishment	دَم و دستگاه جداگانه
guarantee	پیمان‌سپاری و پای‌بندی	indifference	خونسردی، بی‌تفاوتی
guilds	رسته‌ها، صنف‌ها	individualism	فردگرایی
handicraft	کاردستی	instinctual	غریزی
head hunting	شکار سر	instinctual aversion	بیزاری غریزی
	[کشتن دشمن و نگاه‌داشتن سر او]	intermarriage	زناشویی درون‌گروهی
hoe	کج بیل	java man	انسان جاوه
hominids	انسان‌واره، بشرسان، آدم‌سان	jungle law	قانون جنگل
homo sapiens	انسان هوشمند	kin	خویشاوندان
horde	تیره / رمه	kin - community	گروه خویشاوندی
horticulture	پالیزکاری	kindness	مهربانی
		kindred	خویشاوندی

lawless	بی قانون	masculinity	مردانگی
leader	رهبر	mastery	سروری
league	هم پیمانی	maternal	مادری
life	زندگی، جان	maternal clan	دودمان مادری / خاندان مادری
lightning	آذرخش	maternal clan system	سیستم دودمان مادری
linguist	زبان شناس	maternal gen	سیستم دودمان مادری
lion pride	گلّه شیر	maternal kinship	[سیستم] تیره‌ای / طایفه‌ای مادری
loners	تنهایی	maternal kinship	خویشاوندی مادری
loom	دستگاه پارچه بافی	matriarchy	مادرسالاری
low landers	مردمان زمین‌های پست	matrilineal	مادرراستا
lucky accident	پیش آمد شگون دار	matrilineal kinship system	سیستم خویشاوندی مادرراستا
lumping	یک کاسه کردن	matrilineal relations	هم‌تباری مادرراستایی
maeeiage division	بخش بندی زناشویی	matrilocal	مادرنشیم، [در آشیان خانواده زن زندگی کردن]
magical	جادویی	matrimon	همسر داری
male and female classes	رده‌های زنانه و مردانه	matrons	مادران
man	انسان / مرد	menstrual taboo	تابوی خون ریزی ماهانه
man	انسان	metal age	عصر فلز
man - apes	انسان - میمون‌ها	missionars	فرستادگان دینی، هیأت نمایندگی دینی برای تبلیغ
man - eater	آدم خوار	mistresses of the soil	آموزندگان زمین
man eating	انسان خواری		
mankind	گونه انسان		
marriage	زناشویی		
marriage class	رده همسرگزینی		
marrige class	رده بندی زناشویی		
marrying out	زناشویی در بیرون		

modern	نو و امروزی	origins	خاستگاه‌ها
monkey hill	تپه میمون	outhouse	
mother Earth	مادر زمین		ساختمان کوچکی فرعی خانه
mother care		overlord	
	مراقبت / پرستاری مادری		خان، ارباب، خان بزرگ، مهین‌سالار
mother pot	دیگ مادر	paleolithic	پارینه سنگی
mother right	حق مادری	partial	نیمه کاره، نارسا
motherhood	مادری	passive	پذیرا
mystical	رازآمیز	pastoral	شبهانی
nation	قوم، ملت	patriarchal god	خدای پدرسالار
natural attraction	کشش سرشتی	pecking order	پایگان
natural selection	گزینش طبیعی		(سلسله مراتب) قدرت یا نوک‌زنی
nature's mode of survival		phratry	یک شاخه یا یک نیمه
	شیوه ماندگاری (بقای) طبیعی		از ایل / یکی از دو نیمه ایل
neandertal	انسان نئاندرتال	physical consistency	
neolithic	نوسنگی		پیوستگی / چسبندگی فیزیکی
non sexual	بدون گرایش جنسی	peking man	انسان پکن
novice	نوگرویده، نوآموز	physical motherhood	
nurturing instincts			مادری فیزیکی و کالبدی
	غریزه‌های پرورشگر	piecemeal evolutionary linkages	
oedipus complex	عقدۀ ادیپوس		پیوندهای تکاملی خُردخُرد و ناپیوسته
offence and defence	آفند و پدافند	pithecanthropus	پسته کنتروپوس
ominivorous	همه‌چیز خوار	plough	خیش، گاواهن
opposite phratry		pole	دیرک
	نیمه‌ی رویاروی [در ایل]	polygamous household	
order	سامانه		خانواده چند همسر
organic	سازمند	pot	دیگ

pot goddess	الهه دیگ	proposition	گزاره
precarious	نااستوار	psychological	روانی
premise	مقدمه	pueblos	دهکده‌های سرخ‌پوستی
prescriptions	رهنمودها	purification	پالایش
pretentious	خودنمایانه	پساک‌دینانه، نگرش‌های اخلاقی	
primal horde	رمة آغازین	puritanical	سخت‌گیرانه
primates	نُخستی‌ها	puritans	پاک‌دینان
primeval	سراغازین	quartz blade	تیغه کوارتزی
primeval epoch	دوره آغازین و حش خوبی	quasi - human	نیمه انسان
primeval period	مرحله نخست	rape	دست‌درازی، تجاوز جنسی
	و حش خوبی، روزگاران نخستین	rattan	نی‌های پیچنده
primitive	نخستین / آغازین	responsibility	پاسخ‌گویی
	بدوی / مرحله پسین و حش خوبی	restraint	مهارکردن، بازداشت، بندزدن
primordial	آغازین	rich	دارا
private ownership of property	مالکیت خصوصی دارایی	rule of avoidance	آئین پرهیز
private property	دارایی فردی / مالکیت خصوصی	sacred	ارجمند، قدسی، حرمت‌دار
privileged right or authority	حق یا اختیار ویژه	sacred	قدسی و حرمت‌دار، ارجمند
probation	دوره آزمایشی	sacredness	حرمت
procreation	زایش	sandstone	ماسه سنگ
producer	پدیدآورنده	savage	وحشی / وحش‌خو
producer - procreatrix	تولیدکننده - زایشگر	savage era	عصر وحش‌خویی
production	تولید	savagery	وحش‌خویی
		scrapers	ابزارهای تراش
		selected	برگزیده
		settlement	در - نشاندن، جایگیرشدن
		settlers	نوآبادنشینان
		sex	جنس

sex drive	رانش جنسی	species	گونه
sex taboo	تابوی جنسی	spider monkeys	میمون‌های عنکبوتی
sex totem	توتم جنسی	spirit	روان
sex urge	رانش جنسی، انگیزش جنسی	stem	ستاک
sexual abstinence	آمیزش پرهیزی	stimulation	انگیزش
sexual purity	پاکی و نیالودگی جنسی	stone scrapers	ابزارهای سنگی تراش
shed	انبار	storehouse	انبار
signal	نشانه	structural	ساختارگرا
sinanthropus	سنیان تروپوس	subhumens	فروبشرها
sinews	زردپی	ایزدان مهربانی و نیکوکاری	
sister	خواهر	summerized	فشرده، چکیده
small scale garden culture	کشت باغ کوچک - اندازه	superior	برتر
smelter	کارگزار	sympathetic magic	جادوگری / افسون دلسوزانه
social care	مراقبت اجتماعی	systematized	سازماندهی شده، سامان یافته
social instinct	غریزه اجتماعی	systematized fear	ترس سازمان یافته
social kinship	خویشاوندی اجتماعی	systemize	روشمند ساختن
social production	تولید اجتماعی	taboo	تابو
social stress	فشار اجتماعی	tanners	پیرایشگران پوست
solo	انسان سولو [از تیره خانواده جاوه]	tanning	دباغی، پیراستن و پرداخت پوست
sorceress	ساحره	tenderness	نرم‌خویی، مهربانی
soul	روح	test	آزمون
specialization	ویژه گردانی، رشته‌ورزی، تک رشته کاری		

textile	پارچه بافی	tolerated	روا داشته شده
the Great Spirit	روح بزرگ	toleration	بردباری، رواداری
the charities	ابزار تراش سنگی	tool	ابزار
the chipped stone scraper	(از سنگ خرد شده)	totemic disguise	دگرچهرگی توتیمیک
the digger	زمین کن	totemism	توتم باوری / توتم پرستی
the fates	الهه گان سرنوشت	traditional	سنتی
the first possessor	نخستین دارنده	transitional stage	مرحله گذار
the goddess of fire	ایزدبانوی آتش	transportation	باربری
the graces	الهه گان بخشایش (رحمت)	transubstantiation	دگرگونی گوهرین
the human being	باغ های جانورشناسی آدمی زاده	tribal	ایلی
the law of might	اصل زور و نیرو	tyrannical	ستمگرانه
the male oriented theme	درون مایه مردگرایی	understandings	هم فهمی
the nobility of blood	والا گهری	unlimited fertility	باروری نامحدود
the order of generation	پیوستگی نسل ها	untouchable	دست نزدنی
the people	توده مردم	unusual esteem	ارج بیش از اندازه
the preservation of the family	نگه داشت خانواده	uterine	زهدانی
the sign of blood	نشانه خون	verified	درست انگارده
theft	دزدی	vestal fires	آتش معبد وستا
theme	درون مایه	warriors	جنگ جویان
to bring	پرواندن	weapon	جنگ افزار
to sustain	نگه داری	wise woman	زن خردمند
		witch	جاودگر زن
		witchcraft	جادوگری
		wizard	جاودگر مرد
		yam	سیب زمینی هندی



## کتابشناسی

Note: Where a later edition is listed, the date of the original edition is given in parentheses.

- Aberle, David F. "Navaho." In *Matrilineal Kinship*, ed. by Kathleen Gough and David M. Schneider. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Ardrey, Robert. *African Genesis: A Personal Investigation Into the Animal Origins and Nature of Man*. New York: Dell, 1963 (1961).
- Ashley Montagu, [M. F.]. *Man: His First Million Years*. New York: New American Library, 1958.
- Atkinson, J. J. "Primal Law." In *Social Origins and Primal Law*, by Andrew Lang and J. J. Atkinson. London: Longmans Green, 1903.
- Bachofen, J. J. *Myth, Religion and Mother Right*, tr. by Ralph Manheim. Princeton, N.J.: Princeton University Press, 1967.
- Baegert, Jacob. "An Account of the Aboriginal Inhabitants of the California Peninsula." In *A Reader in General Anthropology*, ed. by Carleton S. Coon. London: Cape, 1950.
- Bates, Marston. *The Forest and the Sea*. New York: New American Library, 1961.
- Benedict, Ruth. *Patterns of Culture*. New York: New American Library, 1959 (1934).
- Boas, Franz. *Race, Language and Culture*. New York: Free Press, 1966 (1940).
- "Ceremony and Economics." In *Primitive Heritage*, ed. by Nicolas Calas and Margaret Mead. New York: Random House, 1953.
- Braidwood, Robert J. *Prehistoric Men*. Chicago: Chicago Natural History Museum, Popular Series, Anthropology, no. 37, 1961 (1948).
- Brasch, R. *How Did Sports Begin? A Look at the Origins of Man at Play*. New York: McKay, 1970.
- Briffault, Robert. *The Mothers: A Study of the Origin of Sentiments and Institutions*. 3 vols. New York: Macmillan; London: Allen and Unwin; 1952 (1927).

- *The Mothers: The Matriarchal Theory of Social Origins* [abridged ed. in 1 vol.]. New York: Macmillan, 1931.
- Budge, E. A. Wallis. *Osiris*. New Hyde Park, N. Y.: University Books, 1961 (1911).
- Bullough, Vern L., and Bullough, Bonnie. *The Subordinate Sex: A History of Attitudes Towards Woman*. Urbana, Ill.: University of Illinois Press, 1973.
- Calverton, V. F., ed. *The Making of Man: An Outline of Anthropology*. New York: Modern Library, 1931.
- Carpenter, C. R. "Societies of Monkeys and Apes." In *Primate Social Behavior*, ed. by C. H. Southwick. Princeton, N. J.: Van Nostrand, 1963.
- Catlin, George. *North American Indians*. 2 vols. Edinburgh: Grant, 1926.
- *Life Among the Indians*. London: Gall and Inglis, 1874.
- Chapple, Eliot D., and Coon, Carleton S. *Principles of Anthropology*. New York: Holt, 1942.
- Childe, V. Gordon. *Man Makes Himself*. New York: New American Library, 1951 (1936).
- *What Happened in History*. Harmondsworth, Middlesex: Penguin, 1960 (1936).
- Clark, John Grahame Douglas. *From Savagery to Civilization*. Past and Present: Studies in the History of Civilization, vol. 1. London: Corbett, 1946.
- Clark, W. E. LeGros. *History of the Primates: An Introduction to the Study of Fossil Man*. 2nd ed. London: British Museum, 1950.
- Codrington, R. H. *The Melanesians*. London: Oxford University Press, 1969 (1891).
- Colson, Elizabeth. "Plateau Tonga." In *Matrilineal Kinship*, ed. by Kathleen Gough and David M. Schneider. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Coon, Carleton S., ed. *A Reader in General Anthropology*. London: Cape, 1950.
- Crawley, Ernest. *The Mystic Rose* [2 vols. in 1]. New York: Meridian, 1960 (1902).
- Dange, S. A. *India: From Primitive Communism to Slavery*. Bombay: People's Publishing House, 1949.
- Dart, Raymond A. *Adventures With the Missing Link*. New York: Harper and Row, 1959.
- Davis, Elizabeth Gould. *The First Sex*. Baltimore: Penguin, 1972 (1971).
- Darwin, Charles. *The Descent of Man*. 2nd ed., revised. New York: Burt, 1874 (1871).
- Diamond, A. S. *Primitive Law*. London: Longmans Green, 1935.
- Diner, Helen. *Mothers and Amazons: The First Feminine History of Culture*. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1973 (1965).
- Driberg, J. H. *At Home With the Savage*. London: Routledge, 1932.
- Du Bois, Cora. *The People of Alor: A Social-Psychological Study*



- of an East Indian Island. New York: Harper and Row, 1961 (1944).
- Eggan, Fred. "The Hopi and the Lineage Principle." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, 1963.
- Eliade, Mircea. *Rites and Symbols of Initiation: The Mysteries of Birth and Rebirth*. New York: Harper and Row, 1965 (1958).
- Elkin, A. P. *The Australian Aborigines*. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1964 (1938).
- Engels, Frederick. *The Origin of the Family, Private Property, and the State*. Introduction by Evelyn Reed. New York: Pathfinder, 1972.
- Evans-Pritchard, E. E. *Essays in Social Anthropology*. London: Faber and Faber, 1969 (1962).
- *The Nuer*. New York and Oxford: Oxford University Press, 1972 (1940).
- "Nuer Rules of Exogamy and Incest." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, 1963.
- Fallaize, E. N. "The Family." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Farber, Seymour M., and Wilson, Roger H. L., eds. *The Potential of Woman*. Man and Civilization Symposium Series. New York: McGraw-Hill, 1963.
- Farrington, Benjamin. *Greek Science*. 2 vols. Harmondsworth, Middlesex: Penguin, 1949 (1944).
- Firth, Raymond. *We, the Tikopia: Kinship in Primitive Polynesia*. Abridged ed. Boston: Beacon, 1968 (1936).
- Forde, C. Daryll. *Habitat, Economy and Society*. New York: Dutton, 1963 (1934).
- , and Radcliffe Brown, A. R., eds. *African Systems of Kinship and Marriage*. London: Oxford University Press, 1950.
- Fortes, Meyer, ed. *Social Structure*. New York: Russell and Russell, 1963 (1949).
- "An Ashanti Case Study." *Ibid.*
- Fortune, R. F. *Sorcerers of Dobu: The Social Anthropology of the Dobu Islanders of the Western Pacific*. New York: Dutton, 1963 (1932).
- Frazer, James G. *The Golden Bough*. 12 vols. London and New York: Macmillan, 1907-15.
- *Folklore in the Old Testament*. 3 vols. London and New York: Macmillan, 1919.
- *Folklore in the Old Testament* [abridged ed. in 1 vol.] London and New York: Macmillan, 1923.
- *Garnered Sheaves*. London and New York: Macmillan, 1931.
- *Myths of the Origin of Fire*. London and New York: Macmillan, 1930.
- *Totemism and Exogamy*. 4 vols. London and New York: Macmillan, 1910.
- Freuchen, Peter. *Book of the Eskimos*, ed. by Dagmar Freuchen. New

- York: World, 1961.
- Freud, Sigmund. *Totem and Taboo: Resemblances Between the Psychic Lives of Savages and Neurotics*. New York: Modern Library, 1946 (1918).
- Frobenius, Leo. *The Childhood of Man*. New York: Meridian, 1960 (1909).
- "Marriage and Matriarchy." In *The Book of Marriage*, ed. by Count Hermann Keyserling. New York: Harcourt, Brace, 1931 (1920).
- Gladwin, Thomas, and Sarason, Seymour B. *Truk: Man in Paradise*. New York: Viking Fund Publications, 1953.
- Gluckman, Max. *Custom and Conflict in Africa*. Oxford: Blackwell, 1966.
- "The Role of the Sexes in Wiko Circumcision Ceremonies." In *Social Structure*, ed. by Meyer Fortes. New York: Russell and Russell, 1963.
- Goldenweiser, Alexander. *Anthropology: An Introduction to Primitive Culture*. London: Crofts, 1937.
- Gough, Kathleen, and Schneider, David M., eds. *Matrilineal Kinship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Graves, Robert. *The Greek Myths*. 2 vols. Baltimore: Penguin, 1955.
- Grey, George. "The Creation According to the Maori." In *Source Book in Anthropology*, ed. by A. L. Kroeber and T. T. Waterman. New York: Harcourt, Brace, 1931.
- Grosse, Ernst. *The Beginnings of Art*. New York: Appleton, 1897.
- Haddon, Alfred C. *History of Anthropology*. London: Watts, 1945 (1934).
- Hamilton, Edith. *Mythology*. New York: New American Library, 1959 (1940).
- Harris, Marvin. *The Rise of Anthropological Theory: A History of the Theories of Culture*. New York: Crowell, 1968.
- Hartland, E. Sidney. *Primitive Law*. London: Methuen, 1924.
- *Primitive Paternity: The Myth of Supernatural Birth in Relation to History of the Family*. 2 vols. London: Nutt, 1909-10.
- *Primitive Society: The Beginning of the Family and the Reckoning of Descent*. London: Methuen, 1921.
- "Adoption." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- "Totemism." *Ibid.*
- "Matrilineal Kinship and the Question of its Priority." In *Memoirs of the American Anthropological Association*, vol. 4, no. 1, January-March 1917. Lancaster, Pa.: New Era, 1917.
- Hastings, James, ed. *Encyclopedia of Religion and Ethics*. 12 vols. Edinburgh: Clark; New York: Scribner's, 1908-21.
- Herskovits, Melville J. *Economic Anthropology: The Economic Life of Primitive Peoples*. New York: Norton, 1965 (1940). [Original title: *The Economic Life of Primitive Peoples*.]
- , and Herskovits, Frances S. "The Bush Negro Family." In *Primitive Heritage*, ed. by Margaret Mead and Nicolas Calas. New York:

- Random House, 1953.
- Hobhouse, L. T. "Class Relations." In *The Making of Man*, ed. by V. F. Calverton. New York: Modern Library, 1931.
- Hocart, A. M. *The Progress of Man: A Short Survey of His Evolution, His Customs, and His Works*. London: Methuen, 1933.
- *Social Origins*. London: Watts, 1954.
- Hoebel, E. Adamson. *The Law of Primitive Man: A Study in Comparative Legal Dynamics*. New York: Atheneum, 1973 (1954).
- *Man in the Primitive World: An Introduction to Anthropology*. London and New York: McGraw-Hill, 1949.
- ; Jennings, Jesse D.; Smith, Elmer D., eds. *Readings in Anthropology*. New York: McGraw-Hill, 1955.
- Hogg, Garry. *Cannibalism and Human Sacrifice*. London: Pan, 1973 (1958).
- Howells, William W. *Man in the Beginning*. London: Bell, 1956.
- *Mankind in the Making: The Story of Human Evolution*. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1959.
- *Mankind So Far*. American Museum of Natural History Science Series. Garden City, N. Y.: Doubleday, 1944.
- Howitt, A. W. *The Native Tribes of South-East Australia*. London: Macmillan, 1904.
- Huizinga, Johan. *Homo Ludens: A Study of the Play Element in Culture*. Boston: Beacon, 1955 (1950).
- Huxley, Julian; Hardy, A. C.; and Ford, E. B., eds. *Evolution As a Process*. New York: Collier, 1958 (1954).
- James, E. O. "Sacrifice." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Jay, Phyllis C. "The Female Primate." In *The Potential of Woman*, ed. by Seymour M. Farber and Roger H. L. Wilson. Man and Civilization Symposium Series. New York: McGraw-Hill, 1963.
- Jevons, Frank Byron. *An Introduction to the History of Religion*. New York: Macmillan, 1911 (1890).
- Jones, F. Wood. *Arboreal Man*. London: Arnold, 1926.
- Kanter, Emanuel. *The Amazons: A Marxian Study*. Chicago: Kerr, 1926.
- Karsten, Rafael. "The Head Trophy of the Jibaro Indians." In *Primitive Heritage*, ed. by Margaret Mead and Nicolas Calas. New York: Random House, 1953.
- Kelsen, Hans. *Society and Nature: A Sociological Inquiry*. Chicago: University of Chicago Press, 1943.
- Kenny, Michael J. *The Story of Evolution*. New York: Funk and Wagnalls, 1968 (1966).
- Kosambi, D. D. *Ancient India*. New York: Pantheon, 1965.
- Kroeber, A. L. *Anthropology*. New York: Harcourt, Brace, 1948 (1923).
- *Essays in Social Anthropology*. London: Faber and Faber, 1969.
- , ed. *Anthropology Today: An Encyclopedic Inventory*. Chicago: University of Chicago Press, 1953.

- , and Waterman, T. T., eds. *Source Book in Anthropology*. New York: Harcourt, Brace, 1931.
- Kroeber, Theodora. *Ishi in Two Worlds: A Biography of the Last Wild Indian in North America*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1969 (1961).
- Lang, Andrew. *Myth, Ritual and Religion*. New York: Ams, 1968 (1906).
- "Social Origins." In *Social Origins and Primal Law*, by Andrew Lang and J. J. Atkinson. London: Longmans Green, 1903.
- Layard, John. *Stone Men of Malekula*. London: Chatto and Windus, 1942.
- Leacock, Eleanor Burke. Introduction to *The Origin of the Family, Private Property and the State*, by Frederick Engels. New York: International, 1972.
- , ed. *Ancient Society*, by Lewis Henry Morgan. New York: World, 1963.
- Levi-Strauss, Claude. *The Elementary Structure of Kinship*. Revised ed. Boston: Beacon, 1969 (1967).
- *Totemism*. Boston: Beacon, 1962.
- "The Family." In *Man, Culture and Society*, ed. by Harry L. Shapiro. New York: Oxford University Press, 1960 (1956).
- Levy-Bruhl, Lucien. *The "Soul" of the Primitive*. Chicago: Regnery, 1971 (1966).
- Linton, Ralph. *The Tree of Culture*. New York: Knopf, 1955.
- Lippert, Julius. *The Evolution of Culture*. New York: Macmillan, 1931 (1886).
- Lowie, R. H. *The History of Ethnological Theory*. New York: Farrar and Rinehart, 1937.
- *An Introduction to Cultural Anthropology*. New York: Farrar and Rinehart, 1940.
- "The Matrilineal Complex." *American Archaeology and Ethnology*, vol. XVI (1919-20). Berkeley and Los Angeles: University of California Press.
- McGee, W. J. *The Seri Indians*. Seventeenth Annual Report of the Bureau of American Ethnology, Part I. Washington, D. C.: Smithsonian Institution, 1898.
- McKenzie, Dan. *The Infancy of Medicine*. London and New York: Macmillan, 1927.
- MacCulloch, J. A. "Cannibalism." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- "Covenant." *Ibid.*
- Mair, Lucy. *An Introduction to Social Anthropology*. New York and Oxford: Oxford University Press, 1970 (1965).
- *Marriage*. London: Penguin, 1971.
- Malinowski, Bronislaw. *Argonauts of the Western Pacific*. New York: Dutton, 1961 (1922).
- *Crime and Custom in Savage Society*. Totawa, N. J.: Littlefield, Adams, 1967 (1926).

- *Sex and Repression in Savage Society*. New York: Meridian, 1960 (1927).
- *Sex, Culture and Myth*. New York: Harcourt, Brace, 1962.
- *The Sexual Life of Savages in North-Western Melanesia*. New York: Harcourt, Brace, 1929.
- Mason, Otis Tufton. *Woman's Share in Primitive Culture*. New York and London: Appleton, 1911 (1894).
- Mauss, Marcel. *The Gift: Forms and Functions of Exchange in Archaic Societies*. New York: Norton, 1967.
- Mayr, Ernst. *Animal Species and Evolution*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press, 1966 (1963).
- Mead, Margaret. *Sex and Temperament in Three Primitive Societies*. New York: Morrow, 1963 (1935).
- , and Calas, Nicolas, eds. *Primitive Heritage: An Anthropological Anthology*. New York: Random House, 1953.
- Meek, C. L. *Tribal Studies in Northern Nigeria*. London: Kegan Paul, 1931.
- Metraux, Alfred. *La Religion des Tupinamba*. Paris: Leroux, 1928.
- "Tupinamba—War and Cannibalism." In *Readings in Anthropology*, ed. by E. Adamson Hoebel. New York: McGraw-Hill, 1955.
- Moret, A., and Davy, G. *From Tribe to Empire: Social Organization among Primitives in the Ancient East*. London and New York: Knopf, 1926.
- Morgan, Lewis H. *Ancient Society*. Chicago: Kerr [1877]
- *Houses and House-Life of the American Aborigines*. Chicago and London: University of Chicago Press, 1965 (1881).
- *League of the Iroquois*. New York: Corinth, 1962 (1851).
- Murdock, George Peter. *Africa: Its Peoples and Their Culture History*. New York and London: McGraw-Hill, 1959.
- Murray, Margaret A. *The Splendor That Was Egypt*. New York: Hawthorn, 1963 (1949).
- Oakley, Kenneth P. *Man the Tool-Maker*. London: British Museum, 1950.
- Comments in Chapter XIV, *An Appraisal of Anthropology Today*, ed. by Sol Tax. Chicago: University of Chicago Press, 1953.
- Penniman, T. K. *A Hundred Years of Anthropology*. London: Duckworth, 1952.
- Piddington, Ralph. *An Introduction to Social Anthropology*. 2 vols. Edinburgh and London: Oliver and Boyd, 1952, 1957.
- Radcliffe-Brown, A. R. *The Andaman Islanders*. New York: Free Press, 1964.
- *Structure and Function in Primitive Society*. New York: Free Press, 1965.
- and Forde, C. Daryll, eds. *African Systems of Kinship and Marriage*. London: Oxford University Press, 1950.
- Raglan, R. Fitzroy. *Jocasta's Crime*. London: Methuen, 1933.
- Reich, Wilhelm. *The Invasion of Compulsory Sex Morality*. New York: Farrar, Straus and Giroux, 1971.

- Resek, Carl. *Lewis Henry Morgan, American Scholar*. Chicago: University of Chicago Press, 1960.
- Richards, Audrey I. *Hunger and Work in a Savage Tribe: A Functional Study of Nutrition among the Southern Bantu*. Cleveland and New York: World, 1964 (1932).
- "Some Types of Family Structure Amongst the Central Bantu." In *African Systems of Kinship and Marriage*, ed. by A. R. Radcliffe-Brown and C. Daryll Forde. London: Oxford University Press, 1950.
- Rivers, W. H. R. *The History of Melanesian Society*. 2 vols. Cambridge: Cambridge University Press, 1914.
- *Psychology and Ethnology*. New York: Harcourt, Brace, 1926.
- *Social Organization*. New York: Knopf, 1924.
- "Mother Right." In *Encyclopedia of Religion and Ethics*, ed. by James Hastings [q.v.].
- Roche, Paul, ed. and tr. *The Oedipus Plays of Sophocles*. New York: New American Library, 1958.
- ed. and tr. *The Orestes Plays of Aeschylus*. New York: New American Library, 1962.
- Routledge, W. Scoresby, and Routledge, Katherine. *With a Prehistoric People: The Akikuyu of British East Africa*. London: Arnold, 1910.
- Sahlins, Marshall. "The Origin of Society." *Scientific American*, vol. 203, no. 3, September 1960, pp. 76-87.
- Schneider, David M., and Gough, Kathleen, eds. *Matrilineal Kinship*. Berkeley and Los Angeles: University of California Press, 1961.
- Simoons, Frederick J. *Eat Not This Flesh: Food Avoidances in the Old World*. Madison: University of Wisconsin Press, 1961.
- Simpson, George Gaylord. *The Meaning of Evolution*. New Haven: Yale University Press, 1969.
- Smith, Homer W. *Man and His Gods*. New York: Grosset and Dunlap, 1957.
- Smith, W. Robertson. *The Religion of the Semites: The Fundamental Institutions*. New York: Meridian, 1956 (1889).
- *Kinship and Marriage in Early Arabia*. Boston: Beacon, 1903 (1885).
- Spencer, Baldwin, and Gillen, F.J. *The Native Tribes of Central Australia*. London: Macmillan, 1889.
- Sumner, William Graham. *Folkways: A Study of the Sociological Importance of Usages, Manners, Customs, Mores, and Morals*. Boston: Ginn, 1906.
- Tax, Sol, ed. *Evolution After Darwin*. Evolution of Man Series, vol. 2. Chicago: University of Chicago Press, 1960.
- , et al., eds. *An Appraisal of Anthropology Today*. Chicago: University of Chicago Press, 1953.
- Thomas, W. I. *Primitive Behavior: An Introduction to the Social Sciences*. New York and London: McGraw-Hill, 1937.

## WOMAN'S EVOLUTION, PART 1. THE MATRIARCHY



EVELYN REED

ایولین رید ما را به ژرفای تاریخ می برد از ادهواری تا فرهنک. و پرده از روی جهان مادر سالاری دیرینه برمی دارد. او در جستجوی ریشه های (بازداری امیزش با خویشاوندان نزدیک، ایین خونخواهی، زناشویی و خانواده، سپه هنوز ناشناخته زنان در پیشرفت شهری کری را آشکار می سازد.

با ژرف نگری و پیدا کردن سازدهای تازدای که به فرق گذاری فراگیر درباره زنان انجامیده او بینش تازدای را درباره نبرد برای جلوگیری از ستم بر زنان و برای آزادی همه مردم جهان پیشنهاد می کند. ایولین رید این افسانه را که می گوید تنها (سرشت ادمی) برای جنک ها، ازمندی ها و نابرابری های جامعه ی طبقاتی درخور سرزنش است را نمی پذیرد.

تبرستان  
www.tabarestan.info